

# افغانستان پس از ۱۱/سپتامبر

تالیف: دکتر/ مصباح الله  
ترجمه: عبد الصبور فخری

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد الأنبياء والمرسلين وعلى آله وأصحابه

أجمعين، وبعد.

روز یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱م، روزی که بزرگترین ابرقدرت جهان (آمریکا) به وسیله تصادم دادن هواپیماهای مسافربری اختطاف شده - توسط افرادی مجهول الهویه، که تا هنوز هم ناشناخته مانده اند - به رموز اقتصادی و نظامی آمریکا یعنی دوبرج مرکز تجارت جهانی و کاخ وزارت دفاع (پنتاگون)، آن مملکت مورد تهاجمی درد ناک و مخیف قرار گرفت. این تهاجم در تاریخ معاصر جهان مهمترین و سرنوشت سازترین نقطه عطف را تشکیل میدهد. تقریباً دو ساعت پس از وقوع رخداد های مذکور، آمریکا از زبان برخی از مسؤولین بلند پایه اش، اسامه بن لادن و گروه تحت رهبریش (القاعده) را مسؤول اجرای آن قلمداد کرد.

تهاجم مذکور را می توان نقطهء تحولی بسیار واضح و بزرگ در ساختار سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده آمریکا دانست؛ چه در اثر آن، آمریکا به طور کاملاً آشکارا از اکثریت کامل اصولپایه های بنیادینی نظام خود عقب نشینی نمود که قبل از این روز به خاطر رعایت آن گلوپاره می نمود چون: احترام گذاشتن به حقوق بشر و آزادیهای شخصی. چنانچه پس از آن تاریخ، مسلمانان امریکایی مورد تجاوز امریکاییها دیگر قرار گرفتند. همچنان وزارت دادگستری آمریکا به ریاست شخصی به نام «جون آشکروفت» که مرد مسیحی متعصبی بوده و قلبش از کینه و حسد علیه مسلمانان مالا مال است، دست به ساختن قوانینی زد که به موجب آن رژیم امریکا اجازه یافت که به خاطر رسیدن به اهداف خویش تمام انواع حقوق بشر را - از پامال نمودن آزادی های شخصی گرفته تا تعذیب و شکنجه و حشیا نه در زندان ها و ترور و قتل بدون محاکمه مردم - یکسره زیر پا نهاده و لگد مال کند.

وقوع این حوادث - که امریکا بخاطر بدست آوردن اهداف ویژه آن را خیلی کلان و مهیب جلوه داد چنانچه یک تعداد از تحلیل گران غربی نیز به همین نظر هستند - دیدگاه ایالات متحده را نسبت به همه جهان تغییر داد. امریکا از آن تاریخ بسوی هر دولت و حکومتی چنان نگاه می کرد که اگر آن دولت در موقوفگیری های خود در صف آمریکا نمی ایستد و به خواسته هایش پاسخ مثبت نمی دهد، دشمنش تلقی می کرد. این طرز تفکر آنها را بر آن داشت تا جهت براندازی حکومت هایی و زدن دولتهایی دیگر پلانگذاری نمایند که بیشتر توجه شان را بسوی جهان اسلام معطوف داشته بود. امریکا از این حوادث استفاده نموده آنرا وسیله ای قرار داد برای بسط نفوذ کامل خویش بر تمام جهان و در تمام عرصه های زندگی.

افغانستان بیشتر از هر کشوری، از آن حوادث اثر پذیر گردید. زیرا آمریکا گروه القاعده را - که در افغانستان مستقر بود - متهم به اجرای حمله یازدهم سپتامبر نمود، و نظام طالبان را سرپرست این سازمان - به اصطلاح آنها ترورستی - می پنداشت، از این رو هم سازمان القاعده و هم نظام طالبان، از نظر آمریکا مستحق سرزنش شناخته شدند. این امر باعث گردید، تا افغانستان از طرف آمریکا مورد

حمله پراگنده و دیوانه وار قرارگیرد و سپس قوای نظامی خود را به طور مستقیم داخل قلمرو آن نموده پس از اشغال نظامی، دست به غریبی سازی با برنامه دوامدار جامعه بزند که تاکنون ادامه دارد. رخدادهای چنان بزرگ بود که تأثیرات شگرفی را بر جهان به طور عموم و بر افغانستان و دیگر دولتهایی که مورد دشمنی آمریکا قرار گرفت، به طور خاص به جای گذاشت؛ و نشانه های این اثر گذاری به طور مستقیم در زندگی عامه مردم نمایان گردید. این امر سبب شد تا نظام طالبان فروپاشد و جایش را برای نظام تحت رهبری حامد کرزی خالی نماید. در پهلوی آن آمریکا فرصت یافت تا پروژه ویژه و دیدگاه و برنامه مخصوص خودش را بر تمام جهان عموماً و بر جهان اسلام خصوصاً و بر منطقه ای که افغانستان در آن قرار دارد به طور اخص تحمیل کند.

در این نوشتار که در آن شیوه وصف و ارزیابی بکار رفته از دیدگاه نویسنده تلاش شده تا این حادثه بزرگ به بررسی گرفته شود. کتاب حاضر، اسباب تجاوز آمریکا بر جهان اسلام به ویژه افغانستان را بررسی می کند و پروژه ای را که آمریکا قصد دارد در منطقه به مرحله اجراء در بیاورد روشن می سازد و سیاست دشمنانه ای را که اداره کنونی آمریکا در برابر امت اسلامی بلکه خود اسلام اتخاذ نموده تفسیر و بررسی می کند.

بخاطر فهم درست موضوع ایجاب می کند که به طور پیش سخن، درباره آمدن عربها - که به اجراء حملات یازده سپتمبر متهم هستند - به منطقه افغانستان سخن بگوییم. کوشش شده که در باره آنها و اسباب و انگیزه هایی که بسبب آن دولتها و از جمله آمریکا از آمدن عربها به این منطقه چشم پوشی نمودند، بحث صورت گیرد. همچنان موضوع ایجاب می کند که سخنی در باره آغاز جهاد در افغانستان و مشارکت مردم آن مرزوبوم در آن توأم با همدست شدن امت اسلامی با آنها نیز داشته باشیم. همچنان از ظهور سازمان القاعده و شخصیت محوری آن اسامه بن لادن و کیفیت به ارث گیری جنبش طالبان قضیه وی را از حکومت سابق مجاهدین و کیفیت ایجاد رابطه میان وی و نظام طالبان و کیفیت برخورد طالبان با او، سخن خواهد رفت.

در قسمتی از این مقاله در باره کیفیت فروپاشی نظام طالبان، به میان آمدن حکومت حامد کرزی، اسباب سقوط ناگهانی طالبان، همراه با تمرکز بحث بر جهات نظامی و سیاسی ای که از شمال و جنوب کشور در کامیابی پروسه آمریکایی سهم گرفته بودند، صحبت شده و سپس این پژوهش در پی آن است تا برخی از کارهایی را که آمریکا در افغانستان از لحاظ نظامی از قبیل ظلم و ستم، اهانت و تذلیل مردم مرتکب می شود، تصویر نماید و تا آنکه برخی از رسوایی های فکری و اعتقادی ای که آمریکاییها فعلاً در جامعه افغانی انجام می دهند چون به کار گیری ابزار و شیوه های متعدد جهت منقلب ساختن جامعه و نظام به نفع پروژه سکولاریزم غربی و آمریکایی برملا می سازد.

در پایان تلاش شده تا در باره مقاومت موجود علیه تجاوز امریکایی وامکانات کامیابی و ناکامی، درونمایه های مثبت و منفی آن، مسؤولیت های مردم افغانستان در برابر این وضع روشنی انداخته شود.

چونکه نویسنده خود یکی از شهروندان افغانستان بوده آن واقعیت های تلخی که بر مردم افغانستان رخ داد که تا هنوز هم دارد مرارت آن را می چشد به چشم دیده و جریان قضایی را که این نوشتار برمی رسد، به طور مستقیم و شخصی، ثبت نموده است، این امر در نحوه بررسی این نوشتار اثر مثبت به جای گذاشته است که در پهلوی ثبت حوادث، دیدگاهها، تأثرات و برداشت خود را نیز مسجل کرده است. چونکه در جریان قضیه زنده ای قرارداریم و شمار زیادی از بازیگران آن؛ آنهایی که نامهایشان در این نوشتار ذکر شده در قید حیات اندوتا اکنون هم به نحوی از انحاء چه مثبت یا منفی، در ساختار حوادث نقش دارند. طبیعی است که در حق عده ای از آنها لهجه تند به کار گرفته شده و در حالاتی لهجه نرم ولی منظور از به کارگیری لهجه تند، اساءت به هیچ کسی نبوده بلکه تلاش کرده ام تا نشان دهم که آمریکا که به این خطه یورش آورده به دنبال پاسداری از مصالح کشوری و استراتژی خودش است؛ چیزی که در اغلب حالات؛ بامصلحت امت اسلامی و مصلحت مردم افغانستان در تصادم واقع شده است. چه آن مصلحت ها اقتصادی باشد چه امنیتی، چه تمدنی و فکری و اعتقادی و چه چیزی دیگر.

برای کسی که این موضوع را در ک می کند، درست نیست که آله دست آمریکا قرار گیرد در جهت تحقیق اهداف آن کشور تلاش ورزد. زیرا امت اسلامی که مردم ما بدان وابسته است و اسلامی که بدان ایمان دارد و آنرا به حیث راهکار زندگی خویش پذیرفته و میهن بزرگی که به آن نسبت دارد، همه بر وی حق دارند تا مصالح آن ها را مراعات نماید نه مصالح امریکا را، و کسی که درک نمی کند که آمریکا آمده است تا اهداف خودش را بدست آورد، بایستی پرده را از پیش چشمهایش کنارزند تا آنرا به صورت واضحتر ادراک نمایند. هنگام نوشتن این کتاب تلاش کردم که جهت کسب معلومات به مصادر دست اول مراجعه نمایم و هم سعی داشتم تا در کار پژوهش موضوعی و دقیق باشم و داوریهایم را در باره جهتها مبنی بر اسبابی باشد که بحث علمی تقاضای کند تا حدتوان تلاش نموده ام که احساساتم را در حق یا علیه جهتها، افراد یا حوادثی مورد بحث راه ندهم.

در پایان وظیفه خود می دانم تا از تمام آنانی که در اتمام این پژوهش، چه بانصیحت و تشویق و چه با ارزیابی و تقویم و همکاری در طبع آن مرا یاری رسانده اند سپاسگزاری کنم. از خدای بزرگ آرزو مندم که کنش های نیکوی همه مان را بپذیرد و پاداش بزرگ ارزانی دارد.

دکتر مصباح الله عبد الباقي

۱۸ / می / ۲۰۰۴ م



# فصل اول

## اهداف آمریکا در جنگ علیه افغانستان و جهان اسلام

### تمهید

به تاریخ ۷ / ۱۰ / ۲۰۰۱م، نیروهای آمریکایی و بریتانیایی متحدانه نظام طالبان را در افغانستان مورد تهاجم نظامی قرار دادند. این تقریباً دو ماه پس از رخداد وقایع نیویارک و واشنگتن - که به تاریخ ۱۱ / ۹ / ۲۰۰۱م رخ داده بود - به وقوع پیوست. این تهاجم از نگرگاه بسیاری مسلمانان نشان دهنده نقطه ی آغاز یک تهاجم فکری وعسکری تمام عیار آنها بر جهان اسلام ، بلکه بر خود اسلام

بود. بوش - متصلا بعد از رخدادها و حوادث نیویارک و واشنگتن - تهاجم مذکور را ادامه جنگهای صلیبی (Crusade) خواند.

رژیم آمریکایی برای این جنگ اهداف ویژه ای تعیین نموده، این جنگ - در نظر امریکاییها - ابعاد گسترده تری از یک جنگ عسکری را دارد، این جنگ که در اساس و ظاهرش یک جنگ عسکری است ولی بخاطر بدست آوردن اهداف دینی، فکری، عقیدوی و تمدنی و اقتصادی براه افتیده، و این همه ابعاد را در بر می گیرد، خود بوش نیز در مورد آن مفصلا سخن گفته، و اظهار داشت که این جنگ زودگذر نخواهد بود. رژیم بوش اظهار داشت: آمریکا مصمم است که در نتیجه این جنگ نقشه جیوپولیتیکی منطقه شرق میانه - که منطقه ای تا افغانستان و پاکستان را در بر می گیرد - را دگرگون سازد، این تهاجم را بوش نخستین جنگ قرن بیست و یکم علیه تروریسم جهانی توصیف نموده است.

چنانچه که از حوادث بعدی و اشغال نظامی عراق و تهدید کشور های اسلامی دیگر از طرف ایالات متحده امریکا معلوم گردید، و هم چنان فرماندهان ارتش آمریکایی اظهاراتی داشتند که حمله آمریکا منحصر به افغانستان نمی باشد. در عین حال رئیس جمهوری آمریکا به تاریخ ۹ نومبر ۲۰۰۱ م در سخنرانی ای - که در همان زمان در اکثر شبکه های تلویزیونی آمریکا به نشر رسیده بود - گفت: جنگ در افغانستان تنها نقش گام نخستین عملیات آمریکایی در جهان را دارد.

جنگی که آنها به راه انداختند - طبق سخنان وزیر دفاع آمریکا به تاریخ ۲۱/۹/۲۰۰۱ م - تنها یک جنگ نظامی محض نه بلکه یک جنگ همه جانبه ای سیاسی - دیپلماسی، اقتصادی و مالی بود. پس می توان گفت که این جنگ از نوعی ویژه و دارای اهدافی بزرگ و گوناگونی هست. اگر موضوع چنین باشد، پس لازم است که پیرامون انگیزه های این جنگ، اهداف و پیشینه ی آن به پژوهش و کنکاش بنشینیم. این چیزی است که در لابه لای سطور این فصل مورد بحث قرار می گیرد.

### **اهداف و پیشینه ی تهاجم آمریکایی:**

از نگرگاه اکثریت مسلمانان - چنانچه قبلا هم بیان داشتیم - اسباب و انگیزه های تهاجم آمریکا بر افغانستان و جهان اسلامی متعدد و گوناگون بوده است. آمریکا از مدتهای مدیدی به این سو برای این مرحله برنامه ریزی می کرد؛ مخصوصا زمانی که جورج بوش (پسر) به قدرت رسید و شماری از شخصیت های مشهور تندرو جناح راست را همچون دیک چینی به حیث معاون رئیس جمهوری، دونالد را مسفیلد را به حیث وزیر دفاع، جون اشکروفت را به حیث وزیر دادگستری، که خلیها او را مغز متفکر بسیاری رسواییهای قانونی بر علیه حقوق بشر - که از طرف آمریکا صورت گرفته - می دانند، ولفوویتس و کوندولیزا رایس مشاور رئیس جمهوری در امور امنیت ملی و وزیر

خارج کنونی و دیگران به اطراف خویش جمع نمود. اینان بحیث اعضای بلند پایه حزب جمهوری خواهان، در رژیم کنونی آن کشور، جریان پر قدرت، تأثیر گذار و نیرومندی را به طور بسیار روشن، در راستای جهت دهی تصمیم گیری ها تشکیل می دهند.

این گروه را برخی از آمریکاییهای داخل رژیم فعلی، «دسته ای امپراطوری خواه آمریکا» مسمی نموده اند. این دسته و جمعیت عبارت از یک جریان فکری بوده که شماره ای از جریان های گسترده ی دیگری را در درون حزب جمهوری خواه، حزب دیموکرات، و شمار زیادی از جنبش های سیاسی، نهادها و گروه های فشار را احتوا و رهبری می نمایند، و تنها مربوط به حزب جمهوری خواه نمی باشد.

حاملان این اندیشه خودشان را «آمریکائیان ملی گرا» نام نهاده اند. هدف اساسی آنها را پاسداری از مقام برتر آمریکا در جهان و عدم پذیرش نظام محاسبه وی در نظم جهانی، و تسلط کامل شان بر جهان و وادار ساختن نیروهای دیگر به تسلیم پذیری در برابر امریکا تشکیل می دهد. اگر رسیدن به این هدف خواهان بدترین صورت استعمال نیروی نظامی، به شمول اسلحه کیمیاوی، باشد، از استعمال آن هم دریغ نمی ورزند.

باور عمومی ای که در اذهان ملت های مسلمان حک شده آن است که نقش این جریان در وضع سیاست تهاجمی آمریکا بر جهان اسلامی از همه ژرفتر و اثر گذارتر بوده است، ولی نقشه ها و برنامه های خویش را پوشیده نگاه می داشتند و در برابر جهانیان با چهره ای زیبا و معصوم نمایان می گردیدند. و وقتیکه حملات یازدهم سبتمبر بوقوع پیوست پلان گذاریهای پوشیده این گروه در چشم انداز مردم قرار گرفت و نقاب از چهره این سیاست پوشیده زائل شد، و در نتیجه این جریان فکری در سیاست آمریکا قدرافراشت و نمایان گردید. از این رو می توان گفت: حملات یازدهم سبتمبر یگانه سبب تهاجم کنونی آمریکا بر جهان اسلامی را تشکیل نمی دهد. بلکه اهداف و انگیزه های معین و از قبل مشخص شده ای نیز در کار بوده است. پس وضع که از این قرار بوده لازم است که انگیزه های آن را به کنکاش بگیریم تا بتوانیم قضیه را به طور دقیق تر و روشن تری فهم نماییم. تحلیل گران سیاسی به این باوراند که انگیزه های آن متعدد و گوناگون می باشد. برخی از آن به انگیزه دینی باز می گردد، برخی دیگر به مسائل اقتصادی. که در سطور آتی به طور نسبتاً مشروح بدانها اشارت خواهیم کرد.

### ۱- انگیزه های سیاسی، استعماری و دینی:

رئیس جمهوری کنونی آمریکا، جورج دبلیو بوش، وابسته به گروهی از مسیحیان است که در فهم بسیاری از قضایای سیاسی و ملی و جهانی، از مبانی اعتقادی و دینی حرکت می کنند. در وسایل ارتباط جمعی بویژه روزنامه های امریکایی و جهانی چندین مقاله در مورد ارتباط، جورج و



دبلیوبوش، با گروه تندرو مسیحی که به نام «محافظة کاران نوین» یا (Christian Zionist) یعنی مسیحیان صهیونیستی شهرت یافته اند، و تعدادشان در آمریکا به هفتاد میلیون تن می رسد، نگارش یافته است. از جمله رهبران روحی این گروه مسیحی از (بل گراهام) و (جیری مالول) و (پات روبرتسون) نام برده میتوانیم، که از میان آنها (بل گراهام) در نقش پدر روحی این فرقه قرار داشته با خانواده بوش دوستی تنگاتنگ دارد. از این رو تاثیر این فرقه بر تصمیمگیری های اداره کنونی آمریکا عیان و آشکار است.

روابط بوش - رئیس جمهوری کنونی آمریکا - با شخصیت های مسیحی و با این گروه تندرو به طور اخص در سال ۱۹۸۸م آغاز یافت؛ درست زمانی که در حمله انتخاباتی به نفع پدرش فعالیت می کرد. از آن روز نفوذ این گروه در سیاستگزاری آمریکا روبه ازدیاد گذاشت. و حالا کارشان به جایی رسیده که بر حزب جمهوری تأثیری بزرگ دارد. تا هنوز هم پیروان این گروه از جمله مؤیدین پر حماسه و پر شور جورج دبلیو بوش - به خاطر سیاست های متهورانه ای که اتخاذ نموده و از ازدیدگاهها و جهان بینی دینی این گروه پیروی می نماید - به شمار می روند و همین امر سبب گردید که بوش در سال ۲۰۰۴م مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شود. این چیزی است که عملاً رخ داد و از همین رو اهمیت این گروه و تأثیر آن در سیاست آمریکا نمایان می گردد.<sup>۱</sup>

اهمیت این گروه مسیحی و اندازهء تأثیر گذاری آن بر حکومت فعلی آمریکا به هنگام تصمیمگیری های مهم که مستلزم مسئولیت پذیری رژیم فعلی قضایای پر مصرف و تن دادن به سیاست های ویژه ای که به خواست فرقه مذکور مرسوم می گردد، روشن و هویدا است.

حکومت جورج دبلیوبوش در دور اول ریاست جمهوری خویش برنامه مبارزه با ایدز در افریقا را به مصرف ۱۵ بلیون دلار اعلان نمود هم چنان تطبیق برنامه منع استنساخ (کاپی سازی) بشری را که از طرف مجلس سنای آمریکا فیصله گردید بود بعهده گرفت. هر دو برنامه مذکور از جمله پروژه های این فرقه دینی به شمار می آید که به باورهای تلمودی التزام دارد. حکومت آمریکا از هر دو پروژه با قوت به دفاع برخاست و تمام مصارف آن را با وصف بزرگ بودن آن و مخالفت های دانشمندان و طیف های دیگر جامعه آمریکایی، پذیرا شد.

بی تردید این فرقه، اسلام را دشمن خویش می داند. مبنای دشمنی آن با اسلام عین همان مبنایی است که با صلیبیان نخستین در جریان جنگ های صلیبی بر اساس آن به دشمنی با اسلام برخاسته بودند. این گروه به طور دوامدار، حکومت های آمریکایی ای که در برابر مسلمانان و جهان اسلامی موقف سختگیرانه اتخاذ می نمایند، مورد تأیید و تحسین قرار می دهد؛ بر خلاف با

---

<sup>۱</sup> - این سطور پیش از به وقوع پیوستن انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر ۲۰۰۴م نگارش یافته است.

حکومت‌هایی که با اسلام و مسلمانان نرمش و عطف نشان می‌دهند، از در مخالفت و خشونت پیش می‌آید. هنگامی که رئیس‌جمهوری آمریکا خواست فشار بر مسلمانان داخل آمریکا، که پس از رخداد های یازدهم سبتمبر، مورد یورش بی رحمانه مسیحیان تندرو قرار گرفته بودند را قدری بکاهد، در لابلائی دیداری که به روز ۲۰۰۱/۹/۱۷ م، از مرکز اسلامی در واشنگتن انجام داد، اسلام را «دین صلح» توصیف نمود. اظهارات آقای بوش در میان این گروه تندرو سبب جنجال‌های بزرگی شد. در نتیجه، بوش به خاطر عطفی که با مسلمانان آمریکا نشان داده با رهبران آنها ملاقات کرده بود و از کارهایشان ستایش نموده بود، از سوی پیروان این گروه زیر رگبار انتقاد و دشنام قرار گرفت. تا آن حد که یکی از کشیشان گفت: «بر ما درد و آلام ۹/۱۱ آسانتر از آلامی است که در ۹/۱۷ رخ داد!!» او در واقع با این سخن اشاره به روزی داشت که اظهارات جورج بوش در رابطه به اسلام صادر شده بود.

رهبران این فرقه پس از حادثه ۹/۱۱ مخالفت و دشمنی خویش را بی وقفه در برابر اسلام و مسلمانان اظهار می‌دارند. فرانکلین گرام- یکتن از کشیشان که روابط نزدیک به خانواده بوش دارد، و کسی که در افتتاح محفلی که به مناسبت به ریاست جمهوری رسیدن بوش نیایش القاء نمود- در یک مصاحبه تلویزیونی که با شبکه تلویزیونی NBC آمریکایی به تاریخ ۲۰۰۱/۱۱/۱۶ م اجرا کرده بود، گفت: من باور ندارم که اسلام دین جالب و صلح آمیز باشد، وقتی که قرآن را می‌خوانیم در میابیم که به سوی کشتن کافران و غیر مسلمانان فرا می‌خواند». کشیش مذکور در اثبات ادعای خویش به تهاجم هواپیمایی ای که بر مرکز تجارت جهانی انجام یافت، استدلال می‌نماید<sup>(۷)</sup>.

تحلیلگران را عقیده بر آن است که تند روی های این فرقه مسیحی یکی از مهمترین علل تجاوز آمریکا بر افغانستان و بر جهان اسلامی را تشکیل داده است.

علاوه بر آن، رئیس‌جمهوری آمریکا آقای بوش باور دارد که: «همه تاریخ و زندگی در روی این زمین، بر مبنای هدفی ویژه و مقصدی معین استوار است که از طرف خدای عادل و با انصاف نهاده شده است». آن هدف- از دیدگاه وی- عبارت از نیست که انسانیت از نعمت امنیت و آزادی (مطابق با بینش آمریکایی از آن) برخوردار گردد. او اعتقاد دارد که آمریکا هدیه الهی (آزادی) را برای همه جهان پخش می‌نماید و هر که از این هدیه ارزشی مستفید شود، در حقیقت به پیروزی ای بزرگ و مهم دست یافته است<sup>(۸)</sup>.

---

(۷) بخاطر تفصیل بیشتر و شناخت موقف گیری های فرقه مذکور و عقیده بوش به کتاب ( Faith of G.W. Bush) مراجعه کنید اثر استیفن مانسفیلد.

(۸) به خاطر تفصیل بیشتر به مضمون که (Howard fine man) در نیوز ویک شماره ۱۰/مارچ/۲۰۰۳ م

---

بعنوان (عقائد پوش) نوشته کرده است.

بوش در رأس دستگاه کنونی آمریکا، افغانستان - در سایه رژیم طالبان- و برخی از دول اسلامی دیگر را نیازمند این هدیه بزرگ دانسته که خداوند آمریکا را مکلف ساخته!! تا آن (آزادی) را برای بشریت توزیع کند. به ویژه پس از آنکه حکومت آمریکا از خاضع ساختن حرکت طالبان در بعضی قضایا مخصوصا آنچه به تسلیم دادن اسامه و پیروان وی برای آنها مربوط می شود، کوتاه آمد. گذشته از آن، مجموعه ای از تندروان مسیحی که خودشان را «آمریکائیان ملیگرا» نام نهاده اند رئیس جمهوری آمریکا جورج دبلیو بوش را از هر سویی در محاصره گرفته اند. آنها معتقد به برتری آمریکا اند- چنانچه قبلا نیز بدان اشاره شد- و می خواهند که آمریکا به تنهایی باید سرور و سردار جهان باشد و همه جهان باید بدون گفتگو و مباحثه دستورها و تصمیم گیری های آمریکا را بپذیرند و بدان تسلیم شوند. در عین زمان اکثر مطلق این گروه ملیگرا به گروه متدین مذکور وابسته هستند.

این گروه ملیگرا! می خواست که عده ای از دولتهایی را که مخالف با سروری آمریکا بر جهان هستند و تصمیمگیری های آنها را پیرامون پاره ای از مسایل ویژه خودشان نمی پذیرند، تأدیب نماید. افغانستان در سایه نظام طالبان یکی از دولتهایی به شمار می رفت که از چشم انداز آمریکا باید تأدیب می شد. این مجموعه باور دارند که باید عده ای از دولتهای دیگری همراه با رژیمهای حاکم آن به سرنوشت همانند سرنوشت طالبان افکنده شوند. آن دولتها یا به رهبری مطلقه و اهانت بار آمریکا سر تسلیم خم نمایند- که در آن صورت خود باوری خویش را از دست می دهد- یا آنکه در معرض تهاجم نظامی آمریکا قرار می گیرد. تحلیلگران بر این هستند که این باور ها علت تجاوز آمریکا بر جهان اسلامی می باشد که نقطه آغاز آن را حمله آمریکا بر افغانستان تشکیل می دهد.

افزون بر آنچه بیان شد، تحلیلگران میگویند: سیاستهای خارجی و داخلی آمریکا به نحو قابل ملاحظه ای از انتخابات ریاست جمهوری آن کشور اثر پذیر می شود. لذا رژیم فعلی آمریکا به اجرای امور متعددی دست میزد تا مورد اعتماد انتخاب کنندگان قرار گیرد و بار دوم در انتخابات پیروزی را از آن خویش نماید. مانند تمام حکومتهای آمریکایی، چیزی که برای بوش هم بسیار اهمیت دارد آنست که شرایط را برای انتخاب دوباره خویش بر اریکه قدرت آماده سازد. این چیزی است که فعلا در انتخابات نومبر ۲۰۰۴ رخ داد. از نظر تحلیلگران، یکی از اهداف تجاوز آمریکا بر جهان اسلامی، راضی نگه داشتن آن گروه متدین معتقد به پیشگویی های تلمود، و دیگر مسیحیان متدین آمریکایی نژاد بود تا آراء آنها را به نفع خویش بدست آورد. زیرا کسب این آراء در تغییر نتایج کشمکش انتخابات ریاست جمهوری تأثیر شگرف و قطعی دارد.

آقای بوش، پیش از آن تأثیر بلند کردن شعارهای دینی را بر سرنوشت انتخابات، سه بار تجربه کرده است: بار نخست هنگامی که توانست، آراء متدینان را در انتخابات ریاست جمهوری سال

۱۹۸۸ به نفع پدرش بدست آورد، و بار دوم زمانی که آراء متدینان رادر وقت کاندیداتوری خودش به صفت حاکم ایالت تکساس به نفع خود بدست آورد. و بار سوم زمانی که در معرکه انتخابات ریاست جمهوری - قبل از چهار سال - وارد میدان شد. از اینجا معلوم می گردد که وی از اهمیت آراء متدینان به خوبی آگاه است و رضایت آنها برایش تا آخرین حد مهم می باشد.

## ۲- مشتعل شدن غیظ و خشم آمریکا در برابر سیاستهای طالبان:

مبصرین سیاسی باور دارند که آنچه سبب افروختن آتش کینه و هیجان آمریکا، به ویژه نیروهای تندرو دینی آن، که شمار زیادی از شخصیت‌های بارز و دارای تاثیر قوی در رژیم فعلی امریکایی آن را تمثیل می نماید، علیه حکومت طالبان شد، آن بود که نظام طالبان در پی اجراءات قاطعانه ای در برابر فعالیت مسیحی سازی در افغانستان برآمد. آنها در این امر تا سرحد وسواس و بدگمانی از سخت گیری کار گرفتند. لذا نهادهای کمک رسانی غربی در افغانستان را از فعالیت باز داشتند. تا اندازه ای که عده ای از کارمندان افغانی این موسسات را که کتابهای نصرانی سازی را در میان مردم پخش می کردند، اختطاف کرده به قتل می رساندند.

چنانچه دو تن از استادان دانشگاه نگرهار که در یکی از نهادهای کمک رسانی غربی مشغول وظیفه بودند و متهم به فعالیت نصرانی سازی شدند، از طرف افرادی ناشناس اختطاف گردیدند و بعدا جسد‌های بی جان شان را در بیرون شهر جلال آباد پیدا نمودند. بلکه نظام طالبان در برابر فعالیت نصرانی سازی چنان حساس بود که یکتن از دانشجویان دانشگاه که در رشته مقایسه ادیان پایان نامه تحصیلی خود را می نوشت و در یکی از موسسات کمک رسانی که در ولایت قندهار فعالیت داشت اجرای وظیفه می نمود، نام برده اوراق و مآخذ مربوط به پایان نامه اش را با خود برده بود تا در آنجا در فرصت های آزاد و غیررسمی به نگارش مقاله خویش ادامه دهد، شماری از افراد مربوط به طالبان از این موضوع اطلاع پیدا کرده بودند که نزد وی برخی از کتب مربوط به یهودیت و نصرانیت وجود دارد. نزدیک بود که آن جوان در بلای بزرگی درافتد. وی از طریق عده ای از دوستانش اطلاع یافت که طالبان در صدد دستگیری و مجازات وی اند، مجبور به فرار شد و سپس هم نامش در لست کسانی درج گردیده بود که از طرف استخبارات قندهار مورد پی گشت قانونی قرار دارند. فعالیت طالبان در مبارزه علیه نصرانی سازی منحصر به افغانستان نبود بلکه در تعداد زیادی از اردوگاهها و کمپ های مهاجرین افغان مقیم در پاکستان نیز فعالیت چشمگیر داشتند. چه فعالیت های علیه یک نفر زن آلمانی به نام ستوری که به نصرانیت دعوت می کرد نیز جریان داشت تافضارا به رویش تنگ سازند. آن زن در میان مهاجرین افغان به تمام قوت فعالیت می کرد و یکی از سابقه دارترین دعوتگران مسیحی بود که از سی سال بدین سو در منطقه فعالیت داشت. در آن زمان

دفت "رشلترناو" از طرف طالبان در کمپ ناصرباغ بخاطر همین فعالیت های مسیحی سازی، به آتش کشانده شد.

قضیه هشت تن از کارمندان غربی در موسسات کمک رسانی و مسیحی در ماه اگست سال ۲۰۰۱ م آتش کینه و جنجال بزرگی از طرف غربیان را برانگیخت که از طرف وسایل ارتباط جمعی جهان و رهبران سیاسی غرب به طور بسیار جدی مورد توجه قرار گرفت. به تاریخ ۲۰۰۱/۸/۷ م، حرکت طالبان هشت تن از کارمندان خارجی و شانزده تن از کارمندان افغانی که همه در موسسه شلترناو ایفای وظیفه می نمودند، مورد پیگرد قرار داده همه آنها را در زندان افگندند. چنانچه از دفتر مرکزی شلترناو در کابل شمار زیادی از کتاب مقدس (انجیل) را همراه با هفت هزار نوار شنیدنی و دیدنی که همه به زبانهای فارسی و پشتو ثبت گردیده بودند، نیز بدست آوردند. حرکت طالبان این دفتر و کارمندان آن را متهم نمود که آنها این نوارها را همراه با قرص های CD که درباره زندگی نامه حضرت مسیح علیه السلام تعبیه شده اند، برای خانواده های فقیر و تنگدست افغانی در کابل و اطراف آن توزیع نموده آنها را به ترک اسلام فرا می خوانند. حرکت طالبان در آن زمان اعلام داشت که ما باین افراد بر مبنای محکمه شرعی برخورد خواهیم نمود و در روشنی آن مجازات ایشان صورت خواهد گرفت.

حکومت های غربی به این موضوع به طور غیر عادی توجه نشان دادند. سفارت های دول غربی ، المان، استرالیا، و آمریکا در اسلام آباد چندین بار سعی داشتند که هیئت هایی را به افغانستان اعزام دارند تا با طالبان در مورد کارمندان شلترناو مذاکره نمایند. اما طالبان پیاپی به این خواسته ها پاسخ منفی میدادند. ولی حرکت طالبان در اثنایی که عقب نشینی میکردند در ماه اکتوبر سال ۲۰۰۱ م همه آنها را رها نمودند. گذشته از این شواهد، که بر موقوف سختگیرانه طالبان نسبت به این موضوع دلالت دارد، حرکت طالبان به تاریخ ۲۰۰۱/۹/۱ م دفاتر دو سازمان کمک رسانی دیگری را در کابل بسته نمودند که یکی از آنها (IAM) یا International Assistance Mission نام داشت که یک سازمان بزرگ مسیحی آمریکایی بود و در افغانستان از مدت ۳۶ سال بدین سو مشغول فعالیت بود و پنجاه فیصد کارمندان آن آمریکایی تبار بودند که با خانواده های خود در افغانستان بسر می بردند و زبانهای ملی افغانستان (پشتو و فارسی) را خوب بلد بودند. و سازمان دیگری که توسط آنها بسته گردید Serve نام داشت که یک سازمان کوچک بود. مسوولین وزارت امر به معروف و نهی از منکر حکومت طالبان پیهم فعالیت های سازمان های کمک رسانی را با تمام دقت مورد مراقبت قرا می دادند تا از فعالیت های نصرانی سازی آنها جلوگیری نمایند. حتی عده ای از سازمان ها و موسسات مربوط ملل متحد نیز از دایره این مراقبت جان به سلامت نمی بردند. مثلا سازمان برنامه غذای جهانی که به ملل متحد مربوط می شد، در کابل، بر اساس اظهارات مولوی محمد ولی یکتن از

کارمندان بلند پایه وزارت مذکور با روزنامه نگاران به تاریخ ۲۲ اگست ۲۰۰۱ م تحت مراقبت انهاقرار داشته است. ملا محمد عمر رهبر حرکت طالبان فرمانی را صادر نمود که مطابق آن جزای فرد مرتد عبارت از قتل بود. او در باره عقوبت ارتداد به این اکتفا نه نمود که این قضیه در کتابهای فقهی مذهب حنفی بشکل مفصل بحث شده، در حال که فرامین را پیرامون دیگر قضایای فقهی صادر نمی کردند. زیرا که دیدگاه آنها درباره مسایل فقهی واضح و روشن بود و آن عبارت بود از تطبیق حرفی آنچه در کتاب های فقه وارد آمده بی آنکه شرایط زمانی و مکانی را در نظر گیرند. مگر در قضیه ارتداد به ویژه این کار را کردند زیرا که نسبت به مسئله نصرانی سازی تشویش داشتند و می خواستند ثابت سازند که در این قضیه کاملاً سختگیر هستند، چنانچه آن کار را هم کردند. حتی در بعض حالات کسانی را به مجرد بدگمانی دستگیر و به محاکمه کشانده بودند.

این گونه از تصرفات حکومت طالبان قطع نظر از اندازه درستی و اشتباه آن - آتش کینه موسسات نصرانی سازی را در سراسر جهان مخصوصاً آن گروه تندرو متدین در ایالات متحده آمریکا علیه آنهاشعله ور گردانید.

این موسسات پس از وقوع حوادث ۱۱ سبتمبر ۲۰۰۱ م فرصت را مهیا دیدند تا رژیم امریکا را به تهاجم همه جانبه نظامی بر افغانستان و برکناری حکومت طالبان که آن را سنگ مانع در راه فعالیت نصرانی سازی در افغانستان می دانستند، تشویق و ترغیب نمایند.

### سرکوبی و برچیدن بساط بیداری اسلامی

چیز دیگری که باید به آن اشاره شود و آن سبب مشتعل شدن آتش کینه در سینه مسیحیان تندرو گردیده قضیه جهاد و احیای این فریضه و تجدید اسلام بر اساس قران و سنت مطهر و تقدیم برداشت میانه روانه از دین می باشد. همه این امور از آغاز مرحله استعمار نظامی غرب، رهبران فکری آن را به تشویش فرو برده و در شب و روز آرام و قرار را از آنها سلب می نماید. به ویژه هنگامی که قصد اشغال یکی از سرزمین های اسلامی را در سر می پروراندند.

در گذشته ، استعمار بریتانیا تلاش کرده بود که مفکوره جهاد را از قاموس اسلامی محو نموده اسلام صحیح و ناب را از راه تشکیل گروه های دینی ای - که دست ساخته خود آنها بود - از بین ببرد، چون گروه قادیانیت در میان اهل سنت و گروه بابیزم در میان اهل تشیع که بعداً تطور نموده به بهائیت تغییر نام داد. این دو گروه علاوه بر الغای جهاد سعی در پخش و نشر عقاید خرافی می کرده اند تا بتوانند در جهان اسلامی به پیروزی برسند و اسلام را نابودسازند. بنابراین اهداف نامقدس ، از طرف دانشمندان اسلامی بالاتفاق از دایره اسلام خارج شناخته شدند<sup>(۴)</sup> زمانی که مسلمانان مقصد

---

(۴) علاوه بر جامعه الازهر مصر علما و دانشمندان عالم اسلام چون ابو الحسن علی ندوی و مولانا مودودی و

اصلی تأسیس این حرکت ها را دانستند، همه اتفاق نظر داشتند که آنها با اسلام ارتباطی ندارند و افکاری را که راکه زیربنای کار خود قرار داده اند از اسلام به هیچ وجه نمایندگی نمی تواند کرد.

پس از آنکه مسلمانان مدت طولانی ای را در خواب گران بسر برده بودند، مخصوصاً بعد از مواجهه شان با استعمار نظامی و تهاجم فکری غرب در برابر اسلام و جهان اسلامی و تاریخ آن، بیداری دوباره به سراغ شان رسید و چاره ای نداشتند جز آنکه به آغوش اسلام بازگردند؛ با بازگشت دوباره شان به آغوش اسلام و احیای فریضه جهاد که در میان مسلمانان بعنوان فریضه غایب معروف گشته بود، پس از تجربه جهاد در افغانستان که ملتهای اسلامی به طور عموم در آن با جان، مال و وعاطفه شان شرکت جستند، فهم و برداشت مسلمانان نسبت به جهاد تصحیح شد. این در حالی بود که آمریکا نسبت به این مسایل اغماض نشان می داد. چونکه در آن زمان این تلاش ها در مواجهه علیه دشمن ورقیب سر سختش اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت.

دیدگاه تحلیلگران بر آن استوار است که آمریکا معتقد شده بود که این بیداری - که در نتیجه چندین دهه فعالیت و سازماندهی به این سطح از قوت رسیده بود - در سر راه خواست های بلند پروازانه آن در جهان اسلامی؛ چه در خاور میانه و چه در آسیا یا دیگر کشورهای اسلامی، به سان دژ بزرگ قرار گرفته است.

اکثریت مسلمانان و پیروان بیداری اسلامی به این نظر هستند که اهداف استراتژیک برنامه آمریکا در این خلاصه می گردد که از لحاظ اقتصادی و نظامی و فرهنگی و فکری .. زبردستی و غلبه اش را حفظ نماید، ولی بیداری اسلامی - از نگرگاه پیروان آن - باور دارد که اسلام دینی برتر بوده در برابر بزرگمنشی آمریکا تن به ذلت نمی دهد.

آمریکا وقتی دانست که این بیداری در برابر وی، در جنک آینده به سان دژ استوار قرار خواهد گرفت، در جنگی که یک جنگ و کشمکش تمدن غربی با اسلام خواهد بود و وقوع آن از نظر بسیاری از اندیشمندان غربی از جمله فوکویاما تیوری پرداز نظریه پایان تاریخ، و هینگتتون صاحب نظریه برخورد تمدن ها و دیگر اندیشمندان غربی - که بر اساس نظریات آنها سیاستهای خارجی و داخلی آمریکا و به تبع دیگر کشورهای بلاک غرب، به ویژه در مقابله با تمدن اسلامی بنا میگردد - هم امر حتمی می باشد.

در پهلوی آن، هنگامی که گروه های جهادی تشکیل گردیدند، و در برابر موجودیت نیروهای غربی در دنیای اسلام، یا در مقابل حکومت های مزدوری که بدست همان غربی ها بر اریکه قدرت تکیه زده اند - دعوت به جهاد مسلحانه نمودند و بدین ترتیب توانستند که در جهان اسلامی مصالح حیاتی نیروهای غربی را به خطر مواجه سازند و به ویژه شماری از مصالح آمریکا را به طور بسیار



تکان دهنده ای در جاهای متعددی چون صومالی، تنزانیو غیره مورد حمله قرار دادند. حتی این گروهها توانستند که آمریکا را، بر اساس روایت های رسمی آمریکا از حوادث ۱۱ سبتمبر، از داخل آن مورد یورش تهاجم قرار دهند. از این رو آمریکاها بر آن شدند تا مصدر و سرچشمه قوت این گروه ها را از بین ببرند. درنگرگاه آمریکا مصدر آن قوت برای این گروهها چیزی جز حرکت ها اسلامی و بیداری اسلامی در جهان اسلام نیست. این تلاش پیگیر آمریکا به خاطری است تا بتواند هدف امنیت ملی خویش را توأم با مصالح سرنوشت سازان در جهان اسلامی پاسداری نماید.

روی این اساس بود که بیداری اسلامی را در برابر خواست های خویش دیواره ای استوار و دژی مستحکم تلقی نمود. زیرا این بیداری به مرور زمان در دنیای اسلام جایگاه بزرگ پیدا نموده بود و بر تصمیم گیری ها تأثیر می گذاشت. وقتی که غربیها این حالت را مشاهده نمودند، شماری از اندیشمندان و رهبران سیاسی و نظامی شان در آمریکا و دیگر دول غربی جهت زدن آنها برنامه ریزی نمودند. این کار را زمانی آغاز نمودند که کمونیزم جهانی فرو پاشید و بعنوان یک مکتب فکری پیشتاز مقام و جایگاهش را در جهان از دست داد، غربی ها اسلام را بعنوان دشمنی فکری بدیل کمونیزم که می شود با آن مبارزه و مقابله نمود انتخاب کردند. کار برنامه ریزی جهت مقابله با اسلام در سراسر جهان از همان سال های دهه هشتاد میلادی آغاز یافته بود که رهبران سیاسی غرب بدان قانع بودند.

هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کمونیزم جهانی نخستین کسی که اعلام نمود که دشمن بدیل برای غرب در آینده اسلام خواهد بود، خانم مارگریت تاچر نخست وزیر اسبق بریتانیا می باشد که در اوایل سال ۱۹۹۰ م که در کشور سوئد در یک جلسه دول اتلانتیک شمالی NATO شرکت جسته بود، اعلام داشت. این در حالی رخ داد که از خانم تاچر پرسیده شد که نیاز به اتحادیه دول اتلانتیک شمالی که در مقابله با اتحاد شوروی ساخته شده بود چیست که دیگر عاملی برای بقای این پیمان نمانده است؟

تاچر در پاسخ به این سوال گفت: هیچ مفکوره ای بدون آنکه دشمنی در مقابل خود داشته باشد زنده نمی ماند. ما کشور های غربی، بخاطر آنکه وحدت خودمان را حفظ کنیم بایستی دشمنی داشته باشیم. حالا که اتحاد جماهیر شوروی سقوط نموده و دیگر نمی تواند برایمان دشمن باشد، لذا اینجا می کند که دشمن دیگری ایجاد کنیم یا انتخاب نماییم، و آن عبارت از اسلام است.<sup>۵</sup>

---

<sup>۵</sup> - این مطلب را پروفسور دکتر نجم الدین اربکان صدر اعظم سابق ترکیه در یک سخنرانی در کانفرانس "اسلام و گفتگو تمدنها" از طرف مکتبه عمومی ملک عبد العزیز در ریاض پایتخت عربستان سعودی در سال ۲۰۰۲ م برگذار شده بود گفته بود این سخنرانی را استاذ مصطفی ظحان به عربی ترجمه کرده بین ص: ۲۲.

دومین کسی که این موضوع را به صراحت اظهار داشت د یک چینی بود که در آن زمان سمت وزارت دفاع آمریکا را به عهده داشت و فعلا به حیث معاون رئیس جمهوری آن کشور ایفای وظیفه می نماید. او این موضوع را در سال ۱۹۹۱م در مونیخ در یک باشگاه شوون امنیت جهانی ایراد کرد. پس از آن سکرتر جنرال اسبق پیمان اطلس شمالی NATO چنین اظهاراتی را ادامه داد و زمانی که این مفکوره از طرف دول اسلامی و ملتهای مسلمان مورد واکنش قرار گرفت سعی داشتند که واژه دیگری را انتخاب نمایند تا در آن اهداف خویش را پوشیده دارند. پس از آن واژه بنیاد گرایی را در عوض اسلام در اخبار و رسانه هاشان استعمال می کردند. مقصد آنها از بنیاد گرایی فعالیت سیاسی اسلامی و حرکتهای اصلاحی اسلامی ای بود که کار سیاسی را جزئی از برنامه دعوتی خویش قرار داده اند. هنگامی که ملتهای غربی حقیقت اسلام را درک نموده و دانستند که کار سیاسی در میان این حرکتها و سازمان ها چیزی نو و بدور از تعالیم اسلام نیست و خود اسلام هم آنرا بعنوان یک پروژه تردید نمی کند، بلکه این دین میان عرصه های مختلف زندگی فرق نمی گذارد استعمال واژه بنیاد گرایی را نیز کنار گذاشتند. پس از آن به استعمال واژه « تروریسم » آغاز نمودند. از آن زمان هدف اصلی آنها تغییر نکرده اگر چه واژه ها و اصطلاحات را بخاطر استهلاک رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی تغییر می دهند.

هنگامی که واقعه ۲۰۰۱/۹/۱۱ رخ داد . آمریکا فرصت را مناسب دید که در میدان این جنگ وارد شود و با بیداری اسلامی زیر نام جنگ علیه تروریسم تصفیه حساب نماید. قطع نظر از آنکه هدف آنها زدن گروههای تندرو بوده، یا میانه رو ولی از لابه لای برخوردشان دانسته می شود که جنگ آنها علیه اسلام است. زیرا اکثر اندیشمندان آمریکایی به این اعتقاد هستند که اسلام تمام طیفهایی را که در خود جا داده در مجموع یک چیز است و یک صنف محسوب می شود. در حساب آنها همه مسلمانان تندرو هستند؛ ولی - از نظر این اندیشمندان امریکایی - مسلمانان بخاطر رسیدن به اهداف خویش و توزیع نقشها خود شان را از روی فریب و نیرنگ در ظاهر به گروه های متعددی تقسیم کرده اند. آنها پیشنهاد می کنند که بایستی همه آنها را با دستی آهنین کوبید.

پس می توان گفت که آمریکا فعلا در برابر هر چیزی که اسلامی باشد مبارزه میکند و جنگ کنونی ای را که راه انداخته میان گروه های اسلامی و طیف های مختلف هیچ گونه تمیز و تفاوتی قایل نیست و برای آن هیچ هدف مرحله ای در نظر نگرفته است . به طور خلاصه می توان اهداف آمریکا را در تهاجم کنونیش علیه اسلام در نقاط ذیل خلاصه نمود:

### **نابودکردن گروه های جهادی:**

یکی از اهداف اساسی تهاجم فعلی آمریکا آن است که گروه های جهادی کوبیده شوند. این مفکوره در استراتژی نامه امنیت ملی آمریکا به نحو آتی درج گردیده است: « از اولویت های درجه

یک رژیم آمریکا آن است که سازمان های تروریستی جهان شناخته شده همراه با رهبران آنان سرکوب گردند و سپس از لحاظ مالی زیر فشار قرار گیرند تا دوباره سرپا نه ایستند. طبعاً رژیم آمریکانقش دوستان نزدیک و همکاران منطقی خود را در ادای این وظیفه فراموش نخواهد کرد»<sup>۶</sup>. هدف واضح و اعلان شده آمریکا در سرکوبی گروه های جهادی آنست که امنیت ملی آمریکا و مصالح سرنوشت ساز و عمده آن در جهان اسلامی از خطر در امان بماند و تا رخدادهایی چون واقعه ۱۱ سبتمبر تکرار نشود. زیرا این گروه ها آمریکا را سرچشمه مشکلات در جهان اسلامی می دانند و برآن هستند که آمریکا حکومت های فاسد را در جهان اسلامی و تروریسم اسرائیل را در فلسطین زیر سرپرستی دارد و داشته های کشورهای اسلامی چون نفت و معادن و غیره را می دزدد. عیب عمده آمریکا آن است که این قضیه را چهره عمومی بخشیده تمام حرکت های جهادی و آزادی بخش را که بخاطر خواسته های سالم و قضایای عادلانه می جنگند نیز متهم به ترورستی نموده است. چون احزاب جهادی در کشمیر و فلسطین و چیچنیا که در لست گروه های تروریستی ثبت شده اند گذشته از آنها نام برخی از احزاب غیر اسلامی جهت گمراه گردانیدن دیگران نیز ثبت نموده اند.

امریکاییها به این نظر بودند که افغانستان قلعه ای استوار و دژی تسخیر ناپذیر برای گروه های اسلامی می باشد. مخصوصاً در سایه رژیم طالبان که در آنجا به تریننگ دادن گروپ های تحت فرماندهی خویش می پرداختند و طالبان از ایشان به گرمی استقبال می نمودند و شرایط زندگی و فعالیت را مهیا می نمودند، ازینرو لازم دانستند که بخاطر کوبیدن گروه های جهادی به افغانستان حمله نمایند.

### از میان بردن حکومت های مدافع تروریسم!!

تحلیلگران می گویند: یکی از اهداف مهم آمریکا - در جنگ کنونیش علیه جهان اسلامی - زدن رژیم ها و حکومت هایی است که از اوامر آن کشور پاكشی می نمایند و آمریکا آن رژیم ها را بنام « دول پشتیبان تروریسم » می نامد.

بوش و اداره فعلی آمریکا پس از حوادث ۱۱ / سبتمبر اعلان داشتند که جنگ آنها صرف علیه تروریستان نخواهد بود بلکه دول و رژیم هایی را که از آنها پشتیبانی می کنند نیز در برخواهد گرفت. تمرکز آنها بر زدن کشورهای است که تروریسم را کمک می نمایند که به طور واضح از «

---

<sup>۶</sup> - خلاصه سند ویژه استراتژی امنیت ملی آمریکا که از کاخ سفید در سبتمبر ۲۰۰۲م به نشر رسیده و به زبان عربی در سایت عربی زبان اسلام اون لاین نت به تاریخ ۱۵/۱۰/۲۰۰۲م نشر شده و شیرین حامد فهمی آنرا به زبان عربی در آورده است.

دستاویز استراتژی آمریکا» که در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۲ م از کاخ ریاست جمهوری آمریکا صادر گردید، روشن می‌گردد. بنابراین دستاویز، آمریکا بر برخی از کشورها نام محور شر را اطلاق کرد که مبارزه اش را از افغانستان آغاز نمود و در قدم دوم به عراق روی آورد. با آنکه کشورهای دیگری هم متهم هستند که به تروریزم کمک می‌رسانند ولی آنها تا هنوز خود شان را در امان تصور می‌کنند؛ مانند لکلک (یک پرنده) که به وقت توفان سرش را زیریگ می‌سازد و گمان می‌کند که همه بدنش نجات یافته است!! . ولی رفته رفته نوبت آنهایی هم فرا خواهد رسید، که آمریکا آنها را دول پشتیبان تروریزم نام گذاشته است.

ولی آمریکا که قصد دارد تا آن کشورها را بزند هیچ دلیلی برای زدن آنها در دست ندارد. در یک صورت آنها از این شیطان بزرگ!! نجات یافته میتوانند که همه در برابر آن متحدانه عمل کنند و در برابر خواست های آن مقاومت کنند و در مقابل برنامه های اراده و آزادی کشی آن از مقابله پیش آیند.

دولی که آمریکا نقشه حمله بالایشان را طرح ریزی کرد، بعضی را به انگیزه های دینی مورد تهاجم قرار داد، چون رژیم طالبان؛ و برخی دیگر را به انگیزه اینکه در سر راه اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و استراتژیکی آن ممانعت ایجاد میکند در تمام عرصه های زندگی برتری و باداری آنرا نمی پذیرفت.

جنگ علیه این کشورها زیر نامها و عناوین مختلفی صورت میگیرد. برخی به این نام از میان برداشته خواهد شد که در آن دیموکراسی حاکم نیست و برخی دیگر تحت عنوان آنکه حقوق بشر را رعایت نمی کند، و عده ای را زیر این نام که به ادیان دیگر اجازه فعالیت داده نمی شود. این موضوعات در همان دستاویز استراتژیکی آمریکا که در سپتامبر ۲۰۰۲ م نشر شده به وضاحت درج گردیده است. در آن دستاویز اوصاف کشورهای که در صورت ممکن و احتمال مورد تهاجم آمریکا قرار می گیرند به طور ذیل توضیح داده شده است:

حکوماتی که مصدر ترس برای مردم خود شده اند.

دولتهایی که از قانون بین المللی سرپیچی مینمایند و همسایگان خویش را تهدید می کنند.

دولتهایی که در پی بدست آوردن اسلحه کیمیاوی یا اسلحه کشتار جمعی اند.

دولتهایی که از تروریزم در سراسر جهان پشتیبانی می نمایند.

دولتهایی که ارزش های اساسی انسانیت را پا مال می نمایند.

دولتهایی که ایالات متحده آمریکا را بد می بینند و نسبت به موقف گیری ها و فعالیت های آن به چشم کراهیت نگاه می نمایند<sup>۷</sup>.

جهتی که حق تحدید دولتهای قابل مجازات را دارامی باشد آن آمریکا است. او ضرورت نمی بیند که در این باره مشوره شورای امنیت ملل متحدرا بگیرد در حالی که آن مجلس در اغلب حالات به پیشنهادات آمریکا جواب مثبت می دهد. پس هم آمریکا خصم است و هم دادگستر. آمریکا این سیاست دشمنانه و صریح را علیه جهان اسلام پس از واقعه ۱۱ سبتمبر اتخاذ نموده و اعلان داشته است. ولی پس از آنکه در عراق به شکست های سختی مواجه گردید، از عملی کردن بسیاری از افکاری که قصد تطبیق آن را داشت، بازمانده است.

### ۱- نابودکردن فعالیت های خیری اسلامی:

یکی از اهداف آمریکا در تهاجم کنونیش علیه جهان اسلامی، از میان برداشتن فعالیت اسلامی خیری و فعالیت های اقتصادی اسلامگرایان می باشد. آمریکا مدعی است که مؤسسه های خیریه اسلامی فعالیت هایی را به راه می اندازند که در پایان امر به نفع تروریسم تمام می شود. از این رو است که تصمیم گرفته است تا علیه تمام مؤسسات اقتصادی و نهادهای خیری در جهان اسلامی مبارزه کند. تا از این طریق بتواند که چشمه ی فعالیت اسلامی را که - به نظر آنها - تروریسم را تغذیه می نماید، بخشکاند. این هم چیزی است که در دستاویز استراتژی آمریکا به عبارت زیر درج شده است: «از اولویتهای درجه یک اداره امریکا آن است که بساط سازمان های تروریستی جهانی برچیده گردد، رهبران آنان نابود شوند و راه های تمویل و پشتیبانی مالی شان نیز مسدود شود».

رئیس جمهوری آمریکا جرج دبلیو بوش در یک سخنرانی ای که به تاریخ ۲۰۰۲/۱/۶م در ایالت کالیفرنیا ایراد کرده بود اعلان داشت که باید با فعالیت های خیری اسلامی نیز مبارزه نمود. زیرا این فعالیت های خیری بسان نماها یا سپرهای هستند که در پشت آن تروریستان مخفی شده اند و این مؤسسات در نهایت برای تروریسم کمک می نمایند و کار خیری را وسیله می گردانند برای تمویل پروژه های تروریستی. بوش در سخنرانش گفته بود: ما سرچشمه های پشتیبانی مالی تروریسم را مسدود خواهیم ساخت. ما در مبارزه خویش علیه تروریسم در چندین استقامت خواهیم جنگید که یکی از آن استقامت ها عرصه مالی می باشد. تروریستان علاقه دارند که اموال را منتقل سازند. واضح است که انتقال اموال بخاطر جنگ با ایالات متحده یا یکی از هم پیمان های آن یا علیه

---

<sup>۷</sup> - خلاصه سند ویژه استراتژی امنیت ملی آمریکا که از کاخ سفید در سبتمبر ۲۰۰۲م به نشر رسیده و به زبان عربی در سایت عربی زبان اسلام اون لاین نت به تاریخ ۲۰۰۲/۱۰/۱۵م نشر شده و شیرین حامد فهمی آنرا به زبان عربی در آورده است.

دولتی که رسالت آزادی را حمل می نماید، صورت می گیرد. از این رو آنها تلاش می ورزند که برای تجاوزگران مال و دارایی آماده گردد. از این رو موسساتی را تشکیل دادند که نقش سپر را دارد که بدان وسیله اموال در جیب انسان هایی شریر که به تمدن ها احترام نمی گذارند و آزادی را نمی پسندند و دوست ندارند که انسان ها اعم از زن و مرد آزاد زندگی کنند، فرو می ریزد. از این رو ما با همکاری همپیمانان خویش از انتقال این گونه اموال جلوگیری می نماییم. تا هنوز گام های در این را ستا برداشته شده است. جستجو و تحقیق را آغاز نمودیم تا بدانیم که ترورستان چگونه تمویل می شوند و از طرف کدام جهاتی داده می شود و سرچشمه های آن کجاست؟ اگر یکتا را هم دریابیم که در کشوری که بخاطر تمویل این گروه ها سند بانکی می نویسند، از کشوری که آن شخص به آن تعلق دارد درخواست خواهیم نمود تا او را مورد بازپرس و تحقیق قرار دهند.<sup>۸</sup>

آمریکا در این راستا میان یک مؤسسه خیری و مؤسسه خیری اسلامی دیگری فرق قایل نیست. و با اکثریت کامل آنها مخصوصا آنانی که پایگاههایشان در کشورهای اسلامی می باشد، به یک شیوه تعامل می کند و به این باور هست که همه آنها جنایت پیشه هستند. هرچند که بر آنها هیچ یک از اتهامات وارده از طرف اداره آمریکایی ثابت شده نتواند. از این رو اکثر مسلمانان به این کار به دیده شک می نگرند و بر آن هستند که این عملیات در واقع امر مبارزه و دشمنی با فعالیت خیری اسلامی است؛ لذا نسبت به ادعاهای آمریکا ثبات و تبریرات شان - که گویا این کار بخاطر مسدود نمودن منابع تمویلی به اصطلاح تروریستها صورت می گیرد- بی باور شده اند.

**اداره آمریکایی** به فعالیت های خود سرعت بخشیده بر این موضوع پافشاری نمود و توجه خویش را بدان متمرکز نمود. و به ارسال هیئت های بلند رتبه ای از سطوح مختلف حکومت آمریکاتشکیل شد که شامل سیاستمداران، نظامیان و شخصیت های استخباراتی، پس از حادثه ۱۱ سبتمبر در اوقات مختلفی اقدام نمودند. در ضمن این توجهات هیئتی را در میانه های سال ۲۰۰۲ م به منطقه خلیج و کشورهای عربی ارسال داشتند. اولین هیئت آنها تحت رهبری همکار وزیر خارجه آمریکا در امور خاور میانه - ویلیام پیرنز صورت گرفت. و لنکولن بلومفیلد همکار وزیر خارجه در امور نظامی در رأس هیئتی دیگر ارسال گردید. سناتور دیموکرات دیوید پرایس یکی از اعضای ارشد مجلس سنای آمریکا هیئت دیگری را رهبری نمود. این علاوه بر تحقیقاتی است که مسوولین دفتر پژوهش های فدرالی (FBI) و وزارت مالیه آمریکا انجام داده بود.

هیئت های متذکره مذاکراتی را با مسوولین بلند پایه دول خلیج چون: کویت، امارات عربی، عمان، قطر، بحرین، سعودی و یمن انجام دادند. آنها در جریان مذاکرات تمرکز خود را روی این نقطه

---

<sup>۸</sup> - یکی از خطابه های رئیس جمهور آمریکا جارج بش که در سایت رسمی وزارت خارجه آمریکا به زبان

عربی به روز ۱/۷/۲۰۰۲ م به نشر رسیده.

معطوف داشتند که باید در مورد فعالیتهای نهادهای خیری و شیوه های انتقال کمک به مناطق تطبیق پروژه ها، تحقیق بعمل آید.

در این خصوص وزیر مالیه آمریکا آقای پول اونیل، به تاریخ ۲۰۰۲/۳/۳ م سفری را به کشورهای عربی چون کویت، بحرین، سعودی، امارات متحده عربی انجام داد که سفر وی با انعقاد یک کنفرانس مطبوعاتی در امارات خاتمه یافت. نامبرده در جریان دیدار خویش از کویت از سران آن کشورخواست تا نهادهای خیری اسلامی را تحت مراقبت جدی قرار دهند. او نقش کشور های عربی را در مبارزه علیه تروریسم مورد ستایش قرار داده گفت: برخی از دولتها خواسته های آمریکا را بدون تعطل و بدون شرط پذیرفتند و آنچه از ایشان خواسته شد به مرحله اجراء قرار دادند.

دولتهایی که آمریکا از آنها خواهان کمک در این راستا شده بود عملاً مؤسسات خیری و کمک رسانی را زیر مراقبت شدید قرار دادند. و بنابر آن ساحه بر تمام مؤسسات اسلامی و خیری در همه جهان مخصوصاً در افغانستان تنگ گردید. تا آن اندازه که برخی از آنها دروازه های خود را به روی کار خیری کاملاً بستند و از تقدیم خدمات انسانی به ملت های نیازمند دست برداشتند؛ به ویژه کمک هایی که از طریق آنها در عرصه تعلیم و صحت و کمک های عاجل برای مردم بی بضاعت و آسیب دیده که در مقابل حوادث طبیعی چون سیلاب و خشکسالی و زلزله و غیره صورت می گرفت کاملاً قطع شد.

زمانی که این مؤسسات خیری بسته گردید شمار زیادی از شاگردان مربوط به خانواده های تنگدست و یتیم، از نعمت درس و تعلیم محروم ماندند؛ زیرا توان آماده نمودن وسایل اساسی زندگی خود را نداشتند و نمی توانستند که وسایل درس و تعلیم را تهیه نمایند. هنگامی که دفترهای لجنه الدعوه کویتی در پاکستان بسته گردید صرف در یک کمپ مهاجرین بیش از هشتصد یتیم که از طرف آن مؤسسه زیر سرپرستی قرار داشتند از آموزش بازماندند. و گذشته از آن هزاران تن از اطفال افغان در داخل و بیرون کشور متقبل ضررهای بزرگی شدند. این یک نمونه از تصرفات بی رحمانه و غیر انسانی آمریکایی ها بود که با افغانها صورت گرفت و یکی از نمونه های جنگ امریکا علیه تروریسم همین است!!

تمام مؤسسات اسلامی و خیری، هم در کشورهایی که تأسیس یافته بودند و هم در مراکز فعالیت آنها مواجه با خطر بسته شدن یا تنگ شدن ساحه فعالیت شان می باشند. و تعداد زیادی از مؤسسات خیری که در حقیقت بخاطر فعالیت خیری تأسیس شده بودند قادر به فعالیت خیری نیستند. زیرا نمی توانند که بدون اطلاع سازمان جاسوسی آمریکا پولی را از یک جای به جای دیگری منتقل سازند. این امر سبب می گردد که به مرور زمان به شکست مواجه گشته دروازه های خود را به روی کارهای خیری ببندند.

از این حیث عموم مسلمانان جهان انگیزه‌ها و دلایل اداره آمریکا را در مبارزه اش علیه مؤسسات اسلامی و خیری به دیده انکار می‌نگرند. آنها به این نظر اند که سبب اساسی فشار آمریکا بر آنها اینست که این مؤسسات از مدت طولانی در عرصه بازسازی و تعلیم و کمک رسانی نقش برآورده و فعال داشته‌اند. به ویژه مناطقی که مسلمانان در آنجا مورد ظلم و شکنجه واقع شدند و محرومیت کشیدند. چون افغانستان، بوسنیا هرزگوینا و چیچنیا، صومالیا و غیره. این مؤسسات در مناطق مذکور فعالیتهای بهتری نشان داده از خود آثار گرانبها و عمیقی به یادگار گذاشتند. نهادهای مزبور با نهادهای تبشیری و غربی در مسابقه بودند و از آنها در بسیاری عرصه‌ها پیشی می‌گرفتند. هنگامی که قوای غربی آثار بزرگ و مثبت فعالیت خیری و اسلامی را در میان ملت‌های مسلمان مشاهده کردند دیدند که این گونه از فعالیتها میان ملت‌های مسلمان احساس یک جسد بودن را زنده ساخته و واژه‌های برادری و تکافل میان مسلمانان جامه عمل می‌پوشد. این اعمال تعبیری عملی از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم می‌باشد که فرموده است: « مؤمنان را نگاه کن که در مهربانی میان همدیگر، دوستی با همدیگر و عطوفت با همدیگر به اعضاء یک بدن می‌مانند؛ اگر یک عضو آنها به درد آید به اعضاء دیگر وی نیز نآرامی و تب سرایت می‌نماید»<sup>۹</sup>

تحلیلگران بر این باور هستند هنگامی که قوت‌های اسلام دشمن این حالت را نگریستند و تأثیرات بزرگ فعالیت خیری و اسلامی را در نفسیت و روان مسلمانان و ملت‌های بدبخت و زجر کشیده دیدند، بر آن شدند که باید علیه این فعالیت‌ها به مبارزه برخیزند. از همین رو است که از میان برداشتن این مؤسسات یکی از اهداف اساسی و بنیادین جنگ فعلی آمریکا را در مواجهه علیه اسلام و مسلمانان به نام تروریسم و ترورستان، تشکیل می‌دهد.

آنها بدین وسیله خواستند که فرصت را در برابر فعالیت‌های نصرانی سازی در میان ملت‌های زجر کشیده مهیا تر سازند تا بدین وسیله اهداف زهر آگین خویش را تطبیق نمایند.

روی این ملحوظات، از طرف اداره آمریکایی به تعداد ۱۷۶ بانک و موسسه اسلامی مورد تهاجم قرار گرفت. در ظاهر امر آنها را به این متهم نمودند که در آن بانک‌ها ارقامی دیده شده که صاحبان آن ارقام و شماره‌ها به نحوی از انحاء در حوادث ۱۱ سپتامبر دست داشته‌اند. و برخی دیگر از آنها متهم به این شدند که تروریسم را تقویت می‌کنند. چون بانک تقوی و شرکت « البرکة » که حسابات بانکی شان منجمد گردید.

---

<sup>۹</sup> - صحیح البخاری کتاب الادب، شماره حدیث ۵۶۶۵، صحیح مسلم در کتاب البروالصله والاداب شماره

حدیث: ۲۵۸۶



با وصفی که رئیس آن موسسات در هر جایی اتهامات را به طور کاملاً واضح رد نمودند و جهات تهمت زننده را مجاب کردند و واضح نمودند که سردمداران آمریکا اتهاماتی که بر آنها وارد نموده اند هیچ گونه دلیلی در دست ندارند. تحلیلگران به این باور هستند که در حقیقت امر هدف آمریکاییها از مبارزه علیه این نهادها آن است تا اساسات فعالیت اسلامی را از میان بردارند. از آنجا که مال و دارایی از اهمیت بزرگی برخوردار می باشد، مبارزه خویش را از نهادهای مالی و موسسات خیری آغاز نمودند.

## ۲- جنگ علیه آموزش اسلامی:

آگاهان به این باور هستند که اداره آمریکایی، یکی دیگر از اهداف تهاجم خویش را جنگ علیه آموزش اسلامی قرار داده اند. عملاً مبارزه خود را در برابر آموزش اسلامی از تغییر نصاب آموزشی آغاز نمودند. در گام دوم هدف شان آن است که مؤسسات آموزش دینی را از میان بردارند، و در نهایت چهره شخصیتهایی را که از قضیه آموزش اسلامی به دفاع برمی خیزند وارونه سازند، زیرا آنها به این نظر هستند که آموزش اسلامی زایندهء تروریزم است.

منظور آنها از مبارزه علیه آموزش اسلامی آن است تا نصاب آموزشی از تمام مطالبی که از نظر آنها زاینده تروریزم می باشد پاک گردیده در نتیجه از محتوای حقیقی خویش خالی شود و صرف پاره ای از پند های اخلاقی و تعلیم بعضی از پدیده های عبادی باشد و بس. و تمرکزش بر ایجاد فضای مسامحه بدون تمیز در برابر ادیان دیگر استوار باشد. تا افرادی چاپلوس و خوار و ضعیف النفس از اداره های آموزشی آن فارغ شوند که به هیچ وجه تاب و توان رد آنچه بدان دستور داده می شوند، در خود نداشته باشند. و بدین وسیله راه ورود فرهنگ آمریکایی به روی جامعه اسلامی هموار گردد و نسل های آینده بر اساس دیدگاه غربی به ویژه جهان بینی آمریکایی شکل گیرند؛ جهان بینی ای که گروه حاکم در ایالات متحده آمریکا آنرا نمونه ایده آل می پندارد و از جهان می خواهد که بدان عمل نماید. باید به این امر اشاره کنیم که تلاش های برای تغییر در جوامع اسلامی، از راه برنامه های درسی و نصاب آموزشی از خیلی قدیم صورت گرفته، و پیش از آن در عده ای از کشورهای اسلامی کامیابی هایی هم بدست آورده است. به گونه مثال این برنامه در مصر از طریق شخصی به نام لورد کرومر و سپس از طریق برنامه ی «تطویر الازهر» در سال ۱۹۶۱م از طرف جمال عبد الناصر صورت گرفت. تحلیلگران و خبیران امور، آن تغییرات را در حقیقت ویرانی و تباهی تلقی کرده اند. این کار از طریق عده ای از شخصیتها ی به نام مسلمان صورت گرفت که در کشور های غربی تحصیل کرده بودند و به نظام درسی و روش کار آن کشور ها قناعت حاصل کرده بودند و می خواستند که فرزندان مسلمان را غربگرا بسازند. آمریکاییها متوقع هستند که در جهان اسلامی، در مرحله استعمار نوین، در کار سکولار نمودن نظام آموزشی، پیروز خواهند شد. این امر - با همکاری

راهروان راه شخصیتها بی که متأثر از غرب بوده و به گسترش فرهنگ غربی توجه می نمودند و در جهان اسلامی هم سمت های بلندی را تصاحب شده بودند - ممکن و میسر می گردد.

نخستین جایی که آمریکا در پی تغییر برنامه آموزشی آن برآمده کشور های است که آنرا زیر اشغال خویش در آورده است، مانند افغانستان و عراق. تا حال تغییر برنامه آموزشی مرحله های ابتدایی و متوسطه به مرحله اجرا در آمده است. در عوض آنکه برنامه آموزشی که از طرف کمیسونی متشکل از تمام احزاب جهادی آماده شده بود، مورد تطبیق قرار می گرفت، برنامه آموزشی ای را تطبیق نمودند که به کمک دانشگاه نبراسکای آمریکا بواسطه افغانان مقیم آن کشور آماده شده است. سپس در آن تعدیلات دیگری نیز وارد نمودند تا با وضع فعلی متناسب گردد؛ زیرا اصل آن نصاب در ایام جهاد وضع گردیده بود و در آن زمان بعضی از ویژگی های همان مرحله و شرایطی که افغانها سپری می نمودند در نظر گرفته شده بود.

آمریکا پروژه ساختن برنامه آموزش و انکشاف آن را در افغانستان به یک سازمان آمریکایی بنام (Creative Associates international) <sup>(۱)</sup> سپرده بود.

این مؤسسه فعالیت های خویش را در راستای انعقاد کورسها و کنفرانس هایی به راه انداخت تا آموزگاران مرد و زن در تناسب با خواسته های عصر نوین آموزش داده شوند و مهارتهای ایشان توسعه داده شود. و تا آماده گردند که به خاطر دگرگون ساختن برنامه های آموزشی به مقتضای خواسته های جهانی و منطقوی فعالیت نمایند.

در اداره مؤقتی که بر اساس توافقات جلسه مشهور بن در سال ۲۰۰۱ م رخ داد، زمام امور وزارت تحصیلات عالی کشور بدست دکتر شریف فایز، یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه آمریکایی در لبنان سپرده شد. او که یکی از چهره های معروف سکولار در افغانستان می باشد و به سوی آن دعوت می نماید، و مدت بیشتر از سی سال را در آمریکا بسر برده و آمدنش در این سمت به طور مرموزی طرح ریزی شده، تا نقش خود را به طوری که مطلوب آمریکائیان بوده باشد، عملی سازد. چه مؤسسه های آموزشی عالی در هر کشوری به مثابه تربیتگاه کادرهای رهبری آن کشور می باشد و سالون های مؤسسات تعلیم عالی عقلیت قشر فرهنگی جامعه را به شیوه ای که جهت های مسؤول می خواهند می سازد. این مرد کار خود را از نخستین روزهای تولی وزارت انجام داد و آن اینکه تعداد ساعت های درسی مواد مربوط به شناخت فرهنگ اسلامی را از نصاب آموزش دانشگاههای افغانستان به حداقل تنزیل داد. پس از آنکه برخی از مواد درسی چون «اسلام شناسی»، «مطالعه وضع

---

(۱) می توان جهت شناخت بیشتر فعالیت آنها در افغانستان به آدرس آتی مراجعه نمود: // <http://www.caii.net/News/AfghanistanNews.htm> در روی صفحه انترنت.

دنیای کنونی اسلام»، «نظام های اسلامی» و «جریان های اسلامی معاصر»، از لست مضامین درسی حذف نمود، دستور دیگری صادر نمود و به موجب آن نظام مختلط آموزشی میان دختران و پسران را در داخل صنوف درسی دانشگاه که قبلا ملغی قرار گرفته بود، دوباره رسمی گردید. گذشته از آن استادان دانشگاه را به ویژه استادان اسلامگرا و ملتزم را وادار ساخت تا به طرز غربی لباس در بزنمایند.

اگر خیلی ها نظام طالبان را متهم می کنند که در تطبیق حرفی افکار و اندیشه ها و ذوق های خودشان راه افراط گرفته بودند. ولی این غرب گراها در تطبیق حرفی ذوق های غربی و نشر افکار آن در جامعه افغانی چند قدم از طالبان گام فراتر نهادند و خواسته های خویش را با چهره ای خشن تر و متعصبانه تر به اجراء درمی آورند.

آمریکا برای عراق نیز مدل افغانستان را پلانگذاری نموده است. زیرا نگرانی وزارت خارجه آمریکا تحت عنوان «آینده عراق» کمیسیون را برای آموزش و پرورش تشکیل داد تا درباره برنامه آموزش آن کشور از مرحله ابتدایی گرفته پا مرحله دانشگاه، باز خوانی و تعدیل نماید. در کمیسیون باز سازی برنامه تعلیم عراق، آنده از عراقیانی کار می کنند که مدت های طولانی ای را در آمریکا بسر برده اند و خوی و اخلاق آمریکایی در رگ رگ وجودشان سرایت نموده متشکل به شکل آمریکایی شده اند. یکتن از کسانی که در آن کمیسیون کار می کند خانمی بنام «هند رسام کلهانی» آمریکایی عراقی الاصل است که در جامعه شناسی تخصص دارد و از دانشگاه دوبرفیری در نیویارک فارغ التحصیل گردیده است. این خانم معتقد است که نظام آموزشی آمریکا در عراق به طور کامل قابل تطبیق بوده بلکه مناسبترین برنامه میتواند باشد.

چنین معلوم می گردد که بازم سازمان (Creative Associates itarnational) که یک مؤسسه آمریکایی می باشد کاندید است که پروژه ساختن نظام تعلیمی را در عراق به عهده گیرد، چنانچه در افغانستان بدست آورد. این سازمان وظیفه تغییر برنامه آموزشی و وضع دوباره چهار چوب نظام آموزشی را در عراق توأم با آموزش معلمین، حاصل خواهد کرد. آمریکاییها اظهار داشته اند که نظام آموزش و پرورش آینده عراق با سرشت نظام دیموکراتیک آینده در کشور همسویی خواهد داشت.

واضح و مبرهن است که آمریکاییها به خوبی درک کرده اند که کارکرد فعالیت ضدتروریسم را در میان حکومتها و رسانه های جمعی و سیاستمداران چگونه توزیع نمایند، به خوبی ودقت کامل درک کرده اند و از آن در وارد کردن فشار بر دولتهای جهان استفاده اعظمی می کنند. چون مسایلی را که می خواهند برای جهانیان برسانند از طریق روزنامه ها و رسانه های جمعی تبلیغ می کنند، یا بواسطه یکی از اعضاء کانگرس افشا میگردد. و یا یکی از مسؤولین اداره آمریکایی به صراحت آنرا بیان می دارد.

به پیروی از همین سیاست، روزنامه های آمریکا مخصوصا نیویارک تا یمز - حمله شدیدی را علیه نظام آموزشی کشور عربستان سعودی پس از ۱۱ سبتمبر رهبری مینماید. روزنامه مذکور در شماره ای که به تاریخ ۲۰۰۱/۱۰/۱۹ م نشرگردید در مورد نصاب آموزشی سعودی گفته بود: برنامه آموزشی سعودی مسلمانان را از دوستی با یهود و نصاری منع قرار داده زیرا به تصور سعودیان یهود و نصاری هر دو کفار و دشمن می باشند، این روزنامه نوشت: نصاب آموزشی سعودی افکار مخالف با غرب را ترویج می دهد. بدین وسیله دشمنی با غرب در روح و روان شاگردان سعودی تبارجای می گیرد. این روزنامه برنامه آموزشی سعودی را زاینده تروریزم می خواند. تهاجم آن روزنامه علیه نظام آموزشی سعودی تا هنوز هم ادامه دارد.

از جهت دوم اعضای کانگرس آمریکا در این تهاجم علیه نصاب و برنامه آموزشی سعودی شرکت جسته اند. که پس از انفجارات شهر ریاض لحن این تهاجم نیز تندتر شده است.

اداره آمریکا از رژیم سعودی صرف تغییر برنامه های آموزشی را نخواستند بلکه خواهان آن هم شده تا همکاری خویش را با موسسات آموزشی در هر کشوری که انجام می دهد به صورت فوری متوقف سازد. زیرا آن نظام تعلیمی با اهداف آمریکایی مطابقت ندارد، و بدینی مردم را نسبت به آمریکایی ها شعله ورتر می سازد!! سناتور جوزف بیدن، که ریاست کمیسیون امور خارجی را در مجلس سنای آمریکا به عهده دارد، به تاریخ ۲۴ اکتوبر سال ۲۰۰۱ م گفت: حالا وقت آن فرا رسیده است که برای مملکت عربستان سعودی ابلاغ گردد تا از پشتیبانی مالی مدرسه های دینی در سراسر جهان دست بردارد!! و اشاره نموده است که: «سعودیها قسمت بزرگی از پشتیبانی مالی مدرسه هایی را به عهده دارند که شمار زیادی از آنها نسبت به آمریکائیان بدبین هستند.»

همچنان گفته است: «ایالات متحده آمریکا از سعودی روزانه ۱/۶ میلیون بشکه نفت وارد می کند ولی بر واشنگتن لازم است که با سعودی دری از مباحثه و مذاکره را به طور مستقیم بگشاید. و بر اداره آمریکا لازم است که برای سعودیان بگوید: در اشتباه به راه خود ادامه ندهید، این گونه از فعالیتها را متوقف سازید و در غیر آن عاقبت بدی رخ خواهد داد!!!»

به عین صورت فشارها بر دول خلیجی دیگر، مصر و متباقی کشورهای اسلامی جهت تغییر دادن نصاب آموزشی و بخاطر از بین بردن مؤسسات تعلیم دینی از قبیل دانشگاهها و مدارس اسلامی اعمال می شود. بخاطر اعمال این فشارها وسایل ارتباط جمعی مختلف و رسانه ها در این امر شرکت دارد، و از هر مؤسسه تعلیمی ای یک گزارش تقدیم می دارد که و آن را بنام آشیانه تروریزم توصیف می نماید!!!

کسی که اوضاع را تحت مراقبت دارد بسیاری از حکومتهای جهان اسلامی را میبیند که آمادگی خویش را برای همکاری با اداره آمریکا و استجابات به خواسته های آن، اعلان داشته اند. در

این راستا حکومت پاکستان در سال ۲۰۰۱ م با پشتیبانی مالی یک سازمان آمریکایی بنام (U.S. AID) برنامه درسی ای را به منظور تغییر نظام آموزشی مدرسه های دینی که در سراسر این کشور وجود دارد، آماده کرد؛ مدرسی که تعداد آن در سراسر پاکستان به بیشتر از سیزده هزار مدرسه خرد و بزرگ می رسد، این برنامه شامل نقاط ذیل می باشد:

نوسازی مدارس دینی از حیث نصاب تعلیمی، نظام تدریس و ادغام آنها در موسسات تعلیمی رسمی.

شناسایی شاگردانی که در آنجا درس می خوانند و ردمرز نمودن شاگردانی که مربوط کشور های خارجی می شوند و شخصیت مرموز و ناشناخته دارند و ملغی اعلان نمودن مدرسه هایی که مظنون می باشند.

وضع قانونی خاص به مدارس جدید و قدیم که همه نزد جهات رسمی ثبت و راجستر شوند و در جمله شروط ثبت و راجستر مدرسه نزد جهات های رسمی آن باشد که تمام مدرسی که از طرف جهات های خصوصی چه از درون مرز تمویل می گردند و چه از بیرون مرز به صورت کامل قطع گردد.

علماء و جهات ذی ربط به قضیه مدارس دینی این نقشه را تقبیح نمودند و اعلان داشتند که منظور از این شروط از میان بردن این گونه از مدارس می باشد. و اعلان نمودند که در برابر این نقشه مقاومت خواهند نمود. بخاطر قوت و نیرومندی ایکه جماعت های دینی در جامعه پاکستانی دارند و در میان مردم از تأثیر روحی بزرگی برخوردار می باشند حکومت نتوانست که برنامه مربوط به مدارس دینی را به مرحله اجراء دریاورد؛ چیزی که شورای وزیرای پاکستان تحت ریاست پرویز مشرف به تاریخ ۲۰۰۱/۱۲/۳ م موافقه خویش را اعلان داشته است.

این مربوط می شود به مدارس دینی پاکستان ولی در رابطه به آموزشگاه های حکومتی و رسمی، عده ای از اشخاص مربوط به جهات ذی ربط به کمک همان موسسه آمریکایی مزبور (U.S.AID) مکلف شده اند تا گزارشی تفصیلی را پیرامون نصاب آموزشی آن آماده سازند و نشان دهند که از دیدگاه آمریکائیان چه مسایلی در نصاب تعلیمی قابل تغییر می باشد. تا براساس آن در نصاب تغییر و اصلاحاتی آورده شود ان نصایبکه از لحاظ فرهنگ دینی از اول سست و ضعیف است. آمریکا کمکهای خود را که سالانه به ۳۰۰ میلیون دالر می رسد برای پاکستان به این امر مشروط ساخته که در راستای علمانی سازی تعلیم پیشرفت قانع کننده ای رخ دهد. و وعده داده است که اگر این مأمول جامهء عمل پوشید صد میلیون دلار دیگر را نیز جهت تطور و اصلاح نصاب تعلیمی و تقویت تعلیم در مناطق نزدیک به مرز افغانستان همکاری خواهد کرد. زیرا مردم این منطقه نسبت به دین خویش تمسک بیشتر دارند و در برابر آمریکا به مقابله می پردازند. و از همین جهت

این منطقه از طرف ارتش پاکستان و نیروهای آمریکایی موجود در ساحه - به دلیل آنکه از گروه های نظامی ای که بعد از سقوط حکومت طالبان، به آنجا پناه برده بودند حمایت کردند - مورد تهاجم نظامی قرار گرفت.<sup>۱۱</sup>

رژیم آمریکایی با اصرار و پافشاری روی خواسته های خود بر حکومت های دول اسلامی با وسایل گوناگون فشار وارد می سازد. این پافشاری و اصرار مستمر از آنرو است که می داند این حکومت ها یارای مخالفت در برابر وی را ندارند. زیرا اگر این حکومت ها وابسته هم نباشند ولی چنان ضعیف اند که توان ایستادگی در برابر فشار هایی که بر آنها اعمال می شود ندارند.

ولی دردنیای اسلام دائما ستون پنجمی هم وجود دارند، که آماده همکاری با آمریکا و غرب می باشند. حکومت سعودی به زبان وزیر معارفش محمد احمد الرشید، اعلان داشت که هیچ گونه تعدیلی را در نظام آموزشی خویش، در نتیجه فشارهای آمریکا به اجرا نخواهد گذاشت. و از خلال یک مصاحبه ای که روزنامه الوطن به تاریخ ۲۰۰۲/۱/۸ م اجراء نموده بود گفت: نصاب تعلیمی ای که ایجاد کرده ایم بر اساس بنیادهای ثابت و مشخصی وضع گردیده که دران نیازهای جوامع ما در نظر گرفته شده است" و هم چنان گفت: هیچ کسی حق ندارد که در امور داخلی مان مداخله کند یا چیزی را بر ما دیکته نماید.

ولی عادل الجبیر - مشاور سیاسی امیر عبدالله بن عبدالعزیز - پس از وی در مصاحبه ای با شبکه تلویزیونی آمریکایی (CNN) به تاریخ ۲۰۰۳/۵/۱۸ م به صراحت گفت: کشور عربستان سعودی در نظر دارد که نصاب آموزشی خود را باز خوانی نماید تا مقدمه ای برای دگرگونی و تغییر در آن باشد. و این کار به منظور مبارزه علیه تروریسم و جلوگیری از تحریض علیه آمریکائیان صورت می گیرد. چنین به نظر می رسد که سیاست اصرار و پافشاری مستمر بر خواسته های خود از طرف آمریکاییها سیاستی کامیاب است که در آینده دور به ثمر خواهد نشست؛ مخصوصا در صورتی که حکومتها از ملتهای خویش دور باشند و از بین رفتن کرسی و قدرت خویش هراس داشته باشند. این نوع از حکومتها هر باری که زیر فشار قرار گیرند به آن استجابت می نمایند ولی حکومتهایی که به مردم خویش نزدیک می باشند و از سوی مردم شان منتخب می گردند، در وضعی بهتر خواهند بود و توان مقابله با فشارهای خارجی را می داشته باشند.

---

(۱) رک روزنامه اردوزبان (نوی وقت) پاکستانی در شماره ای که به تاریخ ۲۰۰۴/۱۰/۲۵ م به نشر رسیده است.

### ۳- برچیدن بساط حرکت های اسلامی:

کسانی که پیرامون استراتژی آمریکا اطلاع حاصل کرده اند، بر آنند که در ضمن فعالیتهای مقابله با تروریسم - به تعبیر آمریکا- یکی از اهداف عمده آن، از میان برداشتن و خنثی نمودن فعالیتهای حرکت ها و جریان های اسلامگرایی چون سلفیها، اخوان المسلمین و جماعت تبلیغ و غیره می باشد. این به معنای آن است که آمریکا در برابر بیداری اسلامی با طیفهای مختلف آن مبارزه می کند و از این که آنها به دین خویش وابستگی و اخلاص دارند هراسمند می باشد. زیرا این حرکتها و جریانها از منسوب بودن شان به اسلام خوشحال بودند و علاقه داشتند که اسلام بر تمام عصورفرمان براند. هم چنان آنها اسلام را نمونه راستینی می پندارند که به زندگی شان خوشبختی می آورد نه نمونه های زندگی آمریکایی را. این امر آمریکا را دچار دلهره و بدبینی ساخته است.

هرکسی که مدل دست ساخته آمریکایی را نپذیرد، از طرف رژیم آمریکا متهم به تشدد و تروریسم می گردد. آمریکا این را خوب می داند که این بیداری که در جهان اسلامی به ظهور رسیده در نتیجه تلاش های پیگیر حرکت های اسلامی در گذشته و حال به میان آمده است. چون حرکت مهدی، سنوسی، سلفی، سید جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده، جنبش اخوان المسلمین، جماعت تبلیغ، جماعت علمای اسلام و جماعت اسلامی در شبه قاره هند، و دیگر حرکت های پیشتاز و فعال در این عرصه ها.

آمریکا معتقد است آنچه را تروریسم می خواند از زیر عبای همین حرکت های اسلامی بیرون شده است. راه رهایی از این گروه های تندرو و تروریستی آن است که این حرکت های اسلامی و مکتب های فکری بزرگ را سرکوب نماید و فعالیتهای آنها بلکه خود آنها را از صفحه گیتی نابود سازد. در حالیکه روش اعتدال گرایانه ای که حرکت ها و جریان های بزرگ اسلامی در پیش گرفته اند در بسیاری حالات سبب اطمینان و جلوگیری از تندروی و تشدد در جوامع اسلامی و غیر اسلامی شده است به ویژه در جاهایی که حضور آنها در آن منطقه قوی است.

ایالات متحده آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م تیرهای کشنده خویش را بسوی این جریان ها و حرکت های اسلامی نشانه رفته و حکومت عربستان سعودی را نیز متهم به آن نمود که در سرپرستی و پشتیبانی مالی این حرکتها نقش سازنده دارد. از آن روی از حکومت سعودی خواسته است که همکاری خود را با این جریان ها متوقف سازد. روزنامه ها و رسانه های غربی حتی روسی سعی دارند که به نحوی میان این حرکت ها و شبکه القاعده رابطه ای قایل باشند. یکی از نمونه های آن فشارها گزارشی است که مشاوران پنتا گون به وزارت دفاع آمریکا تقدیم داشتند و روزنامه واشنگتن پست آنرا در شماره ۲۰۰۲/۸/۶ م به نشر رسانده است. در گزارش آمده که باید حکومت سعودی، به حیث دولتی که از حرکت های اسلامی تندرو پشتیبانی مالی می نماید تهدید گردیده از او

خواسته شود تا از همکاری با تروریسم دست بردارد و یا خودش را در مواجهه با عقوبت هایی که غالباً استیلا بر مناطق نفت خیز و مصادره اموال و دارایی های سعودی در آمریکا می باشد، آماده سازد.

بنابر آنچه گذشت امکان آن وجود دارد که گفته شود: از بارزترین انگیزه های تهاجم آمریکا بر جهان اسلامی، باور های دینی تندروانه افرادی در اداره کنونی آمریکا است که سینه های شان از بدبینی و شرپسندی نسبت به اسلام مالا مال است. از این رو تمام چیزهایی که به پروژه اسلامی کمک می رساند، چون فعالیت خیری، آموزش دینی، مدرسه ها، جریان های فکری بزرگ، را هدف تهاجم خود قرار داده اند. در پهلوی آن، اداره کنونی آمریکا که از آغاز به قدرت رسیدن حتی دوران انتخابات و جنگ های انتخاباتی سیاست تهاجمی را وسیله گردانیده علیه رقبای سیاسی خویش در داخل کشور آمریکا به حد اعظمی استفاده نمایند. چه بوش بپیش گرفتن این سیاست توانست که در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری که در ماه نومبر ۲۰۰۴ م به وقوع پیوست، برای بار دوم پیروزی را از آن خود سازد.

### **دوم: نقش نفت و گاز در تهاجم آمریکا بر جهان اسلامی**

پس از فرو پاشی اتحاد شوروی و پایان یافتن جنگ سرد، سیاست و استراتژی آمریکا بر تک قطبی بودن جهان و اینکه آن قطب یگانه، آمریکاباید باشد، استوار گشته است. نظام های حاکم و نیروهای پالیسی ساز آمریکا کاملاً درک نموده اند که دوام سیطره آن کشور بر جهان صنعتی و بر قدرت های بزرگ اقتصادی جهان، چون اروپا و جاپان و چین مرتبط به آن است که بر چشمه های انرژی تسلط داشته باشد.

از مهم ترین منابع انرژی که همه دول صنعتی و بدون استثناء به آن نیازمند هستند: نفت و گاز می باشد. اگر این دو منبع انرژی وجود نداشته باشد، ماشین خانه صنایع بزرگ و نمو اقتصادی و زندگی مدنی متوقف می ماند. و اگر قیمت آن به شکل قابل ملاحظه ای بالا برود، زندگی سیاسی در تمام جهان به اضطراب مواجه خواهد شد. زیرا جهان صنعتی پیشرفته تقریباً ۳۶۲ صنوعات مهم را که در زندگی تأثیری به سزا دارد، از نفت تولید می نماید. اکثریت مطلق مراکز برق بواسطه انرژی نفت به حرکت در می آید. برق به نوبه خود از بنیادهای اساسی ای است که فعالیت کمپنی های بزرگ و وسایل ارتباط و اغلب ابزاری که در زندگی روز مره مخصوصاً در کشورهای پیشرفته غربی، بکار گرفته می شود، به وجود انرژی برق موقوف می باشد. اگر نفت نباشد حرکت موتورها، هواپیماها، کشتی های بزرگ و همه وسایل و ابزار انتقالات متوقف می ماند. از اینجا است که اهمیت نفت در نزد آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی و پیشرفته به خوبی روشن می گردد. از این رو استاد مطالعات استراتژی جنرال دکتر زکریا حسین می گوید: مجازات های اقتصادی ای که ممکن است دولتهای



عربی تولید کننده ی نفت بر ایالات متحده آمریکا تحمیل نماید، شاید سبب وقوع هرج و مرج اوضاع داخلی آمریکا گردد. همچنان ممکن است که عملیات های جدی محاصره نفتی سبب گردد که کشورهای اروپای غربی و جاپان پارچه شوند؛ زیرا اعتماد این دول بر پترول بیشتر از اعتماد ایالات متحده آمریکا بر آن می باشد. و به این صورت؛ اگر دولتهای تولید کننده ی نفت عقوبت جدی ای اعمال نمایند مصالح زندگی ساز این کشورها را به زودی زود، دچار فروپاشی خواهد نمود چنانچه در عین زمان جاپان و دولتهای پیمان اطلس شمالی را به اختناق مواجه خواهد ساخت. و در پی آن مصالح سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی این کشورها دچار گسست و فروپاشی خواهد شد.<sup>۱۲)</sup>

همه اطلاع دارند ، منطقه ای که در داشته های ذخایر نفتی احتیاطی جهان مقام اول را از آن خود نموده است منطقه خلیج می باشد که به طور موکد دو ثلث از ذخایر نفت جهانی را در سینه مخفی داشته است. کشور عربستان سعودی به تنهایی یک ربع ذخایر نفتی جهان را دارا می باشد. چنانچه ذخایر احتیاطی نفت عراق به ( ۱۲۲ ) میلیارد بشکه بالغ می شود.

آگاهان بر این عقیده هستند که تا هنوز در سراسر سرزمین های نفت خیز عراق چاه برای استخراج حفر نگردیده است. و ممکن است که ذخایر دست نخورده نفت عراق چندین مرتبه از ذخایر دست نخورده سعودی بیشتر باشد. آنها اظهار می دارند که عراق کشوری است که در بحری از نفت در حال شناوری است، و ذخایر دست نخورده نفت عراق بر اساس تخمین مراکز پژوهش آمریکا ، به ۴۳۲ میلیارد بشکه بالغ می شود. بنابر این تخمین ها پژوهش های اقتصادی، تاکید می دارد که هفتاد درصد از ذخایر دست نخورده جهان در منطقه خلیج وجود دارد.

پس از منطقه خلیج، ذخایر دست نخورده نفت و گاز از هر جای دیگری در آسیای میانه بیشتر است. بر اساس اظهارات تهران تایمز ذخایر زیر زمینی اطراف دریای خزر (قزوین) به تنهایی دارای ۲۰۰/ میلیارد بشکه نفت و دارای ۶۰۰/ هزار میلیارد مترمکعب از گاز طبیعی می باشد. اگر کشتزارهای نفت و گاز این منطقه که زیر دریای خزر (قزوین) قرار دارد دریافت گردد و تطویر یابد این ارقام تا حدود ۱۵- ۳۰ درصد افزایش خواهد یافت.

اداره اطلاعات انرژی آمریکا (AEI) یا Administration Energy Information تا جولای ۲۰۰۲ م تخمین های دقیقتری را که از آن منطقه بدست داده بود میان ۱۸ تا ۳۴ بلیون بشکه تخمین زده است. در حالی که ذخایر دست نخورده و احتیاطی احتمالی آن ( Estimated

---

(۲) رک مقاله خالد ابوالفتوح که در مجله البیان در شماره ۱۸۹ در ماه جمادی الاولی ۱۴۲۴ هق مطابق با ماه جولای ۲۰۰۳ م به نشر رسیده است.

(Reserve) از ۲۵۰- الی ۲۷۰ بلیون بشکه تخمین شده است. این ذخایر یک ثلث ذخایر نفتی شرق میانه را تشکیل خواهد داد در حالی که به طور اکید از ذخایر نفتی آمریکا که به ۲۲ بلیون بشکه بالغ می گردد، تفوق دارد.<sup>۱۳</sup>

جهت آنکه اهمیت نفت نزد آمریکا و رژیم فعلی آن را بهتر درک نماییم. به نقاط زیر اشاره می نمایم:

**یکم:** اکثریت مطلق شخصیت های بلند پایه اداره کنونی آمریکا به نحوی از انحاء با شرکت های نفتی ارتباط دارند. مثلا رئیس جمهوری بوش خودش مربوط به یکی از خانواده های متنفذ منطقه تکزاس می باشد که از سالیان متمادی به این سو در تجارت و استخراج نفت اشتغال می ورزد. قبلا هم وی در رأس یک شرکت نفتی قرار داشته است. چنانچه در شرکت بزرگ نفتی ای بنام (پترول ارویوستوبوش اکسپلوریشن) از سال ۱۹۷۸ الی سال ۱۹۸۴ م بحیث کارمندی بلند پایه ایفای وظیفه نموده است. و از سال ۱۹۸۶ الی ۱۹۹۰ به حیث رئیس شرکت پترول (هارکین انرجی کار پوریشن) بوده است. وی پیش از آنکه شرکتش به شکست مواجه شود و این شکست اعلان گردد تمام سهم های خود را به فروش رساند که در نتیجه آن سهم سایر سهم داران به شکل عجیبی تنزیل یافت. اگر وی از اطلاعات سری و استخباراتی استفاده کرده باشد به سبب آنکه بوش پدر در آن زمان رئیس جمهوری آمریکا بود، این امر تقاضا می کند که باید جهت تحقیق کمیسیونی قضایی مکلف به تحقیق و بازرسی می شد.

جورج بوش پسر در سال های اخیر دهه هشتاد، از ناحیه بحران نفت مشکلات فراوانی دیده بود، که وی یکی از ثروتمندان نفت به شمار می رفت که به سبب آن بحران به افلاس مواجه شده بود.

در آن زمان و بخاطر آنکه خودش را از تحت فشار ذهنی و ارهاند، به شراب نوشی روی آورد. اطلاعاتی هم بدست آمده که آقای بوش در همان زمان روی به مواد مخدر نیز آورده بود، واضح و روشن است که بوش پسر به هنگام کشمکش های انتخاباتی خود در سال ۲۰۰۰ م از طرف شرکت های نفتی به قدر قابل ملاحظه ای کمک بدست آورد، چه آنها نزدیک به دو ملیون دلار برای بوش کمک نمودند که در کمپاین انتخاباتی خویش به مصرف برساند. از میان آنها بزرگترین سهم کمک مربوط شرکت ENRON می شد که در تاریخ آمریکا بزرگترین رسوایی مالی را شاهد بوده است.

---

<sup>۱۳</sup> - رک مقاله دکتر عاطف معتمد عبدالحمید تحت عنوان (قزوین الثروة والدین) که به تاریخ ۲۰۰۳/۷/۸ م در صفحه انترنتی اسلام اون لاین نت به نشر رسید.

رهبری این شرکت هم از لحاظ شخصی، وهم از لحاظ کاری با بوش پسر روابط نزدیک داشته است. شاهد آن است که آقای بوش در فعالیت های معامله نفت تاریخ طولانی دارد و ارتباطش با نفت و شرکت های آن تنگاتنگ و ناگسستنی می باشد.

پدر رئیس جمهوری فعلی ( جورج بوش پدر) فعلا در یکی از شرکت های نفتی جهان کار می کند که در سراسر جهان سرمایه گذاری های نفتی بزرگ نموده است که بنام **Carlyle Group** شهرت دارد و نماینده شان در قاره اروپا جان میجر نخست وزیر اسبق بریتانیه می باشد.

اما معاون رئیس جمهوری آمریکا آقای دیک چینی از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ یعنی تا کمی پیشتر از رسیدنش به سمت معاونیت ریاست جمهوری در رژیم کنونی، در رأس بورد اداری یکی از بزرگترین شرکت های هابه نام ( هالی برتون **Halliburton**) قرار داشت که در امور انرژی دخیل میباشد. چنانچه شبههاتی هم در موردش وجود دارد که در رسوایی فساد اداری و مسایل حساسی آن، دراثنایی که ریاست آن را به عهده داشت، دست داشته است. حتی گروهی که مکلف بود تا جرایم فساد و مخالفت های شرکت ها را بررسی کند - بعد از رسیدن دیک چینی به معاونیت ریاست جمهوری - خود مورد شبهه قرار گرفته است. هنگامی که در اواسط دهه نود میلادی، قراردادی میان حکومت عراق و ملل متحد مبنی بر ( فروش نفت در مقابل غذا) به امضاء رسید، دیک چینی برای آن شرکت ضمانت قرار داد ترمیم تأسیسات نفتی عراق را سپرد در مقابل از طرف آن شرکت هدیه ای به ارزش ۳۴ میلیون دلار بدست آورد.

درباره دیک چینی معروف است که وی در کشورهای عربی منافع نفتی بزرگی بدست میآورد. دیک چینی در مورد رئیس جمهوری سابق عراق صدام حسین اظهار داشته است: او (صدام حسین) بر ۱۵ درصد ذخایر نفتی جهان نشسته است، و از ثروت بزرگی نیز برخوردار می باشد، اگر همین طور به دل خودش کار کند در آینده دارای بم اتم نیز خواهد شد.

گذشته از آن، مشاور رئیس جمهوری در امور امنیت ملی آمریکا در گذشته و وزیر خارجه آن کشور در رژیم فعلی، خانم کوند ولیزارایس، از سال ۱۹۹۱-۲۰۰۰ م فقط تا اندکی پیشتر از به میان آمدن رژیم کنونی آمریکا، عضویت بورد اداری شرکت نفتی معروف آمریکایی بنام چفرون **Chevron** را به عهده داشته است. چون که شرکت مذکور از فعالیت های این خانم ممنون بود، یکی از کشتی های بزرگ منتقل کننده نفت خود را به نام او **Condoleezza** مسمی کرد.

هم چنان وزیر داخله کنونی آمریکا خانم گیل نور سون - که سازمان های حمایت محیط زیست، به سبب آنکه قبلا با شرکت های نفتی ارتباط قوی داشته، با به وزارت رسیدنش مخالفت ورزیدند - متهم است که با شرکت دلتا پترولیوم و شرکت **PAMOCO** روابط نزدیک داشته است.

از آن که بگذریم، بر اساس اظهارات "سازمان سلامتی عامه" آمریکایی، در سال ۲۰۰۲ م تقریباً صد تن از مسئولین اداره کنونی کاخ سفید، سرمایه های خود را که به ۱۴۴،۶ میلیون دلار بالغ می شود، در بعد انرژی سرمایه گذاری کردند. به همین خاطری اینها فشارهای وارد می کنند که باید شرکت های انرژی آمریکا از نفت عراق سهم شیر را به دست آرد تا سرمایه های آنها ضایع نگردد.<sup>۱۴</sup>

آنها و دیگر شخصیت های مطرح اداره آمریکا اعم از مردان و زنان، برنامه ریزی دارند که شبکه پایپ لاین را از طریق افغانستان عبور دهند، و نظر به توقع جریده «Asia Times» در شماره ای که به تاریخ ۲۵/۱/۲۰۰۲ م، منتشر شد به ارزش پنج تریلیون دلار، از مواد نفتی و گاز در این منطقه موجود است که در بطن سرزمین های اطراف بحر قزوین و در جمهوری های سابق اتحاد شوروی که در آسیای میانه واقع می باشد قرار دارد، اگر این ثروت بزرگ بدست آمریکا افتد، دیگر به سازمان اوپیک نیازی نخواهد داشت. آنها این موضوع را درک کرده اند که این کار در صورتی برایشان ممکن و میسر می باشد که در منطقه حضور نظامی داشته باشند و نظامی وابسته را در افغانستان به قدرت برسانند.

**دوم:** اقتصاد جوان و قدرتمند آمریکا و دوام آن، نیازمندی های روز افزون آن به نفت، ایجاب می کند که بر منابع نفت جهانی سیطره حاصل نماید. زیرا ذخایر نفتی دست نخورده آمریکایی از ۲۲ میلیارد بشکه تجاوز نمی کند. در حالی که مصرف یومیه اش از ۱۷ میلیون بشکه از نفت پالایش شده بیشتر است. به این معنا که تمام ذخایر نفتی آمریکا صرف سه و نیم سال از مصارف نفتی آن کشور را بسنده می تواند کرد نه بیشتر از آن. این در صورتی که هیچ مقدار از نفت را از خارج بدست نیاورد. ولی اکنون پترول را وارد می کند و از ذخایر نفتی خودش هیچ استفاده نمی کند. واردات نفتی پالایش شده آمریکا روزانه به ۸ تا ۱۰ میلیون بشکه اوسطاً در سال ۲۰۰۱ م بالغ می شد. در حالی که حجم تولید یومی نفت از منابع خود آمریکا در حدود ۶ میلیون بشکه روزانه می باشد. با وصف اینهم در سایه این تولید - که تولید ناچیزی است - ذخایر نفتی آمریکا پس از حد اکثر ده سال تمام می شود که پس از آن آمریکا تمام مواد نفتی خود را از بیرون وارد خواهد کرد.

**سوم:** در پهلوی آن، آمریکا در پی پایان آوردن قیمت نفت است، تا قیمت آن را تا مدت های طولانی در یک حال نگهدارد، تا بدین صورت از اندازه واردات خویش بکاهد. زیرا اگر قیمت یک بشکه نفت، اندازه ی یک دلار بالا برود، واردات نفتی آمریکا به ارزش ۴ میلیارد دلار در سال بالا می رود. در صورتی که حجم استهلاك نفتی آمریکا در یک حالت ثابت بماند، با آنها هم اضافه شدن

---

(۴) رک مقاله خالد ابوالفتوح - مجله البیان شماره ۱۸۹ نشر شده در جمادی الاولی ۱۴۲۴هـ ق - جولای ۲۰۰۳ م.

قیمت یک بشکه نفت به اندازه یک دلار، اندازه پرداخت آمریکا را از واردات نفتی تا حدود بالاتر از ۶ میلیارد دلار در سال بالا می برد. اما دولتهایی که تا هفتاد سال دیگر نیز از ذخایر دست نخورده نفتی و توان صادرات بزرگ نفتی برخوردار می باشند محدود به کشورهای اسلامی می باشد که در ضمن آن عراق و دولتهای خلیج و ایران و کشورهای آسیای میانه و وینزویلا قرار دارند. بالتالی ایالات متحده آمریکا - که خواهان ابقای پایین بودن قیمت نفت برای مدتی طولانی می باشد - مصلحت خود را در آن می بیند که بخاطر برآوردن این منظور از شیوه فشار نظامی بر کشورهای تولید کننده و صادر کننده اصلی نفت در کشورهای خلیج استفاده نماید، و از سوی دیگر در کشورهای دیگر چون افغانستان و دول آسیای میانه حضور مستقیم نظامی داشته باشد. در جریده نیویارک تایمز در شماره روز ۲۰۰۱/۱/۹ م آمده است که ایالات متحده آمریکا بر آن است که حضور نظامی خود را در منطقه آسیای میانه تا سال های درازی حفظ کند. گزارش مذکور اشاره نموده که واشنگتن و هم پیمانانش یک پایگاه هوایی در کشور قرغزستان احداث کرده اند که جهت کارهای ارتباطات و کسب معلومات مورد استفاده قرار می گیرد و این پایگاه با سه هزار عسکر و چندین هواپیمای جنگی و مرکز کمک رسانی هوایی مسلح شده است.

این گونه فشارها توسط آمریکا بر کشورهای خلیجی و دیگر کشورهای نفت خیز، از راه اشغال مستقیم یک کشور نفتی بزرگ چون عراق و بکار گیری نفت آن در راستای پایین آوردن قیمت نفت، ممکن و میسر می گردد. انتظار می رفت که آمریکا این کار را پس از اشغال عراق به مرحله اجراء در آورد. زمانی که کاملاً استیلا پیدا کند بر تولیدات و صادرات نفتی خویش میافزاید. و این امر سبب میگردد که در قیمت نفت جهانی تأثیر بگذارد و پس از آن خواست آمریکا در بازارها ی نفت پذیرفته بشود و یا حرفش پرتأثیر باشد. و در آن حال از دولت عراق خواسته شود که استراتژی و مصالح اقتصادی آمریکا را متحقق سازد. و اگر آمریکا بتواند که خطوط پایپ لاین نفت و گاز آسیای میانه را از طریق افغانستان و پاکستان به خلیج فارس انتقال دهد عین فرصت را بدست خواهد آورد. ایالات متحده آمریکا توقع داشت که پس از اشغال عراق می تواند که قیمت یک بشکه نفت را از ۱۵ دلار تنزیل دهد. بدون شک اگر آمریکا بتواند که مقاومت را در عراق به شکست مواجه سازد و بر تمام سرزمین آن سیطره حاصل نماید قیمت بشکه نفت را از آنچه ذکر شد نیز پایین تر خواهد آورد که از اندازه مصرف استخراج و پالایش، اندکی بالا تر باشد و بس، که در این صورت شاید قیمت یک بشکه نفت از ۱۰ دلار تجاوز نکند. اپوزسیون صدام حسین در عراق این موضوع را درک می کردند لذا پیش از اشغال عراق، آمریکا را ترغیب و تشویق مینمودند. از این رو احمد چلبی - که انتظار میرفت در سایه اشغال عراق از سوی آمریکا ریاست حکومت عراق را در دست داشته باشد - پیش از اشغال عراق و پیش از مذاکراتش با مسوولین بلند پایه وزارت خارجه آمریکا تصریح نموده

بود که عراق پس از فروپاشی نظام صدام حسین تولیدات نفت خود را به صورت قطعی بالا خواهد برد.

اگر قیمت یک بشکه نفت به اندازه یک دلار پایین بیاید، آمریکا در سال ۴ میلیارد دلار بدست می‌آورد یعنی واردات نفتی آن کشور به این پیمانانه برایش ارزانتر تمام می‌شود. در ایامی که آمریکا بر عراق حمله نمود قیمت یک بشکه نفت به ۳۲ دلار بالغ می‌گردید، و اگر آمریکا در صورت کامیابی اشغال می‌توانست قیمت یک بشکه تیل را از ۳۲ دلار به ۱۸ دلار پایین آورد، اندازه مصارف واردات آن از جهت نفت ۵۶ میلیارد دلار کمتر می‌شد، و اگر قیمت یک بشکه نفت به ۱۵ دلار تنزیل می‌یافت در آن صورت مصارف واردات نفتی آمریکا ۶۸ میلیارد دلار در سال تنزیل خواهد یافت. جهتی که در قدم اول از این موضوع استفاده می‌کند شرکت‌های بزرگ آمریکایی مانند مجمع صنعت نظامی، شرکت‌های انتقالی و هواپیمایی، ارتش و شهروند عادی آمریکایی مستفید خواهد بود؛ ولی مقاومت مسلحانه در عراق برنامه آمریکا را در استفاده از نفت آن کشور به ناکامی مواجه ساخته که بر خلاف خواسته آمریکاییها قیمت نفت در بازارهای جهانی از گذشته هم بالاتر رفته است.

**چهارم:** چیز دیگری که آمریکا می‌خواهد بر نفت جهان اسلامی سیطره حاصل کند آنست که می‌خواهد کلید انرژی جهانی را که همه دول جهان بدان نیازمند هستند، در اختیار خویش داشته باشد تا بتواند که قدرت‌های اقتصادی بزرگی را که با اقتصاد آمریکا مسابقه می‌نماید، مهار نماید؛ مانند چین که توسعه اقتصادی سالانه آن به ۱۲ درصد می‌رسد و مانند اقتصاد دول اروپایی و جاپان. در استراتژی انرژی ملی آمریکا **National Energy policy** یا آنچه بنام (گزارش چینی **Cheney Report**) معروف است آمده است، این هدف را به صراحت تمام نشان می‌دهد، گزارش مذکور اشاره دارد که باید در نزدیکی هر گذرگاه نفت جهان یک پایگاه نظامی وجود داشته باشد که از قزاقستان آغاز یابد و به انگولای آفریقا خاتمه پیدا کند و افغانستان یکی از گذرگاههای مهم نفت آسیای میانه به شمار می‌رود.

**پنجم:** منظور دیگر آمریکا از حضور نظامی فعالش در منطقه خلیج - به ویژه عراق - و آسیای میانه آن است تا برای شرکت‌های نفتی خویش فرصت کاربایی حاصل نماید، چه این کشور در این عرصه کار در مدت بیشتر از پانزده سال در عراق، ایران و لیبیا محروم بوده است. دولتهای دیگری چون کویت و سعودی - بزرگترین کشور دارنده ذخایر نفت احتیاطی در جهان - در شرکت‌های ملی مربوط به خود تصمیم‌گیری‌شان به دست خودشان می‌باشد. چنانچه قبلاً بیان داشتیم کشور عراق، منطقه خلیج، ایران و آسیای میانه، پس از آنکه چشمه‌های نفت در کشورهای دیگری چون چین و مکزیکو و بریتانیا و وینزویلا و لیبیا و غیره دول صادرکننده نفت، در خلال یک یا دو دهه

قرن جدید به خشکی خواهد گرایید، ولی منطقه خلیج و آسیای میانه برای مدت های درازی بعنوان کشتزارهای نفت باقی خواهد ماند. از این رو، نفت در منطقه خلیج یکی از مهم ترین ابعاد قابل توجه ایالات متحده خواهد بود. لذا احمد چلبی آمریکایی ها را به اشغال عراق تشویق می کرد و روی همین منظور بود که در هنگام دیدارش با ماموران بلند پایه وزارت خارجه آمریکا گفته بود. "پس از آنکه رژیم صدام حسین سقوط کند، عراق تولید نفت خود را به صورت قطعی بالا خواهد برد و از شرکت های نفتی آمریکا دعوت به عمل خواهد آمد که استخراج نفت آن را به عهده گیرند و تمام معاهدات و قراردادهایی که حکومت بغداد با شرکت های فرانسوی و چینیایی و روسی به امضاء رسانده ملغی قرار خواهد داد."

روی این ملحوظات رژیم آمریکا بخاطر دست یابی نفت عراق و آسیای میانه دست به فعالیت زد. افغانستان با وصفی که فعلا تحت اشغال مستقیم آمریکا قرار دارد. هیچ پیشرفتی در آن رخ نداده است؛ شاهراه ها، پل ها نظام آبرسانی، بیمارستانها، تعمیر مکاتب، حتی تعمیر وزارتخانه ها و قصر ریاست جمهوری تا هنوز در حال تخریب قرار دارد. هیچ کسی به بازسازی آن نمی اندیشد. ولی آنچه بدان توجه صورت می گیرد قضیه نفت است و بس. تا الحال آقای کرزی - رئیس جمهوری دولت افغانستان - بیش از پنج بار به کشورهای پاکستان، ترکمنستان و ایران سفر نموده تا قرار داد پایپ لاین نفت و گازی که از خاک افغانستان می گذرد و شرکت های آمریکایی کار فنی آن را به عهده می داشته باشند و خود حامد کرزی نیز یکی از کارمندان آن شرکت ها بود، به امضا برساند.

پس می توان گفت که مهم ترین هدف تهاجم آمریکا بر جهان اسلامی را سیطره بر منابع نفت و گاز هر دو منطقه: آسیای مرکزی و خلیج، تشکیل می دهد. این مفکوره پیش از حادثه ۲۰۰۱/۹/۱۱ م در مخیله ی سران آمریکا خطور می نمود. توجه آمریکا بر نفت خلیج از آن رو است که مصدر عمده انرژی بوده برای آمریکا امکان تسلط بر جهان را بدست می دهد، و فرصت آن را برایش مهیا می سازد که دارای اقتصادی شگوف و منافع اقتصادی شگفت آور باشد. اما نفت آسیای میانه از این حیث برای آمریکا قابل توجه و اهمیت است که گذشته از اهداف ذکر شده می خواهد که ضربه دهه هفتاد علیه آن کشور تکرار نگردد؛ هنگامی که دول اسلامی به ویژه مملکت عربستان سعودی سلاح نفت را علیه آن کشور استعمال نمودند.

آمریکا قبل از آن تلاش می ورزید که تسلط خود را بر منابع نفت از شرکت های خود که در عرصه استخراج آن فعالیت داشتند، قایم سازد. نزاعی که میان شرکت نفتی یونیکال آمریکایی و شرکت بریداس ارجنتینی بر سر استخراج و لوله کشی، برای نفت آسیای میانه و تمدید خط پایپ لاین نفت و گاز از ترکمنستان از راه افغانستان به پاکستان رخ داد، نزاعی معروف است.

شرکت یونیکال بر آن بود که بهترین و کوتاه ترین راه، با کمترین مصرف، جهت انتقال گاز آسیای میانه و نفت آن آنست که خط پایپ لاین از آسیای میانه، از راه افغانستان و پاکستان به خلیج فارس و هند رسانده شود. ولی در زمان طالبان به این مشکل مواجه بود که در افغانستان حکومتی که همه جهان آن را به رسمیت بشناسد وجود ندارد، و از سویی هم در آن استقرار سیاسی موجود نیست.

(جون ماریا) معاون ریاست موسسه نفتی یونیکال در روابط بین المللی در نزد کمسیون کانگرس آمریکا پیرامون روابط بین المللی با تاریخ ۱۹۹۸/۲/۱۲ گواهی داد و رای کانگرس از اهمیت بزرگ وجود یک نظام قابل تایید آمریکا در افغانستان سخن گفت تا بتوان روی پروژه های نفت و گاز آسیای میانه به طور درست سرمایه گذاری نمود. وی گفته است: " در صورت تمدید خط پایپ لاین نفت آسیای میانه، شرکت CENTGAS نمی تواند که کار بنای آن را عملاً آغاز نماید جز پس از آنکه در افغانستان حکومتی بوجود آید که جهان آن را به رسمیت بشناسد.

هنگامی که حوادث ۱۱ سبتمبر ۲۰۰۱ رخ داد، آمریکا روش خود را دگرگون ساخت و فرصت را برای بسط سیطره نظامی بر افغانستان و برای ایجاد پایگاه نظامی در آسیای میانه مهیا دید. و چون که منطقه خلیج و عراق نیز نزد آمریکا از اهمیت سرنوشت سازی برخوردار بود، لذا به اشغال مستقیم عراق پرداخت تا در نفت عراق و منطقه خلیج طبق دلخواه خویش تصرف نماید. با وصف همه آمریکا نیاز داشت که یک واقعه بزرگی رخ دهد تا از آن استفاده نماید یا حادثه ای را خود بخاطر همین منظور بسازد که آن را ذریعه تطبیق برنامه های خویش در جهان اسلامی و افغانستان گرداند. این چنین چیزی با رخداد ۱۱ سبتمبر ۲۰۰۱ مهیا شد.

حادثه ۱۱ سبتمبر چه ساختگی باشد- طوری که بعضیها گمان دارند- یا از طرف یهود طرح شده باشد - که بعضی از مسلمانان تند رو در آن استخدام شده باشند - تا نشان دهد که برنامه ریزی از طرف خود آنها بوده است. و یا کار کسانی باشد که آمریکا آنان را بدان متهم نموده است. ولی رژیم فعلی آمریکا به رهبری جورج دبلیو بوش از آن در تطبیق برنامه ای پلانگذاری شده استفاده اعظمی نمود. و پیرامون سبب مستقیم تهاجم آمریکا بر افغانستان در یکی از فصل های آینده حرف خواهیم زد.





## فصل دوم

### شبکه القاعده چگونه تشکیل گردید

### وبا جنبش طالبان چه سان ارتباط برقرار نمود؟

#### تمهید:

رژیم آمریکا، شبکه القاعده یا آنانی که رسانه های غربی و عربی آنها را به نام افغان های عرب تبار یاد کرده اند، به اجرای برنامه حمله بر برجهای تجارتي جهان در نیویارک و قصر وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) متهم نمود. رخدادی که آمریکا آن را ذریعه ی هجوم خود بر افغانستان قرار داد که به فروپاشی نظام طالبان و اشغال افغانستان توسط قوای آمریکایی انجامید. پس میان افغانستان و میان آنچه بنام افغان های عرب تبار یاد می شود، رابطه ای موجود است که اسامه جزئی از آن می باشد. در واقع امر، افغانستان در دهه های گذشته از این پدیده به طور مثبت و منفی متأثر شده است. لذا ایجاب می نماید که پیرامون ظهور این پدیده به طور نسبتاً تفصیلی سخن بگوییم تا از لابه لای آن برای پرسش های ذیل پاسخی درست دریابیم: عربها چگونه به افغانستان سرازیر شدند؟ و چرا؟

چه کاری انجام دادند؟ و سرنوشت شان چه شد؟ و چگونه با جنبش طالبان یکجا شدند؟ و موقف طالبان درباره آنها چه بود؟ و آیا تمام عربهایی که به افغانستان آمدند دارای یک اندیشه بودند؟ در سطور آتی، تلاش خواهیم نمود که به پرسش های بالا پاسخ دهیم؛ ولی پیش از آن لازم میدانم که بر سال های نخستین دوره جهاد مسلحانه افغانستان بر علیه نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و حکومت دست نشانده آنها، نگاهی گذرا بیفکنیم؛ جهادی که آن عربها در یکی از مرحله های آن جهت مشارکت در آن به افغانستان آمدند. تا بدین وسیله بتوانیم که نظریات خویش را از روی آگاهی تقدیم بداریم و خواننده در مقابل اطلاعات مورد اطمینان و درست قرار گیرد.

### آغاز جهاد در افغانستان:

هنگامی که سردار محمد داوود به تاریخ ۱۷/ جولای ۱۹۷۳ م/ ۲۶/ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش نظام شاهی را با همکاری افسران ارتش که در حزب دیموکراتیک خلق نیز عضویت داشتند، برانداخت؛ کودتای مذکور در آن زمان، جزئی از استراتژی بلند مدت اتحاد جماهیر شوروی به شمار میامد. اتحاد جماهیر شوروی بر آن بود که در سیاست خارجی خود و بخاطر رسیدن به اهداف استراتژیک خویش در افغانستان و منطقه از وجود محمد داود استفاده اعظمی نماید. کمونستان افغانی نیز، زمامداری سردار محمد داود را دوره انتقالی میان نظام شاهی و میان نظام کمونستی می پنداشتند. از این رو با داود همکاری کردند تا به نظام شاهی در کشور فرو بپاشد و سپس خودشان را از نظام اونیز رهایی بخشند.

از این رو، حزب دیموکراتیک خلق به ویژه جناح پرچم به رهبری ببرک کارمل، از زمان محمد ظاهرشاه با سردار محمد داود رابطه تنگاتنگ ایجاد کرده بود. آگاهان به این اعتقاد هستند که محمد داود کمونست نبود بلکه مردی میهن دوست و ملی بود که می خواست کشورش افغانستان به زود ترین فرصت پله های تعالی و پیشرفت را بپیماید. اما؛ به شعارهای کمونستان فریب خورده بود و گمان داشت، شعارهایی که بلند کرده اند و می خواهند چون پیشرفت و دیموکراسی و تحقق عدل، در اجراء آن صدق می باشند. محمد داود چنان فریب شعارهای کمونستان را خورده بود که خودش نیز در بلند کردن آن شعارها گلو پاره می کرد. از این رو کمونستان را — به ویژه گروه پرچم را — جهت بدست آوردن اهداف خویش بهترین همکار خویش می پنداشت.

بعضی از دوستداران وی در رابطه به اعتمادی که بر کمونستان داشت با وی صحبت نموده گفتند که اعتماد بسیار بر آنها سبب می گردد تا چهره ات خدشه دار گردد. محمد داود در پاسخ به آنها گفت: "در کشورهای ما عادت بر این رفته که در پشت هر مرد وطن دوستی تکه سرخی را آویزان

کنند!!" منظورش از این عبارت آن بود که هر انسان وطن دوست را متهم به کمونست بودن و میل به اتحاد شوروی داشتن مینمایند.<sup>۱۵</sup>

کمونستان از اعتمادی که سردار محمد داود بر آنها داشت از سال ۱۹۶۹م/۱۹۴۸ هـ ش به بعد در اطراف وی گرد آمدند. مخصوصاً جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق که تحت رهبری ببرک کارمل فعالیت می نمود. ببرک کارمل فرزند یکی از جنرالان ارتش افغانستان بود و با سردار محمد داود میانه خوبی داشت.

هنگامی که محمد داود در ۱۷ جولای ۱۹۷۳م/۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش علیه پسر کاکا و برادر همسرش کودتا نمود، افسران مربوط جناح پرچم یگانه گروه مورد اعتماد محمد داود کودتا را به نفع وی کامیاب ساختند.

جناح پرچم حزب کمونستی از مدتها بود که صاحب منصبان اردو را در صفوف خویش تنظیم می نمود. سردار محمد داود آنها را از طریق دکتر حسن شرق شناسایی نمود. حسن شرق یکی از کمونستانی بود که با داود رابطه نیکی داشت و در زمان زمامداری محمد داود نیز از شخصیت‌های مورد اعتماد وی به شمار می رفت. حسن شرق برای داود گفته بود که این جناح نسبت به تو ارادتمند و مخلص می باشد. در واقع آن صاحب منصبان از طرف اتحاد جماهیر شوروی وظیفه یافته بودند تا با سردار محمد داود همکار باشند. لذا آنها در کودتا با وی ایستادند و نظام شاهی را سقوط دادند.

کسانی که در کودتا به نفع محمد داود علیه پسر کاکایش محمد ظاهر شاه شرکت جستند، اکثر آنها در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ هـ ش علیه وی نیز قیام نمودند و به نفع حزب کمونستی "خلق" کودتا نمودند. مانند: دگروال عبدالقادر از قوای هوایی، جگرن محمد اسلم و طنجار از قوای زره‌دار و غیره. اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (جناح پرچم) در رژیم محمد داود از مقام‌های بلندی برخوردار شدند که **چندین** وزارت و ریاست مهم را در بعد نظامی و ملکی برای آنها داده شد. اشخاصی که در حکومت محمد داود و وزارت یا فتند عبارت بودند از: دکتر حسن شرق، فیض محمد، سرور نورستانی، عبدالحمید محتاط، پاچاگل وفادار و غیره. این افراد اعضای اصلی بیرونی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق بودند.

شمار زیادی از اعضای حزب کمونستی همراه با چندین تن از جاسوسان استخبارات کاجی بی، در شورای وزیران حکومت محمد داود عضویت داشتند. مهم‌ترین شخصیت‌های کمونست که در حکومت داود به وزارت رسیدند عبارت بودند از:

---

<sup>۱۵</sup> - دهه قانون اساسی ص: ۱۸ اثر صباح الدین کشکی.

فیض محمد، صاحب منصب پایین رتبه ارتش به حیث وزیر امور داخله، دکتر نعمت الله پژواک، یکی از کمونستان معروف در ولایت ننگرهار وزیر آموزش و پرورش، عبدالحمید محتاط، یکی از صاحب منصب های تازه فارغ التحصیل شده به حیث وزیر مخابرات پاچا گل وفادار، یکی از کمونستان که بعدها، پیش از سقوط نظام دکتر نجیب به مجاهدین حزب اسلامی پیوست به حیث وزیر سرحدات جیلانی باختری، یکی از اقارب نزدیک ببرک کارمل و از اعضای حزب کمونیزم به حیث وزیر رزاعت و آبرسانی محمد خان جلالر، یکی از جاسوسان معلوم الحال و معروف KGB کسیکه بعدا در سقوط رژیم داود خان با روابطی که با مسکو داشت نقش بارز بازی نمود، به حیث وزیر تجارت غیر از اشخاص مذکور شمار زیادی از اعضای حزب کمونستی افغانستان در سمت های نظامی و ملکی حساسی تعیین شدند. هنگامی که زمام امور را در دست گرفتند به تطبیق برنامه های خویش پرداختند. از آنجا وزارت داخله و معارف را در دست داشتند، بیش از هشتاد تن از اعضای خود را که در دانشکده های مختلف دانشگاهها و لیسه های عالی وظیفه تدریس را به عهده داشتند، بحیث والیان ولایات و ولسوالان ولسوالی ها معرفی نمودند. و برای تمام صاحب منصبانی که در کودتا شرکت جسته بودند دو ترفیع افتخاری بخشیدند تا قابلیت آن را پیدا کنند که سمت های بلند و حساس را تصاحب شوند. زیرا ضابطانی که در کودتای محمد داود شرکت کرده بودند دارای رتبه های بسیار پایین بودند که از لحاظ رسمیات حق تعیین در سمت های بالا را نداشتند. همین امر سبب بخشش ترفیعات حاتم گونه برای ایشان گردید. هنگامی که سمت های حساس را در بخش های نظامی و امنیتی و ملکی بدست آوردند، به تصفیه مخالفین و دور نمودن آنها از سمت های حساس دولتی پرداختند که در این میان عده ای از آنها را تصفیه جسدی نیز نمودند. مخالفین کمونستان در افغانستان به دو گروه تقسیم می شدند:

گروه اول ملی گرایان بودند که در حکومتها و رژیم های مختلف سمت های بلندی چون رهبری ارتش، نخست وزیری، وزارت و ریاست ها را به عهده داشتند. وعده ای از جنرال های موجود در ارتش نیز از مخالفین آنها محسوب می شدند از میان مخالفین کمونستی از شخصیتهای زیر نام می توان برد: محمد هاشم میوند وال، محمد موسی شفیق. کمونستها فضا را بر ملی گرایان و مخلصان تنگ می نمودند. زیرا آنها را از جمله هواخواهان دوره ظاهر شاه می شناختند. منظورشان از این کار آن بود که قشر با درک و دانشمند را از محمد داود دور نگهدارند تا تنها بماند و به سهولت بتوانند که کار او را هم در یک وقت مناسب یکسره تمام نمایند.

مردم دیندار: این گروه دومی بود که از طرف کمونستان موجود در حکومت داود خان مورد تعقیب و تصفیه جسدی قرار گرفتند. تمثیل کننده این طیف از مردم شخصیت های دیندار کشور از قبیل علمای دینی و اعضای حرکت اسلامی می باشند که کمونستان آنها را چه در دانشگاه کابل و چه

در اداره های آموزشی دیگر بدترین دشمن خود خوانده بودند. این گروه اسلامگرا توانسته بود که در اکثر مطلق موسسات تحصیلات عالی در کابل - که میدان واقعی مسابقه و کشمکش میان جریانهای فکری مختلف پنداشته می شد - بساط را از زیر پای کمونستان بیرون نماید و اوضاع را به نفع خودشان تغییر دهد.

### آغاز فعالیت نظامی در افغانستان:

جوانان اسلامگرا در جریان همه این رخدادها قرار داشتند و از آن سبب با مشکلات فراوانی رو به رو بودند. چون دیدند که کمونستان زمام امور را بدست گرفته اند و محمد داود چیزی جز بازیچه ای در دست آنها جهت رسیدن به اهداف شان نیست. دیدند که کمونستان دارند با اسلامگرایان تصفیه حساب می نمایند و آنها را به زندان می افکنند و در نهایت تصفیه جسدی می نمایند، تصمیم گرفتند که با همکاری عده ای از رجال ارتش که توسط مهندس حبیب الرحمن در سال ۲۹۷۴م/۱۳۵۳هـ ش، در صفوف حرکت اسلامی تنظیم شده بودند، دست به کودتای نظامی بزنند چون پلان کودتا افشا گردید، حکومت شمار زیادی از ارتشیان را همراه با سر کرده کودتا گران شهید مهندس حبیب الرحمن دستگیر نمود مهندس حبیب الرحمن جوانی بیست و سه ساله بود که در آن زمان در دانشکده پولی تخنیک تحصیل می نمود، از طرف رژیم محمد داود از خلال یک محکمه بسیار مختصر و سریع، محکوم و به شهادت رسانده شد. متباقی قیادت های حرکت اسلامی که از طرف رژیم مورد پی گشت قرار گرفته بودند خودشان را مخفی داشته بعدا به پاکستان مهاجرت نمودند که استاد برهان الدین ربانی و مهندس گلبدین حکمتیار و خواجه محفوظ از میان آنها بودند. پس از آنکه اعضای حرکت اسلامی در پاکستان مستقر شدند دوباره به فکر عملیات نظامی افتادند. در این حال میان دو گروه حرکت اسلامی اختلاف رخ داد. یکی از آن دو گروه بر آن بود که عملیات نظامی به مثابه خود را در هلاکت افگندن است و درست نیست که علیه رژیم محمد داود دست به عملیات مسلحانه زد. متبنی این دیدگاه استاد برهان الدین ربانی بود، وی بر آن بود که راه درست آنست که با محمد داود از در مفاهمه پیش آمد صورت گیرد.

گروه دوم - که اغلیت را در بر می گرفت - بر آن بود که قیام مسلحانه و فعالیت نظامی راه درست تر مقابله با رژیم محمد داود می باشد. بنابر اغلیت موافقه صورت گرفت که علیه نظام داود دست به عملیات نظامی بزنند و آنهم با ابتدایی ترین اسلحه. اعضای حرکت به گروه های کوچکی تقسیم شدند و این بار قیادت عمومی عملیات به عهده حکمتیار - که بعدها به رهبری حزب اسلامی رسید - قرار گرفت.

ترتیب امور این طور بود که سردار محمد داود را در جشن ملی که به مناسبت به قدرت رسیدن وی دایر میگرددید ۱۹/ جولای ۱۹۷۵م/ ۲۹ سرطان ۱۳۵۴هـ ش، به قتل برسانند. قرار بود محمد داود

خودش در شب اخیر جشن در محفل های شبانگاهی که در نزدیکی تپه مرنجان صورت می گرفت، شرکت نماید. رهبری عملیات در شهر کابل به عهده مهندس حکمتیار گذاشته شد.

در عین زمان تصمیم گرفتند که عملیات مسلحانه را در اطراف کشور نیز تدارک ببینند که وظیفه عملیات در ولایت لغمان را به عهده مولوی حبیب الرحمن گذاشتند، و در ولایت بدخشان به دوش دکتر محمد عمر، در وادی پنجشیر به عهده سیف الدین نصرت یارو خواجه محفوظ و مهندس احمدشاه مسعود، در ولایت ننگرهار به قاری مومن و دیگران و در ولایت کنر به استاد گل محمد و محمد مالک. هیچ یکی از این جوانان در استعمال سلاح و امور نظامی تجربه ای نداشتند و از نحوه اجرای عملیات نظامی کاملاً بی اطلاع بودند.

نتیجه آن شد که عملیات به ناکامی شدید مواجه شد و حکومت توانست که شمار زیادی از رهبران عملیات را همراه با بهترین جوانان حرکت دستگیر نماید. محمد داود سه تن از رهبران عملیات را به تشویق و تحریک کمونستان به صورت فوری اعدام نمود. آن سه تن که به صورت فوری به قتل رسیدند، عبارت بودند از: مولوی حبیب الرحمن، دکتر محمد عمر، و خواجه محفوظ منصور. و صدها تن دیگر از اعضای حرکت اسلامی راهی زندان شدند که از جمله آنها استاد غلام محمد نیازی، یکتن از فارغان دانشگاه ازهر و رئیس دانشکده شرعیات پوهنتون کابل بود. همه اینها در آغاز به قدرت رسیدن کمونستان به طور دست جمعی و بدون هیچ محاکمه ای اعدام گردیدند، حتی بسیاری آنها در داخل اتاق های زندان پل چرخی با ضرب گلوله به شهادت رسانده شدند.

پس از آنکه عملیات به ناکامی انجامید، رژیم محمد داود همه اعضای منسوب به حرکت اسلامی را مورد پی گشت قرار داد، و شرایط زندگی بر اسلامگرایان سخت گردید. تا امروز هم کسانی که در آن زمان ارتباطی به حرکت اسلامی داشتند آن روزگاران را بیاد می آورند که چگونه از طرف نیروهای حکومتی مورد بی مهری بلکه دشمنی قرار می گرفتند؟ و چگونه نیروهای نظامی به خانه هاشان داخل می شدند مردم را مورد ضرب و شتم و اهانت قرار می دادند. در اثر آن پی گشت ها عده زیادی از مردم مسلمان در سال ۱۳۵۴م/۱۹۷۵هـ ش به پاکستان مهاجرت کردند و جماعت اسلامی پاکستان از آنها استقبال گرم نمود و در ابتدا برای مدت طولانی برایشان جا داد. سپس میان آنها و حکومت پاکستان که در آن زمان ریاست آن با رهبری حزب مردم پاکستان ذوالفقار علی بوتو پدر خانم بی نظیر بوتو، بود رابطه برقرار شد. این زمانی بود که میان حکومت های افغانستان و پاکستان اختلاف نظر شدید به وجود آمده بود، چونکه محمد داود مجموعه ای از مخالفین حکومت پاکستان را از میان رهبران پشتون تبار و بلوچ که علیه رژیم وقت پاکستان ترمرد کرده بودند در خاک افغانستان جا داده بود. پاکستان گروه های متمرد را با تمام شدت سرکوب نمود و برای اولین بار از نیروهای هوایی علیه ترمرد داخلی استفاده صورت گرفت. حکومت پاکستان هم موجودیت افغان های

مخالف رژیم محمد داود را فرصتی گرانبها دانسته برایشان جا داد و با اسلحه **ارزان قیمت** آنها را مسلح گردانید تا از طریق آنها و فشاری که بالای دولت افغانستان وارد می کند، با حکومت افغانستان مذاکره نماید و قضیه پشتون ها و بلوچ ها را حل و فصل نماید.

این مرحله ابتدای دوره هجرت افغانها به پاکستان را تشکیل می دهد. این مجموعه در آینده بنام مهاجرین پنجاه و چهار شهرت یافتند که در سال ۱۳۵۴ هـ ش مطابق با ۱۹۷۵ م به پاکستان مهاجرت نموده بودند، و تاثیر آنها در تعیین روند امور عمیق و سازنده بود.

در آن زمان یک مشکل اساسی و بزرگ رخ داد که تاثیر زشت خود را به طور عمیق بر جای گذاشت و آن عبارت بود از آنکه عده ای از اعضای حرکت اسلامی، در حالی که خود در پاکستان بودند با حکومت محمد داود رابطه برقرار نمودند. بعضیها در این موضوع متهم شناخته شدند که یکی از آنها مهندس جان محمد نام داشت. محکمه ای که از طرف حرکت اسلامی تشکیل یافته بود جهت فیصله قطعی در این موضوع - تا هنوز عده ای از اعضای آن محکمه زنده هستند - علیه مهندس جان محمد حکم اعدام را صادر نمود و حکم اعدام در حق وی نافذ گردید. همراه با مهندس جان محمد دو تن دیگر؛ مهندس احمد شاه مسعود و مهندس محمد ایوب نیز متهم شده بودند **دو تن** اخیر قادر به فرار شدند اما این موضوع اساس اختلاف میان احمد شاه مسعود و حکمتیار **قرار گرفت** که به مرور زمان ژرفای بیشتر پیدا کرد. مسعود حکمتیار را متهم می کرد که می خواسته ( با همکاری استخبارات و پلیس پاکستانی - مترجم) وی را دستگیر نماید و به قتل برساند. از آن رو خودش را برای مدت شش ماه در شهر کراچی پاکستان مخفی نمود و سپس از پاکستان بیرون شد و هیچگاهی - جز کمی پیشتر از سقوط نظام دکتر نجیب الله - به پاکستان داخل نشد. ولی حکمتیار ازین موضوع انکار نموده می گوید: در آن زمان امارت حزب اسلامی با قاضی محمد امین وقاد بود و وی در این موضوع، نه از نزدیک و نه از دور، هیچ دستی نداشت.

پس از آن احزاب جهادی در پاکستان تشکیل شد. در جریان انتخاباتی که به منظور انتخاب رهبری حرکت اسلامی در شهر پشاور در سال ۱۹۷۷ م/۱۳۵۶ هـ ش تعیین می گردید و در آن زمان بنام جمعیت اسلامی شناخته می شد، استاد برهان الدین ربانی در میان انتخاب کنندگان که به ۱۲۲ تن می رسیدند، رای اکثریت را نبرد، این امر سبب گردید که حرکت اسلامی به دو گروه تقسیم شود: حزب اسلامی افغانستان تحت رهبری مهندس گلبدین حکمتیار، و جمعیت اسلامی تحت رهبری استاد برهان الدین ربانی - البته جماعت اسلامی پاکستان با استاد برهان الدین ربانی و انکشاف حزبی کمکهای فراوانی نمود تا آنکه سر پای خودش استاد.

البته اساس اختلاف میان این دو رهبر از قبل پیدا شده بود که در روش کار و استراتژی فعالیت مضمربود. مجموعه ای که تحت رهبری استاد ربانی قرار داشت معتقد بودند که راه درست مبارزه



فعالیت سری و صلح آمیز است و تلاش میوزید که با حکومت محمد داود ایجاد رابطه نماید. ولی مجموعه دوم اذعان داشت که روش بهتر تعامل با حکومت محمد داود فعالیت نظامی می باشد. استاد ربانی می گفت: جوانان خون گرم و ناپخته ولی کم تجربه اند و درست نیست که از آنها متابعت نمود.

در این گیرودار کمونستان با همکاری شوروی برنامه سقوط حکومت محمد داود را طرح ریزی می کردند. زیرا محمد داود در اعتماد خود نسبت به کمونستان تجدید نظر کرده عده زیادی از آنها را به اتهام اختلاس از موقعیت های مهم دور ساخته بود.

داودهنگامی که در سال ۱۳۵۶ هـ ش مطابق با ۱۹۷۷ م یک سفر رسمی به شوروی رفته بود و با رهبر وقت اتحاد شوروی برجنیف دیدار کرد. رهبر شوروی از محمد داود خواسته بود که برای متخصصین دول غربی که تابع کشورهای پیمان اطلس شمالی (NATO) اجازه ندهد که در ولایات شمال افغانستان فعالیت نمایند. زیرا آنها در حقیقت جاسوسان کشورهای غربی اند که در باره اتحاد شوروی به جمع اخبار و معلومات می پردازند. و محمد داود با لهجه خشک و سرد پاسخ گفته بود- چنانچه یکی از حاضران حکایت نموده است- کار و فعالیت متخصصین خارجی به خود افغانستان مربوط می شود. این گونه خواسته ها را ما بمثابه مداخله صریح در امور خویش می پنداریم. من برایت اجازه نمی دهم برایم بفهمانی که کشور خود را چگونه اداره کنم. این قبیل مسایل به افغانستان مربوط می شود. ما مردن را به سبب گرسنگی ترجیح می دهیم ولی دوست داریم استقلالت تصمیم

گیری و تحرک خویش را نگهداریم. سپس از جای خود بلند شد و بی آنکه پروتوکول سیاسی را رعایت نماید که با رئیس دولتی بزرگ در جلسه رسمی قرار دارد از اطاق بیرون رفت. در آن سفر در برنامه بود که باید با برجنیف یک دیدار خاص دو نفری داشته باشد ولی آن دیدار را الغا نموده با افغانستان باز گشت. این موضوع در سال ۱۹۷۷ م یکسال قبل از رخداد کودتای کمونستی علیه وی صورت گرفت.<sup>۱۶</sup>

پس از آن زمان، و با تشویق حکومت محمد رضا شاه پهلوی در ایران، که در آن روزگار هم پیمان اساسی اداره آمریکا در منطقه شناخته می شد، محمد داود خواست که روابط اقتصادی افغانستان با شوروی را کم سازد او به داود وعده داده بود که کمک عاجل یک میلیارد دالری را در اختیارش قرار داده و در سال آینده آنرا دو برابر خواهد ساخت. این به شرطی که افغانستان در مذاکرات با پاکستان را باز نماید و اختلافات مرزی با آن کشور را حل و فصل نماید. و رضا شاه محمد داود را تشویق نمود که به کشورهای اسلامی دیگری چون عربستان سعودی، لیبیا، مصر و کویت نیز سفر

---

(۶) رک تحلیل واقعات سیاسی افغانستان، عبد الحمید مبارز، ص ۳۴۵، طبع کتابخانه سبا، پشاور، طبع دوم.

نماید. محمد داود عملا در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷هـ ش سفر طولانی ای را در پیش گرفت و در خلال آن از مهم ترین کشورهای اسلامی دیدار به عمل آورد.

یک‌کده مردم می گویند: رهبری دولت کویت در آن زمان برای محمد داود چک سفیدی را تقدیم داشت تا در آن هر اندازه از پول می خواهد جهت تطبیق پروژه های اقتصادی و توسعهی خویش بنویسد. داود در اخیر به پاکستان نیز سفر نمود.

**اتحاد** شوری این تحول را به طور جدی زیر نظر داشت. با محمد داود محمد خان، جلالر - وزیر تجارت و یکتن از کمونستان معروف و عضو ارشد KGB در افغانستان - همراه بود که تمام اطلاعات و تطوراتی که میان افغانستان و این کشورها رخ داده بود، به مسکو خبر می داد. حتی تمام موضوعاتی که میان محمد داود و رؤسای آن کشورها بحث و مناقشه می شد، نیز به مسکو منتقل می ساخت.

پیش از آن نیز، اتحاد شوروی برای مرحله آینده در افغانستان آمادگی می گرفت. از این رو هر دو جناح خلق و پرچم را علی رغم اختلافات شدیدی که با هم داشتند و اداری ساخت تا اختلافات خویش را کنار بگذارند و با هم متحد شوند. لذا بنابر فشار شوروی دو حزب کمونستی افغانستان (شاخه خلق و پرچم) در سال ۱۹۷۷م/۱۳۵۶هـ ش عملا متحد شدند.

و آمادگی برای سقوط حکومت محمد داود می گرفتند. در حالی که محمد داود برای مهمانی وزرای خارجه کشورهای غیر منسلک در کابل، آمادگی می گرفت، حفیظ الله امین نقشه ی کودتا علیه وی را طرح ریزی نمود. در این شرایط یکی از شخصیت‌های رهبری حزب کمونست بنام «میر اکبر خیبر» به صورت مرموزی به قتل رسید. شمار زیادی از آگاهان به این باور هستند که کمونستان خودشان او را کشتند تا فضایی مناسب برای ایجاد کودتا پیدا نمایند. یکی از نزدیکان مقتول بنام عبد القدوس غوربندی یکتن از کمونستان معروف، در کتابش ذکر نموده که شواهد و ادله زیادی وجود دارد و تعداد زیادی از کمونستان بزرگ هم بدان اعتراف دارند که خیبر توسط کوماندوهای استخبارات KGB که از طرف سفارت اتحاد شوروی وظیفه یافته بودند، و با دسیسه ببرک کارمل، به قتل رسید.<sup>۱۷</sup>

کمونستان توأم با تشییع جنازه «خیبر» راه پیمایی سیاسی ای را راه انداختند و رهبری حزب (هر دو جناح خلق و پرچم) به برای نخستین بار طور یکپارچه بیرون شدند و علیه حکومت محمد داود سخنان آتشین ایراد نمودند که اسباب غضب ویرافراهم آورد. زیرا که دولت در صدد آمادگی برای

---

(۱۷) رک نگاهی به تاریخ حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، عبد القدوس غوربندی، ص ۵۷. ولی عده ای دیگری باور دارند که خیبر از طرف چریک‌های حزب اسلامی در کابل به قتل رسیده بود.

مهماننداری کنفرانس وزرای خارجه دول غیر منسلک - که چند روز بعد، منعقد می گشت - قرارداد داشت. حکومت از این ترسید که کمونستان در اثنای کنفرانس شور و فتنه ای برانگیزند و اسباب شرمندگی حکومت را فراهم آورند. لذا دولت محمد داود خان فیصله نمود تا رهبران حزب کمونست در زندان افگنده شوند، حفیظ الله امین پیش از گرفتاری خویش توانست که نقشه و دستور عملیات را - که از طرف او تدارک دیده شده بود - در دسترس افسران حزب کمونیست قرار دهد تا علیه محمد داود کودتا را راه انداخته و حکومتش را براندازند.

دستور کودتا به روز ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ م/ ۷ ثور ۱۳۵۷ هـ ش از طرف کمونستان به اجراء درآمد، محمد داود ترجیح داد که تسلیم نشود و مقاومت را ادامه دهد. داود در اثنای عملیات، افسری را که او را به تسلیم شدن فرا خواند با ضرب گلوله به بازویش زخمی نمود، و در نهایت با اغلب اعضای خانواده اش که با وی حضور داشتند در قصر ریاست جمهوری کشته شد. از خانواده او جز چند دختر کوچک و برادرزاده اش که در خارج بسر می بردند کسی جان سالم بدر نبرد.

رهبران حزب کمونست که یک یا دو روز پیشتر دستگیر شده بودند از زندان بیرون و راهی کرسی های قدرت شدند. این کودتا نیز به همکاری همان صاحب منصبانی رخ داد که قبلاً محمد داود خان توسط آنها علیه پسر کاکایش کودتا کرده بود و قدرت را بدست گرفته بود، همینطور این کودتای خونین و این تحول بنیادین صورت گرفت.

مردم عامه ماهیت این تحول را در افغانستان درک نمی کردند. از این رو، زمانی که جوانان پیرو حرکت اسلامی در عهد محمد داود بر علیه موجودیت کمونستان در نظام به شورش پرداخته بودند، از طرف مردم هیچ نوع کمک قابل ملاحظه ای دریافت نکردند. و این مردم بهای بی ادراکی و بی خبری شان را با به وجود آمدن نظام کمونستی در کشورشان پرداختند.

در آن زمان، به سبب قلت آگاهی سیاسی مردم افغانستان، کسی در روزهای نخست حقیقت حزب دیموکراتیک خلق کمونست را نمی دانست. حتی عده ای از رجال دین و مولوی ها نیز این حزب را تایید می کرد. و علیه جوانان حرکت اسلامی که علیه نظام کمونستی اعلان جهاد کرده بودند، فتوا صادر می نمودند و آنها را - تحت تاثیر تبلیغات کمونستان - «اخوان الشیاطین» می خواندند. زیرا که آن مجموعه جوانان افتخار داشتند که خودشان را منسوب به جنبش «اخوان المسلمین» بدانند. چونکه ترجمه کتابهای استاد سید قطب و برادرش محمد قطب را خوانده بودند و از آن تاثیر پذیرفته بودند.

در آن زمان اکثر مطلق اعضای حرکت جوانان مسلمان جز همین دو اسم کس دیگری را نمی شناختند و از جنبش اخوان چیزی جز نام بلد نبودند. ولی زمانی که استاد سید قطب در سال ۱۹۶۶ م

که در راه افکار و عقیده اش به شهادت رسید، شخصیت وی نمونه ای گردید برای تمام حرکت های جهادی که با افکار مخالف اسلام در سر جنگ بودند.

در آن زمان، فتواهایی که از طرف عده ای از علماء و مولوی ها به نفع حکومت کمونستی و علیه مجاهدین صورت می گرفت یا به سبب آن بود که در مورد حقیقت حزب دیموکراتیک خلق (کمونستی) اطلاعی نداشتند و یا آگاهی سیاسی شان اندک بود، یا آن کار را زیر فشار کمونستان انجام می دادند که کمونستان آنها را تهدید به زندان و قتل می نمودند. در آن سال ها به زندان رفتن مساوی با مرگ بود. زیرا کسی را که کمونستان چه به سبب مخالفت فکری یا به سبب مخالفت شخصی دستگیر کردند، به طور اغلب دیگر زنده نماندند.

### تاسیس حرکت انقلاب اسلامی افغانستان:

پس از آنکه کمونستها بر سر قدرت رسیدند، هم حزب اسلامی به رهبری مهندس حکمتیار و هم جمعیت اسلامی به رهبری استاد ربانی و شماری از مخلصین احساس نمودند که باید در برابر این نظام تلاش های خود را هم آهنگ سازند ولی هیچ یکی از آن دو رهبر امارت یکدیگر خویش را نمی پذیرفتند، مولوی محمد نبی محمدی را — که در آن زمان در یکی از مدرسه های دینی کویته پاکستان به تدریس مشغول بود، و در زمان محمد ظاهر شاه در یکی از دوره های دهه دیموکراسی عضویت پارلمان را نیز **بعهد** داشت و از مخالفین سرسخت حزب کمونست به شمار می رفت، هنگامی که کمونستان در زمان محمد داود صاحب اسم و رسم شدند و می خواستند که از وی (مولوی محمد نبی محمدی) هم بخاطر مخالفتی که با آنها در پارلمان نموده بود، انتقام بگیرند — به پشاور آوردند او در حالی که عضویت حزب اسلامی را داشت نامش را پیشنهاد کردند تا ریاست حزب جدید را که از مجموع حزب اسلامی و جمعیت اسلامی تشکیل شده بود، به عهده گیرد.

انداماج (یکجایی) شکلی صورت گرفت، و مولوی محمد نبی محمدی ریاست حزب جدید «حرکت انقلاب اسلامی» عملاً به دست گرفت. پس از مدتی استاد ربانی به ریاض سفر کرد و در آنجا با عده ای از افغانها دیدار نمود. پس از آنکه از ریاض بازگشت از تأسیس حزب جدیدی بنام «جبهه نجات ملی» اطلاع دادند. و مولوی محمد نبی محمدی حزب حرکت انقلاب اسلامی را بنام حزب مستقلی اعلام داشت. مولوی محمد نبی محمدی این کار را به تشویق و ترغیب یکتن از رهبران و منتقدین پاکستانی مفتی محمود پدر مولوی فضل الرحمن رهبر فعلی جمعیت علماء اسلام (جریانی که دیدگاه دیوبند را در سیاست پاکستانی مورد تایید قرار داده است)، انجام داده بود. مفتی محمود برای محمدی گفته بود که از پی «اخوانیان و مودودیان» نرود. منظورش از اخوانیان، پیروان خط جنبش اخوان المسلمین مصر و پیروان خط فکری امام ابو الاعلی مودودی که جماعت اسلامی آن فکر را تمثیل می نماید، می باشد. هدف مفتی محمود آن بود که در افغانستان علماء و شیوخ دارای

مفکوره سنتی دارای حضوری مستقل در افغانستان باشند. مفتی محمود به این اندازه اکتفا نکرد بلکه حکومت پاکستان را نیز به همکاری با این حزب جدید تشویق نمود. از این رو با سفیر آمریکا در اسلام آباد ملاقاتی ترتیب داد و از وی خواست که باید حکومت آمریکا کمک های خویش را به حزب اسلامی کم سازد و در عوض به این حزب جدید به رهبری مولوی محمدی بیفزاید.<sup>(۸)</sup> کسی که در این انشقاق کمک نمود مولوی نصر الله منصور بود که خودش را وارث مفکوره سنتی در افغانستان قلمداد می نمود و خواهان آن بود که علماء و شیوخ تقلیدی و محافظه کار در یک سازمان گرد آیند.

### به میان آمدن جبهه نجات ملی:

چنانچه قبلا بیان داشتم که استاد ربانی به سعودی سفر نموده در آنجا با عده ای از شخصیت های با وجاهت افغانی چون صبغت الله مجددی و محمد هاشم مجددی و عبد الستار سیرت ملاقات نمود. اعضای مجلس اتفاق نظر داشتند که مقابله با روسها با دستهای خالی امکان ندارد و باید حمایت کشورهای غربی و به ویژه آمریکا را در این کار به دست آورد. و باید تلاش ها را هم آهنگ ساخت تا بتوان با این تهاجم بزرگ مقابله نمود. و برایمان ممکن نیست که توجه غرب و مخصوصا آمریکا را به این قضیه نمی توان که با شعارهای اسلامی و دینی محض جلب کنیم. از این رو ایجاب می کند که قضیه را به شکل یک مشکل ملی مطرح سازیم تا کمکهای غرب را جلب نماییم.

این مجموعه بر آن بود که این جنگ بزرگ که سال ها به طول خواهد کشید، از توان رهبری نسل جوان که از تجربه بزرگ سالان برخوردار نیستند، بیرون می باشد. از این رو بر آن شدند که باید یک سازمان ملی ای را تشکیل دهند که دارای طبیعت و ساختار اسلامی و دینی نباشد. استاد ربانی و صبغت الله مجددی وظیفه ایجاد این نوع سازمان را زیر نام «جبهه نجات ملی» گرفتند. این کار به مثابه ائتلاف میان ربانی و مجددی محسوب می گشت. ولی استاد ربانی همچنان به حیث رهبر جمعیت اسلامی باقی ماند و صبغت الله مجددی در رأس جبهه نجات در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷هـ ش به حیث سازمان مستقل تبارز نمود. هنگامی که سازمان «قیام اسلامی» مربوط فخر المشایخ میا گل جان آغای تگاب - یکتن از مرشدین سرشناس طریقه از منطقه تگاب که در نزدیکی پایتخت کشور واقع

---

(۸) این معلومات زمانی در مطبوعات بیرون شد که اسناد سری ای که در سفارت آمریکا در تهران وجود داشت و ایرانیان بر آن استیلا یافتند به نشر رسید. این اسناد را به زبان فارسی تحت عنوان «اسناد لانه جاسوسی» در بیشتر از سی جزء به چاپ رساندند. اسناد متعلق به افغانستان به تنهایی سه جزء کتاب را به خود تخصیص داده بود. در آن کتاب تفصیل ملاقات های مفتی محمود رهبر جمعیت علماء اسلام در آن زمان با مسؤولین آمریکایی در سفارت آن کشور در اسلام آباد درج شده است.

است - با جبهه نجات یکجا گردید سبب تقویه بیشتر آن سازمان گردید. در آن زمان صبغت الله مجددی بر این بود که شاه مخلوع محمد ظاهر مناسب ترین شخص برای رهبری جهاد علیه نظام کمونستی در افغانستان می باشد. از این رو به طور مداوم خواهان بازگشت وی بود. بخاطر همین موضوع از طرف ربانی و سیاف و حکمتیار مورد نقد قرار می گرفت.

#### تأسیس محاذ ملی اسلامی:

پیر سید احمد گیلانی فرزند سید حسن معروف به «نقیب صاحب» یکی از شیوخ طریقه قادریه از تبار شیخ عبد القادر گیلانی می باشد و از عراق به افغانستان منتقل شده و خانواده اش در آنجا تا هنوز دارای زمین و دارایی می باشد. وی در سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷هـ ش به پاکستان مهاجرت نمود با استقاده از موقعیت اجتماعی و دینی اجداد خود سازمان جدیدی را زیر نام محاذ ملی اسلامی اساس گذاشت. این سازمان بر خلاف نامش یک تنظیم لیبرال بوده درباره قضایای فکری و میهنی و ملی از دیدگاه روشنی برخوردار نمی باشد. عده ای این تنظیم را مظهری از ائتلاف رؤسای قبایل پشتونی می دانند که در زمان پدرش تحت سیطره روحی وی قرار داشتند.

خانواده گیلانی با خانواده شاه مخلوع رابطه خویشاوندی دارد، لذا خانواده اش از افکار غرب گرایی به طور روشن متأثر می باشد. از این رو تنظیم محاذ از حیث فکر و اندیشه نزدیکترین تنظیم افغانی به اندیشه محمد ظاهر شاه می باشد. لذا در جریان جهاد خواهان بازگشت وی از طریق لویه جرگه بود. این موضوع یکی از مسایل عمده ای بود که تنظیم او را از تنظیم های جهادی دیگر جدا می ساخت و از آن رو زیر انتقادات مسلسل تنظیمها قرار داشت.

#### تأسیس حزب اسلامی (جناح مولوی خالص)

در سال ۱۹۷۹م/۱۳۵۸هـ ش حزب اسلامی تحت رهبری حکمتیار با جمعیت اسلامی تحت رهبری استاد ربانی ائتلاف نمودند و حزب دیگری را بنام حرکت انقلاب اسلامی تشکیل دادند. حکمتیار اعضای حزب را دستور داد که به تنظیم جدید بپیوندند. مولوی محمد یونس خالص که یکی از اعضای بلند پایه حزب حکمتیار به شمار می رفت علیه رهبر خویش بغاوت نموده گفت: آقای حکمتیار از تنظیم حزب اسلامی جدا شده لذا مستحق رهبری نمی باشد و خودش را رهبر واقعی حزب معرفی نمود. شرایطی که مجاهدین در آن زمان قرار داشتند برای ایجاد این جدایی میان تنظیم حزب اسلامی مهیا بود. گذشته از آنکه میان طبیعت حکمتیار و سرشت مولوی خالص تفاوت های بنیادینی نیز وجود داشت طوری که حکمتیار دارای خوی جدی بود و می خواست حزیش را بر اساس قواعد و اصول منضبط رهبری نماید در حالی که خالص دارای سرشتی غیر جدی و آسان گیر به نظر می رسید.

## تأسیس اتحاد اسلامی به رهبری استاد سیاف:

پس از آنکه افغانستان تحت اشغال مستقیم قوای شوروی قرار گرفت و تنظیم های جهادی بیشتر از هر وقت دیگری نیازمند آن بودند که تلاش های خود را هماهنگ سازند و تحت یک درفش کنار بیایند. در آن زمان آقای استاد عبد الرسول سیاف تازه از زندان رهایی یافته بود و هنوز به هیچ یک از احزاب جهادی نپیوسته بود. لذا رهبران پنج حزب چون: برهان الدین ربانی، صبغت الله مجددی، مولوی محمد یونس خالص، مولوی محمد نبی محمدی و پیر سید احمد گیلانی که سیاف را نمادی از یک مجاهد مخلص میپنداشتند، واز آن رو مورد توجیه و گرامیداشت همه بود، از این حیث آن رهبران پنجگانه اتفاق نمودند که اتحادیه ای تشکیل دهند که رهبری آن با آقای سیاف باشد. و نام این تنظیم ائتلافی را «اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان» گذاشتند که این واقعه در سال ۱۳۵۹/م ۱۹۸۰ هـ ش رخ داد.

حزب اسلامی به رهبری حکمتیار به ائتلاف نپیوسته اعلان نمود که ما مخالف اتحاد نیستیم ولی از این هراس داریم که این ائتلاف وسیله دیگری برای ساختن تنظیمی جدید باشد. ما اوضاع را از دور مراقبت می نماییم واز خارج آن را تأیید و تقویت می کنیم. اگر در خلال مراقبت، از دور بر ایمان ثابت گردید که این اتحاد صادقانه ای می باشد و در آن فریبکاری وجود ندارد، آنگاه در تصمیم خود تجدید نظر خواهیم نمود و به آن خواهیم پیوست.

هنوز یکسال بیشتر سپری نشده بود که در سال ۱۳۶۰/م ۱۹۸۱ هـ ش چهار حزب از میان پنج حزب جهادی مخالفت خود را علیه اتحاد اعلام داشتند. رهبران احزاب مخالف سیاست های سیاف را به باد نقد گرفته او را متهم به خیانت نمودند. ایشان ادعا نمودند که آقای سیاف در یک سخنرانی در حضور وزرای خارجه دول اسلامی که در اسلام آباد برگزار شده بود خود را وارث و ممثل تمام مجاهدین افغانستان خوانده بود، از این رو تنظیم های چهارگانه بجز جمعیت اسلامی، آقای سیاف را خاین خواندند. بنابراین رشته وحدت میان تنظیم ها گسست و استاد سیاف نام «اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان» را با امکانات مالی آن به ارث برد و تحت همین نام و با کمی تغییر حزب خودش را ادامه داد. وی عده زیادی از اعضای بلند پایه تنظیم های جهادی به ویژه جمعیت اسلامی را از آن خود نمود که مهندس احمد شاه احمدزی یکی از آنها بود. این حزب تا امروز ادامه دارد و صرف نام آن تغییر کرده است.

## عوامل مشارکت مردمی در جهاد:

احزاب جهادی به این صورت تشکیل گردید، و مقاومت علیه استیلای کمونستان از طرف پیروان حرکت اسلامی از زمان محمد داود آغاز یافته بود. هنگامی که حزب دیموکراتیک (با هر دو جناح خلق و پرچم) و با همکاری مستقیم ماسکو به پیروزی رسید، آتش مقاومت مشتعلتر گردید

و پیروان حرکت اسلامی در استنفار (انگیزه جهاد دادن) مردم افغانستان علیه جریان کمونستی نقش بسیار مهمی بازی نمودند و مردم افغانستان نظر به علل و عوامل متعددی گروه گروه به میدان های مقاومت شتافتند. که به طور خلاصه برخی از این علل اشارت می کنیم.

#### یک: تبلیغ آشکار اندیشه های کمونستی:

پس از آنکه کمونستان در کودتا علیه محمد داود پیروز شدند و تمام قدرت را بدست گرفتند، افکار و اندیشه های خود را به طور آشکارا در میان مردم افغانستان پخش می نمودند. حتی در جراید و مجلات و دیگر وسایل خواندنی و رسانه های جمعی افکار رهبران کمونیزم جهانی؛ مارکس و انگلس و لینین را همراه با تصویرهای ایشان با تمام وقاحت و بی شرمی به نشر می رساندند. و به اینکه دارای اندیشه کمونستی هستند افتخار و مباهات می ورزیدند. و در عین زمان مردم را تشویق به پیروی از این خط مشی و تطبیق افکار آن رهبران بزرگ شان فرا می خواندند. کسی که از عادات و تقالید جامعه افغانی محافظه کار اطلاع درست داشته باشد به این نتیجه قاطع می رسد که عامل اساسی آغاز جهاد در برابر کمونستها همانا تبلیغ آشکار اندیشه های کمونستی در کشور بوده است که مردم در برابر آن دست به واکنش سریع زدند.

#### دو: مبارزه با اسلام و تقالید کهن ملی:

زمانی که کمونستها به قدرت رسیدند از همان آغاز با رواج ها و تقالید مردمی که ریشه در سینه تاریخ ملت افغانستان داشت قطع رابطه کردند و با اسلام و اخلاقیات اسلامی و ملی مردم به مبارزه پرداختند مثلاً سعی داشتند که محفل های مختلطی از پسران و دختران جوان در مناطق مختلف برگزار نمایند. و از سوی دیگر کورس های سواد آموزی تشکیل دادند که شامل مردان و زنان به طور مختلط می شد، و در اولین درس که برای آنها آموخته می شد افکار لینن درس داده می شد. دوشیزگان و زنان را مجبور می ساختند که در آن کورس ها شرکت جویند. و اگر کسی زن یا دخترش در این نوع از کورس ها شرکت نمی ورزید مورد پی گشت و مجازات دولت قرار می گرفت. بخاطر ترویج و پخش اندیشه های کمونستی کنفرانس های پر هلله ای برگزار می نمودند و بیشتر افکار خویش را متوجه قشر جوان از قبیل دانش آموزان مکاتب و دانشجویان دانشگاهها می ساختند. همیشه اصرار می ورزیدند که این محفل ها و کنفرانس ها به طور مختلط منعقد گردد که در مناطق روستایی اتن ملی مختلط از دوشیزگان و پسران آنها زیر درفش های سرخ که روی آن شعارهای کمونیزم جهانی، با رسم داس و چکش و ستاره که آرم کمونیزم جهانی را نشان می داد، برگزار می گردید.

کمونستان هر باری که محفلی یا کنفرانسی برگزار می نمودند دانش آموزان مکاتب و دانشجویان دانشگاهها را مجبور می نمودند که در آن کنفرانس ها و سیمینار ها و با راه پیمایی ها شرکت جویند. گاه دهقانان را از بالای زمین های زراعتی شان پیش افکنده در آن محافل و ادار به



شرکت می نمودند. در جریان راه رفتن به محل اجتماع مردم را مجبور به سردادن شعار مهم آنها (هورا) می نمودند. در اثنای برگزاری برنامه ها و همایش ها شان تمام پدیده های اسلامی را از قبیل آغاز کار با تلاوت قرآن و یا خواندن بسم الله در آغاز سخنرانی شان از بین برده بودند. حتی مردم را وادار می ساختند که تابلوهای بزرگ عکس رهبران کمونیزم را با خودشان حمل نمایند. یکی از یادبودهای تلخ آن روزگار اینست - زمانی که ما هنوز کودک بودیم و در مرحله ابتدایی درس می خواندیم - چندین بار مجبور کرده شدیم که در این محفل ها شرکت جوییم.

اعضای حزب کمونستی در خلال مجلس حضور داشتند و مراقبت می نمودند اگر کسی را در میافتند که در بلند کردن شعارها با آنها مشارکت ندارد او را دشمن انقلاب برگشت ناپذیر ثور می خواندند. معنا و مفهوم متهم شدن به دشمنی انقلاب چیزی جز به زندان رفتن نبود. کم اند آنانی که یکبار در زندان های کمونستی داخل شده اند و سپس از آن با بدن سالم بیرون شده باشند. این امور باعث گردید که عامه مردم نسبت به آنها بدگمان شده یأس و ناامیدی همه اقشار مردم را فرا گرفت. و علی رغم آنکه هیچ کسی تاب و توان آن را نداشت که ولو با یک کلمه مخالفت خود را اعلان نماید، چه آنها از یک طرف از کمونستان هراس داشتند و از سوی دیگر از پسران و نوجوانان که تحت رهنمایی و تربیه مستقیم آنها قرار داشتند احساس خطر می نمودند که نشود آنها را در مقابل نزدیکان شان موظف به جاسوسی ساخته باشند. با این حالت سکوت، اما قلبها شان از غم و اندوه مالا مال بود.

#### سه: کینه توزی بر ضد جامعه:

چیز دیگری که سبب انقلاب ملی در برابر حکومت کمونستی گردید، آن بود که اغلب اعضای حزب کمونست هم از حیث جایگاه اجتماعی و هم از لحاظ اخلاقی، مربوط به طبقه پائین جامعه می شدند. در حالی که در جامعه محافظه کار افغانستان کلاه نپوشیدن پسران جوان و مردان گناهی کبیره شمرده می شد، در چنین وضعی لباس های عجیب و غریبی در بر می نمودند!! آنها در مناسبت های اجتماعی چون عروسی، محفل نکاح، مجالس فاتحه خوانی، محفل عقیده (تولد)، آنها با لباس های غیرمعمول ظاهر می شدند و مظهرشان خنده آور بود، ریش هایشان را می تراشیدند و شقیقه های بزرگ و سیل های طولای می گذاشتند و دست به کتک زدن مردم و اهانت آنها به جهت اینکه این نوع کارها با اندیشه و روش کار انقلاب ثور مخالف است، می ازیدند. این حرکات نابجا و احمقانه قهر و غضب مردم را در نهانگاهشان به جوش آورد در آغاز خیلی صبورانه عمل نمودند ولی عملکرد کمونستان بالاخره کاسه صبرشان را لبریز ساخت و به صورت طوفانی بنیانکن در آمد.

کمونستها هنگامی که به قدرت رسیدند توقع داشتند که دیدگاه جامعه نسبت به آنها در خلال یک شبانه روز دگرگون شود و آنها صاحب امر ونهی گردند و رهبری جامعه در تمام سطوح به آنها

سپرده شود. چنانچه دلهاشان می خواست باید جامعه بسان بازیچه ای در دست آنها باشد. هنگامی که چنین نشد- زیرا که جامعه تقالید معینی داشت، مردم بزرگ سال ورهبران قبایل و بزرگان روستاها از احترام در میان مردم برخوردار بودند- این امر آتش غضب آنها را شعله ورترا ساخت و شروع به انتقام گرفتن از اهل دانش و فضل، شیوخ طریقت، سران قبایل، سران دهکده ها و روستاها تحت نام منسوب بودن به اخوان المسلمین و به نام مرتجع و عقبگرا، وابستگی به امپریالیزم جهانی، ارتباط با پاکستان و ایران و غیره حیل و نام، کردند. و هر کس را که دلشان می خواست به زندان می بردند.

اکثر مطلق کسانی که در آن زمان زندانی شدند دوباره بازنگشتند. با در زیر شکنجه جان شان را از دست دادند و یا در قتل های دسته جمعی، رهسپار مرگ گردیدند. فضای حاکم در آن زمان آن بود که اگر کسی دستگیر می شد هیچ کسی از نزدیکان وی حق آن را نداشت که در مورد وی بپرسد و احوالش را جویا شود و یا از حقوقش به مدافعه برخیزد. گر چند که سبب اصلی دستگیریش نزاع شخصی با یکی از کمونستها می بود.

اعضای پایین رتبه حزب بدون اجازه، مسلحانه در شهرها و روستاها وارد خانه های مردم شده به تفتیش می پرداختند و تمام اجناس خانه را بر سر هم می ریختند. خدا نکند اگر یک ورق یا رساله کوچکی را در آن میافتند که از اسلام حرف می زد تمام دست و پای تمام مردهای خانواده را می بستند و از خانه به طرف سرنوشتی مجهول بیرون می کردند!!

مردمی که به این شیوه کشته شدند کم نبودند بلکه به دهها هزار تن می رسیدند. (که این عدد در کشور کم نفوسی چون افغانستان رقم درشتی را نشان می دهد) چون دیگر مجال صبر بیشتر برای مردم افغانستان باقی نماند و همینکه فرصت مقاومت پیدا کردند همه به یکبارگی به مقاومت برخاستند و دست به مبارزه مسلحانه بردند. کسانی که از میان کمونستها به جلادی شهرت یافتند عبارت بودند از: عبد الله امین برادر حفیظ الله امین، و اسد الله امین برادر زاده اش، اسد الله سروری (رئیس استخبارات دوره اول حکومت کمونستی) و عزیز خواهر زاده اش، سید منصور هاشمی (مسئول زون صفحات شمال که بعدها وزیر انرژی و آب در حکومت کمونستان شد)، کبیر کاروانی، غلام جیلانی رئیس لوژستیک وزارت دفاع، دکتر نجیب الله، سید داود ترون (وزیر امنیت زمان حفیظ الله امین) و صدها تن دیگر که هزارها تن از مردم افغانستان را بدون ثبوت جرمی به قتل رساندند. در غالب اوقات بر سر زندانیان با ماشیندار ضربه می نمودند و عده ای کشته می شد و عده دیگری زخمی می گردید و بعد همه را در یک قبر یکی بالای دیگری می افکندند. و توسط بلدوزرهای بزرگ رویشان خاک می ریختند و بس. پس از فروپاشی حکومت کمونستی در شهرها و ولایات مختلف افغانستان قبرستان های دسته جمعی کشف گردید. مخصوصا در نزدیکی زندان ها چون زندان پل چرخ و غیره. آنچه جای تأسف می باشد اینست که هیچ کسی از آن قاتلان پس از به قدرت رسیدن

مجاهدین، به پای محکمه کشانده نشد. و تنظیمهای جهادی بخاطر استفاده از آنها در جنگها داخلی، ایشان را امان دادند!!

بطور مثال کمونستها استاد غلام محمد نیازی یکتن از رهبران طراز اول اسلامگرایی را که از فارغان دانشگاه الازهر مصر بود و ریاست دانشکده شرعیات را به عهده داشت، با عده ای از دستیارانش به تاریخ ۱۹۷۹/۵/۲۹م/۸/جوزای/۱۳۵۸هـ ش اعدام کردند. وقتی که پیروان دیگر حرکت اسلامی در زندان، از این واقعه اطلاع یافتند دست به اعتصاب غذایی زدند، و مظاهرات انجام دادند، کمونستها ۱۴۰ تن از آنها را زیر رگبار مسلسل در داخل اتاق های زندان شان از بین بردند. خدای تعالی شهادت آنها را به درگاه خویش قبول بفرماید و از ایشان خوشنود و راضی شود!

هنگامی که تره کی توسط معاونش حفیظ الله امین به قتل رسید و زمام امور را به دست گرفت، لستی از زندانیان کشته شده در زندان پل چرخه را در دیوار های وزارت داخله نصب نمود که تعداد آنها به دوازده هزار تن می رسید. این تعداد کلان در ظرف یک و نیم سال از زمامداری تره کی به قتل رسیده بود. نشر لست کشته شدگان به تاریخ ۱۹۷۹/۱۰/۲۵م مطابق سه عقرب ۱۳۵۸ش رخ داد.

هنگامی که حفیظ الله امین توسط اتحاد شوروی با خانواده وعده ای از دوستانش در تپه «تاج بیک» به قتل رسید و حکومتش سقوط داده شد، در عوض مزدور دیگر روسها «ببرک کارمل» به صحنه سیاست آمده زمام قدرت را در دست گرفت. ببرک کارمل روز ۱۳/۱/۱۹۸۰م/۲۳/جدی/۱۳۵۸هـ ش را روز ماتم ملی به خاطر کشته شدن دهها هزار افغانی اعلان نمود که به گفته او در زمان حفیظ الله امین و دسته جنایتکارش در زندان ها کشته شده بودند. داستان هایی که به این موضوع ارتباط دارد بسیار زیاد است و لازم است که آنها جمع آوری شود و نگارش یابد تا تاریخ آن گروهک وحشی کمونستی و جنایات کم نظیرشان در حق بندگان خدا، فراموش نشود.

#### چهار: ظلم و ستم کمونستان علیه زمینداران و ثروتمندان:

طیف دیگری از مردم افغانستان که به صفوف جهاد و مبارزه علیه کمونستان پیوست آن عده از زمینداران و ثروتمندانی بودند که از طرف رژیم کمونستی مورد پی گشت قرار گرفتند دارایی هاشان مصادره شد و زمینهایشان برای مردم فقیر توزیع گردید. این طیف از مردم در قصه اسلام و کفر نبودند ولی زمانی که دارایی های شان با قضیه مقاومت مرتبط شد آنها هم به صفوف مجاهدین پیوستند و یا به ایران و پاکستان مهاجرت نمودند و صف مقاومت را تقویه کردند. سببی که آنها را هدف پی گشت کمونستان قرار داد ثروتمندی شان بود نه مسلمانی شان که کمونستها آنها را بنام مبارزه با استثمار فرد از فرد و مبارزه با سرمایه داری و امپریالیزم مورد تعقیب قرار می دادند.

### پنج: نشر و پخش فحشاء و انحلال اخلاقی در جامعه:

حزب کمونستی و حکومت تحت فرمان آن تلاش می ورزید که فحشا و رذیلت و انحلال اخلاقی را در میان مردم شایع گردانند. داستان بد اخلاقی ها و فحشاگری های اعضای حزب کمونست در نزد همه مردم معروف بود. فلم های فاسد هندی و روسی در پایگاه های نظامی نشان داده می شد و در هر پایگاه جای معینی برای نمایش فلم ورقص و کانسرت ساخته بودند و در محفل های خویش دختران نیمه عریان را در پایگاه های نظامی و اماکن عامه می بردند و در آنجا محفل های رقص و پایکوبی و موسیقی برپا می نمودند.

تلویزیون افغانستان راه پیمایی ها و کنفرانس های حزب کمونست را نشان میداد که رهبران و مسؤولین بلند پایه حزب با دوشیزگان که شاگردان لیسه ها و دانشجویان دانشگاه بودند رقص می نمودند. مخصوصا در شهرهای بزرگ از این قبیل امور بیشتر از همه رخ می داد. این بی حیایی ها که در پیش چشم و گوش مردم به وقوع می پیوست، عواطف دینی و ملی مردم را بیشتر بر می انگیزت و بدبینی شان نسبت به این تصرفات و قبیحانه اعضای حزب کمونست شدیدتر می شد. و سبب می گشت که یکتایکتا به صف مقاومت بیوندند.

اینها برخی از اسباب و عواملی بود که مردم افغانستان علیه نظام کمونستی به مجرد به قدرت رسیدن آن، دست به قیام بزند. قیام نخست از ولایت کنر به توسط جوانی بنام رحمت خان آغاز یافت که بعدها بنام کشمیر خان شهرت یافت. او یکتن از چهره های معروف حزب اسلامی حکمتیار به شمار می رود. وی با مجموعه ای مجاهدین در یکی از مراکز نظامی کمونستان وارد شده یک مقدار از اسلحه را بدست آوردند و خود را نجات دادند. بعضیها برآند که قیام از منطقه زیروک ولایت پکتیا زمانی آغاز یافت که اولین جنگ رویارویی میان مجاهدین و کمونستان ۱۹۷۸/۴/۲۹م رخ داد. این واقعه درست دو روز پس از به قدرت رسیدن کمونستان در کابل بود.

پس از آن قیام های مردمی به طور غیر مسلحانه در ولایت های کابل (مانند قیام چنداول)، لوگر، قندز و غیره آغاز یافت. کسانی که در این قیام ها شرکت داشتند مردم افغانستان بودند که با دستهای خالی آواز اعتراض بلند می کردند ولی پاسخ شان را با بمها هواپیماها و هلیکوپترهای توپدار و تانک ها و اسلحه خفیفه با ریختن خونشان به طور بسیار فجیعانه ای که تاریخ مثل آن را به یاد نداشت دریافت می نمودند. در ولایت هرات یک قیام مردمی صورت گرفت، به دستور جنرال شهنواز تنی بیش از ۲۵ هزار تن از مردم آن ولایت که شامل کودکان، زنان و مردان کهن سال نیز می شد کشته شد. با آنهمه جنایت بزرگ امروز در حکومت کرسی برای وی اجازه داده شده که حزب سیاسی تشکیل دهد. کمونستان ساکنان روستای کرهاله ولایت کنر را که تعداد شان به هفتصد نفر می

رسید، با استعمال گاز کیمیاوی کشنده به تاریخ ۱۹۷۹/۴/۲۰م کشتار دسته جمعی نمودند و در آن زمان ده ها هزار تن دیگر را در مناطق مختلف دیگر طعمه مرگ نمودند.

همه این حوادث جسیم پس از به قدرت رسیدن کمونستان و پیش از اشغال کشور توسط قوای اشغالگر شوروی به وقوع پیوست. چونکه از آنجا که اسباب و علل دشمنی میان مردم افغانستان ورژیم کمونستی مختلف و متعدد بود، گروه ها و احزابی که در مقابله با رژیم ساخته شد - بر حسب این گرایش ها - از هم تفاوت سلیقوی و فکری داشتند. اکثر احزاب مخالف دولت کمونستی بر اساس اسباب دینی تشکیل یافته بودند. دیدگاه های تنظیم های جهادی از یکدیگر تفاوت داشت. گوناگون بودن بنیادهای فرهنگی اجتماعی و طبیعت های شخصی رهبران آن تنظیم ها همراه با حب کرسی، سبب اصلی اختلاف احزاب مجاهدین را تشکیل می داد.

در داخل و خارج کشور، احزاب و گروه های سپاسی دیگری نظر به اسباب اجتماعی ای دیگر، تشکیل یافت. ولی نقطه اشتراک تشکیل احزاب در ایران و پاکستان مخالفت با رژیم کمونستی بود. در آن زمان مختلف بودن اتجاهات و گرایش های تنظیم های جهادی که در مقابله با رژیم کمونستی قرار داشتند، به نحوی به نفع مقاومت تمام می شد. زیرا که ضرورت آن بود که همه طیف های مردم علیه نظام کمونستی و قوای اشغالگر شوروی به مقاومت پردازد.

مقاومت علیه وجود کمونیزم در افغانستان، علی رغم امکانات ناچیز و اسلحه ابتدایی ادامه پیدا کرد، مجاهدین انتظار نداشتند که جهان به نفع آنها و در پهلوی آنها قرار گیرد و چنانچه بعدها رخ داد از آنها حمایت کند. صرف انتظار مجاهدین افغان از حرکت های اسلامی انتظار همکاری داشتند. از آن رو بود که اولین کمک ملی ای که برای مجاهدین صورت گرفت کمکهایی بود که از طرف جماعت اسلامی پاکستان به رهبری امام ابو الاعلی مودودی که امروز یکی از احزاب سیاسی پروزن در پاکستان است، برای مجاهدین داده شد.

ولی در سطح رسمی، حکومت پاکستان بعضی از کمکه های بسیار ناچیزی که عبارت از چند میل اسلحه ابتدایی و بی ارزش بود که مجاهدین آن را "استنگن" می گفتند. این سلاح ها در واقع امر اسلحه ای از کار افتاده ای بود که از جنگ دوم جهانی، در ذخیره های اسلحه بریتانیا باقی مانده بود و پاکستان آن را به هنگام استقلال خویش در سال ۱۹۴۷م از بریتانیایی ها به میراث برده بود. این ادامه سیاستهایی بود که ذو الفغار علی بوتو اتخاذ کرده بود و جنرال ضیاء الحق آنرا از وی به ارث گرفته بود.

آن سیاست عبارت بود از ورقه فشاری که در وقت ضرورت در مسئله پشتونستان از آن علیه حکومت افغانستان استفاده صورت گیرد. رابطه حکومت پاکستان با نظام کمونستی کابل عادی بود.

چنانچه جنرال ضیاء در یک سفر رسمی از کابل دیدار به عمل آورد و آنجا با نور محمد تره کی اولین رئیس جمهوری نظام کمونستی ملاقات نمود.

این در حالی بود که مردم افغانستان توسط حکومت کمونستی به تباهی کشانده می شد و مردم بی دفاع آن به توسط ستم پیشگان و جلادان کمونست زیر ساتور ظلم و شکنجه شان خرد و خمیر می شدند. در آن زمان فریادهای ملت افغانستان هیچ کسی از فرزندان امت اسلامی نمی شنید این تا زمانی ادامه پیدا کرد که افغانستان مورد تجاوز مستقیم نیروهای نظامی اتحاد شوروی قرار گرفت.

### تجاوز نظامی اتحاد شوروی بر افغانستان:

مقاومت های ملی در افغانستان، علی رغم قتل های دسته جمعی و جنایاتی که نیروهای کمونست در حق ایشان مرتکب می شدند، توانست که فضا را بر نظام حفیظ الله امین تنگ سازد و در عین زمان اختلاف میان دو جناح خلق و پرچم از مواقع تأثیر گزار شده بود. در حالی که این جناح با عده ای از حلقات رهبری شوروی رابطه بهتری داشت. وپوزانوف سفیر شوروی در افغانستان از مؤیدین سرسخت این جناح در افغانستان به شمار می رفت.

به تاریخ ۲۷ نومبر سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۶هـ ش سران جناح پرچم از سمت های رسمی شان برکنار شدند و شش تن از آنها به حیث سفیر در کشورهای مختلفی تعیین گردیدند که از جمله آنها خود ببرک کارمل نیز بود. با این مانور جناح پرچم از مواقع حساس و درای تأثیر بیرون ماندو اختلاف میان هر دو جناح به اوج خویش رسید. بعدها آن شش تن سفیران را نیز از کارشان برکنار ساختند که بعضی از آنها دوباره به کابل بازگشتند و بعضی دیگری از آنها در خارج باقی ماندند و بلاک کمونیزم، به ویژه اتحاد شوروی را علیه حفیظ الله امین تحریک می نمودند.

ببرک کارمل از کسانی بود که پس از برکناری از سفارت در بیرون از کشور باقی ماند و رابطه اش را با مسکو مستحکم نگهداشت، پلاستون عضو مرکز مطالعات شرقی می گوید: پرجمیها در لحظه های حساس در مسکو جمع شده بودند و روزانه با رهبران اتحاد شوروی ملاقات می کردند.<sup>۱۹</sup>

اتحاد شوروی حرص داشت، تحول بزرگی را که به نفع اردوگاه کمونیزم در افغانستان رخ داده بود حفاظت نماید. سفارت شوروی و برخی از مسؤولین استخبارات شوروی در کابل گزارش می دادند که رابطه امین با آمریکا برقرار شده است، و امین از شارژدافیر آمریکا در کابل خواسته است که میان ایالات متحده آمریکا و حکومت افغانستان مذاکرات صورت گیرد. همچنان درین راپورها گفته میشد که امین وزیر خارجه اش شاولی را جهت مذاکره با حکومت آمریکا به ایالات متحده فرستاده

<sup>۱۹</sup> - رک حقایق پشت پرده تجاوز اتحاد شوروی بر افغانستان اثر دیجور گور افیز و سلیج هریس، ج ۱، ص ۹۲.

است. چنانچه حکومت آمریکا یکی از دیپلماتهایش را جهت ادامه مذاکرات میان طرفین گسیل داشته بود. چون حفیظ الله امین در آمریکا درس خوانده بود، اتحاد شوروی نسبت به وی بدگمان بود و او را متهم به وابستگی به آمریکا می نمود.

در عین زمان رژیم حفیظ الله امین باب مذاکرات با حکومت پاکستان را نیز باز نمود. قرار بود که آغا شاهی وزیر خارجه آن زمان پاکستان به تاریخ ۱۹۷۹/۱۲/۲۹م از کابل دیدار رسمی نماید تا با حکومت حفیظ الله امین در مورد مسایل اختلافی در میان دو کشور مذاکره کند و شرایط دیدار جنرال ضیاء الحق را از کابل مهیا سازد.

این گزارش ها به طور مستمر از کابل به مسکو انتقال میافت. تمام شخصیهایی که با آن نوع از گزارش ها مخالفت می ورزیدند واز حفیظ الله امین دفاع می کردند، چه از شخصیهای سیاسی می بودند یا از جنرالان نظامی که به حیث مشاورین در اداره های مختلف کابل کار می کردند با مشکلات فراوانی تا سرحد تنزیل رتبه مواجه شدند.<sup>(۱)</sup>

رهبان اتحاد شوروی به این نتیجه رسیده بودند که حفیظ الله امین عملاً قبله آمال خویش را تغییر داده است. وانستین فالین - معاون رئیس کمیته مسایل جهانی تابع کمیته مرکزی حزب کمونیسم شوروی می گوید: "از این ترس داشتیم که حفیظ الله امین به انور السادات دیگری در افغانستان تبدیل شود وکاری را که سادات در مصر انجام داد او در افغانستان انجام دهد، در آن زمان برایمان اطلاعات رسیده بود که روابط خود را با ما قطع می کند و مشاورین روسی را از افغانستان بیرون می کند."<sup>(۲)</sup>

از سوی دیگر ببرک کارمل برای رهبان شوروی می فهماند که مقاومت در افغانستان بخاطری شدت یافته است که حفیظ الله امین در کار خویش از تشدد و افراط کار میگیرد واز سویی هم رهبر ناسیونالست پشتون گرا است که با قومیت های دیگر معامله زشت انجام می دهد. رهبری چون ببرک کارمل ضرورت است که بتواند باتمام قومیت های افغانستان یکسان ویک سویه عمل نماید واز شدت مقاومت از طریق ایجاد سازمان آشتی ملی بکاهد و آتش آن را خاموش سازد.

در آن ایام نور محمد تره کی از هاوانا پایتخت کیوبا که جهت اشتراک در کنفرانس رؤسای کشورهای غیر منسلک رفته بود، بازگشت ودر مسکو توفقی داشت. وی درمسکو یک مذاکره

(۱) رک مرجع سابق، ج ۱، ص ۸۶-۸۷.

(۲) رک مرجع سابق، ج ۱، ص ۹۲.

محرمانه ای با برجینف رهبر آن زمان اتحاد شوروی نمود. وبا وی توافق نمود که حفیظ الله امین را بنابر ملاحظات و گزارش هایی که برای رهبری شوروی در مورد وی مبنی بر انحراف وی از خط شوروی، رسیده بود - از رهبری حزب کمونیسم ورهبری کشور پس از بازگشت به کابل عزل نماید. رهبری اتحاد شوروی شواهد بسیار قوی ای را مبنی بر انحراف حفیظ الله امین برای تره کی تقدیم نمود.

تره کی با ببرک کارمل نیز در مسکو ملاقاتی داشت و هر دو توافق نموده بودند که خودشان را از حفظ الله امین رهایی بخشند. در میان اعضای هیئت از طرفداران حفیظ الله امین شاه ولی وسید داود ترون نیز حضور داشتند و تمام ترتیباتی که علیه امین صورت می گرفت، یک به یک برای حفیظ الله امین اطلاع می دادند. تره کی برای اسد الله سروری، سید محمد گلاب زوی وعده ای دیگری از طرفدارانش دستور داده بود که پیش از رسیدن وی به کابل، حفیظ الله امین را دستگیر و سر ببرند. بنا بر این دستورها طرفداران نور محمد تره کی کمینی را بر سر راه حفیظ الله امین در شاهراه میدان هوایی ترتیب داده بودند، ولی وپلان ترور حفیظ الله امین پیش از آنکه به اجراء دربیاید، افشا گردیده و ناکام ماند. پوزانوف سفیر روسیه در کابل می گوید: "ما برای تره کی اطلاع داده بودیم که به مجرد رسیدن به کابل ممکن است مورد سوء قصد قرار بگیری."

هر دو طرف تلاش می ورزیدند که از همدیگر خویش رهایی یابند ولی حفیظ الله امین توانست که پلان خود را علیه وی عملی سازد. واستاد خویش را که نابغه شرقش می نامید و پدر ملت می خواند از طریق **اختناق** و گذاشتن بالش در دهن، به زندگی وی خاتمه بخشید.

این امر رهبری سیاسی اتحاد شوروی به ویژه برجینف - رهبر وقت اتحاد شوروی - را خشمگین ساخت. از آن رو اتحاد شوروی تصمیم گرفت که قوای نظامی خود را به تاریخ ۱۹۷۹/۱۲/۲۴ م/ ۳/ جدی ۱۳۵۸ هـ ش درخاک افغانستان داخل سازد و به روز ۱۹۷۹/۱۲/۲۷ م/ ۶/ جدی ۱۳۵۸ هـ ش تپه تاج بیک را که حفیظ الله امین در آن سکونت داشت محاصره نمودند و پس از آنکه در غذای آنها زهر افکنده بودند با عده ای از اعضای خانواده و محافظین خود کشته شد و غذایی که از آن به جز دستگیر پنجشیری دیگر همه اعضای کمیته مرکزی حزب کمونست خورده بودند. چونکه دستگیر پنجشیری با رهبری شوروی ارتباط تنگاتنگ داشت، پیش از پختن غذا از طرف آشپزهای روسی برایش اطلاع داده شده بود.

هدف درجه یک اتحاد شوروی از مداخله نظامی در افغانستان نجات کودتای کمونستی در کابل بود. اغلب نویسندگان اتحاد شوروی ( )<sup>۱</sup> که از جمله شان عده زیادی از ارتشیان و سیاستمداران

---

(۱) تفصیل آراء آنها را در کتاب توفان در افغانستان، اثر الکساندر لیاخفسکی، ج ۱، و کتاب کوردفیز، ج ۱،



که در جنگ افغانستان علیه شوروی مشارکت داشته اند، برآند که: اتحاد شوروی هدف استراتژی دیگری نداشت. وهدف از هجوم آنها به افغانستان آن بود که این کشور را در دایره اردوگاه کمونیزم نگهدارند. رهبری شوروی معتقد شده بود که تغییر عقیده حفیظ الله امین درباره اتحاد شوروی ممکن است که مرزهای جنوبی آن کشور را به مخاطره افکند. و شاید برای آمریکا اجازه بدهد که وسایل جاسوس یا الکترونی خود را بازگرداند، پس از آنکه آنرا در ایران با سقوط حکومت رضاشاه از دست داد.

از این احساس خطر می نمود که آمریکا ممکن است قادر شود که در نتیجه انقلاب و قیام مردمی حکومت کمونستی به سقوط مواجه شود و حکومت دیگری در افغانستان تشکیل گردد و آمریکا قادر شود که مراکز تجسس خود را در مرزهای جنوبی آن کشور جابجا سازد. زمانی که نور محمد تره کی کشته شد تصمیم ارسال قواء به افغانستان جدی تر و با عجله بیتشر روی دست گرفته شد. مخصوصا که قتل تره کی شخص برجنیف را برآشفته و خشمگین ساخته بود تا اندازه ای که آن را تحمل کرده نمی توانست و این موضوع را با بعضی از نزدیکان خود مانند گرومیکو، نیز اظهار داشته بود.

ولی عده ای باور دارند که تصمیم فرستادن قواء به افغانستان از طرف اتحاد شوروی تصمیمی عجولانه نبود بلکه اتحاد شوروی از مدتهای طولانی به آنسو برای چنین لحظه ای برنامه ریزی می کرد. و در این زمان فرصت را مناسب دید و عملا نیروهایش را به افغانستان فرستاد.

دیگران می گویند که آمریکا اتحاد شوروی را در این دام افکند. آمریکا از قبل هم برنامه ریزی می نمود که اتحاد شوروی در دام افتد و ظروف را مهیا ساخت تا به افغانستان مداخله نظامی نماید، تا از اتحاد شوروی در مقابل شکستی که در ویتنام دیده بود، انتقام بگیرد این از یکسو و از سوی دیگر با این کار میخواست از شر اتحاد شوروی بعنوان قطبی که با آمریکا بر سر رهبری جهان مسابقه می نماید خودش را رهایی بخشد. در این امر به گفته های زیگنیورژنسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در عهد جیمی کارتر استدلال می نمایند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد. زیرا که آمریکا در آن زمان در برابر پیشروی های اتحاد شوروی در چندین منطقه جهان به شکست مواجه شده بود. و اندیشه کمونستی در کشورهای که ظاهرا منطقه تحت نفوذ آمریکا به شمار می رفت، با سرعت برق در حال انتشار بود و در کشورهای شرق اروپا و آمریکای لاتین و آسیا به نفع احزاب کمونستی کودتاهای گوناگونی به راه انداخته می شد. لذا آمریکا از ورود نیروهای شوروی در افغانستان به شدت ترسیده بود. هر اس کارتر از این حیث بود که نشود نیروهای شوروی پیشروی نموده منطقه

---

ص ۸۰، و پس از آن، و کتاب اردو سیاست در سه دهه اخیر افغانستان اثر جنرال نبی عظیمی، ج ۱، ص ۲۱۵ مراجعه فرمایید.

خلیج فارس را که مملو از نفت (مصدر انرژی) می باشد و در جهان محرک ماشین صنعتی به شمار می رود، در دست اتحاد شوروی افتد.

اظهارات رهبران آمریکایی در آن زمان - پس از شکست اتحاد شوروی در برابر مجاهدین - گمراه کننده بود. با این اظهارات می خواستند نشان دهند که سبب شکست شوروی در افغانستان پشتیبانی آمریکا از مجاهدین بود و صرف او بود که تصمیم می گرفت و پشت هر قضیه ای بود. و آنها بودند که نخست پای شوروی را به افغانستان کشاندند و سپس برای مجاهدین اسلحه داده که در نهایت به شکست ارتش سرخ و عقب نشینی آن از افغانستان انجامید.

### آغاز کمکهای رسمی برای مجاهدین

چه اتحاد شوروی از فرستادن قوی به افغانستان منظور استراتژیک داشته و چه نداشته ولی گسیل داشتن قوای نظامی به این کشور هم آمریکا و هم دول منطقه و هم کشورهای اسلامی را تکان داد و احساس نمودند که خطر دارد تا زیر گلوی آنها رسیده است. هراسیکه این کشورها را به سبب تجاوز بر افغانستان فرا گرفت بر اساس اسباب آتی تکوین یافته بود:

۱- کشورهای هم سرحد با افغانستان از این هراس داشتند که کودتاهای نظامی توسط احزاب کمونستی در آن کشورها نیز صورت بگیرد. این چیزی بود که جنرال ضیاء الحق در کنفرانس سران کشورهای غیر منسلک که در (هاوانا) تشکیل شده بود در ملاقات خود با نور محمد تره کی اظهار داشت. در آن زمان اردوگاه کمونیزم دست به صدور انقلاب کمونستی در جهان می یازید. در هر کشوری چندین حزب کمونستی وجود داشت. مثلاً پاکستان از احزاب کمونستی مالا مال بود. مخصوصاً در منطقه بلوچستان و سند و سرحد. و پس از آنکه انقلاب مردمی بلوچها از طرف ارتش پاکستان سرکوب گردید این فعالیت ها فزونی گرفته بود.

۲- پاکستان به طور اخص در میان وجود و عدم وجود قرار داشت. چه این کشور از طرف محور سه گانه ای که توسط اتحاد شوروی و هند و افغانستان که پس از تجاوز قوای شوروی بر افغانستان تشکیل یافته بود، در معرض خطر از بین رفتن قرار گرفته بود. گرومیکو در زمان دیدار رسمی اش از دهلی پایتخت هند، تهدید کرده بود که اگر پاکستان نقش آله دست قوای امپریالیزم را بازی نماید وجود خود را به عنوان یک کشور مستقل در خطر خواهد افگند.<sup>(۳)</sup>

۳- تحلیلگران بر آنند که اتحاد شوروی از قبل تصمیم داشت که خودش را به آبهای گرم برساند. گر چه اکثر تحلیلگران روسی این موضوع را در اشغال افغانستان رد می کنند - اگر چنین برنامه ای را رهبران شوروی در سر می پروراندند، جهت رسیدن به این مأمول باید اتحاد شوروی از

(۳) رک: افغانستان گذرگاه کشور گشایان، اثر جورج آرنی، ص ۱۴۴، بع کتابخانه سبا - پشاور.

خاک پاکستان می گذشت. این امر نشان می دهد که علی الأقل پاکستان خود را با خطری اکید و جدی مواجه می دید.

۴- دولت های مجاور افغانستان بر آن بودند که منطقه خلیج یکی از اهداف عمده اتحاد شوروی می باشد که به افغانستان حمله کرده است. رسیدن به این منطقه برای نیروهای شوروی ممکن نبود چنانکه از پاکستان و ایران بگذرد. منطقه خلیج برای آمریکا اهمیت حیاتی داشت ازین رو جیمی کارتر قضیه خلیج را برای آمریکا زندگی ساز خوانده و حمله بر افغانستان را پس از جنگ جهانی دوم بزرگ ترین خطر علیه آمریکا تلقی نمود. و در سخنرانی ای که به تاریخ ۱۹۸۰/۱/۲۳ م ایراد نمود گفت: هر گونه تجاوز قوای خارجی در منطقه خلیج به مثابه آنست که بالای مصالح حیاتی آمریکا حمله صورت گرفته باشد، آمریکا ناگزیر خواهد بود که در مقابل هر گونه تجاوز بر خلیج فارس دست به مقابله زند و از استعمال هر گونه نیرویی در این راستا دریغ نخواهد داشت.<sup>(۴)</sup>

با وصف همه این اسباب هیچ کسی گمان نمی کرد که مجاهدین افغانستان می توانند در مقابل نیروهای شوروی مقاومت نمایند و حتی رهبران شوروی هم تصور می کردند که مردم افغانستان در حد اکثر سه ماه می توانند که در برابر نیروهای آنها ایستادگی نمایند و نیروهای آنها می توانند در ظرف این سه ماه تمام مقاومت ها را در هم کوبند. از این رو هیچ کسی گمان نداشت و توقع نمی کرد که مجاهدین می ایستند و به فکر همکاری با آنها نبودند. واشنگتن در جستجوی آن بود تا راهی یابد که نیروهای شوروی را مجبور سازد تا تصور پاکداشتن نیروهایش را به بیرون خاک افغانستان از سر خویش دور سازد و فکر اشغال کشورهای همسایه افغانستان و منطقه خلیج را نداشته باشد.

حکمتیار می گوید: ما آمادگی داشتیم که آخرین ضربه را بر کیان حکومت حفیظ الله امین، از داخل ارتش افغانستان وارد سازیم و عده زیادی از ارتشیان با ما همکاری داشتند و آمادگی نشان داده بودند ولی آنها برایمان گفتند که حسب اطلاعات دقیق اتحاد شوروی قصد حمله نظامی بر افغانستان را دارد. جهت آنکه از این موضوع تأکید کرده باشیم و نگرگاه آمریکاییها را نیز بدانیم استاد امین الله - یکتن از اعضای حزب اسلامی - را نزد قنصل آمریکا در پشاور فرستادم تا در این رابطه جویای احوال دقیق شود. قنصل از وی مهلت خواست تا نظر رسمی دولتش را ارائه دهد. پس از دو روز گفت: نخست آنکه اتحاد شوروی قصد حمله نظامی بر افغانستان ندارد و حمله نمی کند و اگر چنین چیزی رخ دهد. موقف آمریکا در این رابطه چنین خواهد بود:

۱- مذاکرات پیرامون پروژه ۲ ساله را با شوروی متوقف خواهیم ساخت.

---

(۴) رک: کتاب حفاظت پشت پرده حمله بر افغانستان، اثر ویکوکاروفیز، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- فرستادن گندم را که سالانه به حیث همکاری به اتحاد شوروی گسیل می داشتیم قطع خواهیم کرد.

پس از چند روز قوای نظامی شوروی عملاً وارد افغانستان شد ولی عکس العمل رئیس جمهوری آمریکا چنین بود: ما حمله بر افغانستان را تقبیح می کنیم، و پیشروی قوای شوروی را بر کشورهای مجاور آن به سوی جنوب تحمل نخواهیم نمود. مفهوم سخنان کارتر آن بود که مادر برابر کاری که انجام شده هیچ دیدگاهی و موقفی نداریم و در برابر این تجاوز که بر افغانستان صورت گرفته عکس العملی نداریم ولی این را پذیرفته نمی توانیم که به طرف جنوب به پیشروی خود ادامه دهید. ( )

حقیقت این است که پاکستان که در آن زمان بیشترین کمک رسمی را برای مجاهدین می نمود - برای مجاهدین چیزی جز اسلحه قدیمی از کار افتاده ای - را که از زمان جنگ جهانی دوم در ذخیره گاههای اسلحه پاکستان باقی مانده بود و به درد هیچ چیزی نمی خورد و پاکستان هم آنرا از ارتش بریتانیا هنگام بیرون شدنش از شبه قاره هندی، به ارث برده بود - نمی داد. و این اسلحه هم برای آنها به اندازه بسیار اندک داده می شد. چونکه اسلام آباد هراس داشت که اگر برای مجاهدین اسلحه پیشرفته تقدیم بدارد شاید مورد عکس العمل شدید شوروی قرار گیرد و سبب گردد که پاکستان نیز مورد تهدید قرار گیرد.

مقاومت افغانها در برابر قوای روسی با وصف تمام مشکلات و بدون کمک خارجی قابل ملاحظه ای تا سال ۱۹۸۱م ادامه پیدا کرد و بلکه شدت بیشتر اختیار نمود. در آن زمان جنرال ضیاء الحق که کمی پیشتر زمام امور را در پاکستان بدست گرفته بود و می خواست که پایه های حکومتش استحکام بیشتر پیدا کند، تصمیم گرفت که پیشروی قوای شوروی را در خاک افغانستان توقف سازد. از این رو شعار (جهاد افغانستان دفاع پاکستان) را در سراسر پاکستان بلند کرد.

جنرال ضیاء الحق توانست آمریکا را قناعت دهد که محاصره اقتصادی را از سر پاکستان بردارد. محاصره ای که آمریکا آنرا بر اساس قانونی بنام قانون سایمنگتون Symington یاد می شود و بر پاکستان بخاطر تقویت برنامه اتمی اش اعمال کرده بود.

جنرال ضیاء الحق پیشنهاد نمود پاکستان آمادگی دارد که در پهلوی مجاهدین بایستد و به نیابت از آمریکا در برابر شوروی با مجاهدین همکاری کند و رهبری شان را به دوش گیرد، این در صورتی که آمریکا محاصره اقتصادی خود را از سر پاکستان مرفوع سازد و آمریکا موافقه نمود. در سال

(۵) دسیسه های پنهان و چهره های عریان، اثر حکتیار، ص ۱۰-۱۱.

۱۹۸۱م برای پاکستان چهار صد میلیون دلار دهد جنرال ضیاء از پذیرش آن مبلغ ابا ورزید وگفت ما به این **منگپلی (مومپلی)** نیازی نداریم. که منظورش از آن ناچیز بودن کمکهای آمریکا بود.

پس از این مرحله دشوار، که مجاهدین افغان توانایی خود را در مقابله با ارتش سرخ به اثبات رساندند. - کمکهای رسمی متنوعی از کشورهای مختلفی برای مردم افغانستان رسید. کشورهایی که برای مجاهدین افغانستان کمک نظامی می فرستادند یا وجود قوای نظامی شوروی در افغانستان را بر مصالح کشوری خویش خطر تلقی می کردند چون پاکستان، سعودی وکشورها خلیجی دیگر ویا آن کمکها نظامی را به دستور آمریکا انجام می دادند ویا آنکه آنرا در مقابل پول انجام می داد که غالباً قیمت آن را کشور سعودی یا کشورهای خلیج ویا آمریکا پرداخت می نمود چون: چین، مصر و بعضی از کشورهای دیگر.

کمکهایی که برای مجاهدین سرازیر می شد در برگیرنده کمکهای انسانی برای مهاجرین در کمپهای مهاجرین در پاکستان وایران می شد که مشتمل بر غذا، دوا، لباس، خیمه و دیگر اشیای مورد ضرورت می شد. چه آن از طریق مؤسسات ملل متحد رخ می داد. وچه از طریق حکومت پاکستان ویا از طریق مؤسسات خیریه رسمی ای که توسط خود آن کشورها ایجاد گردیده بود.

همکاری جهانی و اسلامی مشتمل بر کمکهای نظامی نیز می شد. کار سرپرستی از این بخش به عهده استخبارات نظامی پاکستان **ISI** سپرده شده بود و همین سازمان نوع سلاح و کیفیت آن را که مورد نیاز مجاهدین بود تعیین می کرد و سپس خریداری می شد ویا به کمک مالی سعودی و آمریکا آماده می گردید.

اسلحه ای که برای مجاهدین داده می شد در آغاز خیلی ابتدایی بود، لذا در آن زمان تلفات مجاهدین بسیار زیاد بود، ولی دو سال پیشتر از عقب نشینی نیروهای شوروی برخی از سلاح های پیشرفته نیز رسید که مجرای حوادث را در میدان جنگ دگرگون ساخت. در ضمن این اسلحه پیشرفته موشک های سبک ضد هوایی ستنگر بود که نقش هلیکوپتر را در جنگها به حداقل رساند. در حالی که این هلیکوپترها در سابق مجاهدین را تا مغاره ها مورد تعقیب قرار می داد و مجاهدین اسلحه ای نداشتند که با آن مقابله کنند جز آنکه با **RPG** به سویس شلیک می نمودند وغالباً که به هدف نمی خورد. از ادوات جنگی دیگری که برای مجاهدین داده شد مخابره بود که وزن آن سبک و فایده اش بسیار بود که مجاهدین پس از آن می توانستند از آن در عملیات ها میان گروپ های مجاهدین هماهنگی خوبی برقرار سازند. در واقع زمانی که مخابره به افغانستان رسید، سطح فناوری جنگی مجاهدین چندین برابر قویتر گردید. هم چنان نوعی از موشک های خفیفی را که مجاهدین از چین بدست آورده بودند و مجاهدین آن را (**BM12, BM1**) می گفتند وهم چنان موشک های

خفیف صقر ۲۰ و صقر ۳۰ ساخت مصر که افغانها به سبب سختی تلفظ قاف آنرا سکر بیست و سکر سی می گفتند، در زدن شهرها و پایگاه های نظامی شوروی از دور، نقش بارزی داشت.

در عین حال، سازمان استخبارات نظامی پاکستان بعضی از گروپ های مجاهدین را بر استعمال اسلحه جدید تمرین می داد. سپس این گروپها مجاهدین دیگر را در اردوگاه های نظامی مربوط هر تنظیم، تمرین می دادند. عده ای از سازمان های مجاهدین چون اتحاد اسلامی استاد سیاف، حزب اسلامی حکمتیار، و جمعیت اسلامی استاد ربانی دانشکده های حربی ویژه سازمان خویش تشکیل دادند تا در آن ضابطان را تربیه نمایند و مجموعه های نظامی منظم را بسازند. در پهلوی کمکهای غذایی و ضرورت های اولیه برای مهاجرین و اسلحه برای مجاهدین در جبهه مواجهه، همکاری سیاسی و رسانه وی هم صورت می گرفت که حوادث افغانستان را برای جهانیان انعکاس می داد. وسایل ارتباط جمعی جهانی و منطقوی اعمال و حشینه شوروی را که توسط ارتش آن کشور در افغانستان مرتکب می گردید با توجه خاص ابراز انعکاس میداد.

در عین وقت، کشورهای همکار با مجاهدین از طریق اصدار قطعنامه های رسمی از منابع جهانی و منطقوی و تقبیح اعمال و حشینه ارتش شوروی در افغانستان، بر آن کشور و تمام اردوگاه کمونستی فشار وارد می نمودند که نیروهای نظامی خویش را از افغانستان بیرون کند. از قطعنامه هایی که آن کشورها تقدیم داشتند قطعنامه های مجمع عمومی ملل متحد که به طور جدی از اتحاد شوروی خواستند تا نیروهای خویش را از افغانستان خارج سازد. هم چنان کنفرانس سران کشورهای اسلامی از سال ۱۹۸۰م تا زمان خروج نیروهای شوروی از افغانستان همه ساله این خواسته را تکرار می نمودند.

کشورهای اسلامی همیشه رهبران مجاهدین را بسان قهرمانان بزرگ و نمایندگان واقعی مردم افغانستان، تبارز می دادند. در عین حال دولت های اسلامی، بجز چند دولت وجهتی که با شوروی رابطه محکم داشتند؛ چون حکومت صدام حسین در عراق، حکومت معمر قذافی در لیبیا، و حکومت کمونستی یمن جنوبی، و سازمان فتح فلسطینی به رهبری یاسر عرفات، که دارای رابطه خوبی با ببرک کارمل بودند، دیگر همه روابط دیپلماتیک خودشان را با رژیم کمونستی و دست نشانده کابل قطع نمودند. مجاهدین بعد از فتح کابل شواهدی را دریافت نمودند که دال به مشارکت افرادی از سازمان فتح فلسطینی در جبهات جنگ علیه مجاهدین بود. مجاهدینی که در خط اول جبهه قرار داشتند و مواقعی را تحت تصرف خویش میاوردند پاره های جراید مربوط سازمان فتح فلسطینی را دریافت کرده بودند.

پس از آنکه مردم افغانستان دو سال واندی از مقاومت را در برابر قوای شوروی پشت سر گذاشته بودند، دیدگاه آمریکا نسبت به قضیه افغانستان تغییر کرد. آمریکا در ابتدا بر آن بود که کمک کردن به مجاهدین افغان جهت بیرون راندن شوروی از آنجا فایده ندارد، بلکه توجه خود را بخاطر امنیت پاکستان که بعد از سقوط نظام رضا شاه ایران برای آمریکا مهم شده بود، معطوف داشته بود. پس از آن به این نتیجه رسید که مجاهدین توان مقاومت را دارا می باشند و می توان از این فرصت استفاده نمود و انتقام شکست در ویتنام را از شوروی در افغانستان گرفت.

لازم نیست که کمکهای انسانی و نظامی ای را که دول اسلامی و جهان غرب برای مجاهدین تقدیم داشتند، با تمام تفصیلات بیان داریم زیرا به موضوع ماکه بیان پیشینه ظهور مجاهدین عرب در افغانستان و به میان آمدن طالبان است ارتباط محکم ندارد. ولی مطالبی را که بیان داشتیم منظورمان آن است تا بر دو امر آتی تأکید ورزیم:

۱- مقاومت در برابر کمونیزم چندین سال پیش تر از تجاوز نظامی مستقیم شوروی بر افغانستان آغاز یافته بود. مقاومت انگیزه ای منبعت از مردم افغانستان بود. هنگامی دیدند که دین و عقیده و تقالید ملی کهن و ارزش های اسلامی شان توسط کمونستان بی دین و بی شرم پامال می گردد، دست به مقاومت زدند. رهبری این مقاومت بدست نهضت اسلامی افغانستان با طیف ها و سازمان های آن قرار داشت. این گفته درست نیست بلکه کاملاً عاری از حقیقت است که مقاومت علیه قوای اشغالگر شوروی و علیه حکومت کمونستی به خواسته آمریکا و قوای جهانی و منطقوی دیگری صورت گرفته بود.

۲- کمکهای انسانی و نظامی، به ویژه کمکهای رسمی زمانی برای مجاهدین رسید که آنها توانایی و تفوق خود را در میدان جنگ علیه دشمن به ثبوت رسانده بودند. هدف از تقدیم کمکهای خارجی برای مجاهدین حفظ مصالح دولتهای ذی ربط بود، مصلحت دولتهای کمک دهنده در این مضمربود که قوای شوروی در افغانستان کوبیده شده به شکست فاحش مواجه گردد. این هم درست نبوده و کاملاً از حقیقت بدور است که سازمان های مجاهدین به دولتهای کمک دهنده از قبیل آمریکا و پاکستان و دول خلیج در جهادشان علیه اتحاد شوروی وابسته بودند تا از کمکهای ایشان برخوردار شوند. اینرا می توان گفت که برخی از آن جهت ها توانست که در اثر برنامه ریزی درست و آگاهی دقیق از مسیر جنگ، داشتن دیدگاه استراتژیک در امور، مصالح خویش را کاملاً بر آورده سازد، ولی احزاب جهادی افغانستان و مجاهدین آن تمام مصالح خویش را از دست دادند، در حالی که همین احزاب قربانی های بزرگ بشری و مالی را متحمل شدند. زیرا از قضایا آگاهی و درک سالم نداشتند، برنامه ریزی و پلان که در قاموس شان جایی نداشت، و استفاده درست از وسایل دست داشته شان را بلد نبودند.

## آغاز کمکهای مردمی و رسمی:

امت اسلامی، به ویژه جبهه اسلامگرایی از قبیل جماعت اسلامی پاکستان و جنبش اخوان المسلمین و دیگر حرکت های اسلامی از جهان عربی و اسلامی، از همان آغاز تجاوز شوروی بر افغانستان خودشان را به حکم آنکه، مؤمنان همه جسد واحد اند، در پهلوی مجاهدین افغانستان قرار دادند. بلکه میان سازمان های مجاهدین و گروه های اسلامی سالها پیشتر از تجاوز شوروی هم رابطه نیکی وجود داشت. زمانی که رهبران حرکت اسلامی در برابر طاغوت افغانستان محمد داود قرار گرفته بودند، از طرف حرکت های اسلامی کمک بدست میاورند. مثلاً قاضی حسین احمد زمانیکه مسئول جماعت اسلامی در منطقه سرحد بود، در زمان محمد ظاهر شاه چندین بار به افغانستان سفر کرده بود. بنابر همین رابطه بود که گروه اول شخصیت های مبارز حرکت اسلامی افغانستان (در سال ۱۹۷۴م) از طرف جماعت اسلامی در پاکستان پذیرایی شدند. در واقع جماعت اسلامی نخستین گروه اسلامی از بیرون مرزهای افغانستان است که در پهلوی مجاهدین افغانستان ایستاد، و با آنها همکاری نمود. یکی از دلایل روشن در این قضیه آن است در منطقه پشاور پاکستان اولین بیمارستان را در خدمت مجاهدین و مهاجرین افغان بنام "افغان سرجیکل" تأسیس نمود. و از سال ۱۹۷۹م تا ۱۹۸۲م در حدود صد مکتب عصری برای فرزندان مهاجرین تأسیس نمود که در سال ۱۹۸۲م به اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان تسلیم نمودند. (۶)

از طریق جماعت اسلامی رابطه رهبران مجاهدین، در آن زمان با جهان اسلامی، به ویژه حرکت اخوان المسلمین در دنیای عرب، برقرار گردید. در ابتدا این ارتباط با همکاری استاد هارون مجددی، یکتن از افغان تباران که مقیم مصر بود ایجاد شده بود و از آن زمان تا تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان مخفی ماند. پس از آن صورت آشکاری پیدا نمود. از اولین شخصیت های اسلامگرایی عرب که به سرزمین هجرت افغانان رفت تا همدردی خود را با مجاهدین از نزدیک آغاز نماید، استاد کمال سنائیری - یکتن از اعضای بلند پایه جنبش اخوان المسلمین، بود که پس از عودتش به مصر از طرف حکومت مصری به شهادت رسانده شد. استاد کمال سنائیری مجاهد بزرگ دکتر عبد الله عزام (۷) را - وقتی که در موسم حج دیده بود جهت پیوستن به مجاهدین افغانستان تشویق کرده

۲۶ - رک رساله ای "پیرامون آینده آموزش و پرورش در افغانستان"، ص ۳۸.

۲۷ - دکتر عبد الله عزام در سال ۱۹۴۱م در منطقه سیله الحارثی یکی اروستاهای جنین فلسطین تولد یافت. درس های ابتدایی را روستایش به پایان برد، پس از فراغت از دوازده هم چندی معلم شد و سپس در سهای دوره دانشگاه را در دانشکده شرعیات به پایان برد. در آن جریان با عده ای از شخصیتها اسلامگری و متقی ارتباط برقرار نمود. در سال ۱۹۶۵م ازدواج نمود و از وی پنج پسر و سه دختر به وجود همراه با فامیل به اردن مهاجرت کرد. مدت



بود. چنانچه خانم دکتر عبد الله عزام در بعضی از مصاحبه هایش اظهار داشته، که دکتر عزام در سال ۱۹۸۱م به دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد جهت تدریس آمد و در خلال یکسال رابطه اش با احزاب جهادی افغانستان استحکام یافت و در سال ۱۹۸۳م خود را برای کار جهاد فارغ گردانید و از تدریس در دانشگاه استعفا نمود و در سال ۱۹۸۴م دفتر خدمات مجاهدین را پایه گذاری نمود. پس از آن داشت در دنیای عرب سفر می نمود و شرایط جهانی و منطقوی برای فعالیت های جهادیش مهیا بود؛ زیرا که جهان غرب به شمول آمریکا مخالف تهاجم شوروی بر افغانستان بودند، و از مجاهدین پشتیبانی مادی و سیاسی و تبلیغاتی می کردند. و آنها را در آن زمان بنام "مبارزین آزادیخواه" (Freedom Fighter) می نامیدند.

شرایط منطقوی نیز برای فعالیت دکتر عزام کمک می کرد، چنانچه دولتهای اسلامی، به ویژه عربستان سعودی و دول خلیج به انگیزه اسلامی و مصلحتی با تمام قوت از جهاد افغانستان دفاع می کردند. تحت این شرایط تلاش های عبد الله عزام و دیگر مخلصین در دنیای اسلام و جهت کمک به جهاد افغانستان موفق گردید. آنچه آنها را در این کار موفق گردانید در واقع همان تأیید معنوی حرکت اسلامی و رجال آن بود که مردم را به همکاری و کمک با جهاد فرا می خواندند.

---

یکسال در سعودی بحیث معلم کار کرد و در سال ۱۹۶۸م به اردن بازگشت. پس از آن مدت چند سالی در صفوف مجاهدین فلسطینی پیوست و علیه یهودیان عملیات اجراء می نمود. در سال ۱۹۶۸م از ازره شریف در علم اصول فقه گواهی نامه ماقوق لیسانس بدست آورد. و در سال ۱۹۷۳م از عین دانشگاه سند فراغت از دوره دکتری بدست آورد. سپس در دانشگاه اردن از سال ۱۹۷۳-۱۹۸۰م تدریس می کرد و در آن جریان صدها تن از جوانان مسلمان را تحت تربیه گرفت. در سال ۱۹۸۰م از طرف سردمدار نظامی اردن دستور اخراج وی از دانشگاه صادر گردید. پس از آن عبد الله به سعودی رفت در دانشگاه ملک عبد العزیز استاد شد و پس از یکسال از اداره دانشگاه خواست که او را در بحیث نماینده دانشگاه به دانشگاه اسلامی اسلام آباد بفرستد. پس از سه سال کار در آن دانشگاه دوباره به جده بازگشت و استعفای خود را نوشت و سپس با رابطه عالم اسلامی عقد بست که به حیث مشاور تعلیمی جهاد افغانستان کار کند. فعالیت های جهادی خود را در پشاور در سال ۱۹۸۴م با تأسیس مکتب خدمات آغاز نمود که جوانان عرب را جهت مشارکت در جهاد افغانستان توجیه و رهبری می نمود. این دفتر در بخش های صحی و تعلیمی و تربیتی و نظامی و اجتماعی و غیره در گوشه و کنار افغانستان فعالیت می نمود.

در روز جمعه به تاریخ ۱۹۸۹/۱۱/۲۴م، زمانی که دکتر عبد الله عزام به معیت دو پسرش در شهر پشاور پاکستان بسوی مسجدی بنام مسجد شهداء می رفت، در نزدیکی مسجد مین گذاری شده بود و با گذشتن موترش از روی مین توسط ریموت کنترل انفجار داده شد در نتیجه دکتر عزام و هر دو پسرش جام شهادت نوشیدند و در مقبره شهیدان خمجاهدین در کمپ پبو به خاک سپرده شدند. (رک الشهید عزام بین المیلاد والاستشهاد) تالیف دکتر ابو مجاهد فائز عزام.

آنگاه بود که کمکهای ملی و مردمی جهان اسلامی سیل آسا به افغانستان فرود آمد و این کمکها دارای انواع مختلفی بود:

#### یکم: کمک مادی:

کمکهای مادی ای که برای جهاد افغانستان داده شد در برگیرنده کمکهای انسانی از قبیل آماده کردن جای بود و باش برای مهاجرین، سهولت های درمان، تاسیس مکاتب برای فرزندان مهاجرین و مجاهدین، کمکهای نقدی برای جبهات جهت خریداری غذا لباس و پا پوش برای مجاهدین، و کمکهای نقدی برای اجزای جهادی می شد که آن را در راه فعالیتهای جهادی و آموزشی و درمانی وامور دیگر به مصرف برسانند. در واقع هر سازمانی به مثابه یک دولت کوچکی بود که امور مهاجرین مربوط خود را در کمپ های تحت فرمان خویش اداره می نمود.

این کار عده ای از شخصیتها و موسسات کمک رسانی انسانی، مردمی، رسمی یا شبه رسمی بود که کمکها مسلمانان را از کشورهای مختلف جمع آوری نموده برای مهاجرین و مجاهدین در پاکستان، ایران و داخل افغانستان می رساندند.

در این عرصه موسسه های ذیل از همه فعالیت بیشتر و قابل ملاحظه ای ابراز داشتند: کمیته دعوت اسلامی کویتی - بنیاد کمک رسانی اسلامی (ISRA)، جمعیت جهانی برای کمکهای اسلامی، اتحاد جهانی برای مدارس عربی، اسلامی که در سال ۱۹۸۰ م تاسیس گردید، هلال احمر اماراتی، دفتر خدمات مجاهدین، و غیره نهادهای خیریه عربی و اسلامی.

در هر عرصه ای که مجاهدین و مهاجرین افغان بدان نیاز داشتند این موسسات برای آنها خدمات بزرگی تقدیم داشتند. عرصه کمک رسانی موسسات خیری به کمپهای مهاجرین در پاکستان و بخصوص شهر پشاور منحصر نماند بلکه به داخل کشور نیز سرایت نمود. آنجا که عده ای از مردم از یک منطقه به منطقه دیگری مهاجرت کرده بودند و بخاطر گریز از مناطق تحت فشاری قوای اتحاد شوروی به مناطق امن تری پناه برده بودند. با وجود بعضی از ملاحظات و نقاط منفی - چون بی برنامه گی، ارتجالی بودن فعالیت ها، نبود ثبات در برنامه ها و دیده گاه، تحمیل کردن آراء و نظریات شخص بر موسسه، دیدگاه مصلحت گرایانه شخص در اکثر اوقات، دید تحقیر آمیز به زیر دستانی که در موسسه با مدیران آن کار می کردند، و غیره ملاحظاتی که درباره این موسسات و بنیانگزاران آنها و فعالیت های آن وجود داشت، به صورت عموم کار آن موسسات موفق بود. فعالیت در عرصه کمک رسانی و خیری تجربه جدیدی بود که بیداری اسلامی بدان روی آورده بود. موسسات اسلامی با این نوع فعالیت ها در میدان مسابقه ای وارد شدند که قبل از آن در انحصار موسسات تبشیری قرار داشت. با این کار بیداری اسلامی تجربه های نوی بدست آورد و افق های گسترده تری را برای فعالیت اسلامی گشود.

## دوم: کمک مطبوعاتی و تبلیغاتی

مجموعه ای که با دکتر عبدالله عزام و دانشمندانی که دکتر عزام با آنها در ارتباط قرار داشت، دست به اصدار فتوی از سوی جهت های شرعی مورد اعتماد جهان اسلام چون: ازهر شریف، دارالافتای سعودی، و علمای معتمد، زدند که همه رای به فرضیت جهاد در حالتی چون افغانستان، دادند. در پهلوی آن در خلال سفرهایی که به دول اسلامی می نمودند، بواسطه ایراد سخنرانی ها اخبار جهاد را برای دیگران انتقال می دادند، و از سویی هم وسایل ارتباط جمعی ای چون "مجله الجهاد" و غیره را تأسیس نموده بودند که از طریق آن نیز دست به تبلیغات به نفع جهاد افغانستان می یازیدند. در جهان اسلامی تمام وسایل و ابزار ارتباط جمعی چون روزنامه ها، رادیو ها و شبکه های تلویزیونی نقش مثبت بازی نمودند. این کمکهای تبلیغاتی در زیاد شدن کمکهای مادی و بشری برای جهاد افغانستان، تأثیری شگرف داشت.

## سوم: کمک بشری:

نوع سوم کمک مردمی و اسلامی که گروه همکار با دکتر عبدالله عزام با همکاری علمای مسلمان در جهان اسلامی و حرکت اسلامی انجام داد، در حالی که اهتمام عمومی حکومت ها و رژیم ها در جهان اسلامی نیز به این کار معطوف گشته بود، و به سبب آن جوانان مسلمان از گوشه و کنار جهان به سرزمین افغانستان سرازیر شدند تا با مجاهدین در برابر دشمن مشترک قرار گیرند. هنگامی که در وازه های مناطق فتح شده افغانستان برای فعالیت اسلامی برای همگان مهیا گشته بود، مردم از طیف های گوناگونی به آنجا وارد شدند. این تعداد که زمانی ۱۰-۱۵ هزار تن بود، بعدها بر اساس تخمین جنرال حمید گل در برخی از مصاحبه هایش به ۲۷ هزار تن در یک زمان میرسید.

امور در ابتدا به شکل عادی به پیش می رفت، جوانان عرب با آنانی که جهت مشارکت در جهاد افغانستان آمده بودند، هنوز در منطقه نابلد بودند، لذا میان ایشان مشکلات رخ نمی داد، ولی پس از مدتی و بعد از آنکه منطقه را بلد شدند، و استخبارات کشورهای مختلف نیز در میانشان رخنه کردند، گروه بندی ها آغاز یافت و اختلاف در دیدگاه ها به ظهور رسید.

چون که این دوره نظر به اسباب مختلف از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد، می خواهم که درباره آن دیدگاه خود را با تمام صراحت و امانت داری بنگارم تا گواهی ای باشد برای تاریخ. می توان جوانان مسلمان را - که از کشورهای مختلف جهت اشتراک در جهاد به افغانستان آمده بودند- به سه گروه تقسیم نمود.

## گروه اول

این گروه از همه گروه های دیگر بیشتر به افغانستان آمده بودند، شاید تعداد زیادی از آنان قبل از دکتر عبدالله عزام رسیده بودند. بلکه آنها سبب آمدن وی به منطقه جهاد شدند. و آنها عبارت بودند از شیوخ و جوانان منسوب به جنبش اخوان المسلمین که از کشورهای مختلف عربی به افغانستان آمدند. از مصر شهید استاد کمال سنا نیری آمد، از یمن دکتر عبد المجید زندانی واز عراق محمود محمد صواف، و دیگران. وقتی که آنها به افغانستان آمدند دارای استراتژی روشنی بودند، آنها خود را همکار صاحبان اصلی قضیه یعنی افغانها می دانستند. نه آنکه خودشان را صاحب قضیه قلمداد نمایند. هدف آنها این نه بود که خود تربیت نظامی ببینند، چنانچه گروه های دیگری کردند، این طیف وقتی که وارد افغانستان شدند، با خود اندیشه ای معتدل را که تغییر تمدنی را بنیاد تغییر مطلوب می دانستند، حمل می نمودند. و در منطقه با همان اندیشه معتدل خویش باقی ماندند و **توجه** آنها در قضیه افغانستان در چند نقطه آتی خلاصه می گردید:

- ۱- فعالیت تبلیغاتی با تمام وسایل ممکن تا مردم جهان آگاه شوند که افغان ها در جهاد خویش بر حق بوده و می خواهند که نیروهای اشغالگر شوروی را از کشور خویش برانند.
- ۲- فعالیت در عرصه تقدیم کمکهای انسانی و خیری تا با مهاجرین که تعدادشان از پنج میلیون تجاوز می کرد همکاری لازمی صورت گرفته باشد.
- ۳- فعالیت در راستای جمع آوری کمک برای مجاهدین افغان، و رساندن آن برای سازمان های جهادی و از طریق آنها به جبهات جنگ.
- ۴- وارد کردن فشار بر رژیم های جهان اسلامی و تشویق آنها با وسایل صلح آمیز تا برای احزاب جهادی افغانستان کمک بیشتر تقدیم بدارند.
- ۵- فعالیت مستمر در راستای متحد نمودن صفوف مجاهدین و برداشتن اختلافات موجود میان سازمان های جهادی. این کار بار نخست توسط استاد کمال سنا نیری صورت گرفت و بیشتر از هر کس دیگری علاقمند متحد شدن مجاهدین بود، و پس از شهادت آن بزرگ مرد، استاد مصطفی مشهور رهبر اسبق جنبش اخوان المسلمین، خدایش بیامرزد- ادامه داد. که همه ساله به پشاور سفر می کرد و چندین شبانه روز را جهت تحقیق این مامول سپری می نمود.
- ۶- تقدیم کمکهای طبی و تاسیس بیمارستان و کلینک های سیار در داخل افغانستان و کمپ های مهاجرین افغان در پاکستان.
- ۷- فعالیت های آموزشی و تربیتی و دعوتی در کمپ های مهاجرین و اردوگاه های مجاهدین.
- ۸- دیدار از جبهات جنگ و رویا رویی در مناطق مختلف. در این جا ایجاب می کند که به یک نکته مهم اشارت نمایم. آنها از جبهاتی دیدار به عمل می آورند که توسط خود افغانها اداره می

شد. هیچگاهی به فکر آن نه افتاده بودند که خود دارای جبهاتی مستقل باشند که در آنجا افراد شان تربیه نظامی ببینند.

این استراتژی نتایج مثبت و بزرگ خویش را که مورد استفاده زیادی از طرف مردم افغانستان قرار گرفت، داد. اینجا به بخش آموزش و پرورش اشاره می کنم. یکی از کارهای بزرگی که زیر سرپرستی یکتن از اعضای اخوان المسلمین، آقای شیخ فتحی محمد رفاعی، تکمیل شد، او مرکز تعلیمی اسلامی ای را در شهر پشاور گشود، و توانست که با همکاری همه سازمان های جهادی نصاب آموزشی ای را برای تمام مراحل ابتدایی، متوسطه و لیسه، آماده سازد. در سال ۱۹۸۶ م کمیته ای متشکل از تمام سازمان های جهادی، که شمار آنها به ۱۲ تن می رسید، تشکیل یافت. چارچوب کار برای کمیته ی مذکور معین کرده شد. کمیته وظیفه داده شد که نصاب آموزشی گذشته را با دقت مراجعه کند و برنامه آموزشی جدید را در عوض آن با رعایت نقاط ذیل جا به جای کند:

۱- پابندی به خط اسلامی در اثنای برنامه ریزی آموزشی

۲- مراعات شرایط افغانستان و شرایط زندگی مهاجرین در دیار هجرت.

آن مرکز توانست که کار برنامه ریزی آموزشی خود را موفقانه به پایان رساند و برای تمام مواد آموزشی برنامه وضع کند. این برنامه از موفقیت زیادی برخوردار بود و لذا در تمام مکاتب مربوط به سازمان های جهادی مورد تایید قرار گرفت و بدان عمل می شد. همین برنامه پس از پیروزی مجاهدین و به قدرت رسیدن، در تمام مکاتب افغانستان عام گردید. پس از آنکه کرسی به قدرت رسید آن برنامه را تغییر داد و برنامه آموزشی ای را که به تمویل دانشگاه نبراسکای ایالات متحده آمریکا و با کوشش افغان های مقیم آن کشور تهیه شده بود، بجای آن تطبیق نمود.

چیز دیگری که قابل یاد آوری است، از جمله خدمات بزرگ آموزشی ای که این گروه نخست شرکت کننده در جهاد افغانستان انجام دادند آن بود که جنبش اخوان المسلمین کمکهای خود را به افغانستان را تقریباً به تاسیس موسسات آموزشی منحصر ساخت. از جمله موسسات تعلیمی موفق که توسط آنها تشکیل گردید و در تربیت جوانان افغان بدست نخبه ای از استادان بزرگوار انجام یافت " انستیتوت عالی تربیت معلم " بود که توسط کمیته دعوت اسلامی کویتی، که زیر سرپرستی عمومی جمعیت الاصلاح الاجتماعی در دولت کویت قرار داشت، تاسیس یافته بود. این انستیتوت در تربیت و خدمت مردم افغانستان تاثیر مثبت و بسیار بزرگی بجای گذاشت. هر جا جوانی موفق، لایق و پابند به اسلام را در دایره حکومت مجاهدین و حکومت طالبان می دیدید، از آن انستیتوت فارغ گردیده بود. بعدها آن انستیتوت به " دانشکده زبان عربی و مطالعات اسلامی " تغییر نام داد و پس از آنکه آمریکا بیها کمیته دعوت اسلامی را بسته کردند آن دانشکده با دانشگاه ننگرهار در شهر جلال آباد یکجا کرده شد.

موسسات آموزشی دیگری را که جنبش اخوان تشکیل داد آن بود که در پشاور و افغانستان شماری از مکاتب ابتدایی و لیسه را تشکیل داد که شماری از آن لیسه ها در ولایت میدان وردک توسط همان کمیته دعوت اسلامی، کویتی تاسیس شده بود. این لیسه ها تعداد زیادی از جوانان را به شکل بسیار خوب تربیه و فارغ التحصیل ساخت که فعلا اغلیت دانشجویان دانشگاه کابل و دیگر موسسات آموزشی عالی را در پایتخت افغانستان، کابل، تشکیل می دهند.

نمی خواهم روی نتایجی بیچیم که جنبش اخوان المسلمین در افغانستان متحقق ساخت، چه این به موضوع ارتباط ندارد، و برای جنبش اخوان لازم بود که تجربه خویش را با تمام امانت داری، چه مثبت بود یا منفی، ثبت می نمود. زیرا تجربه های بشری هر اندازه خوب باشد از خالیگاه و نقاط منفی خالی نمی باشد. ولی می خواهم بگویم که: این نقطه عطف توجه جنبش اخوان المسلمین در افغانستان بود، با وصفی که از کشورهای مختلفی به ساحه جهاد افغانستان آمده بودند.

از این رو بود که جنبش اخوان المسلمین از طرف دیگر گروه های جهادی مورد انتقاد شدید قرار گرفته بودند که آنها جهاد نمی کنند، و آنها کارهای اداری را بر مشارکه در قتال ترجیح می دهند، همین موضوع در برهه ای از زمان سبب اختلاف میان دکتر عبدالله عزام و جنبش اخوان شده بود ولی دکتر عزام در نهایت دوباره از رای خود به رای اخوان برگشته بود. اخوان فعالیت ها خود را پس از عقب نشینی نیروهای اتحاد شوروی در افغانستان، تعطیل بخشید. اکثریت مطلق آنها پس از فرو پاشی رژیم کمونستی در کابل، به کشورهای خود باز گشتند جز آنانی که نظر به اقتضای وظیفوی در ساحه باقی ماندند.

دیگران همه به کارهای مثبت دیگری در کشورهای جهان روی آوردند و عده ای از آنها به کارهای شخصی آزاد حسب علاقمندی شخصی روی کردند. این در حالی بود که برای جهاد افغانستان نیز داده های قابل قدری را بجای گذاشته بودند.

### گروه دوم:

این گروه را میتوان "گروه بی طرف" یا "مجموعه غیر منسلک" دانست. که افراد آن با هیچ مکتب فکری ای منسوب نبودند. چنانچه با هیچ سازمان معینی نیز ارتباط مستقیم نداشتند. آنها تحت تاثیر سخنرانی های عبدالله عزام و تلاش هایی تبلیغاتی مجاهدین قرار گرفته جهت شرکت در جهاد علیه نیروهای اتحاد شوروی به افغانستان آمده بودند.

اکثریت مطلق این مجموعه مجاهدین رضاکار عرب بودند که به افغانستان سرازیر شده بودند و دکتر عبدالله عزام آنها را توجیه و رهبری و تمرین می نمود. آنها در عرصه های مختلفی کار می کردند. هم در عرصه اداری و وظیفه داشتند و هم در عرصه تبلیغاتی، ولی اکثریت آنها آمده بودند تا در جنگ علیه نیروهای شوروی شرکت جویند. در ابتدا دکتر عبدالله عزام کار تربیه آنها را در

اردوگاههای تنظیم های مجاهدین بویژه در اردوگاههای سازمان اتحاد اسلامی تحت رهبری استاذ سیاف به عهده گرفت. پس از آن اردوگاههای ویژه ای برای عربها در منطقه سده و جاهای دیگر تشکیل داد که بنام «عرین الاسود» و «مأسده الانصار» یاد میشدند.

عده ای از این رضاکاران عرب به طور مستقیم نزد سازمان های جهادی مراجعه می کردند. و همراه با افراد سازمانهای مذکور و تحت فرماندهی فرماندهان آن، به جهاد علیه قوای شوروی می پرداختند، بی آنکه رابطه ای با دکتر عبدالله عزام داشته باشند. سازمانی که بیشتر از همه مجاهدین عرب را استقبال مینمود اتحاد اسلامی استاد عبدرب الرسول سیاف بود.

اسامه بن لادن یکی از افراد این " گروه بی طرف " بود ولی اسامه مانند افراد دیگر این دسته شخص عادی نبود، بلکه بخاطر مربوط بودنش به یک خانواده ثروتمند سعودی و بخاطر قوت شخصیتش، از اهمیت خاصی برخوردار بود. اسامه بن لادن از سال ۱۹۸۲م از پاکستان دیدار به عمل می آورد ولی در سال ۱۹۸۴ م تصمیم گرفت که در پاکستان باقی بماند و زندگی خود را برای جهاد افغانستان وقف سازد. این شخص زمانی که در دانشگاه شاه عبدالعزیز مصروف تحصیل بود و عبدالله عزام در آن دانشگاه وظیفه تدریس داشت، از شخصیت دکتر عزام متاثر شده بود. بن لادن از حیث فکر و اندیشه مرد معتدلی بود و کار جهاد را نیز با همین اندیشه اعتدال گرایانه آغاز کرده بود. در پاکستان سکونت اختیار نمود و مهمان خانه ای را جهت استقبال از مجاهدین و جوانان عرب و عجم که از کشورهای مختلف به افغانستان می آمدند تاسیس نمود که بنام " بیت الانصار " یاد میشد. پس از آن مهمانخانه های دیگری نیز تاسیس شد که یکی را " بیت الشهداء " یاد می کردند و مهمانخانه های دیگری را بنام مجاهدین کشورهای مختلفی نام گذاری نموده بودند.

اسامه بن لادن تمام تلاش خود را در راستای جهاد مسلحانه و مجهز ساختن جوانانی قرار داده بود که از کشورهای اسلامی، به ویژه از عربستان سعودی و دول خلیجی به این منظور آمده بودند. و در عین حال از آنها در مراکز و مهمانخانه هایی که در شهر پشاور تشکیل داده بود استقبال به عمل میاورد. این مهمانخانه ها در ابتدا نقش مراکزی برای تربیت روحی و ایمانی و فرهنگی را نیز داشت، که در آن تقسیم اوقات مرتبی برای درس ها و سمینارهای مختلف گرفته میشد، بعد آزان به آوردگاههای مختلف احزاب جهادی انتقال داده شده در آن تمرین نظامی داده می شدند.

سپس بر آن شدند که باید آنها را در " اردوگاه انصار " که در منطقه سده در نزدیکی مرز پاکستان تمرین داده شوند. و پس از گذشتادن دوره تمرین فوراً وارد خاک افغانستان گردیده و به جبهات مختلف سازمانهای جهادی بپیوندند. پس از آنکه اسامه بن لادن جبهات مخصوص جوانان عرب را تشکیل داد، از آن تاریخ به بعد، آن جوانان را پس از تمرین دادن نظامی در جبهات ویژه جوانان عرب در منطقه پکتیا و ننگرهار می فرستاد.

بن لادن بر جبهات تحت فرمانش با تمام سخاوت مصرف می نمود، در حالی که خودش زندگی ای فقیرانه داشت. با وصف آنکه مرد ثروتمندی بود ولی از تنغم و رفاهیت در زندگی شخصی خود کاملاً به دور بود، ولی بخاطر مجاهدین دست باز داشت. مجاهدین افغان در ولایت ننگرهار، مجاهدین مربوط اسامه بن لادن را در خط اول جبهه مبدیدند که برای آنها حتی نوشابه های گاز دار هم می رسید. این گذشته از آنکه تمام ضرورت های دیگر آنها مرفوع بود و مجاهدین افغان آن را نه تنها که توقع نمی کرد که اصلاً آن را در خواب هم نمی دیدند. مجاهدین افغانی با دیدن این حالت احساس عجیب می کردند و برایشان شگفت آور معلوم می شد.

کارها به همین منوال جریان پیدا کرد، و به تعداد مجاهدین رضاکار اضافه گردید و میان طیف های مختلف آنها اختلافات رخ داد. این موضوع را در آینده مورد بحث قرار خواهیم داد.

### گروه سوم:

مجموعه سوم را که میتوان بر آن نام "گروه های اسلامی تندرو" اطلاق نمود، و یا آن را "طیف جهادی" نام گذاری نمود. اعضای این گروه های مربوط به کشور اسلامی متعددی می شدند؛ چون: اردن، فلسطین، مصر، لیبیا، الجزایر، و یمن و غیره. بصورت عموم و غالب مجاهدین تندرو مربوط به کشورهای مذکور می شدند. این به آن معنا نیست که تمام مجاهدین مربوط این کشورها تندرو بودند. بلکه اکثر مردمی که از آن جا به جهاد افغانستان آمده بودند مردم معتدل و میانه رو بودند. ولی اکثر تندرو ها نیز به همین کشورها مربوط می شدند.

این گروه ها چه در گذشته و چه در حال حاضر، اعتقاد دارند که رژیم های حاکم در کشورهای اسلامی، به سبب وابستگی شان به کفار؛ یهود و نصاری؛ و دشمنی شان با مومنانی که خواستار تطبیق شرع خدا در زمین هستند، کافر می باشند. آنها رژیم ها را به سبب آنکه شریعت خدا را از حکمیت کنار گذاشته اند، کافر میپندارند. دکتر ایمن الظواهری، یکی از رهبران این طیف می گوید: سردمدارانی که بر کشورهای اسلامی فرمان می رانند و کارشان بر اساس شرع خدا مبتنی نبوده بر اساس قوانین وضعی صورت می گیرد، کافر و مرتد بوده فرض است که علیه آنها قیام صورت گیرد و با آنها جهاد شود و از مقام و منصب شان برکنار گردند و بجای آنها فرمانده و رهبرمسلمان تعیین گردد. دیموکراسی ای که حکومت های مختلف آن را سیستم سیاسی خویش پذیرفته اند، دیموکراسی کفری است، از این رو وابستگی با آنها و فرمانبرداری از آنها حرام قطعی است" این گروه ها برآن هستند که یگانه راه برای از میان برداشتن این وضع جاهلی جهاد مسلحانه علیه رژیم

---

<sup>۲۸</sup> - رک به مقدمه "الکتاب الأسود" کتابی راکه ایمن الظواهری در باره مصر زیر سلطه ای حسنی مبارک نوشته

کرده است.



های حاکم می باشد. و فتوی بر فرض عین بودن جهاد بر تمام مسلمانان می دهند تا آنکه این وضع جاهلی زوال یابد. اعتقاد دارند که تلاش های تغییر از راه وسایل صلح آمیز، چون: شرکت در انتخابات و فعالیت موسساتی و از راه تعامل با موسسات مدنی در جامعه بی فایده است. بلکه آن را از وسایل می دانند که مفاهیم جاهلی رسوخ بیشتر پیدا می کند، و رژیم های حکومت طاغوتی در کشورهای اسلامی تقویه بیشتر میگردد.

طیفی از این گروه جوامع اسلامی را نیز کافر و مرتد می خواند زیرا که تن به شریعت غیر خدا داده است. و عده ای از ایشان به این اکتفا می نماید که اینها جوامع جاهلی هستند و اطلاق کفر را بر آن نمی کنند.

### جماعت جهاد و جماعت اسلامی مصر:

رهبری این گروه های تندرو که از کشورهای مختلف به افغانستان آمده بودند بدست جماعت الجهاد مصری بود که بنام های متعددی شهرت یافته است؛ جهاد اسلامی، جهاد اسلامی مصری، الجهاد، جماعت الجهاد. و با آن جماعت اسلامی مصری نیز حضور داشت.

این گروه تندرو مصری خواهان تغییر به استعمال سلاح، و قوت می باشد تا حکومت مصری کنونی را از میان بردارد و بجای آن حکومت اسلامی ایرا که ممثل دیدگاه فکری آنها باشد، به قدرت برساند. از این رو که تندروی فعلی که در باره آن سخن می رانیم از مصر نشأت کرده مناسب است که به پژوهش پیشینه ای تاریخی آن نیز بپردازیم.

### پیشینه تاریخی اندیشه تندروی در مصر:

اولین بار که اندیشه های تندرو در مصر به وجود آمد دارای کدام تنظیم و سازمان نبود که آن را سرپرستی کند بلکه این پدیده در زندان های مصر پیدا شد. در زمان جمال عبد الناصر، هنگامی که جوانان مسلمان مصری، به توسط طرفداران ناصر سخت ترین انواع تعذیب و شکنجه را میدیدند، مخصوصا پس از دستگیری های سال ۱۹۶۵م که در آن استاد سید قطب و رفیقهایش به دار آویخته شدند. مسلمانان در زندان های ناصر چنان مورد تعذیب و شکنجه غیر انسانی قرار گرفتند که از ذکر آن مو در بدن **دوک** می گردد. تعداد زیادی از آنها زیر شکنجه جان باختند، بی آنکه آن فرماندهان قسی القلب و بی رحم نسبت به آن کمترین توجهی می داشتند.

در چنین فضایی وحشتناک و هول انگیز بود که تندروی و غلو، تولد یافت. و مفکوره تکفیر پیدا شد. این مفکوره از طرف بعضی ها مورد استقبال قرار گرفت. کم کم تقویه شد و در سال ۱۹۶۷، قوت بیشتر پیدا کرد. زمانی که رجال استخبارات مصر فتنه عذرخواهی و تأیید جمال عبد الناصر را با اعمال زور، برافروختند. از رهبران این اندیشه شیخ علی اسماعیل برادر عبد الفتاح اسماعیل بود که همراه با استاد سید قطب جام شهادت نوشیدند. آقای علی اسماعیل از فارغ التحصیلان ازهر شریف

بود. پس از آنکه رهبران اخوان با وی مناقشه نمودند و وی را به اشتباه بودن موقفش متوجه ساختند، از دیدگاه خویش بازگشت.

پس از آنکه شیخ علی اسماعیل از قیادت و جماعت تکفیر براءت خویش را اعلان داشت، شخص دیگری بنام شکری احمد مصطفی از ولایت اسیوط مصر از روستای حواتکه متولد ۱۹۴۲م، رهبری این گروه را به عهده گرفت. او در ضمن جوانانی قرار داشت که در سال ۱۹۶۵م توسط حکومت جمال عبد الناصر به تهمت آنکه مربوط اخوان المسلمین هست به زندان رفت. عمر وی در آن زمان ۲۳ سال بود. سپس از دانشکده زراعت فارغ التحصیل شد. پس از آن چند جوانان هم نظر خود را منظم نمود. در سال ۱۹۷۱م از میان طرفداران خویش بیعت امیر المومنین بودن دریافت نمود و چندبار به زندان افتاد. آخرین باری که به زندان رفت پس از کشته شدن شیخ محمد حسین ذهبی (وزیر اسبق شئون اسلامی مصر و یکی از علمای ازهر) در سال ۱۹۷۷م بود، که همراه با چهار تن از رهبران آن گروه بخاطر کشته شدن شیخ ذهبی وزیر اوقاف سابق مصر، حکم اعدام در موردش صادر گردید و حکم اعدام در حقشان در عین سال نافذ گردید.

چونکه آن گروه مورد پیگرد شدید حکومت قرار گرفت و چندین بار کوبیده شد، به فعالیت مخفی روی آورد. بر اساس میراث همان مجموعه چندین جماعت جهادی نوی برگزار گردید. این جماعت ها در سال ۱۹۷۹م تحت رهبری محمد عبد السلام فرج متحد شد که در سال ۱۹۸۰م همه آن گروه ها با جماعت الجهاد به رهبر دکتر عمر عبد الرحمن یکجا شد. در سال ۱۹۸۱م جماعت اسلامی با دیگر گروه های جهادی تحت رهبری محمد عبد السلام فرج و عبود الزمر، در قاهره، متحد شده «سازمان الجهاد» را ساختند که بعد از آن ترور انور السادات را عملی نمودند. این اتحاد دیر دوام نکرد. در مابین سازمان موضع درست بودن رهبری شیخ عمر عبد الرحمن که نابینا بود بگومگوهای رخ داد. عده ای با تمام شدت مخالف آن بودند که دکتر عمر در سمت رهبری باقی بماند و عده دیگری او را تأیید می کرد. در اثر آن سازمان دو پارچه شد: یکی جماعت اسلامی به رهبری دکتر عمر عبد الرحمن باقی ماند و دوم جماعت الجهاد به رهبری عبود الزمر که بعدها ایمن الظواهری به رهبری آن رسید.

در دهه هشتاد هر دو گروه متوجه اهمیت افغانستان بحیث پایگاه فعالیت و تربیت نظامی شدند. کادرهای هر دو سازمان به سوی افغانستان می آمدند. ایمن الظواهری از نخستین کسانی بود که به افغانستان آمده بود. وی در سال ۱۹۸۵م به این سرزمین آمد. پس از وی دیگر کادرهای هر دو سازمان، بخصوص آنانی که زیر تعقیب استخبارات حکومت مصر قرار داشتند، یکی بعد دیگری به افغانستان آمدند.

این گروه ها طرز فکر تکفیری را با خودشان آوردند و تعداد زیادی از مجاهدین عرب که بی طرفشان خواندیم نیز از افکار آنها متأثر شدند.

این گروه دارای مقاصد ویژه خودش بود. اساسی ترین چیزی که در پی آن بودند این بود که افراد خویش را در اردوگاههای نظامی مجاهدین تمرین نظامی بدهند. و در عین زمان بتوانند که برای آنها دوره های تربیتی و فکری فشرده را در فضای کاملاً آزاد منعقد سازند. دکتر ایمن الظواهری در بعضی از مصاحبه های شخصی خویش اظهار داشته است :

«در افغانستان چنان تجارب سازمانی و سیاسی و نظامی ای بدست آوردیم که در هیچ کشور دیگری برای مان میسر نبود. زیرا که این منطقه جهادی و آزاد است. این یک مرحله ثروتمند و غنی است. ما از آن در مصر استفاده بسیاری بردیم، پس از آن در مصر حوادث چنان پیش رفت که می توان آن را حالت انفجاری نامید».

#### گروه چهارم:

طیف دیگری وجود داشت که مربوط طرز تفکر سلفی می شد و این گروه غالباً از اتباع عربستان سعودی و کویت بودند که به مجرد آمدن شان با «جماعه الدعوه إلى القرآن والسنة» که تحت رهبری مولوی جمیل الرحمن قرار داشت، می پیوستند. این گروه هنگامی که شخصی بی سواد را می دیدند که تعویذ به گردن آویخته، یا نگاه می کردند که برخی از قبرها به شیوه غیر مسنون مورد دیدار مردم قرار می گیرد. یا برخی از خرافات را در جامعه می دیدند. که غالباً هیچ جامعه ای از آن خالی نمی باشد. بازگشته حوقله و استرجاع می خوانده می گفتند: این جنگی که در افغانستان ادامه دارد در واقع جنگ میان مشرکین و ملحدین است نه بیشتر از آن !!! دایره کار این گروه بسیار تنگ بود. و تنگی افق دیدشان اجازه نمی داد که از این تنگنا خودشان را رهایی بخشند.

#### گروه پنجم:

این طیف کسانی بودند که در حقیقت به استخبارات دول اسلامی. به ویژه کشورهای عربی ای که اتباع آن در ساحه افغانستان حضور داشتند. مربوط میشدند. آنها در کارهای اداری مختلفی فعالیت می نمودند. عده ای از آنها وارد جبهات هم می شدند و در هر عرصه ای که برایشان آسان و ممکن بود سعی و تلاش می ورزیدند. در ابتدا کارشان این بود که صرف برای حکومتهای خویش گزارش بفرستند ولی بعد از آن دایره کارشان توسعه پیدا نمود. و به مرحله ای رسیدند که میان طیف های مختلف جوانان عرب در افغانستان با وسایل و ابزار گوناگون آتش اختلاف و چند پارچگی را برافروزند.

## ظهور اختلافات میان طیف های مختلف:

هنگامی که شمار عربها در افغانستان اندک بود، امور هم به صورت آرام به پیش برده می شد، و هر کسی متوجه کاری بود که بدان خودش را مشغول داشته بود، چه به کار اداری مربوط می گشت یا به کار جنگ آوری و قتال. صرف میان دکتر عبد الله عزام و جنبش اخوان المسلمین اختلاف اندکی وجود داشته که از زمان کودکی در آن تربیه دیده بود. و اختلافی که میان دکتر عزام و جماعت اخوان در دو نکته خلاصه می گشت:

۱- جماعت اخوان المسلمین بر این باور بود که جهاد افغانستان یکی از قضایای جهان اسلام است. و توجهی که بدان انجام می دادند در حقیقت از مبنای اعتقاد و نگرگاه شان بر می خاست. و آن عبارت است از توجه بدون تعصب برای تمام قضایای اسلامی با یک سویه. بدون شک در آن زمان اخوان به قضیه افغانستان بعنوان مهم ترین قضیه نگاه می نمودند. ولی آن را یگانه قضیه اسلامی تلقی نمی کردند. از این رو نمی خواستند که تمام ثقل کار خویش را بر افغانستان متمرکز سازند.

اما شیخ عبد الله عزام - رحمه الله - کاملاً در خط مقابل قرار داشت. از عاطفه جوشان و خروشانانی که دکتر عزام برخوردار بود، وادارش می نمود که از حرکت اسلامی بخواهد تا تمام توجه خویش را در این قضیه مبدول دارد و خود را برای آن فارغ گرداند. زیرا که آمال و آرزوهای خویش را بدان بسته بود. او توقع داشت که خداوند آرزویش را با اقامت یک دولت اسلامی در افغانستان متحقق خواهد ساخت. او بر آن بود که هدف از تشکیل حرکت اسلامی آن است که در روی زمین حکومت اسلامی را بوجود آورد و خداوند این شرایط را برای ایجاد حکومت اسلامی در افغانستان مهیا ساخته است، پس لازم نیست که آن را ضایع نمود یا در تحقیق اهداف آن کوتاهی و تقصیر نشان داد.

۲- حرکت اخوان المسلمین بر اساس استراتژی ای که در قبال قضیه افغانستان داشت می دید که این قضیه اساساً یک قضیه افغانی است. از این رو لازم است که متولی آن خود افغانها شوند اما بر متباقی مسلمانان لازم است که با آنها در چیزی که مورد نیازشان است همکاری نمایند. چه مربوط به خدمات اجتماعی می شود یا به مسایل آموزشی و صحنی و نصیحت و رفع اختلافات و تبلیغات و غیره. ولی شیخ عبد الله عزام بر آن بود که باید در پهلوی این امور نظامیان را به جبهه نیز بفرستند و بر این جنبه ترکیز بیشتر صورت گیرد.

آگاهان بر آن هستند که این اختلاف میان دکتر عزام و حرکت اسلامی اخوان در یک مقطع زمانی معین بروز کرد، و برای مدتی طول کشید ولی عبد الله عزام در اواخر عمر خویش از رأی خود بازگشته و دوباره تن به رأی جماعت داده بود. چنانچه پیش از شهادت تمام اختلافاتش با جماعت مرفوع شده بود.

## اختلاف میان دکتر عزام و طیف جهادی:

رابطه میان اسامه بن لادن و دکتر عزام تا حد زیادی تنگ و نزدیک بود. وبن لادن هم خودش را شاگرد شیخ عزام می گفت. این رابطه به طور شخصی تا آخر زندگی شیخ عزام ادامه پیدا نمود. حذیفه فرزند بزرگ دکتر عزام در برخی از مصاحبه هاییش پیرامون روابط آن دو گفته است. «در آخرین دیداری که میان پدرم و شیخ بن لادن رخ داد زمانی بود که بن لادن به سعودی سفر می کرد تا در جنازه برادرش شرکت نماید. هر دو مدت بسیار طولانی ای یکدیگر خویش را در آغوش گرفتند. مثل آنکه هر دو می دانستند که این آخرین دیدار خواهد بود اشک از چشمهای هر دو سرازیر شد و با گریه خویش دیگران را نیز به گریه افکندند».

اسامه بن لادن اولین کسی بود که پروژه مکتب خدمات مجاهدین را تمویل می نمود. این چیزی بود که دکتر عزام آنرا به صراحت می گفت. هر دو با هم کار می کردند. هر دو در تمرین و تربیه جوانان عرب چه در اردوگاه ها و چه در جای دیگر با هم فعالیت داشتند. حتی در جبهات جنگ مانند جاجی و دیگر جاها با هم همکاری داشتند. ولی هنگامی که گروه الجهاد و جماعت اسلامی مصری به رهبری عمر عبد الرحمن و ایمن ظواهری به افغانستان انتقال نمودند، افراد این طیف در پشاور پس از ۱۹۸۶م زیاد شد. وقتی آنها به ساحه پشاور آمدند، اختلافات فکری ای که میان اخوان المسلمین و میان جهادیان یا متشددین، وجود داشت نیز به این منطقه انتقال نمود.

آنانی که توجه جهادی داشتند اعضای جماعت الجهاد بر این اعتقاد بودند که حکومت کشورهای که آنها به آن مربوط می باشند بدون استثناء همانند حکومت افغانستان کافر اند که در برابر آن جهاد جریان دارد. از این جهت خودشان را مکلف می دانستند که علیه آن رژیم ها جبهات جنگ بگشایند و جوانان را تربیت نمایند و به آن کشورها بفرستند. بر آن بودند که می توانند در یک زمان چندین جبهه جنگ و علیه آن رژیم ها تدارک دهند. شیخ عمر عبد الرحمن و دکتر ایمن الظواهری با تبنانی از افکار خویش بر ان قضایا تأکید بیشتر می ورزیدند و حکومت ها و نظام های موجود رابه این حجت که به قوانین وضعی عمل مینمایند، تکفیر میکردند.

در مقابل دکتر عبد الله عزام می گفت: ما در افغانستان فرصت آن را یافته ایم که حکومت اسلامی ایجاد نماییم. لازم است که تلاش خویش را بر افغانستان متمرکز سازیم. و لازم نیست که در داخل جهان اسلامی مشغول گشودن جبهات دیگری نیز شویم که بدان نیازی نداریم. درست نیست که فعلا جهود خویش را در آن راستا ضایع گردانیم. این را بخاطری می گفت که مبانی فکریش برایش اجازه نمی داد. زیرا مبانی فکری او اندیشه اخوان المسلمین بود که آنها هیچ کسی از اهل قبله را تکفیر نمی کنند. و رژیم ها و حکومت های موجود در جهان اسلامی را کافر نمی دانند. و برآنند که طریق درست برای ایجاد حکومت اسلامی، راه تغییر تمدنی همه جانبه در جامعه است.

سبب دیگری که عبد الله عزام بر آن امر تأکید می ورزید این بود که نباید تلاش ها ضایع شود. بلکه فعلا همه جهود در جهت به پیروزی رسیدن جهاد در افغانستان قرار گیرد تا بتوانیم که در آن، قبل از هر جایی دیگر حکومت اسلامی ایجاد کنیم و پس از آن به فکر جاهای دیگری شویم. این نقطه اختلاف میان او و اخوان نیز بود که قبلا بدان اشاره نمودیم.

هنگامی که دکتر عزام با آراء آن گروه متشدد و جهادیان تکفیر گر مواجه گردید خودش را ناچار دید که به آغوش حرکت اخوان باز گردد.

دکتر عبد الله عزام تأکید بر این معنی می نمود که افغانستان از هر جایی اولویت دارد. این مفکوره آنقدر نزدش محکم و استوار بود که تفکر درباره فلسطین را نیز به فراموشی سپرده بود. اعتقاد داشت که جهاد افغانستان تخته خیزی است برای آزادی فلسطین و مسجد اقصی که اولین قبله مسلمین بوده است. با وصف آنکه دشمنی وی با صهیونیست ها از هر کسی سخت تر و بیشتر بود. همیشه از فلسطین یاد می نمود ولی موضوع گشودن جبهات جنگ در فلسطین را به تأجیل افکنده بود تا تلاش ها متشتت نشود. وی می گفت بر مسلمانان لازم است که خود را برای حل مشکلات یک منطقه فارغ سازند و تا آنکه مشکلات آن مرفوع گردد، زمانی که از مشکلات آن رهایی یافتند به فکر حل مشکلات جای دیگری شوند.

اسامه بن لادن از یک طرف میان شیخ عبد الله عزام و جنبش اخوان المسلمین قرار داشت و از سوی دیگر میان گروه های اسلامی تندرو. نظر به آنکه مسلمانان در اوضاعی دردناک بسر می برد، و دول اسلامی در حالت دنباله روی وضعف قرار داشت و نیروهای بیگانه در آن حضور داشتند، و داشته های آنان را کشورهای ثروتمند و پیشرفته می خورد، در ذهن اسامه بن لادن تغییراتی رخ داد و به این قناعت رسید که منبع فساد قوای شرانگیز جهانی است که در رأس آن جهان غرب مسیحی به رهبری آمریکا و یهود قرار دارد. آنها در قلب جهان اسلامی دولت صهیونیستی را مانند سرطان زرع نمودند. این حکومت های بزرگ جهانی حکومت های سکولار را در جهان اسلامی تحت سرپرستی خود گرفته و از آن حمایت می نماید.

لذا لازم است که در مقابل جبهه نصرانی و یهودی قبل از هر چیز دیگری استادگی نمود. پس از آن می توان درباره حکومت ها ورژیم های حاکم در کشورهای اسلامی به تفکر نشست و آن حکومت ها را تکفیر نمی نمود.

این نوع از اندیشه که اسامه حمل می نمود با نوع تفکر و اندیشه ای که دو سازمان تندرو مصری؛ جماعت الجهاد و جماعت اسلامی مصری حمل می کردند، تفاوت کلی داشت. زیرا اولین مرحله در نصاب تربیتی آنها اینست که حکومت سکولار کافر را باید از جهان اسلام برداشت و پس از

آن جنبه جنگ علیه کفر جهانی را گشود. اسامه بن لادن در آن زمان اندیشه تکفیری نداشت. بلکه تا حد بسیاری از اندیشه وسطی و میانه روانه ای برخوردار بود.

در میان جهات سه گانه در آن زمان مناقشات و مباحثات طولانی ای رخ داد. و آن سه گروه عبارت بودند از: شیخ عبد الله عزام و جنبش اخوان المسلمین از یک طرف، جماعت های اسلامی تندرو از سوی دیگر، و اسامه بن لادن از طرف سوم. هر دو جهت نخستین تلاش داشت که اسامه بن لادن را به سوی خودش جذب نماید. ولی اسامه بر سر استراتژی خودش ایستاد و بر آن بود که قبل از همه باید جنبه بزرگی علیه یهود و نصرانیت جهانی گشود. و دشمنی با رژیم های سکولار جهان اسلامی را فعلا کنار گذاشت. بالآخره جهت تندرو توانست که اسامه را با برخی از افکار خویش قناعت داده و در صف خویش جذب نماید.

بنابر همان استراتژی ویژه ای که نزد اسامه وجود داشت از افکار جماعت های تندرو متأثر گردید و آهسته آهسته فعالیت های جهادی و کار تمرین و تربیت را از دکتر عزام جدا گردانید. وی شبکه خود را برای استقبال از مجاهدین انکشاف بیشتر داد. و جوانان را از جهان اسلامی به ویژه دول خلیجی، تمرین می داد و مجهز می ساخت. بن لادن برای آنها جهات ویژه ای در مناطق مختلف افغانستان چون ولایت پکتیا در منطقه جاجی، ولایت ننگرهار، ایجاد نمود. این کار کمی پیشتر از عقب نشینی نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹م رخ داد.

ولی این جدایی باعث نگردید که رابطه میان اسامه و عبد الله عزام قطع گردد بلکه اختلاف میان آن دو در حد اختلاف در دیدگاه ها و اولویتهای کاری باقی ماند و به دشمنی های شخصی و یا نوع دیگری از دشمنی های مذبوم مبدل نگردید.

### چگونه سازمان اسامه به القاعده نام گذاری شد؟؟

اسامه بن لادن با همکاری جماعت الجهاد و جماعت اسلامی مصر، که از طرف اسامه تمویل می شدند، به فعالیت های خودش ادامه داد. زیرا بنیه مالی آن دو سازمان در آن زمان تا حد زیادی به ضعف گراییده بود در واقع هر یکی از آن طیف ها، هم اسامه بن لادن و هم آن دو جماعت مصری به یکدیگر خویش نیاز داشتند. ولی تا آن زمان میان هر دو اندماج (یکجایی) کامل رخ نداده بود. بلکه هر کدام بنحوا اهداف خودش کار می کرد. گروه مربوط به اسامه را بدون آنکه نام رسمی ای برایش انتخاب شده باشد بنام «قاعده الانصار» یاد می کردند، اسامه بن لادن با گزارشگر الجزیره تیسیر علونی درباره واژه «القاعده» گفته بود این نام خیلی سابقه است. بی آنکه ما قصد نشر و پخش آن را

می داشتیم انتشار یافته است. برادرمان ابو عبیده پنجشیری<sup>(۲)</sup> - رحمه الله - اردوگاهی را جهت تمرین جوانان بخاطر جنگ با اتحاد شوروی تأسیس کرده بود، آن جای را «القاعده» می گفتیم، مانند قاعده تمرینات، پس از آن این نام توسعه یافت و شهرت پیدا کرد. ولی ما از امت اسلامی جدا نیستیم و ما فرزندان امت اسلامی و جزء لا یتجزای آن می باشیم."

زمانی که میان اسامه و سازمان های مصری اتحاد و اندماج کامل رخ داد، صورت متحد شده شان را «قاعده الجهاد» نام گذاشتند. قسمت اول نام را از «قاعده الانصار» گرفتند و قسمت دوم آن را از «جماعت الجهاد». «وبدین شکل نام کامل آن به نام «قاعده الجهاد» تبدیل گردید. و پس از آن بنام «القاعده» مشهور شد.

به طور دقیق نمی توان گفت که آیا اسامه گرایش فکری و فعالیت های جهادیان را در تسخیر خودش درآورد و کار را علیه قوای کفر جهانی چون یهود و صهیونیسم و نصرانیت تحت رهبری آمریکا قرار گرفت، یا بر خلاف گروه های جهادی متشدد مصری امکانات مادی اسامه را زیر تصرف خویش آورده او و امکاناتش را در خدمت اهداف خودشان که عبارت از جنگ در برابر حکومت های سکولار در جهان اسلامی می باشد، استخدام می نمایند. در ظاهر امر چنین معلوم می گردد که از هر دو طرف رابطه تأثیر و تأثر وجود دراد. ولی معلوم می گردد که تأثیر اسامه بر آنها بیشتر بوده است، از آنجا که نیروهای آنها را علیه آمریکا و صهیونیسم جهانی، که اسامه آن را مادر همه مشکلات می داند، بکار انداخته است، و در عین حال گروه های جهادی اهداف و فهم اساسی خودشان را نگهداشته اند و تا هنوز هم حکومت موجود در جهان اسلامی را تکفیر می نمایند و لذا در جهت خاتمه دادن آنها تلاش می کنند گر چند که نیاز به استعمال زور باشد.

#### شکست نیروهای شوروی و بقایای عربها در منطقه:

مقاومت سلحشورانه ای که مردم افغانستان - و در پهلوی آن امت اسلامی - در برابر نیروهای دندان مسلح اتحاد شوروی انجام داد، که مدت نه سال و یک ماه و نوزده روز از (۱۹۷۹/۱۲/۲۶) مطابق به ۵/جدی/۱۳۵۸ هـ ش تا (۱۹۸۹/۲/۱۵ م) مطابق با ۲۵/دلو/۱۳۶۷ هـ ش دوام نمود، و آن مقاومت به شکست دندان شکن اتحاد شوروی انجامید. نیروهای آن کشور بزرگ با صد خجالت و شرمندگی و ننگ و با تقبل خسارات بزرگ بشری و مادی، کشور افغانستان را ترک نمودند.. خساراتی را که اتحاد شوروی در جنگ افغانستان متقبل گردید، بر حسب مصادر معلوماتی خود اتحاد شوروی قرار ذیل می باشد:

<sup>۲۹</sup> - ابو عبیده پنجشیری یکی از دوستان نزدیک اسامه بن لادن بشمار می رفت، ابو عبیده در کینیا در بحیره وکتوریا به تاریخ ۲۱/می/۱۹۹۶ م غرق گردید، او در کشتی که به نام بوکوا موانزا یاد میشد به همراهی ۴۸۰ نفر دیگر به سبب ثقل بیش از حد کشتی غرق گردید، اسامه به مرگ پنجشیری خیلی متأثر و ملول گردید.



### کشته شدگان:

تعداد کشته شدگان اتحاد شوروی به (۱۴۴۵۳) چهارده هزار و چهار صد و پنجاه سه نفر بالغ می گردد. از میان کشته شدگان (۱۳۸۳۳) سیزده هزار و هشت صد و سی و سه نفر مربوط ارتش می شدند، و افراد استخبارات (KGB)، (۷۵۲) هفتصد و پنجاه و دو نفر، کشته شدگان وزارت داخله شوروی (۲۸) بیست و هشت نفر، و تعداد کشته شدگان مشاورین شوروی برای ارتش افغانستان به (۶۶۴) نفر بالغ می گردد. از میان کشته شدگان (۱۹۷۹) تن جنرالان و صاحب منصبان بلند پایه ای ارتش شوروی بودند.

### زخمیان:

تعداد زخمی شدگان ارتش اتحاد جماهیر شوروی در جنگ افغانستان به (۴۹۹۸۲) چهل نو هزار و نه صد و هشتاد دو تن بالغ می شود.

### گمشدگان:

در طول سال های جنگ به تعداد (۳۳۰) سه صد و سی تن از افراد ارتش شوروی مفقود الاثر گردیدند. در این جنگ از مؤسسات مختلف شوروی بیشتر از یک میلیون شخص شرکت داشته اند. مقدار مصارف نقدی شوروی در جریان سال های جنگ در افغانستان به (۷۳) هفتاد و سه بلیون دلار بالغ می شد.

پس از آنکه نیروهای شوروی در فبروری سال ۱۹۸۹م مطابق با ماه دلو ۱۳۶۷هـ ش عقب نشینی نمود، کشورهایایی که یا از روی ترسی که از اشغال شوروی و رسیدن آن به خلیج فارس داشتند و یا می خواستند آمریکا را راضی سازند، موفقگیری های رسمی آنها دچار تغییر شد، مخصوصا درباره اتباع شان که در افغانستان و پشاور قرار داشتند.

پس از آنکه صدام حسین کویت را در سال ۱۹۹۱م تحت اشغال خویش درآورد، و نیروهای آمریکا در عربستان سعودی جابجای گردید، از آنجا که سعودی از دول اسلامی خواست که نیروهای خویش را به طور رمزی و سمبولیک جهت اشتراک در جنگ علیه صدام بفرستند، این در خواست را از نیروهای مجاهدین و احزاب آن نیز انجام داد. اکثریت احزاب جهادی از قبیل حزب اسلامی (حکمتیار)، اتحاد اسلامی (سیاف)، و جمعیت اسلامی (ربانی) (از فرستادن نیرو به سعودی ابا و رزیدند آنها از سعودی خواستند که برای آمریکا اجازه جابجای کردن نیروهای خود در خاک سعودی را ندهد، و اعلان داشتند که در صورت عدم اجازه به قوای آمریکایی در خاک سعودی همه

۳۰ - رک سری لشکری په افغانستان کی ص: ۴۸۱ جنرال گروموف قوماندان عمومی قوایی شوروی در

افغانستان ژباړه پردیس مسافر..

آماده خواهند بود که ارتشی اسلامی تشکیل دهند و از خاک سعودی به دفاع برخیزند و عراق را بر جایش نشاندند خاک کویت را آزاد سازند. با وصف آنکه صبغت الله مجددی به تعداد (۳۰۰) سه صد تن از اتباع خود را جهت مشارکت سمبولیک در دفاع از خاک سعودی فرستاد ولی حکومت سعودی این مخالفت از طرف احزاب مجاهدین سبب کافی ای دانست که کمک خود را بر سازمان های جهادی قطع سازد. این در حالی بود که آمریکا نیز کمکهای خود بر مجاهدین را قطع نموده بود. تحلیلگران بر آن هستند که سبب ظاهری قطع کمک برای مجاهدین از طرف سعودی عدم ارسال نیروهای سمبولیک جهت مشارکت در آزادی کویت می باشد. ولی سبب واقعی آن عبارت است از تغییر مفکوره آمریکا نسبت به افغانستان در آن زمان.

دشمنان اسلام، که از انتقال تجربه جهادی علیه اشغال کشورهای اسلامی دیگر؛ مانند اشغال صهیونیزم در فلسطین و غیره در هراس بودند، تصمیم بر آن گرفتند تا رهبران مبارز مجاهدین عرب در پشاور را از میان بردارند. از این رو تعدادی از آنها چندین بار مورد هجوم تروریستی قرار گرفتند. یکی از این تلاش ها عبارت بود از هجوم بر قافله ای که در برگیرنده دکتر عزام، اسامه بن لادن، ووائل جلیدان - یکی از سعودیانی که به مهاجرین و مجاهدین خدمات بزرگی تقدیم داشته بود - ولی خداوند ایشان را از آن سوء قصد نجات بخشید.

پس از آن زیر منبری که دکتر عزام روزهای جمعه در آن مسجد سخنرانی جمعه را ایراد می نمود بم گذاشته شد ولی قبل از انفجار کشف گردید. این مسجدی بود که حدود پنجمصد تن از جوانان عرب در روزهای جمعه تجمع می کردند و به سخنان شیخ عبد الله عزام گوش فرا می دادند. پس از آن شیخ عبد الله عزام مورد سوء قصد قرار گرفت، هنگامی که ماین را در آبرو پهلوی سرک جابجای نمودند که از روی آن موتر شیخ عبد الله عزام عبور می نمود و به مسجدی - که بنام (سُبع اللیل) یاد میشد - منتهی می شد. روزی که دکتر عزام با دو پسرش بنام های محمد و ابراهیم سوار موترشان شده بسوی آن مسجد در حرکت بودند و از روی آن ماین مخفی جابجای شده عبور نمودند، ماین توسط ریموت کنترل انفجار داده شد. و در این انفجار که به تاریخ ۱۹۸۹/۱۱/۲۴م مطابق با ۳/ قوس/ ۱۹۶۷هـ ش رخ داد، دکتر عزام با معیت هر دو فرزندش جام شهادت نوشیدند. در این سوء قصد اسامه بن لادن متهم ساخته شد که وی این موضوع را به شدت نفی نمود و آن را تلاش دشمنان به قصد فتنه انگیزی تلقی نمود. و گفته شده که یک قبیله شیعه مذهب که در منطقه سده در نزدیکی مرز افغانستان سکونت دارد، این ترور را ترتیب داده بود. ولی چیزی که مصادر پولیس پاکستانی ترجیح می داد اینست جهتی که عبد الله عزام را از میان برد یا سازمان اسخباراتی موساد اسرائیل بود یا کدام جهت همکار با آن. و این تحلیل به حقیقت نزدیک می نماید. زیرا

بیشترین جهتی که با زنده ماندن شیخ عبد الله عزام متضرر می شد، صهیونیسم بود که فلسطین را اشغال کرده بود.

در زمانی که شیخ عزام به شهادت رسید، اسامه بن لادن از ساحه افغانستان به عربستان سعودی سفر کرده بود. این در حالی بود که سعودی دیگر نیازی نمی دید که به قضیه افغانستان توجه بیشتری صورت گیرد، زیرا که قوای شوروی از افغانستان بیرون شده بود و دیگر چیزی که سعودی از آن هراس می داشت، از میان رفته بود، لذا موقف سعودی هم نسبت به قضیه افغانستان تغییر کرد. پس از آنکه اسامه به سعودی داخل شد نامش ضمن لستی قرار گرفت که به بیرون سعودی سفر کرده نمی توانستند. به ویژه که حکومت سعودی اطلاع یافته بود که اسامه قصد دارد تا مجاهدین یمن شمالی را علیه حکومت یمن جنوبی که کمونست بود، کمک نماید.

هنگامی که اسامه بر علیه همکاری های عربستان سعودی برای صدام حسین بر علیه حکومت ایران، اعتراض نمود، دایره اختلاف میان وی و میان حکومت سعودی عمیق تر گردید. او سعودی را از خطر صدام حسین بر حذر داشته بود. هنگامی که صدام در سال ۱۹۹۱م کویت را اشغال نمود اسامه به حکومت سعودی پیشنهاد نمود که مجاهدین خلیجی را جمع کند تا از سعودی در برابر صدام دفاع نمایند و در برابر آن از حکومت سعودی خواست که از آمریکا طالب کمک نشود. ولی حکومت پیشنهادات وی را نپذیرفت و بر وی سخت گیری را بیشتر ساخت، و برای ارتش آمریکا اجازه داد که در خاک سعودی مستقر گردد. از آن روز به بعد اسامه راندن قوای آمریکایی از سعودی را در سرخط تلاش های خویش قرار داد.

اسامه در سال ۱۹۹۱م به پاکستان بازگشت، و از ترس آنکه حکومت پاکستان وی را دستگیر کند و به حکومت سعودی تسلیم نماید به داخل افغانستان رفت، و در اثنایی که اسامه در داخل افغانستان حضور داشت حکومت دکتر نجیب الله در کابل به تاریخ (۲۸/۴/۱۹۹۲م) مطابق با (۸/ثور/۱۳۷۱ه ش) بدست مجاهدین سقوط نمود.

#### استمرار جهاد علیه حکومت کمونستی:

علی رغم انقطاع کمک ها بر سر مجاهدین پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، از طرف جهات کمک کننده، مجاهدین و سازمان های آنها جنگ را علیه نظام کمونستی در افغانستان ادامه دادند. مجاهدین توقع داشتند که اگر نیروهای شوروی از افغانستان بیرون شوند حکومت کمونستی دست نشانده در خلال چند روز فرو خواهد پاشید. ولی حکومت کمونستی توانست که مدت سه و نیم سال دیگر به زندگی خویش ادامه دهد. این به سبب قطع کمکهای نظامی به مجاهدین بود و شاید اسباب دیگری هم در کار بود که اینجا جای بیان آن نیست. با وصفی که کمکهای خارجی

کاملاً قطع گردیده بود ولی مجاهدین افغانستان و در پهلوی آنها مجاهدین عرب به جهاد خویش در برابر نظام کمونستی ادامه دادند.

مجموعه هایی که تحت رهبری اسامه بن لادن قرار داشتند و هم از سازمان های افغانی جدا بودند و هم از مجموعه های عرب، در جنگهای معروف جلال آباد بر علیه حکومت نجیب از خویشان خویش رشادت ها و قهرمانی های عجیبی نشان دادند.

وقتی که تحلیلگران وضع افغانستان را در این زمان مورد بحث و بررسی قرار می دهند با تمام وضاحت اظهار می دارند که قوای جهانی و منطقوی، زمانی که به جهاد افغانستان کمک می کردند، در پی مصالح کشوری خودشان بودند و بس و می خواستند که خطر را از خود دور سازند. زمانی که خطر اتحاد شوروی از بین رفت دیگر کدام خطری آنها را تهدید نمی کرد تمام آن جهتها و در رأس آمریکا تمام کمکهای خود را بر سر مجاهدین قطع نمودند. دول اسلامی نیز در این امر بر حسب عادت، از آنها پیروی می نمودند.

مصلحت پاکستان ایجاب می کرد که در افغانستان حکومت وابسته به آن تشکیل شود. زیرا که این امر جزء مهمی از استراتژی پاکستان - که توسط ارتش آن کشور طرح گردیده - را تشکیل می داد. پاکستان حکومت کمونستی کابل را وابسته به هند قلمداد می نمود. چونکه پاکستان از مجاهدین علیه نظام کمونستی دفاع کرده بود و اموال بسیاری را در این راستا به مصرف رسانده بود و قربانی های بسیاری را متقبل گشته بود، می خواست که ثمره تلاش های خود را با ساختن حکومت وابسته به خود توسط مجاهدین، بدست آرد. حتی جهت های رسمی پاکستان در پی آن بودند که در افغانستان باید حکومتی تشکیل شود که مزدور و دست نشانده دولت پاکستان باشد، و در این راستا تا هنوز هم تلاش میورزد. در حالی که افغانها هر طور که باشند چنین چیزی را نمی پذیرند. از این رو کفاره این گناه بزرگ! را می پردازند و مورد بی حرمتی ها و تبدیلی ها قرار می گیرند.

نظر به این مصلحت، پاکستان توجه خویش را از افغانستان باز نگرفت، و برای سازمان های مجاهدین چیز ناچیزی کمک می کرد. هنگامی که توقعات پاکستان در افغانستان فزونی یافت و در پی ایجاد حکومت کاملاً دست نشانده برآمد، نه حکومت وابسته و دوست، مسایل وارونه گردید، و مصالح آن با خطر مواجه شد و آن باعث گردید که دوستان دیرینه اش به دشمنان قسم خورده مبدل شوند. اول این کار را از دشمنی با حزب اسلامی آغاز نمود و سپس با ربانی و سیاف مصاف داد و با جنبش طالبان پایان پذیرفت.

ولی افغانها و احزاب جهادی ای که بنخاطر اقامه حکومت اسلامی در افغانستان جهاد می نمودند، و در پهلوی ایشان رضاکاران عرب نیز قرار داشتند، به جهاد خود ادامه دادند، و به این ترتیب حکومت کمونستی بتاریخ (۱۹۹۲/۴/۲۸م) مطابق با ۸/ثور/ ۱۳۷۱هـ ش به طور رسمی فروپاشید.

هنگامی که گروهی از جنرالان ارتش حکومت کمونستی زمام امور را به حکومت مجاهدین به رهبری صبغت الله مجددی در کابل تسلیم نمود. این در حالی بود که نظام کمونستی از هفت ثور ۱۳۵۷ هـ ش تا ۸/ ثور / ۱۳۷۱ هـ ش مدت (۱۴) چهارده سال و یک روز حکم راند.

پس از آنکه رژیم کمونستی فرو پاشید، افغانستان در مرحله نوری از کشت و خون وارد گردید، زیرا اختلافات میان سازمان های جهادی شدت یافته بود. از آن رو سلسله ای از جنگهای خانمان سوز داخلی ای آغاز گردید که ثمره جهاد ملت افغانستان و امت اسلامی را، در حالی که به ثمر رسیده بود، ضایع و نابود ساخت. مع الأسف که در این جنگهای داخلی افغانها شماری از جوانان عرب نیز مشارکت داشتند. مشارکت آنها یا از روی حفاظت نفس بود که در پهلوی سازمان های افغانی قرار گرفتند و یا از روی قناعت به کاری بود که احزاب افغانی انجام می دادند. ولی اسامه بن لادن در اختلافات ذات البینی افغانها شرکت نداشت. در آن زمان با شماری از دوستانش افغانستان را به قصد سودان ترک نمود و در آنجا سکونت اختیار نمود. این در همان سالی بود که نظام کمونستی (۱۹۹۲ م) در افغانستان فرو پاشیده بود.

از داستان گذشته معلوم می گردد که مداخله آمریکا در قضیه افغانستان از نقطه آغازش خیلی بعد شروع شد. وی بخاطر اهداف خودش با مجاهدین افغان همکاری نمود و دول اسلامی دیگر نیز بخاطر اهداف معینی و پس از موافقه آمریکا به طور رسمی همکاری نمودند. و پیش از آنکه مجاهدین به مرحله کامیابی برسند و ثمره تلاش های خویش را بدست آرند، کمکها از آنها قطع گردید و باشعله ورکردن جنگهای داخلی جلوگیری از ایجاد حکومتی توسط مجاهدین جلوگیری نمودند.

حقیقت انکار ناپذیر اینست که مجاهدین افغانستان وهم چنان مجاهدین عرب، جهاد را علیه کمونیزم به خواست آمریکا یا به خواسته کشورهای همسایه یا دور آغاز نکرده بودند. بلکه آغاز جهاد به محض اراده خودشان رخ داده بود، و این حقیقت با همیشه در عملکردهای خویش نیز نشان می دادند. مثلاً زمانی که آقای حکمتیار در اکتوبر سال ۱۹۸۵ م مطابق با ماه میزان ۱۳۶۴ هـ ش جهت اشتراک در جلسه کنفرانس عمومی ملل متحد، به آمریکا سفر کرده بود، از دیدار با رونالد ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا، انکار ورزید. در آن زمان امتناع خود را به این شکل توجیه نمود: "ما از دیدار با رئیس جمهور آمریکا انکار ورزیدیم، زیرا آمریکا می خواست ثابت سازد که مجاهدین افغانستان تحت فرماندهی آنها قرار دارند و در جهاد خویش علیه اتحاد شوروی آزاد نیستند" همانند وی رهبران جهادی از گسیل داشتن مجاهدین، به خواسته حکومت سعودی، در زمان اشغال کویت توسط صدام حسین جبار و مستکبر، در سال ۱۹۹۱ م، به منطقه شرق عربستان، ابا ورزیدند.

اگر مجاهدین به سبب آنکه، با وصف توقف کمکهای بین المللی و دولت های اسلامی بر سر ایشان، به جهاد خویش ادامه دادند، مستحق ستایش و سپاس شناخته می شوند، از سوی دیگر قابل

نکوهش دانسته می شوند که بخاطر بدست آوردن ثمره های جهاد، هیچ برنامه ریزی ای نکرده بودند. آنها با این قضیه بزرگ در مراحل مختلف آن معامله آگاهانه نکرده بودند. با وصف آنکه مردم افغانستان به طور خاص و ملت‌های مسلمان به طور عموم قربانی های بزرگی را متقبل شدند ولی تنها جیتی که از آن‌همه قربانی هیچ گونه استفاده ای نکرد همانا احزاب مجاهدین بودند. این پیروزی بزرگ و قطعی ای که بدست مسلمانها قرار گرفت و کمونیزم جهانی بدست آن‌ها به شکست فاحش مواجه گردید ولی ثمره آن به کلی نبود و بی اثر گردید. در حالی که اکثریت مطلق جهت های غیر اسلامی، جهانی و منطوقی اهداف خودشانرا بواسطه قربانی های مسلمانان بدست آوردند.

### سرنوشت مجاهدین عرب پس از تأسیس حکومت مجاهدین :

سؤالی که مطرح می گردد آنست: مجاهدین عرب که در افغانستان و پاکستان حضور داشتند، پس از تشکیل حکومت مجاهدین چه شدند؟ به کجا رفتند؟ و چه کردند؟ و پس از آنکه حکومت کمونستی در افغانستان فروپاشید و مرحله جهاد به پایان رسید چه وقایعی رخ داد؟ پس از آنکه حکومت مجاهدین تشکیل یافت و نظام کمونستی به پایان رسید، از طرف جامعه بین المللی و کشورهای که آن مجاهدین به آنها مربوط بودند، فشار علیه مجاهدین عرب رو به ازدیاد رفت. مجاهدینی که در پاکستان می زیستند، از طرف حکومت پاکستان مورد پی گشت قرار گرفته دستگیر می شدند و به کشورشان تسلیم داده می شدند، ویا پولیس پاکستانی به طور مستمر آنها را شکنجه نموده اموال شان را زیر نام های مختلف از جیب هاشان می ربود.

وهنگامی که آن افراد برای دولتهایشان تسلیم داده می شدند از سوی آن دولتها با ایشان طوری معامله صورت می گرفت که با دشمن اسیر صورت می گرفت. شماری از آنها پس از رسیدن به کشورهای خود، اعدام شدند. چنانچه با شماری از مجاهدین لیبی در آن زمان همین معامله صورت گرفت. وعده دیگری از آنها به مجرد رسیدن به کشورهایشان در زندان افکنده شدند. استاد ربانی زمانی که ریاست حکومت مجاهدین را به عهده داشت با حکومت مصر موافقت نامه ای را به امضا رسانده بود که بنابر مفاد آن افرادی را که نزد حکومت مصر مطلوب می باشند به آن حکومت تسلیم نماید. حکومت های دیگری نیز این چنین خواسته هایی داشتند و خواهان به امضا رساندن موافقت نامه هایی آن چنان بودند.

در برابر این نوع از فشارها، عربهای موجود در ساحه افغانستان به گروه های متعددی تقسیم گردیدند. وهر گروهی به آنچه برایش آسان و بود، انجام داد و عملکرد این گروه ها به شکل زیر بود:

### گروه نخست:

گروهی از آنها به طور رسمی از کشورهای خویش به افغانستان آمده بودند و آنها در واقع میان خواسته آن جوانان و مصالح حکومت کشورشان التقای مصالح بود. مصالح کشور آنها تقاضا می نمود

که این جوانان در جهاد افغانستان مشارکت داشته باشند. گر چند این گروه جوانان از روی اراده وقاعت در جهاد شرکت نموده بودند و می خواستند که در پهلوی مردم افغانستان علیه قوای اشغالگر قرار گیرند و از دین و آزادی آنها دفاع نمایند. این گروه در مشارکت خود صادق بودند و هیچ نوع سرپرستی ای از طرف دولت بر سر ایشان وجود نداشت و نیروهای جهانی و منطقوی، هم تقاضا می کرد که آنها مشارکت داشته باشند.

آنها دارای اوراق و گذرنامه رسمی بودند. هنگامی که نیروهای شوروی از افغانستان بیرون شدند و حکومت کمونستی در کابل نیز در پرتگاه سقوط قرار گرفت، این گروه از مجاهدین به کشورهای خودشان بازگشتند، به ویژه آنانی که قصد هیچ نوع انتقال دادن تجربه جهادی را به کشور خویش در سر نمی پروراندند، لذا هر کسی بر حسب رغبت خودش مشغول امور زندگی خویش و جزء جامعه شان گردیدند.

#### گروه دوم:

گروه دوم با گروه نخست شباهت داشت، با این فرق که با خودشان مفکوره جهادی را بخاطر تغییر دادن نظام حکومت های موجوده در کشورهاشان، از طریق استعمال اسلحه و قوت، انتقال دادند. در نتیجه در آن کشورها حوادث کشتارهای داخلی رخ داد چنانچه در مصر، الجزائر، لیبیا و بعضی کشورها دیگری واقع شد. این گروه، در آن کشورها و در ابزار تبلیغاتی جهانی بنام افغان های عرب تبار شهرت یافتند.

#### گروه سوم:

گروه سومی که هم از حکومت های کشورهای متبوع شان در هراس بودند، وهم نتوانستند که فشارهای شدید امنیتی و تعقیب روزمره پولیس پاکستانی را برداشت کنند، به کشورهای اروپایی سفر نمودند تا در آنجا بدور از شکنجه و آزار حکومت های شان به زندگی خود ادامه دهند.

#### گروه چهارم:

گروه دیگری از مجاهدین به مناطق جنگی که در آن مسلمان ها مورد ظلم و شکنجه قرار می گرفتند، چون، چیچنیا، بوسنیا و هرزگوینیا، کشمیر و غیره رفتند. و در عملیات های نظامی علیه دشمنان اسلام شرکت چستند. ولی این طیف در مقایسه با گروه های دیگر از لحاظ تعداد کمتر بودند.

#### گروه پنجم:

گروه دیگری از مجاهدین عرب بودند که به سکونت خویش در پاکستان و افغانستان ادامه دادند. پیش از آنکه فشارهای امنیتی از طرف پاکستان برایشان اعمال گردد تعدادشان زیاد بود. این گروه نیز به چندین مجموعه تقسیم می گردد:

– عده ای از آنها بودند که به کار خویش در مؤسسات خیری و مجال تدریس و کارهای اداری و غیره ادامه دادند.

عده دیگری بودند که اوراق رسمی در دست نداشتند و جای بدیلی هم نداشتند که به آنجا بروند، در عین زمان مفکوره تندروانه را نیز با خود حمل نمی کردند... بلکه می خواستند که طوعه عادی زندگی نمایند و بس. بعضی از افراد این گروه داخل افغانستان شدند تا در مناطق دور افتاده به زندگی خود ادامه از تسلیم دادن به کشورش نجات یابد، و تا در عین حال از شر پولیس پاکستانی نیز در جوی از امن بسر برند. دسته ای از آنها در مناطق قبیلوی با دختران افغانی و پاکستانی ازدواج نمودند و در آن مناطق سکونت اختیار نمودند. یکی از دوستان برایم حکایت نمود که یکتن از این گروه در ولایت کنر تراکتوری خریداری نموده بود. مدت یک ماه با تراکتور کار می کرد و ماه دیگر با کمک پول بدست آمده در اعمار مسجد صرف می نمود. این کار مدت های طولانی ای دوام پیدا کرد تا آنکه این مرد توانست به تنهایی تمام کارهای بنای مسجد را به سرساند. این مجموعه در افغانستان تا سقوط نظام طالبان باقی ماندند. تعداد دیگری از همین مجموعه به فکر آن بودند که افغانستان را به حیث سکونت گاه دایم خویش برگزینند و از این رو به حکومت استاد ربانی درخواست های تقدیم داشتند تا برای ایشان تابعیت این کشور داده شود. حکومت استاد ربانی نیز به تقریباً به هزار تن تابعیت رسمی داده بود. با استفاده از گذرنامه افغانستان عده ای از آنها به کشورهای خارجی سفر کرد و شماری هم در داخل افغانستان باقی ماند.

شماری از آنها بودند که بعضی از سازمان های جهادی را در برابر یکدیگر تأیید می کردند، لذا در فتنه ای که میان آن سازمان ها واقع شد، آنها هم در آن واقع گردیدند. شماری از آنها در پهلوی اتحاد اسلامی آقای سیاف قرار گرفته در مقابل شیعه می جنگیدند، و شماری هم در پهلوی حزب اسلامی حکمتیار ایستاده در برابر ملیشه های جنرال دوستم و طرفداران مسعود می جنگیدند، و شمار دیگری با مسعود یکجا شده علیه حکمتیار قرار گرفته بودند. پس از آنکه طالبان قدرت سیاسی را بدست آوردند، اکثر مطلق این مجموعه به صف طالبان پیوستند.

شمار دیگری از این گروه، با وصف آنکه نسبت به اسلام کاملاً جاهل بودند و مبادی آن را هم نمی دانستند ولی افکار تندروانه ای را حمل می نمودند. در این میان کسانی هم وجود داشتند که توازن عقلی خویش را از دست داده بودند. آنها در پشاور باقی مانده و آنرا به شهری پر از فتنه مبدل ساخته بودند. شماری از آنها فتوای کفر مردم را صادر می نمودند. وقتل شان را مجاز می شمردند. از این رو و در روشنی این گونه از فتوای جاهلانه شماری زیادی از عربها یکدیگر خود را تصفیه جسدی نمودند. بعضی آنها که بنام روش انتخابات صحابه تبلیغات می نمودند، عجیب تر آنکه عده ای از عربها با شماری از جوانان تاجیکستان در کمپ پیو جای گرفته و همه مردم را تکفیر می



نمودند. آنها سه یا چهار خانه را در تصرف خویش در آورده بودند و هر کسی که به آنجا نزدیک می شد بر آنها آتش می گشودند، لذا پولیس های پاکستانی مداخله نموده با وسایل نظامی آن خانه ها را تخریب نمودند و همه آنها جان خویش را از دست دادند.

شماری از آنها گمان داشتند که وسیله بیرون رفت از این بدبختی آن است که اعلان خلافت صورت گیرد و برای خود دولتی ویژه تشکیل داد. لذا به کمک عده ای از سران قبایل پاکستانی که بی سواد و ساده لوح بودند، در منطقه "بازار تیراه" که وادی ای مربوط "خیبر ایجنسی" پاکستان می شود اعلان خلافت کردند. یکی از سران قبایل پشتون تبار پاکستانی که از آنها به مدافعه برخاست "گل بت خان" نام داشت. فرستاده گان خلیفه مسلحانه در شهرهای پاکستان به گشت می پرداختند و ذهنا آمادگی داشتند که در هر لحظه ای اگر از سوی پولیس پاکستانی مزاحمت ببینند، به روی آنها آتش گشایند و دست به درگیری بزنند. زمانی کار آنها بالا گرفت، و گل بت خان مدافع آنها در مخالفت با سران قبایل دیگر پشتون ها کشته شد، حکومت پاکستان مردم منطقه را علیه آنها شورانده ایشان را از منطقه بیرون نمودند گفته می که گل بت خان از طرف ارتش پاکستانی کشته شد ولی زیر نام ملیشه های قبایل دیگر.

آن عربها با خانواده و فرزندان خویش، همراه با یک اشتر، به ولایت ننگرهار افغانستان به حالتی بسیار مشقت بار و دردآور، و با پاهای پیاده و برهنه، وارد شدند. وقتی که در راه حرکت می کردند، می گفتند: ما بسوی فلسطین جهت آزاد سازی قبله اول مسلمین در سفر هستیم و از مردم می خواستند که با آنها همراه گردند، شورای ولایات شرقی افغانستان به رهبری الحاج عبد القدير در ولایت ننگرهار، از آنها، در آن زمان استقبال گرم نمودند، و مهندس محمود و فضل حق مجاهد و استاد ساز نور، اعضای شورای ولایات شرقی - به آنها توجه خاصی معطوف داشته ایشان را از روی رحمت و عطوفت در آن منطقه جای دادند. در آن زمان آنها نزد مهندس حکمتیار به چهار آسیاب رفتند تا وی را قناعت دهند که با آنها همکار شود وقتی از طرف حکمتیار جواب منفی یافتند، بازگشته تا آمدن رژیم طالبان در منطقه کنر باقی ماندند و پس از آمدن طالبان نیز با خانواده هایشان در افغانستان ماندند.

عده ای از مجاهدین باقی مانده عرب در افغانستان، برنامه ریزی کرده بودند که بایستی از سرزمینی افغانستان آزاد، در تربیه کادرها و مجاهدین استفاده کنند، لذا در اردوگاه های مختلفی در افغانستان باقی ماندند، تا آنکه اسامه بن لادن از سعودی به افغانستان بازگشت و سپس به سودان رفت و پس از مدتی دوباره به افغانستان بازگشت، و این گروه هم بعد از آن خاک افغانستان را ترک گفتند. در اینجا می خواهیم که به امور ذیل اشاره نمایم:

### یکم :

پولیس پاکستانی و استخبارات آن در حق مجاهدین عرب نقش بسیار منفی بازی نمودند، مخصوصاً در حق آنانی که هیچ نقشی در فتنه ها نداشتند و در هیچ نوع مشکلی دست نداشتند . پولیس پاکستانی بر تمام عربها، حتی آنانی که اسناد رسمی در دست داشتند، بدون مورد، فشار وارد می کرد . این فشارهای نابخردانه امنیتی منتج به نتایج بسیار منفی ای گردید که این کتاب جای ذکر آن نیست.

### دوم :

دولتهای عربی ای که آن افراد به آنها مربوط می شدند، تلاش نکردند که آنها را به شیوه درست و معقول احتوا کنند تا مشکلات آنها رفع می گردید و در جوامعی که از آنجا بیرون شده بودند، دوباره در آن وارد می شدند و جزئی از آن قرار می گرفتند .

### سوم :

آمریکا و دستیارانش بنام جنگ علیه "تروریسم" تعامل بسیار وحشیانه ای اختیار نمودند . آنها میان کسی که در جنگ شرکت جسته بود و کسی که صرف می خواست در پاکستان و افغانستان به زندگی خود ادامه دهد فرق قایل نمی شدند . آن برخورد وحشیانه به این نتیجه رسید که شمار زیادی از مردم کاملاً بی گناه به زندان ها کشانده شدند، در حالی که هیچ گناهی جز عرب بودن نداشتند و یا می خواستند که در پاکستان و افغانستان به زندگی خود ادامه دهند و مواجه با مشکلات نباشند.

### داستان بازگشت اسامه از سودان به افغانستان:

اسامه بن لادن در کشور سودان از ۱۹۹۲م مطابق با ۱۳۷۱هـ ش تا ۱۹۹۶م مطابق ۱۳۷۵هـ ش باقی ماند . تلاش وی در سودان به این بود که حکومت جوان سودان را در حرکت آن به سوی پیش کمک کند و آبادانی نماید . لذا او در سودان پروژه های اقتصادی و انکشافی بزرگی - چون پروژه بند (روصیری) که بزرگترین بند در سراسر سودان بشمار می رفت، و پروژه شاهراه تحدی، و پروژه میدان هوایی جدید بور سودان و غیره - را راه انداخته بود.

ولی آمریکا، از طریق فشار بر سعودی، جنگ خویش را علیه اسامه بن لادن در سودان، شدت بخشید . در پایان سال ۱۹۹۲م حکومت سعودی شماره بانکی و اموال ذخیره شده اسامه در سعودی را منجمد ساخت . در زمان افامت اسامه در سودان، چند حادثه مهم دیگر از قبیل انفجار ریاض، که در آن پنج تن از سپاهیان آمریکا در سال ۱۹۹۵م کشته شدند، و کشته شدن سپاهیان آمریکا در صومال سال ۱۹۹۴م رخ داد . حکومت سعودی چندین بار از اسامه در خواست نمود که به عربستان سعودی بازگردد، ولی اسامه همه در خواسته های سعودی را رد نمود . وی در سال ۱۹۹۸م در یک مصاحبه

تلویزیونی با شبکه الجزیره پیروامون فشارهایی که از طرف رژیم سعودی علیه وی اعمال شده بود گفت: آمریکایی ها ما را وادار می سازند که سکوت اختیار نماییم. آمریکا و برخی از مزدوران آن در منطقه بیش تر از ده بار تشویق نمودند که سکوت اختیار نما، در مقابل گذرنامه ات را دوباره برایت می دهیم. اموات را برایت پس می دهیم... ولی سکوت اختیار نما... آنها گمان می کنند که همه مردم در این دنیا بخاطر دنیا بسر می برند. این را فراموش نموده اند که اگر ما بخاطر کسب رضای خدا تلاش نکنیم، وجودمان هیچ ارزشی ندارد. وزمانی که اسامه بن لادن در خواست حکومت سعودی را رد نمود، تابعیت سعودی را بکلی از وی صلب نمود.

در خلال آن مدت بر سودان فشار وارد می شد که اسامه بن لادن را به آمریکا یا عربستان سعودی تسلیم دهد. هنگامی که اسامه در سودان به سر می برد، وجنیش الجهاد مصری نیز در سودان حضور داشت، آنها فرصت را غنیمت شمرده برنامه ی ترور حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر، را در سال ۱۹۹۵م در منطقه ادیس ابابا، طرح ریزی نمود. بر اساس مصادر استخباراتی مصر، برنامه عملیاتی را که مصطفی حمزه مصری، طرح ریخته بود به ناکامی مواجه گردید. پس از آن فشارها بر سودان جهت حل مشکل اسامه، فزونی یافت.

سودان می خواست که اسامه را از سرزمین خویش بیرون کند ولی در عین حال از اینکه از وی بخواهد که بیرون شود احساس حرج می نمود. زیرا اسامه در مدت اقامت کوتاهش در آنجا، خدمات بزرگ و قابل قدری تقدیم داشته بود... در آن زمان، حکومت سودان پیروزی انقلاب (جبهه الانقاذ) حزب نجات، را جشن ملی می گرفت، وعده ای از شخصیت های شورای ولایات شرقی افغانستان را جهت مشارکت در جشن، دعوت نموده بود، هیئت ولایات شرقی افغانستان که از سه تن تشکیل یافته بود و عبارت بودند از: استاد ساز نور از سازمان اتحاد اسلامی استاد سیاف، استاد فضل حق مجاهد از حزب اسلامی حکمتیار، مهندس محمود از حزب اسلامی (مولوی خالص) به آن کشور سفر نمودند. اسامه بن لادن با آن فرماندهان - به ویژه مهندس محمود، رابطه بسیار خوبی داشت، اسامه با آنها دیدار به عمل آورد. این هیئت به نمایندگی از شورای ولایت شرقی افغانستان، از آمدن اسامه به آن منطقه استقبال کردند. ظاهرا معلوم می شود که اسامه در اثناء سفر هیئت با آنها به توافق رسیده باشد که به افغانستان برگردد، و شاید روی چگونگی سفر نیز میانشان بحث شده باشد.

پس از مدت کوتاهی از بازگشت هیئت مذکور از سودان، حکومت سودان یک بال هوایی را پر از شکر به افغانستان فرستاد که در میدان هوایی باگرام - که زیر تسلط فرمانده مرحوم احمد شاه مسعود بود- پایین آمد. وبعد از آن طیاره حامل اسامه و رفیقهایش از سودان پرواز نموده در میدان هوایی جلال آباد پایین آمد (از این معلوم می شود که احمد شاه مسعود نیز از آمدن اسامه بن لادن به افغانستان اطلاع داشت)، اسامه و دوستانش، نزد مهندس محمود مهمان شدند که وی مراکز نظامی

خود در زمان جنگ علیه قوای شوروی را در منطقه توره بوره در خدمت اسامه گذاشت. دیگر دوستان اسامه، پس از آنکه از سودان بیرون شدند، به اشکال مختلفی خودشان را به اسامه رسانیدند. این شخصیت‌های افغانی از اسامه بن لادن با تمام قوت مدافعه نمودند، تمام فشارهایی را که از طرف سعودی و آمریکا ودولت‌های دیگر بر آنها اعمال می شد تا اسامه را تسلیم دهند، متقبل شدند. به ویژه زمانی که سلمان العمری - چارج دافیر اسبق عربستان سعودی، همراه با جهات دیگری فعال شده بودند تا از طریق مال یا استعمال ملیشه های افغانی، اسامه را اختطاف و یا ترور کنند. توسط عده ای از فرماندهان محلی ننگرهار طرح ترور اسامه ریختانده شده بود. ولی همه این پروژه ها به شکست انجامید.

کسانی که اسامه را به افغانستان خواسته بودند به هیچ نوع فشاری تسلیم نشدند. به ویژه پس از انفجاری که در "الخبیر" در عربستان سعودی در سال ۱۹۹۶م رخ داد. پس از آنکه اسامه قطعنامه ای را صادر نمود، و در آن علیه تجاوز قوای کفر بر جزیره العرب اعلان جهاد کرد، این فشارها چند برابر شد. قطعنامه اسامه در آن ایام در تمام رسانه های جهانی انعکاس یافته بود و هم چنان در رساله کوچکی در دوازده صفحه نیز به چاپ رسیده بود.

آن سه تنی که اسامه را به افغانستان دعوت کرده از وی حمایت می کردند، همه ای شان به شهادت رسیدند. استاد سازنور ومهندس محمود به تاریخ (۱۹/۹/۱۹۹۶م) مطابق با (۱۹/ سنبله/ ۱۳۷۵هـ ش) در یک کمینی از طرف شاه ولی خان برادر شمالی خان، به شهادت رسیدند. ولی فضل حق مجاهد به تاریخ (۳۰/۵/۱۹۹۷م) مطابق با (۹/ جوزا/ ۱۳۷۶هـ ش) در اثر یک عملیات تروریستی، با یکتن از دوستانش بنام انجینر عبد الله در حیات آباد شهر پشاور پاکستان، به شهادت رسانده شد.

به گمان غالب که برنامه ترور آن دو از طرف سازمان وابسته ای بنام (راوا) که مزدوران چین کمونستی می باشند، طرح ریزی گردیده بود. بعضی از شاهدان عینی حکایت می کنند: زمانی که اسامه بن لادن از شهادت استاد ساز نور ومهندس محمود اطلاع پیدا کرد برایشان اشک ریخت. حرکت طالبان که قضیه اسامه را از مجاهدین سابق به ارث برده بودند، در روز اول ورودشان به جلال آباد برای اسامه اطمینان دادند و بعدانیز با هر نوع فشار مقابله نمودند و بدان تسلیم نشدند. بالاخره همین قضیه دفاع از اسامه، سبب گردید که نظام طالبان وحکومت آنها در نتیجه فشار های بین المللی از بین برود ولی حاضر به تسلیم دهی اسامه نگردند. این کار یکی از جوانمردیهای طالبان بحساب می رود.

## چگونه رابطه بن لادن با طالبان استوار گردید؟

آغاز رابطه اسامه بن لادن با جنبش طالبان، به تاریخ ۱۱/ سبتمبر/ ۱۹۹۶م مطابق با ۲۱/ سنبله/ ۱۳۷۵هـ ش باز می گردد؛ زمانی که آن جنبش بر جلال آباد استیلا یافت. چنین معلوم می گردد که ۱۱/۹ همیشه در زندگی اسامه مهم و سرنوشت ساز می باشد. اسامه بن لادن در ولایت ننگرهار، تا زمان سقوط کابل به دست جنبش طالبان به تاریخ ۲۷/۹/۱۹۹۶م مطابق با ۵/ میزان/ ۱۳۷۵هـ ش باقی ماند.

پس از آن از راه کابل به قندهار رفت. رابطه میان اسامه و جنبش طالبان بواسطه شماری از فرماندهان مربوط به سازمان حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص - که به جنبش طالبان پیوسته بودند - برقرار شد.

مردم توقع داشتند که اسامه بن لادن، بعد از آمدن طالبان با مشکلات بزرگی مواجه خواهد شد و به سرنوشتی ناشناخته متبلا خواهد گردید، و این بنا بر چند سبب که ذیلا بدان اشاره میشود:

۱- اسامه از دیدگاه طالبان نماینده گرایش سلفیت بود که آنها آن را مفکوره ای منحرف می پندارند؛ نمایندگان اندیشه سلفیت در شبه قاره هندی و افغانستان، پیرامون مسائل اختلافی در فروع فقه اسلامی و مسائلی مربوط به عقیده، در مقابله با علمای احناف ماتریدی، که طالبان خودشان را نمایندگان آن گرایش در افغانستان می دانستند، وارد کشاکش ها و برخوردهای گرمی شده اند. طالبان در مورد اسامه بن لادن - به ویژه وقتی که دکتر ایمن الظواهری را در پهلویش دیدند، او در این قضایا از تشدد زیادی کار می گرفت - همان دیدگاه را داشتند.

۲- اسامه بن لادن با سازمان های جهادی افغانستان رابطه ای کهن داشت، زیرا در پهلوی آنها در مقابله با تجاوز اتحاد شوروی و جهاد افغانستان شرکت جسته بود، به ویژه استاد سیاف که در آن زمان از رهبران مقاومت علیه رژیم طالبان و یکی از سرشناس ترین چهره های جبهه متحد، به شمار می رفت.

بر خلاف همه توقعات، اسامه بن لادن به قندهار رفته به صورت فوری نزد ملا عمر رفته اعلان داشت که حکومت طالبان بر حق است و نظامی که تشکیل داده اند اسلامی است، بر این اساس با او بیعت نمود. او خود را یکی از شهروندان این نظام می پنداشت. در سال ۱۹۹۸م در یکی از مصاحبه های خود گفت: در حقیقت مادر اینجا به صفت مستقل کار نمی کنیم، بلکه ما در کشوری قرار داریم که دارای امیر المومنینی است و خودمان را ملزم می دانیم در صورتی که مخالفت شریعت خدا واقع نشود، از آن پیروی و فرمانبرداری نماییم. در بیعتی که با این دولت کرده ایم بدان التزام می ورزیم و مردم را نیز به پشتیبانی از آن فرا می خوانیم.

این اولین گامی بود که اسامه در راه نزدیک شدن به ملا عمر که فرمانده مستبد الرأی، ومرجع نهایی تصمیم گیری ها در نظام طالبان بود، ودر قضایا سرنوشت ساز وبزرگ برای هیچ رأی هیچ فردی نزدش ارزش نداشت، به شمار می رفت .این بخاطری که طالبان برای وی لقب امیر المومنین داده بودند، از این رو گمان می کرد که بایستی نظرش در هر امری بدون مناقشه وگفتگو پذیرفته شود ونقش شوری نزد وی الزامی نبود بلکه اعلامی بود وبس .

چیز دیگری که فرصت را بدست اسامه داد تا وجود خود را در پهلوی جنبش طالبان ثابت سازد، آن بود که روابط پاکستان ونظام طالبان در آن زمان رو به تیرگی می رفت، وطالبان ناگزیر شده بودند که جهت های متبادل پیدا کنند که با آنها بایستند ودیگر به پاکستان اتکاء نداشته باشند.

در این شک نیست که پاکستان جنبش طالبان را در ابتدایه اندازه کافی کمک نمود، ولی هنگامی که جنبش طالبان قدرت را در افغانستان بدست گرفتند، پاکستان متوقع بود که حکومت آنها زیر تأثیر وبه امر ونهی آنها خود را عیار سازد .از میان مسایلی که پاکستان انتظار داشت حکومت طالبان دهد وبه آن نقطه پایان گزارد قضیه مرزی افغانستان وپاکستان بود .مرزهای فعلی ایکه میان پاکستان وافغانستان وجود دارد، در سال ۱۸۹۳م، وبه طور موقت برای مدت صد سال میان حکومت افغانستان وحکومت هند بریتانوی به امضا رسیده بود .پس از آنکه پاکستان تشکیل گردید این مرزها را از بریتانیا به ارث برد .زمانی که حکومت پاکستان در عهد طالبان از رژیم آنها در خواست نمود که در راه حل مشکلات مرزی قراردادی را به امضا برسانند، ملا محمد عمر برای هیئت پاکستانی گفت : این یک مشکل کوچک نیست، این مشکلی است کهن و نیاز دارد که درحل آن همه نمایندگان مردم مشارکت داشته باشند .واین کار در حال حاضر ودر شرایطی که ما در آن قرار داریم ومیسور نیست .پس این موضوع را کنار گذاریم تا فرصت مناسب آن فرا رسد .مولوی جلال الدین حقانی که در آن زمانی سمت وزارت سرحدات وقبایل را به عهده داشت، نیز در برابر خواسته های پاکستان، مقاومت نشان داد.

هم چنان یکی از اسباب اختلاف میان طالبان وحکومت پاکستان بر سر اموال تجارتهی افغانستان رخ داد که از طریق بندرگاه کراچی به افغانستان می آمد وحکومت پاکستان به دلیل آنکه این اموال پس از رسیدن به خاک افغانستان، بدون آنکه گمرک شود دوباره به پاکستان بازگشته در بازارهای آن به فروش می رسد، متوقف ساخت .اموال مذکور تا زمانی در دیپوهای پاکستان در کراچی باقی ماند که همه تلف گردید.

هم چنان یکی از ضربه های کوبنده ای که جنبش طالبان، در مزار شریف به توسط نیروهای جنرال عبد الملک وشیععه در ماه می ۱۹۹۷م مطابق با ماه ثور ۱۳۷۶هـ ش دید، سبب دیگری بود در ایجاد نفرت دوجانبه میان پاکستان وطالبان .زیرا عملیات مذکور - بنا بر گفته آگاهان - بر اساس پلان

استخبارات پاکستانی (ISI) و به تمویل عربستان سعودی، جامه عمل پوشید، و نیروهای طالبان به ضمانت عزیز احمد خان، سفیر پاکستان در نزد طالبان که وی فعلا سفیر پاکستان در هندوستان می باشد. به آنجا رفتند و آن رفتن به فرجام، منجر به کشته شدن هفت هزار تن از افراد جنگی درجه یک طالبان گردید. در نتیجه آن ملا محمد غوث، از طرف ملا عمر مورد معاقبت خشن قرار گرفت. زیرا وی بود که نقش وساطت میان طالبان و جنرال عبد الملک را بازی نمود و آن پروسه به شکست انجامید و سبب کشته شدن آن تعداد بزرگ شد. لذا امارت طالبان وی را از مقامش معزول داشته برای مدت طولانی ای زیر مراقبت شدید قرار دادند و در شهر قندهار نظر بند ساختند.

مسایل زیادی وجود داشت که میان هر دو کشور سبب اختلاف می گردید و پاکستان نیز از آن نتیجه بر خلاف انتظار بدست آورد. حکومت پاکستان انتظار داشت که طالبان با وی طوری برخورد کند که گویا حکومتی مزدور و پیروی پاکستان می باشد. ولی طالبان، پس از آنکه کابل را در تصرف خویش در آوردند خودشان را حکومت شرعی و قانونی تلقی می نمودند، از این رو حاضر نبودند که پاکستان با آنها بشکل تحقیر آمیز و وابستگی برخورد نماید. این اشتباهی بود که پاکستان مکررا در آن واقع شده است. زیرا این اشتباه را هم با استاد زبانی مرتکب شدند و هم با حکمتیار و هم با دیگر احزاب جهادی افغانستان.

ولی حکومت طالبان وسیله ای برای فشار بالای پاکستان در دست نداشت. زیرا که هیچ دریچه ای برای خود بسوی دنیای خارج جز پاکستان نگذاشته بود تا آن حد که نزدیک بود با ایران نیز وارد جبهه جنگ شود. زیرا شماری از پاکستانیان موجود در صف طالبان که مربوط جنبش سپاه صحابه پاکستان می شدند، چند تن از دیپلماتان ایران را در مزار شریف به قتل رساندند. این گروه (سپاه صحابه) از دیر زمان به این سو با شیعه گان پاکستان مخالفت شدید دارند. حتی شمار زیادی از شخصیت‌های رهبری هر دو جانب توسط افراد مسلح آنها به قتل رسیده اند. قتل دیپلماتان ایرانی در مزار شریف به تاریخ ۸/۸/۱۹۹۸م مطابق با ۱۷/اسد/۱۳۷۷هـ ش رخ داد، حکومت ایران در آن زمان، این حادثه را به حیث یک توطئه علیه خود تلقی کرد و به تاریخ ۸/۸/۱۹۹۸م ۲۷/اسد/۱۳۷۷هـ ش اعلان داشت که حکومت پاکستان و آمریکا جنبش طالبان را علیه ایران استعمال می نمایند.

در پهلوی آن، شماری از جهت های پاکستانی نیز در ایجاد نفرت میان ایران و حکومت طالبان نقش داشتند. جهت های مذکور از تمام حوادث و برخوردهایی که در افغانستان رخ می داد، از آن در تیره شدن روابط میان دو کشور استفاده می نمود تا آنکه حکومت طالبان هیچ راهی جز پاکستان به دنیای خارج نداشته باشد. یکتن از نویسندگان افغانی که در عهد طالبان در وزارت خارجه کار می کرد گفته: هر وقت که هیئت های طالبان به پاکستان می آمدند، دولت پاکستان رژیم طالبان را از خطر ایران برحذر می داشت. نویسنده مذکور از ملا عبد الرحمن زاهد، نایب وزیر خارجه طالبان در

افغانستان، نقل می نماید: پاکستان شواهد زیادی برای ملا عمر نشان داده که ایران در پشت همه حوادث تخریبکارانه - که در افغانستان صورت میگیرد - قرار دارد. حتی حادثه انفجاری که در تاریخ ۲۴/۸/۱۹۹۹م مطابق با ۲/ سنبله / ۱۳۷۸ هـ ش رخ داده و در آن بیش از چهل نفر کشته شده، را نیز به ایران بر چسب زدند. عبد الرحمن زاهد بر آن است که همه آن شواهدی که پاکستان تقدیم داشت خود ساخته می باشد.

منظور جهت های پاکستانی از ایجاد این گونه تشویش واضطراب آن بود که نظام طالبان برای مدت بیشتری در محور پاکستان باقی بماند. وجهتی دیگر را نیابد که بر آن اتکاء داشته باشد. اگر جهت دیگری را یافت، در آن صورت از دایره تأثیر گذاری پاکستان بیرون خواهد شد. این از یکسو، و از سوی دیگر مصالح اقتصادی پاکستان تقاضا می کرد که بازارهای افغانستان در اموال تجارتي پاکستان غرق باشد. با آنکه عده ای از شرکت های صنعتی پاکستان، چیزهای ویژه ای را می ساخت چون دارو، وادوات طبی وغیره که آن را صرف به افغانستان صادر می نمود. وروی آن نوشته می شد که خاص برای افغانستان، این نوع از مصنوعات پاکستانی از لحاظ کیفیت از موادی که در بازارهای پاکستانی به فروش می رسید به مراتب پایتتر و بی کیفیت تر بود، چه رسد به موادی که جهت صادرات به کشورهای خارجی می ساختند.

هنگامی که ایران مرزهای خود را علی رغم محاصره اقتصادی آمریکا بر حکومت طالبان، به روی افغانستان باز نمود، و مواد ایرانی وارد افغانستان گردید که هم از لحاظ مظهر بهتر بود وهم از لحاظ محتوا و در عین حال ارزانتر از مواد پاکستانی عرضه می شد، بازار مواد پاکستانی در افغانستان به شدت صدمه دید. و مردم از شر دوا های پاکستانی - که در حقیقت نام دوا و شکل آن را با خود حمل می کرد و محتوای آن دوا نبود - نجات یافت. این نوع از دواها را جهاتی از شرکت های صنعتی فریبکار پاکستانی در توافق با شماری از تاجران افغانی فریبکار به افغانستان صادر می نمودند و به قیمت بلند عرضه می داشتند. ولی امروز موادی که از پاکستان به افغانستان صادر می گردد به کیفیت آن نگاه می شود، زیرا که مواد از کشورهای دیگری نیز وارد افغانستان می شود.

در حالیکه افغانستان از طرف آمریکا تحت محاصره اقتصادی قرار گرفت، و ایران علی رغم تهدید آمریکا مرزهایش را به روی طالبان باز گذاشت، فرصت تجارت بهتر را از پاکستان باز گرفت در حالی که پاکستان توقع داشت که تکیه اقتصادی افغانستان بر پاکستان بیشتر خواهد گردید.

از طرف دیگر پاکستان در جستجوی جهتی بود که برای طالبان کمک مالی نماید تا بار آن سبک تر گردد و در عین حال که طالبان بدیل دیگری نیز در جهان خارج پیدا نکنند. تا پاکستان - بخاطر آنکه در پهلوی طالبان قرار گرفته - از لحاظ اقتصادی و سیاسی متضرر نشود. بهترین کسی که در آن زمان این چنین خلای را می توانست پر سازد - از دیدگاه جهت های تصمیم گیرنده و برنامه



ساز پاکستانی - اسامه بن لادن بود. چه اسامه اگر می توانست که برای طالبان کمکهای اقتصادی زیادی تقدیم نماید در عین حال نمی توانست که از لحاظ سیاسی و اقتصادی جای پاکستان را پر سازد و نقش بدیل پاکستان را داشته باشد.

اسامه در این چنین شرایطی آمد و در پهلوی طالبان قرار گرفت، و توانست که مشکلات اقتصادی زیادی را که طالبان با آن مواجه بودند، حل نماید. به ویژه مصارف جنگی که در شمال افغانستان علیه جبهه متحد جنگ جریان داشت. و از سوی دیگر جنگ به طور عموم مصارف زیادی تقاضا می کند. این از اسبابی بود که رابطه میان طالبان و گروه اسامه را استحکام بخشید.

اسامه بن لادن قبلا از مداخله در اختلافات داخلی میان گروه های افغانی اجتناب می ورزید. ولی در دو سال اخیر حکومت طالبان تصمیم گرفت که با افراد تحت فرماندهی اش از عربهایی که در دوران جهاد افغانستان با وی باقی مانده بودند، به نفع طالبان وارد جنگ علیه مخالفین آنها شوند. این موضوع پرستیج اسامه را در نزد طالبان از سطح یک مهمان به سطح یک تصمیم گیرنده و برنامه ساز بالا برد. پس از آنکه امریکا بر حکومت طالبان محاصره اقتصادی را اعلام نمود، اسامه بن لادن مهم ترین جهت تمویل کننده حرکت طالبان به شمار می رفت. به ویژه پس از آنکه کاشت مواد مخدر را قدغن کرده بودند.

اسامه در زیر سایه نظام طالبان دست به فعالیتهای گوناگونی زد. یکی از این فعالیتها آن بود که تقریبا چهل تن از علمای افغانستان و پاکستان را جمع آوری نمود و از آنها فتوایی را گرفت که فرضیت جنگ علیه امریکا را در تمام جهان شامل می گردید. قبل از آن تاریخ خواهان آن بود که امریکایی ها صرف از جزیره العرب بیرون شوند. آن فتواگیری که علیه امریکایی ها در همه جا مبارزه صورت گیرد. در سال ۱۹۹۷م مطابق با ۱۳۷۶هـ ش رخ داد. این فتوای جدید در حقیقت یک خیزی بود برای جهانی شدن فعالیت های اسامه. بنابر همان فتوی و با استناد به آن، در سال ۱۹۹۸م مطابق با ۱۳۷۷هـ ش اسامه بن لادن گشودن یک جبهه اسلامی جهانی علیه یهود و صلیبیان را اعلان نمود.

یکی از فعالیت هایی که در این مدت اسامه انجام داد همان قطعنامه ای بود که در اواخر سال ۱۹۹۸م مطابق با ۱۳۷۷هـ ش صادر نمود، در آن قتل مردان امریکایی - نه زنان و اطفال آنان - را چه نظامی باشند یا غیر نظامی مباح شمرد. در برخی از مصاحبه های خود با وسایل ارتباط جمعی گفته بود: فتوایی که قبلا صادر شده مبین آن است که دین ما میان افراد بنی آدم فرق قایل شده است. این بر خلاف ادعایی است که کفار در مقابل دین ما سر می دهند. ادعای آنها چیزی است و عمل آنها بر خلاف آن. ما میان مرد وزن و پیر و کودک تفاوت قایل هستیم. مرد چه سلاح با خود بگرداند یا نه مقاتل شمرده می شود. زیرا که وی یا با مقاتلین کمک مالی می کند و یا برای آنها معلومات گرد

میاورد. ولی آنچه در میان مسلمانان شایع شده که اسامه مردم غیر نظامی را می کشد، کافران در فلسطین کدام مردم را می کشند؟ آنها نه تنها مردم نظامی بلکه مردم غیر نظامی و حتی اطفال را می کشند. آمریکا به سبب قوت تبلیغاتی ای که در دست دارد مسایل را وارونه نشان می دهد، و در هر کار از معیارهای ضدونقیض کار میگیرد چیزی را که برای خود جائز میدانند بر دیگران حرام می شمارد! ما در اوقات مناسب ان شاء الله مردان آمریکایی را هدف هجوم خویش قرار می دهیم. زیرا آنها همانند کسانی هستند که با ما به طور مستقیم در جنگ هستند. چونکه اینها برای آنها تکس می پردازند و همکاری مالی می نمایند.

پس از آن واقعه هدف قراردادن سفارت امریکا در کینیا و تانزانیا به تاریخ (۱۹۹۸/۸/۷م) مطابق با ۱۶/ اسد/ ۱۳۷۷ هـ ش رخ داد که در اثر آن آمریکا سودان و افغانستان را هدف بمباران موشکی خویش قرار داد.

این در حالی بود که اسامه به شدت دست داشتن در این چنین عملیاتی را رد نمود. در آن عملیات موشکی شماری از مراکز تمرین القاعده در منطقه ژوره ولایت پکتیا، و بعضی از مناطق در ولایت ننگرهار، مورد هدف قرار گرفت. در نتیجه حمله چندین تن از پاکستانی ها و عربها جان خود را از دست دادند. و اسامه و رفقاییش کدام آسیبی ندیدند. زیرا آنها در مناطق مورد هجوم آمریکا حضور نداشتند. هم چنان شرکت دواسازی الشفاء در سودان به تاریخ (۱۹۹۸/۸/۲۰م مطابق با ۲۹/ اسد/ ۱۳۷۷ هـ ش) هدف حمله آمریکا قرار گرفت. این عکس العمل آمریکا خیلی به عجله در حالی صورت گرفت که هیچ نوع تحقیق و جستجو در مورد مسببین قضیه صورت نگرفته بود زیرا هجوم موشکی امریکا بعد از حوادث در خلال پانزده روز صورت گرفت.

### جنگجویان خارجی و نظام طالبان:

بعضی از شخصیتهای بارز ورهبری طالبان نظر داشتند که جنبش طالبان نباید در افغانستان منحصر بماند، آنها در مواردی صحبت می کردند و از تحقق اهدافی حرف می زدند که نه با امکانات شان مطابقت داشت و نه با شرایطی که می زیستند و حتی نه با شرایط و اوضاع جهانی ای که جنبش جوان شان با آن مواجه بود و نیاز به تجارب و پختگی داشت. در عین حال این اهداف را مخفی نیز نمی کردند. بلکه برای آن کار می کردند و تمام تلاش های خود را در آن راستا بکار می بستند. در ضمن این اهداف یکی هم آن بود که مسلمانان تحت فشار را در تمام گوشه و کنار جهان کمک نمایند. اندیشه خویش را برای دیگران نیز صادر کنند. بنابر آن افغانستان به آشیانه ای تبدیل شده بود از تمام مخالفین دولتهای کشورهای اسلامی و غیر اسلامی. چنانچه به ملجأ و مأوای تمام مجاهدین در

آمده بود. از این رو می توان پناهندگان خارجی در افغانستان در زمان طالبان را به چند دسته تقسیم نمود:

#### ۱- پاکستانیان:

منظورمان از پاکستانیان شخصیت‌های غیر رسمی است. طلبه مدارس دینی پاکستان (غیر از افراد تابع جماعت اسلامی، که آنها در زمان جهاد علیه نیروهای شوروی در پهلوی مجاهدین به جهاد پرداختند ولی زمانی که جنگ‌های ذات البینی شروع شد، از مداخله واشتراک در جنگ‌های افغانستان دوری گزیدند) پس از ظهور طالبان در ساحه عمل در افغانستان، بسوی این کشور توجه نمودند. این طبقه از طلبه پاکستانی در زمان جهاد مردم افغانستان علیه اتحاد شوروی همه در امور زندگی شخصی خودشان غرق بودند و هیچ اطلاعی نداشتند که جهادی هم وجود دارد. یا نیروهای کشوری اجنبی کشور اسلامی ای را تحت اشغال خویش درآورده است، در عوض آنها جهت های سکولار و مخالف مجاهدین را تأیید می کردند. گاه آن گروه با حزب مردم پاکستان به رهبری بی نظیر بوتو ائتلاف می کردند و گاه با حزب ملی پاکستان به رهبری ولی خان که با مسکو رابطه تنگاتنگ داشت. در اینجا سخنانی را از داکتر عبد الله عزام نقل می کنیم که در آن حالت پاکستانیها را پیرامون جهاد مسلحانه علیه اتحاد شوروی وصف کرده است: "شمار زیادی از مردم پاکستان از قضیه افغانستان اطلاعی ندارد. آری، جوانانی که از پاکستان جهت اشتراک در جهاد افغانستان بیرون شده اند به مراتب کمتر از جوانان عرب تبار هستند که از کشورهای عربی به قصد جهاد افغانستان از وطن خویش آمده اند. از میان صد میلیون انسان پاکستانی صد تن جهت اشتراک در جهاد بیرون نشده است از هر یک میلیون یک تن بیرون نشده است"

هنگامی که حرکت طالبان به صحنه آمدند هزاران طالب مدارس دینی و خانه های شان را ترک نموده به افغانستان سرازیر شدند و همه شعارهای جهاد سر می دادند. این جهاد اصلی آنها بود و آن جهاد گذشته از دیدگاه اینها جهاد نبود!!

آنها نیز به چندین دسته تقسیم می شدند. شماری بودند که در جنگ علیه قوای هندی در کشمیر قرار داشتند. برای تدریب و تربیه نظامی افراد جدیدشان در افغانستان اردوگاه هایی، تأسیس کرده بودند. در عین حال در جنگ علیه مخالفین طالبان نیز شرکت می ورزیدند. دسته ای از آنها به طور مستقیم در صفوف جنگ علیه مخالفین طالبان می رفتند، و دسته دیگری که از نظم و دسپلینی برخوردار بودند (سپاه صحابه (در افغانستان تربیه نظامی دیده به پاکستان باز می گشتند و به کشتار شیعه گان در داخل پاکستان می پرداختند. این گروه گاه گاه در جنگ علیه اپوزسیون طالبان نیز شرکت می جستند. این همه اطمینان به افغانستان میرفتند که وجه مشترک میان آنها نزدیکی و محبت با طالبان بود و بس.

عده ای از آنها که در پاکستان دوسیه هایی نزد پولیس داشتند و در قتل ها و ترورها دست داشتند، اسباب تشویش واضطراب حکومت پاکستان را نیز فراهم می آوردند. حکومت پاکستان به طور دوامدار خواهان آن می شدند که آن گروه را بدست آورده به چنگ پولیس بپارند.

### تاجکستانی ها:

پس از آنکه امام علی رحمانوف در تاجکستان به قدرت رسید شمار زیادی از تاجکستانی ها از آن کشور به افغانستان مهاجرت کردند، به ویژه زمانی که سازمان نهضت اسلامی تاجکستان علیه حکومت آن کشور اعلان جهاد نمود. این سازمان پس از چندین سال مبارزه علیه رژیم، در اثر یک مصالحه و آشتی ملی به کشور خود بازگشتند ولی دفتری از خود در شهر کابل را نگهداشتند. از طرف سازمان نهضت شخصی بنام جیحون مسئولیت دفتر نهضت اسلامی تاجکستان در افغانستان را به عهده داشت. ولی این مجموعه چندان فعال نبود. زیرا که آنها از نگرگاه طالبان نمایندگان اندیشه نوین اسلامی چون سازمان های جهادی افغانستان بودند، در حالی که طالبان از مفکوره علمای مدارس، پیروی می کردند. از سوی دیگر مشکلات سازمان نهضت با حکومت کشورشان حل گردیده عده زیادی از آنها به خانه هاشان بازگشته بودند. طالبان در جست و جوی طالبان تاجکستانی در مدرسه های دینی شدند. زیرا آنها را امتداد فکر و اندیشه خویش در تاجکستان می دیدند ولی قادر به آن نشدند که در نمایندگان این اندیشه کسی را پیدا نمایند که با آنها رابطه مستقیم داشته باشد.

### ترکستان شرقی:

شماری از جوانان ایغوری از ایالت سینکیانگ چین، یا آنچه بنام ترکستان شرقی شهرت دارد، جهت تربیه نظامی و بدست آوردن فنون جنگی در افغانستان گرد آمده بودند. ولی تعداد آنها اندک بود. این موضوع چین را به تشویش افکنده بود. هیئت های چینیایی به طور رسمی از افغانستان دیدار به عمل می آوردند، چین بشکل مستمر از جنبش طالبان می خواست که از جای دادن برای آنها خودداری نماید. ولی طالبان خواسته های چین را نپذیرفته و به تربیه و تدریب این مجموعه کوچک ترکستانی های شرقی تا آخرین لحظه های حکومت خویش ادامه دادند.

### اوزبک ها:

مجموعه بزرگی از جنگجویان خارجی طالبان را اوزبک هایی تشکیل می داد که از ازبکستان به خاک افغانستان سرازیر شده بودند. این مجموعه از پیروان حرکت اسلامی ازبکستان بودند که تحت فرماندهی یکی از جوانان ازبک که به چندین نام چون: طاهر یولداچوف، طاهر یولداش، قاری طاهر جان، محمد طاهر فاروق، شهرت داشت، قرار داشتند. این گروه پس از گروه عرب

نیرومندترین نیروی جنگجویان خارجی در افغانستان را تشکیل می داد. ملا محمد عمر برای طاهر جان صلاحیت های بسیاری داده بود. طاهر جان خودش ادعا می کرد که وی از طرف امیر المومنین به حیث مسئول تمام آسیای میانه وقففاز تعیین شده است. با این نام ملا عمر می خواست که اوزبک ها و ترکمن های داخل افغانستان را نیز تحت لوای وی گرد آورد تا با این حیلۀ مرجعیت ورهبری دوستم را در میان اوزبک ها بی ارزش و نابود سازد.

### عربها:

گروه دیگری که بزرگترین و نیرومندترین گروه جنگجوی خارجی در افغانستان به شمار می رفت عربهای رضا کار بودند، شمار زیادی از آنها به دعوت اسامه بن لادن به افغانستان می آمدند. این افراد در کشور خودشان مجهز می شدند و به افغانستان گسیل می شدند. این افراد از طریق کشور امارات به افغانستان وارد می شدند. به ویژه زمانیکه هنوز محاصره و ممنوعیت علیه طالبان اعمال نشده بود هواپیماهای "آریانا" میان افغانستان و امارات متحده عربی رفت و آمد داشت. پس از آن محاصره اقتصادی منع پرواز هواپیماهای افغانی، مردم از راه ایران وارد افغانستان می شدند. تعداد زیادی از ایشان که اوراق رسمی در دست می داشتند وارد ایران شده از آنجا وارد ولایت هرات می گردیدند. افرادی که ناشناخته بودند و از طرف اشخاص اعتمادی اسامه معرفی نامه نمی داشتند آنها به استخبارات شبکه القاعده تسلیم داده می شدند. یا هر شخصی که تازه می آمد تا به صفوف القاعده بپیوندد برای مدت طولانی ای تحت مراقبت قرار می داشت. این چیزی بود که چندین تلاش سوء قصد به جان اسامه و بعضی از رفیقهایش را کشف نمودند. طالبان به تهمت تلاش سوء قصد و ترور اسامه بن لادن مجموعه ای از پاکتسانیه و عربها و افغانها را به زندان کشانده یکی از جنگجویان خارجی را به طور علنی به قتل رساندند. اکثریت مطلق کسانی که به صفوف القاعده می پیوستند از لحاظ سنی خرد سال بودند که میان سن (۱۸-۲۵) قرار داشتند.

قابل یاد آوری است که همه عربهای موجود در افغانستان تابع سازمان القاعده نبودند، بلکه تعداد زیادی از آنان، مخصوصاً آنانی که از زمان جهاد علیه نیروهای شوروی به افغانستان آمده بودند، در مخالفت با اسامه قرار داشتند. و حاضر به انضمام با القاعده نشدند، بلکه میان مخالفین و موافقین اسامه و القاعده گاه گاه مشاجرات لفظی نیز رخ می داد. از این رو به ریاست شخصی بنام ابو عبد العزیز، مؤسسه خیری ای با امکانات بزرگ تشکیل یافت، این مؤسسه در پهلوی اهداف دیگر برای گرد آوری و تنظیم جوانان مخالف اسامه کار می کرد. فعالیت این مؤسسه به طور غالب در جاهایی دنبال می شد که پیروان اسامه قرار داشتند.

این نقشه تقریبی حضور جنگجویان خارجی در مناطق تحت نفوذ طالبان در افغانستان بود. میان آن جنگجویان مشکلات زیادی وجود داشت، چه هر شخصی خودش را امیر می خواند. و هر

مجموعه ای به طریقه ای خودش می خواست کار می کرد. در نتیجه این بی نظمی ها پراکندگی های زیادی رخ داد و منتج به ظهور فتنه ها و جنجال هایی در میان آنها گردید. هنگامی وضع آنها و به وخامت گذاشت، ملا محمد عمر امرای هر مجموعه را نزد خود احضار نمود و برای آنها سیمنا سه روزه ای در سال ۲۰۰۱م تشکیل داد. آنهایی که در آنجا گردهمایی نمودند به نتایج آتی دست یافتند: - رهبری تمام عربهای موجود در افغانستان (چه مربوط القاعده بودند یا از مخالفین آن) به دوش اسامه بن لادن افتاد.

- قاری طاهر جان به امارت مجموعه آسیای میانه و ترکستان شرقی و چین گماشته شد.  
- مولوی مسعود اظهر (یکی از چهره های معروف علمای پاکستان، که در کشمیر اشغالی دستگیر شد و مدت زیادی در زندان هند به سر برد و در اثر ربودن هواپیمای هندی توسط افرادی مجهول الهویه، که خواهان آزادی مسعود اظهر در مقابل رهایی سرنشینان هواپیما شده بودند، رها گردید) به حیث فرمانده جنگجویان پاکستانی و کشمیری و بورمای و بنگلادیشی تعیین گردید.  
- قوماندانی عسکری تمام جنگجویان خارجی در افغانستان به دوش جمعه بای نمگانی یکی از رهبران حرکت اسلامی ازبکستان قرار گرفت، که در یک بمباردمان شدید آمریکایی با شماری از همراهانش در مزار شریف به قتل رسید.

#### اردوگاه های القاعده در دوره طالبان:

اردوگاه های مربوط شبکه القاعده در مناطق مختلفی از افغانستان واقع شده بود که افراد آن شبکه در اردوگاه های مزبور، هنرهای جنگ و تمام اشیایی که بدان نیاز داشتند، یاد می گرفتند. آنها دارای لابراتوارها و ماشین آلاتی نیز بودند که در آنجا مسایل تیوریک را به طور عملی می آموختند. مهم ترین مراکز تمرین نظامی تابع جنگجویان خارجی به شرح ذیل بود:

- اردوگاه حضرت معاویه که در منطقه ژوره ولایت خوست واقع بود. این مرکز در زمان مقاومت علیه نیروهای شوروی از اردوگاه های مهمی به شمار می رفت (زیرا مرکز مهم قوماندان معروف جهاد مولوی جلال الدین حقانی بود). زمانی که سفارتخانه های آمریکا در کینیا و تنزانیای مورد هجوم قرار گرفت و آمریکا به خاطر آن بر افغانستان و مراکز اسامه تهاجم موشکی انجام داد، تنظیم القاعده این اردوگاه را ترک نمود.

- اردوگاه دیگری در منطقه کابل در ریشخور داشتند. این مرکز در ایام اخیر وجود طالبان در افغانستان، از جمله مهم ترین اردوگاه ها القاعده به شمار می رفت.

- اردوگاه «البدر» که در ولایت ننگرهار در منطقه ای بر فراز سفید کوه قرار داشت که پس از هجوم های هواپیمایی آمریکا بنام «توره بوره» شهرت یافت. این منطقه اولین پایگاه مجاهدین بود که در سال ۱۹۷۸م علیه نظام کمونستی و قوای اشغالگر شوروی ساخته شده بود. در حقیقت پایگاه

اسامه در توره بوره نبود بلکه در منطقه نزدیک آن بنام میلوه بود که مربوط مهندس محمود یکتن از فرماندهان معروف مجاهدین در ننگرهار می شد. او این مرکز را به اسامه داده بود. پیش از آنکه طالبان بر جلال آباد استیلا پیدا کنند، اسامه در آنجا می زیست. و آن مرکز را توسعه داده بود و تحصینات آن را تقویت نموده بود. این مرکز تا آخرین ایامی که در افغانستان حضور داشتند از مهم ترین مراکز اسامه در افغانستان به شمار می رفت.

- مرکز درونته : این مرکز در منطقه ای صعب العبور در فراز کوه های میان جلال آباد ولغمان واقع شده بود. این مرکز در ابتدا فرعی از فرقه نهم ارتش افغانستان بود. ولی افراد اسامه آن مرکز را به زودی، بخاطر صعب العبور بودن آن راه رسیدن به آن، ترک نمودند.

- اردوگاه «الخالد» : «مرکز این اردوگاه که در ولایت قندهار واقع بود، دارای شاخه های مختلفی در سراسر قندهار و هلمند بود. این اردوگاه مربوط جوانانی می شد که از مناطق صحرائی می آمدند، تا در فضایی تمرین داده شوند که با فضا و شرایط زندگی شان در کشورهای خودشان مناسب باشد.

#### تلاش ها برای دستگیری اسامه بن لادن:

هر گاه فعالیت های اسامه بیشتر می شد، فشارهای جهانی بر حکومت طالبان اعمال می شد و از آنها می خواستند که اسامه و مجاهدین عرب را به آمریکا یا حکومت سعودی تسلیم بدهند. در این راستا تلاش های گوناگون صورت گرفت و از سوی جهت های متعددی. این گونه تلاش ها پیهم جراین داشت، بی آنکه یکی بر دیگری استوار باشد. وقتی که تلاش های نظامی جهت ترور وی به شکست مواجه گردید تلاش ها در راستای دستگیری وی صورت گرفت. این تلاش ها در حقیقت بسیار زیاد بود و من به ذکر شماری از آن و آنهم به طور خلاصه می پردازم:

#### تلاش های دیپلماتیک:

اولین تلاش آن بود که حکومت سعودی حکومت طالبان را به رسمیت شناخت. حکومت سعودی حکومت طالبان را به تاریخ (۱۹۹۷/۵/۲۶م مطابق با ۵/ جوزا/ ۱۳۷۶هـ ش) یعنی یک روز پس از به رسمیت شناختن اسلام آباد، به رسمیت شناخت. این زمانی بود که میان طالبان و جنرال عبد الملک ائتلاف رخ داد و آن جنرال پس از چند روز علیه طالبان شورید و دوباره در صف مخالفین ایستاد. حکومت سعودی به آن گمان بود که با به رسمیت شناختن طالبان می تواند که به بحران اسامه نقطه پایان بخشد و با حکومت طالبان حسب خواست خودش برخورد نماید. حتی این تلاش هم در برآورده شدن هدف آنها مفید تمام نشد. لذا مسئله اسامه باعث گردید که روابط دیپلماتیکی - که میان حکومت طالبان و حکومت سعودی وجود داشت - دوباره قطع گردد.

از تلاش های دیپلماتیکی که حکومت سعودی انجام داد آن بود که هیئت های متعددی را به سطوح مختلف نزد طالبان ارسال داشت، واز خلال آن از نظام طالبان خواهان تسلیم دادن اسامه بن لادن به امریکا یا سعودی ویا تصفیه جسدی وی گردید. بیشترین تلاشهای را که در این راستا انجام داد آقای سلمان العمری - شارژدافیر سعودی در افغانستان - بود که مقرر خود را اسلام آباد انتخاب کرده بود - به کرات ومرات سعی داشت که طالبان را وادار سازد تا اسامه را به امریکا یا حکومت سعودی تسلیم بدهند. شماری از ماموران بلند پایه وزارت خارجه طالبان در یادداشت های خویش گفته اند که سلمان العمری از کابل دیدار به عمل آورد. وبا وزیر خارجه آن زمان طالبان، ملا محمد حسن، ملاقات نمود. با لهجه ی زشت وتند به ملا محمد حسن گفت: باید مشکل اسامه حل بشود، یا شما خودتان او را از بین ببرید ویا برای امریکا تسلیمش دهید ویا به سعودی تا به جزای اعمالش برسد!!" از لهجه اش چنین معلوم می گردید که اگر اسامه به حکومت سعودی تسلیم داده شود اعدام خواهد شد. ملا محمد حسن در حالی که از شدت غضب چشمهای سرخ فام گشته بود گفت: ما به این خاطر به شما احترام می گذاریم که قبله مان در خاک عربستان سعودی قرار دارد، والا حمیت ومردانگی تان از قبل معلوم است!!" این سخن را گفت واز مجلس بیرون شد.

در سلسله این تلاش ها دیدارهای مکرر امیر ترکی الفیصل مسئول استخبارات اسبق سعودی می باشد. امیر ترکی الفیصل در مصاحبه ای با تلویزیون MBC در ماه نومبر سال ۲۰۰۱م درباره دیدارهایی غیر اعلانیه ای که در سال ۱۹۹۸م در شهر قندهار با طالبان انجام داد اظهار نظر می کرد گفت این دیدارها بخاطر آن بود که از رهبران طالبان می خواست که اسامه را به امریکا تسلیم دهند. بر حسب اظهارات امیر ترکی الفیصل، طالبان به شکل مبدئی توافق نشان دادند، واز هر دو طرف کمسیون مشترکی تشکیل گردید، پس از آن ملا محمد عمر وزیر خارجه اش مولوی وکیل احمد متوکل را به ریاض فرستاد، وبا سعودی موافقه خود را اعلام داشت<sup>۳۱</sup>. پس از آن دیدار، طالبان چهار صد (۴۰۰) داتسون جدید بدست آوردند، این همراه با مبلغ بزرگی که در جنگ های شمال افغانستان به دست شان افتاد. لی طالبان به این وعده ای که به حکومت سعودی سپرده بودند وفا نکردند.

هنگامی که در سفارتخانه های امریکا در کینیا وتنزانیای انفجار رخ داد، امریکا بر سعودی فشار آورد که از نفوذ خود بر طالبان استفاده نموده آنها را وادار به تسلیم دهی اسامه به امریکا سازد. پس از آن ترکی الفیصل بار دیگر به تاریخ ۲۲/۹/۱۹۹۸م مطابق با ۳۱/سنبله/۱۳۷۷هـ ش) به قندهار سفر نمود، امیر ترکی الفیصل درباره این دیدارش در مصاحبه اش گفت: "کاش آن دیدار رخ نمی داد!! وگفته است: "من در برخورد ملا عمر یک تحول ریشه ای را احساس نمودم" او ملا محمد عمر را مردی مستبد الرأی، خودکامه و **وقیپوک** توصیف نمود. وگفت: او تصمیم گیری هایش را بر

<sup>۳۱</sup> - جریده ای "همشهری" ایرانی روز جمعه بتاریخ ۱۶/نومبر سال ۲۰۰۱م، عدد ۲۵۶۳.



اساس مزاج شخصی وبدون جستجو درباره امور وتمحیص درست از نادرست، اتخاذ می نماید.ومی گوید: ملا محمد عمر حکومت ومردم سعودی را با لهجه شدید وتند مورد هجوم قرار داد. برایش گفتم: مردم افغانستان بهای این مخالفت را گران خواهد پرداخت، واز این تصمیم پشیمان خواهی شد واز مجلس بیرون شدم."

آگاهان می گویند که ملا محمد عمر بر امیر سعودی عیب گرفت که چگونه به نمایندگی از آمریکا حرف می زند وخواهان تسلیم دهی یک مسلمان به آمریکایی ها می شود. وچنان به لهجه تند حرف زد که امیر فیصل آن را توقع نداشت. هنگامیکه ترجمان در اثنای ترجمه سخنان ملا عمر بند خورد، ملا عمر به ترجمان گفت: حرفهایی که برای وی گفتم کما کان برایش بگو!! پس از آنکه امیر ترکی الفیصل از افغانستان بازگشت وهنوز هواپیمایش به فرودگاه بین المللی ننشسته بود که سفیر طالبان را از سعودی بیرون کردند.

بسیار از اهل خبره به این نظر هستند که سعودی وآمریکا ودول دیگری چندین بار در جهت ترور اسامه وبرخی از رفقاییش تلاش ورزیدند. ولی همه ان تلاش به ناکامی انجامید. پس از آن بعضی جهات تلاش ورزیدند که نقش اسامه را در افغانستان - از طریق ایجاد یک جمعیت خیری بنام "سازمان وفاء" زیر سرپرستی شخصی بنام عبد العزیز که قبلا به آن اشاره شده، در ضمن فعالیت های کمیسیون علمای بزرگ - کمرنگ سازد. آگاهان بر آن هستند که: این گونه از کمیسیون ها امکان ندارد که تشکیل یابند جز به اشاره وهمکاری غیر مستقیم استخبارات یا جهت های امنیتی سعودی ویا حداقل به اجازه آن. این سازمان توانست که جوانان عرب مخالف اسامه در افغانستان را به گرد خویش جمع نماید، ولی از کمرنگ ساختن نقش اسامه در افغانستان - آنچنانکه انتظار می رفت - کوتاه آمد.

#### اختلافات در صف طالبان درباره اسامه:

همه طالبان در برانگیختن مشکلات جهانی از طرف اسامه با او توافق نداشتند. بلکه میان رهبران آن، پیرامون این موضوع اختلاف نظر وجود داشت. شماری از آنها اعتقاد داشتند که فعالیت های دشمنانه اسامه با قدرت های جهانی ومنطقوی باعث می گردد که نظام طالبان در کنج انعزال قرار گیرد واز جامعه بین المللی دور بماند. آنها می گفتند که: اگر می خواهیم که حکومت ونظام سیاسی ای را تشکیل دهیم باید خواسته های قدرت های جهانی ومنطقوی را بپذیریم. آنها به این نظر بودند که اسامه بن لادن در افغانستان صرف به صفت یک مهمان زندگی کند، ودر این حال بر وی لازم است که از فعالیت در برابر کشورهای دیگر دست بردارد. و اگر می خواهد که این گونه از فعالیت ها را ادامه دهد در جستجوی مأوای دیگری غیر از افغانستان شود. مولوی وکیل احمد متوکل با شماری از رفیقهایش از همین مفکوره پیروی می کردند. مقاله های این گرایش زمانی نگاشته شد

که مولوی وکیل احمد زمان به حیث سکرتر ملا محمد عمر ایفای وظیفه می نمود. در آن وقت از طریق تأثیری که بالای ملا عمر داشت توانست که بالای اسامه و فعالیت های تبلیغاتی اش پابندی ایجاد کند. از این موضوع اسامه بن لادن در مصاحبه ای که با شبکه الجزیره در سال ۱۹۹۸م انجام داده بود به صراحت بیان داشته بود: "نظر به شرایط گوناگونی که در افغانستان وجود دارد، دیدگاهی در نظام طالبان وجود دارد که از داخل افغانستان علیه هیچ حکومتی، تحرک و فعالیتی نداشته باشیم. و این تصمیم به چنانچه معلوم می شود - از طرف امیر المومنین صادر می شود، و ما نقش تشویق مجاهدین را - که بر ضد امریکا فعالیت های خود را ادامه دهند - بدوش می گیریم. این کار صرف به تلاش های محدود ما در این مرحله موقوف نیست.

باری همان گروه مخالف اسامه بن لادن، در افغانستان، توافق کرده بودند که به شکلی باید اسامه را از میان بردارند که اتهام خیانت به طالبان متوجه نشود. خواستند که اول خبر از فعالیت ماندن گروه های اسامه را منتشر سازند و سپس بر هواپیمایی سوار شود و جهت علاج به بعضی از دولت ها برده شود و هواپیما از طرف هواپیماهای آمریکایی یا هواپیماهای جنگی دولت دیگری اختطاف گردد و یا آنکه هنگام علاج در شفاخانه دستگیر گردد. این خبر ساختگی فعلا در بعضی از اخبار از جمله روزنامه «الحیاه» لندن به نشر رسید. و این خبر و این درامه با مداخله افراد نزدیک به اسامه در داخل حرکت طالبان افشا و ناکام ساخته شد.

گروه دیگری از رهبران جنبش طالبان بر آن بودند که اسامه می تواند با تمام آزادی علیه دشمنان اسلام فعالیت نماید؛ زیرا جهاد فرض است. آنها می گفتند که اسامه فریضه ایرا ادا می نماید. کسانی که این مفکره را تأیید کردند از جمله عبد الحی مطمئن - سخنگوی رسمی جنبش طالبان، و شخصیت قابل اعتماد نزد ملا عمر - و طیب آغا، سکرتر ملا عمر در ایام اخیر، به شمول عده ای دیگر از علماء و طلبه ای مؤثر در حرکت، بودند. آنها توانستند که وکیل احمد متوکل را از سمت حساسش سکرتریت ملا عمر که بدان وسیله می توانست بر عقلیت ملا عمر مؤثر واقع شده در تصمیم گیری های مهم نقش کلیدی داشت باشد، دور سازند و به حیث وزیر خارجه تعیین نمایند. ولی وکیل احمد در راستای تغییر دادن سیاست خارجی طالبان نیز از فعالیت باز نه ایستاد؛ زیرا به طریقه ای که طالبان عمل می کردند در ایجاد رابطه با دول دیگر محل تمام می شد. مشکلاتی که از ناحیه اسامه برایش پیدا شده بود، بزرگترین سنگ مانع و در تمام سطوح، در راه تحقق این هدف بزرگ واقع شده بود... از این رو اصرار می ورزید که اگر طالبان می خواهند نظامی بسازند، باید به خواسته های جامعه بین المللی پاسخ دهند. و بدون آن امکان ندارد که دولت تشکیل دهند و یا نظام سیاسی بسازند. از این خاطر اسامه در بسیاری از مجالس می گفت: ما دو مخالف داریم: یکی آمریکا و دوم وزارت خارجه رژیم طالبان!!

اختلاف میان وکیل احمد متوکل واسامه بن لادن تا آنجا رسیده بود که یکی از نزدیکان وکیل احمد در یک مصاحبه با بعض رسانه های خبری منطوقی گفته بود: وکیل احمد از طریق رده های نزدیک خود به قنصل آمریکا در پشاور پیش از واقعه نیویارک، خبر داده بود که القاعده تصمیم دارد علیه آمریکا یک عملیات بزرگ را اجراء نماید. ولی جهت های آمریکایی این معلومات را به جدیت نگرفتند.

زمانی که مشکلات میان مجموعه وکیل احمد واسامه بن لادن و مجموعه اش زیاد گردید، ونزدیک بود که درز بزرگی در صف طالبان ایجاد نماید، ملا امیر خان متقی و مجموعه ای دیگری به قندهار رفتند تا با اسامه در این موضوع صحبت کنند و مشکلات حل گردد ولی تلاشها آنها بجای نرسید و اختلاف نظر به همان منوال جریان پیدا کرد.

## فصل سوم

### سقوط حکومت طالبان و بمیان آمدن نظام کرزی

#### تمهید

اشغال افغانستان توسط آمریکا، در تاریخ این کشور یک مرحله جدید به شمار می رود. آمریکا در مشارکت با قضیه افغانستان سهم داشت و از جهاد افغانها علیه اتحاد شوروی پشتیبانی کرده بود ولی متوقع نبود که آن کار به صورت تجاوز و اشغال نظامی در بیاید و تغییر شکل دهد. همه امور آن بدست خبرگان سیاسی و نظامی آمریکا اداره شود و برنامه های بلند مدتی را جهت سکولارسازی مردم آن و تغییر ویژگی های اسلامی و روش محافظه کار آن، راه اندازی شود و توسط ایادی عقلیت های آمریکایی و یا افغانی تربیه یافته خوان اندیشه و زندگی امریکایی به مرحله اجراء دربیابد.

پایان بخشیدن به نظام طالبان افغانستان به توسط ارتش آمریکا - و با مشارکت های سمبولیک کشورهای دیگر، رخ داد. این کار در حالی رخ داد که یک تحول بزرگ و قابل درس گیری، را در پی داشت. چه این حوادث و رابطه آن با واقعه ۱۱ سبتمبر ۲۰۰۱ م به "میخ ملا نصرالدین" می مانست که در خلال این فصل کتاب به آن خواهیم پرداخت:

#### ۱- انگیزه های مستقیم تجاوز آمریکا بر افغانستان:

هنگامی که رخداد ۱۱ سبتمبر سال ۲۰۰۱ م واقع گردید، جهت های رسمی آمریکا چهار ساعت پس از اجرای واقعه، اسامه بن لادن را متهم نمود که در اجرای این عملیات دست داشته است. در نخستین جلسه ای که مجلس امنیت ملی آمریکا به تاریخ ۱۲/۹/۲۰۰۱ م در پایگاه هوایی «اوفت» انجام داد، «جورج تینت» رئیس استخبارات آن زمان آمریکا، اطلاع داد هیچ شکی ندارد که

در پشت سر این نوع از کارهای تروریستی اسامه بن لادن قرار دارد. تنها القاعده می تواند این چنین کارهای تروریستی منظمی را اجراء نماید. وزیر خارجه آمریکا کولن پاول به طور رسمی به تاریخ ۲۰۰۱/۹/۱۳م اعلان داشت که حوادث ۱۱/۹ توسط اسامه بن لادن به اجراء گذاشته شده است. این در حالی بود که هنوز از حادثه دو روز تمام نگذشته بود. بدون شک این مدت برای تحقیق در مورد این چنین حادثه بزرگی کافی نمی تواند بود.

از اولین لحظه های وقوع این حادثه اداره جورج بوش آمادگی داشت که حکومت طالبان را از میان بردارد. از همان لحظه های اول سردمداران کاخ سفید در پی آن بودند که راه های ممکن را جهت زدن حکومت طالبان جست و جو نمایند. بعضی ها به این نظر هستند که آمریکا مدت ها پیش تر از واقعه ۱۱ سپتامبر تصمیم داشتند که حکومت طالبان را از میان بردارند. یکی از شخصیت های سیاسی پاکستان و معاون وزیر خارجه سابق پاکستان که در کارهای سیاسی و دیپلماتیک عمری را سپری نموده و (نیاز ای نایک) نام دارد به تاریخ ۲۰۰۱/۹/۱۸م در مصاحبه ای که با رادیوی بی بی سی داشت گفت: ایالات متحده آمریکا پیش از حدوث رخداد ۱۱/۹ سپتامبر قصد داشت علیه اسامه بن لادن و حکومت طالبان عملیات اجراء کند. معاون وزارت خارجه اسبق پاکستانی (نیاز) در همین مصاحبه گفت: بعضی از مسئولین بلند پایه حکومت آمریکا در ماه جولای ۲۰۰۱م برایش اطلاع داده بودند که آمریکا در میانه های ماه اکتوبر سال ۲۰۰۱م علیه افغانستان، دست به عملیات نظامی خواهد زد. معاون وزارت خارجه پاکستانی گفت: مسئولین آمریکایی برایش از برنامه عملیات، خود علیه افغانستان حین اشتراک وی در کنفرانس ویژه ای تحت سرپرستی ملل متحد - که به مناسبت حل قضیه افغانستان در برلین از ۱۷ تا ۲۰ جولای سال ۲۰۰۱م برگزار گردیده بود - اطلاع داده بودند. نیاز گفت: مسئولین آمریکایی برایش گفتند که اگر تسلیم دهی اسامه به صورت فوری اجراء نشود، ایالات متحده آمریکا مجبور است که جهت دستگیری اسامه و ملا عمر رهبر طالبان، دست به عملیات نظامی بزند.

ژورنالیست فرانسوی بنام تیر میسان به همین گفته ای نیاز ای نایک اشاره کرده در کتاب خود بیان داشته است: که در نیمه های ماه جولای سال ۲۰۰۱م مذاکرات چند جانبه ای در برلین رخ داد، در خلال آن هیئت آمریکایی به سرکردگی توم سیمونو، کارل اندرفورت و لیکو لدون، احساس شکست نموده به تهدید پناه برد. لذا آمریکایی ها اعلان داشتند که با قوای خویش در ماه اکتوبر وارد افغانستان شده نظام طالبان را از میان خواهد برداشت.<sup>۳۲</sup>

---

<sup>۳۲</sup> - تلخیص کتاب "الخدیعۃ المرعبۃ" اثر تیری میسان (یک صحفی فرانسیسی) ترجمه عربی اش از طرف سوزان قازان صورت گرفته طبع دار کنعان للدراسات والنشر - دمشق. تیری میسان بیان ومعلومات نیاز ای نایک را تایید می کند.

(Bob Woodward) گفته است، آمریکایی ها از ماه اپریل ۲۰۰۱م برنامه مسلح ساختن جبهه متحد شمال را روی دست گرفته بودند. این در حالی بود که شماری از فرماندهان شمال در تجارت مواد مخدر دست داشتند و با روسیه و ایران روابط وسیع داشتند. ولی (کولن پاول) و (ار متیج) - معاون وزیر خارجه - به این نتیجه رسیده بودند که نظر به خطری که از ناحیه اسامه متوجه آمریکا است، چاره ای جز مسلح ساختن جبهه متحد (اتحاد شمال) وجود ندارد. بنابراین آن حکومت آمریکا در جولای ۲۰۰۱م تصمیم گرفت که حکومت طالبان و شبکه القاعده را خاتمه بخشد. آنها سالانه در حدود دو صد (۲۰۰) میلیون دلار آمریکایی برای اتحاد شمال / جبهه متحد اسلامی در نظر گرفته بودند.<sup>۳۳</sup>

از این رو بعضی ها بر این نظر هستند که حادثه ۱۱ سپتامبر به توسط بعضی از جهات آمریکایی دسیسه شده بود تا برای ایالات متحده آمریکا مجوزی پیدا شود که دشمنان خود را و متمردين در برابر نظم نوین جهانی را - که از طرف قدرت های جهانی ای که در عرصه های اقتصادی و سیاسی سیادت آمریکا را تحدید میکردند - از میان بردارند.

عده ای از نویسندگان، برای اثبات این نظر به سرشت خود آمریکایی ها استدلال می کنند تیری میسان می گوید: تاریخ آمریکایی ها شاهدان است که آنها بعضی از حوادث را خودشان می سازند تا پس از آن به نفع آمریکا از آن استفاده نمایند و یا آن را جهت تحقق اهداف ویژه ای مورد استفاده قرار دهند. یکی از مثال های آن اینست که هنگامیکه انقلابیون در کوبا در سال ۱۹۵۸م تحت رهبری (فیدرل راوول کاسترو) و (چیگوارا) و کامیلو تینفویگوس، در قلب نظام (فکانسیوباتیستا) به پیروزی رسیدند. حکومت جدید - که دیگر کمونستی نمانده بود - در برابر فرصت طلبی های فرض شده از طرف شرکت های آمریکایی بر اقتصاد کوبایی - قیود وضع نمود. بنابراین آن شرکت های آمریکایی تلاش نمود تا رئیس جمهوری آمریکا جون کیندی را قانع سازند که حکومت جدید کوبا را از بین ببرد و بجای آن حکومت دیگری تشکیل دهد.

همین جهت های آمریکایی بشکل دسیسه از طرف شماری از سربازان تندرو کوبایی (دلتمتاز) و از طرف یک مجموعه دیگر که نامش را (North Woods) گذاشتند برنامه را طرح کردند، و هدف این جهت های آمریکایی دسیسه کار این بود تا جامعه بنی المللی را قناعت دهند که فیدرل کاسترو برای صلح در غرب خطر جدی تلقی گردد، و تا تمام جهان را نیز بدان قانع سازند. لذا برنامه ای را ساختند که اجرای آن مصالح آمریکا را به نحو شدیدی متضرر می ساخت. بعضی از برنامه طرح شده قرار ذیل بود:

---

<sup>۳۳</sup> - رک به کتاب (Bush at war)

۱- تهاجم بر پایگاه آمریکایی در گوانتانامو- این عملیات را برخی از ملیشه های کیوبایی خریده شده که در لباس نیروهای خاص فیدرل کاسترو قرار می داشته باشند اجراء می نمایند .برنامه عملیات آنها کارهای تخریبکارانه ی زیادی را در بر می گرفت که از جمله می خواستند دیپوی اسلحه و مواد ارتزاقی پایگاه را منفجر سازند که ان ضررهای مادی وبشری بزرگی را سبب می گردید .

۲- غرق ساختن کشتی امریکایی در آبهای نزدیک کیوبا، طوری که کشتی خالی باشد واز طریق ریموت کنترل از دور قابل تحکم باشد، این کار زمانی صورت گیرد که کشتی ها وهواپیماهای کوبایی در منطقه موجود باشند تا کار به آنها منسوب گردد.

۳- هواپیماهای مزور کوبایی شبانگاه دولت مجاور کوبا را تحت بمباردمان قرار دهد وبم هایی که در آن افکنده می شود باید ساخت اتحاد شوروی باشد تا دولت های مجاور نیز احساس ترس کنند ودر نتیجه آنها نیز در پروژه امریکایی داخل کرده شوند.

ولی جون کنیدی با این برنامه موافقه نشان نداد، نتیجه آن شد که جون کنیدی در سال ۱۹۶۲م ترور گردید واسناد این توطئه مخفی نگهداشته شد.

این در حالی است که دیگران گمان میبرند که در این کارها دستهای ترورستی به طور واقعی قرار داشته اند .در حالی که این واقعه برای عقابها اداره آمریکا که برای تفوق طلبی آمریکا در تمام عرصه های زندگی ودر سراسر جهان برنامه طرح می کردند، فرصت داد تا آن را بخاطر همین منظور مورد استفاده قرار دهند ومخالفین با نظام نوین جهانی آمریکا را سرزنش نمایند بلکه از میان بردارند . از آن رو دیک چینی می خواست که آمریکا مبارزه اش را با تمام دولی که تروریزم را حمایت می کنند آغاز نماید .به نظر او آنها را مورد حمله قرار دادن، آسان تر از آن است که شبکه القاعده را که هدفی نامرئی است، مورد حمله قرار داد.

طیف دیگری از تحلیلگران بران هستند که عملیات ۱۱/ سبتمبر بدون شک توسط گروهی از پیروان اسامه اجرا شده مثلثیکه اسامه خودش نیز در یک نوار نشر شده به تاریخ ۳۰/۱۰/۲۰۰۴م بدان اعتراف نموده است .ولی جهت های دیگری که از جنگ میان جهان اسلامی وایالات متحده آمریکا استفاده می کردند، - چون یهود - شرایط را برای هجوم مذکور آماده ساختند .وبرای آن تسهیلات لازم آماده نمودند وبرای اجرا کنندگان عملیات وانمود میساختند که این همه فعالیتهای خود اینها است، وبه امریکایها هم این را وانمود کردند که این صرف از کارهای تروریستها است وهیچ جهت دیگر در آن دست نداشته .حاملان این نظریه برای اثبات تحلیل خویش شواهد ومثال هایی نیز ارائه می کنند .

چه رخدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م توسط خود آمریکایی ها رخ داده باشد و چه کار تروریستی باشد که توسط افرادی مجهول الهویه به اجرا درآمده است، آمریکا آن را مورد استفاده قرار داده و آن را وسیله گردانیده برای تصفیه حساب بعضی از رژیم های حاکم در جهان اسلامی، و از سوی دیگر آن را جهت زدن بیداری اسلامی با تمام پدیده ها و فعالیتهایش نیز مورد استفاده قرار داد.

از آن رو آمریکا علیه کسانی که آنها را تروریستان و دول حامی تروریزم می خواند، وارد میدان درگیری شد!! آمریکا ادعا نمود که تروریستان یا القاعده در شصت دولت جهان حضور دارد. لذا آمریکا آن کشورها را در برابر دو راه قرار داد یا تروریستان موجود در آن کشورها را دستگیر نموده به دست آمریکا بسپارند و یا خود آماده دشمنی با آمریکا شوند. شعار امریکا در آن مورد آن بود که یا با ما باشید و یا ضد ما! رئیس جمهوری آمریکا جورج بوش در این مورد می گوید: «در این جنگ ... یا در پهلوی ایالات متحده بایستید و یا درمقابل آن قرارگیرید ... بخاطریکه این ملت (ملت امریکا) به این گونه از عزیمت و وحدت قوی برخوردار می باشد، و بخاطریکه ما دارای صبری بزرگ هستیم و پیروزی در اولین میدان جنگ از آن ما خواهد بود ... بسیاری از تماشاگران که می خواستند تماشاگر باقی بمانند، دارند درک می کنند که از مصلحت شان آن است که با ما باشند.»<sup>۳۴</sup>

آمریکا با تک تک آن دولتها ارتباط گرفت و برای آنها پیشنهاد نمود که یا با ما باشید و یا ضد ما، به این شکل آمریکا توانست که تأیید و همکاری اکثریت رژیم های حاکم را علیه آنچه تروریزم می خواند بدست آورد که از آن جمله حکومت های سودان و ایران و پاکستان نیز بودند.

تنها رژیمی که به خواسته های آمریکا تسلیم نشد و در برابر مطالبه آنها جواب رد داد رژیم طالبان بود. حکومت آمریکا از حکومت طالبان خواسته بود که مراکز تمرین و تربیه القاعده در افغانستان خاتمه داده شود و اسامه و پیروان او دستگیر شده همه به ایالات متحده آمریکا تسلیم داده شوند.

پس از آن، آمریکا از طریق پاکستان و ارسال هیئت های بلند رتبه، بر طالبان فشار وارد نمود که آنها قناعت پیدا کند و به خواسته های آمریکا تن دهند، ولی طالبان به خواسته های آمریکایی پاسخ مثبت نگفتند، و آمریکایی ها این عدم تسلیم پذیری طالبان را سبب کافی دانستند که بر افغانستان حمله ور شوند و نظام طالبان را از بین ببرند.

---

<sup>۳۴</sup> - در خطابی که به تاریخ ۲۰۰۲/۱/۶م در ایالت کالیفرنیا ایراد نموده بود و در سایت اینترنتی رسمی وزارت خارجه امریکا به تاریخ ۲۰۰۲/۱/۷م به نشر رسیده.



## ۲- موقف حکومت طالبان در برابر مطالبه آمریکا:

خلاصه موقف طالبان آن بود که رهبران القاعده اذعان دارند که در رخدادهای ۱۱/ سبتمبر هیچ دستی نداشته اند. این موضوع را اسامه بن لادن، بر اساس آنچه وسایل ارتباط جمعی منطوقی وجهانی آنروز از وی گزارش داده بود - بیان داشته است ولی اصل هجوم را تأیید کرده بود. و گفته بود که آمریکا به واسطه سیاستهای ظالمانه ای که در جهان اعمال می کند مورد این گونه از تهاجمات قرار می گیرد، به ویژه بخاطر آنچه از اعمال شومی که در شرق میانه و جهان اسلامی مرتکب می شود و جنایتهایی را در حق امت اسلامی انجام می دهد.

ولی دیگر مسئولین شبکه القاعده اعلان داشتند که شبکه القاعده در رابطه با رخدادهای نیویارک و (واشنگتن) هیچ دستی نداشته است. از آن جمله از ابو غیث و ابو حفص موریتانی - یکتن از مسئولین بلند پایه شبکه القاعده - بر اساس آنچه وسایل ارتباط جمعی گزارش داده نام برد. ابو حفص در مصاحبه ای که به تاریخ (۲۰۰۱/۱۱/۳۰م) با خبرنگار الجزیره داشت، در پاسخ به سوال: آیا شبکه القاعده مسئولیت عملیات ۱۱/ سبتمبر را به عهده می گیرد؟ گفت: هیچ جهتی مسئولیت آن را تا هنوز متقبل نشده است. و حتی از طرف محکمه قضایی ایالات متحده آمریکا نیز کدام فیصله ای صادر نشده که جهت معینی را متهم بدان کرده باشد و کارش را تقبیح نموده باشد. حرکت طالبان اعلان داشته که هیچ کس از مجاهدین ساکن در افغانستان در این موضوع دست نداشته است. در روشنی این تصریحات، جهت خارجی ای که چنین عملیاتی را اجرا کرده باشد مجهول الهویه باقی می ماند. اما اگر به این قضیه به طور دقیق نگاه شود، به شناخت فاعل حقیقی آن دست خواهیم یافت و او باید مورد بازپرس قرار گیرد و لازم است که مورد محاسبه جدی واقع شود. وقتی خبرنگار از وی پرسید که سخنگوی شبکه القاعده آمریکا را به توفان دیگری از حمله هواپیمایی تهدید کرده است!! ابو حفص در پاسخ گفت: او تهدید نکرده است... آمریکایی ها نظر به سیاستهای دشمنانه شان انگیزه های رخداد ۱۱ سبتمبر را فراهم آوردند و به سبب همان سیاست کهنه خود و علاوه بر دشمنی شان با افغانستان، سبب خواهد گردید که این امور اضافه شود.

خبرنگار از وی پرسید: پس بر اساس ارزیابی ای که شما می کنید و آرزوی که دارید، این عملیات نتایج رضایتبخش داشته است، این درست است؟ ابو حفص گفت: از این موضوع کسانی باید پرسیده شوند که عملیات را اجرا کرده اند، ما این عملیات را انجام نداده ایم، ولی یک چیز را از شما پنهان نمی کنم که ما در اینجا در افغانستان مانند صدها میلیون مسلمان جهان اسلامی هستیم که نتوانستیم خوشی مان را ببوشانیم زیرا برای اولین بار می بینیم که آمریکا برای یکبار مرارتی چشمانده می شود که ملت های اسلامی از ده ها سال به این سو همه روزه بدست آمریکا به طور مستقیم یا غیر

مستقیم، مرارت ها می چشند. ما از وقوع این رخدادها خوشحال شدیم. ولی این ضربه ها، اگر چه انجامش نداده بودیم، به نفع ما تمام شد که بر اساس آن نتایج مهم و دلپسندی مترتب گردید. بر اساس آن اظهارات ملا محمد عمر اعلان نمود امکان ندارد که اسامه و پیروانش بتوانند چنین عملیات بزرگی را از افغانستان طرح ریزی و اجرا نمایند. از این رو او اسامه را مسئول این رخدادها نمی داند.

پس از آن فشارهایی از جهات داخلی جنبش طالبان از یک سو و از طرف دولتهای همسایه وهم پیمان طالبان از سوی دیگر بر ملا محمد عمر وارد می شد که اسامه بن لادن را برای آمریکایی ها تسلیم دهد. لذا ملا عمر گروهی از دانشمندان را خواست تا در این باره دیدگاه شرعی را ارائه کنند. اجتماع علماء فعلا در این باره به تاریخ ۳۰/۱۱/۲۰۰۱م در کابل انعقاد یافت. وموقف ملا عمر در آن اجتماع به طور خلاصه ذکر گردید: (ما آماده هستیم که اسامه بن لادن را در محکمه های افغانستان و یادر برابر محکمه تشکیل شده از سه کشور اسلامی به قضاء بکشانیم این به شرطی که ایالات متحده آمریکا دلیل روشنی برای دست داشتنش در واقعه ۱۱/ سپتامبر، تقدیم نماید، وگفت که آمریکا اسامه بن لادن را ذریعه ای ساخته است تا حکومت طالبان را از میان بردارد).

از سوی دیگر آمریکا از زبان رئیس جمهوری وزیر دفاع آن کشور رامسفیلد مطالبه ملا محمد عمر را مبنی بر اجرای مذاکرات بر سر قضایای اختلافی رد نمود واصرار برآن ورزیدند که اسامه بن لادن و پیروان او را بدون هیچ تعلل و تأختر تسلیم دهند !!

در واقع تهاجمی که بر افغانستان صورت گرفت و زدن پایگاههای ترورستان - بر اساس ادعای آمریکا - وسقوط دادن حکومت طالبان، از روز اول وقوع حوادث ۱۱/ سپتامبر از طرف آمریکا تصمیم گرفته شده بود. ولی آغاز عملیات وهجوم بر افغانستان به سبب آنکه آمریکا بتواند آمادگی خویش را کامل سازد وتدارکات نظامی خود را تکمیل نماید، وفضای جهانی را از طریق حرکت دیپلوماسی جوسازی نماید، وهمکاری کشورهای همسایه را جهت آماده کردن تسهیلات لازم برای هجوم بر افغانستان، جلب نماید، کار عملیات نظامی آمریکا به تأخیر افتاد.

### ۳- تهاجم آمریکا:

آمریکا می خواست که در افغانستان جنگی را علیه طالبان و پیروان اسامه به راه اندازد وبه هر وسیله ی ممکن پیروزی را از آن خود سازد. آمریکا تجربه نیروهای اتحاد شوروی را پیش روی خود داشت که در افغانستان داخل شد ودر دام گیر افتاد و نتوانست که از آن خود را انجات دهد جز پس از نه سال وآنهم به حالتی بیرون شد که عرق های شرم وشکست را در جبین داشت. از آن رو رهبری نظامی آمریکا تأکید می ورزید که تجربه اتحاد شوروی را با دقت مورد مطالعه قرار باید داد واز آن به صورت اساسی استفاده باید کرد.

آنانی که از اوضاع افغانستان اطلاع کافی دارند بر آن هستند که آمریکایی ها در حمله شان بر افغانستان از تجربه شوروی به نحو درست استفاده نکرده اند. زیرا که نیروهای شوروی به افغانستان با تمام آسانی داخل شدند و در زمان وارد شدن آن هیچ کسی برایشان مزاحمت ایجاد نکرد ولی نتوانست که بر افغانستان و کوه های صعب العبور آن تسلط پیدا کند. تحلیل گران باوردارند که این کار برای آمریکایی ها نیز رخ خواهد داد. آنها نیز بر تمام سرزمین افغانستان کنترل حاصل نه خواهند کرد، و از افغانستان به رغبت خویش نه بلکه بزور اخراج خواهند شد.

بنابر آن آمریکایی ها استراتژی دقیقی را ترسیم نمودند که نشانه های آن پس از تطبیق معلوم گردید و منتج به آن شد که نظام طالبان به صورت بسیار سریع از هم بپاشد و علاوه بر آن که اسباب دیگری نیز وجود داشت که فروپاشی ناگهانی آنها را زودس تر ساخت. البته استراتژی آمریکایی ها و اسباب سقوط سریع نظام طالبان را در نقاط اساسی آتی می نگاریم:

#### الف: جمع آوری اطلاعات استخباراتی:

نخستین مرحله ی جنگ - که از خود جنگ به اندازه کافی پیشتر آغاز یافته بود - جمع آوری معلومات دقیق استخباراتی در باره دشمنی بود که آمریکا در صدد زدن آن برآمده بود. آمریکا نیاز داشت تا اماکن موجودیت شخصیت های مهم در افغانستان را شناسایی نماید. هم چنان باید درباره اماکن تنصیب اسلحه ضد هوایما معلومات حاصل نماید تا آن را در اولین وهله از بین ببرد تا آنکه هوایما ها اهداف دیگری خود را بدون ترس مورد هدف قرار دهند، بی آنکه به خطری مواجه شوند هم چنان آمریکا نیاز داشت که جاهای تجمع دشمن را بداند و جای رهبران را بداند و چیزی درباره مخزن های اسلحه و دفاتر استخباراتی و مراکز ارتباط و مراکز رادیو و غیره اطلاع داشته باشد و جاهای تمرین نظامی القاعده و مراکز تجمع افراد آن و پایگاه های رهبران آن را بشناسد. در عین زمان، نیاز داشت که کیفیت توزیع جنگجویان طالبان را در افغانستان بداند. زیرا تحرک نظامی بدون اطلاع داشتن از این مسایل برای آنها ممکن و میسر نبود. از این رو اولین چیزی که آمریکا به فکر آن افتاد، قضیه جمع آوری معلومات دقیق بود. مصادری که جهت کسب این معلومات از آن استفاده می نمود بسیار بود که می توان مهم ترین مصادر آن را به شکل زیر خلاصه نمود:

#### ۱- استخبارات پاکستانی:

تحلیلگران بر این باور هستند که استخبارات نظامی پاکستان (ISI) اولین و اساسی ترین مصدر معلومات استخباراتی آمریکا قبل از تجاوز آن به افغانستان به شمار می آید. اولین همکاری ای که آمریکاییها از پاکستانیها خواستند آن بود که برایشان معلومات مطلوب بدهند.

زمانی که حوادث ۱۱ سبتمبر رخ داد جنرال محمود احمد رئیس استخبارات پاکستانی آن وقت، در یک سفر رسمی به واشنگتن رفته بود. پس از آنکه حوادث ۱۱ سبتمبر رخ داد پس از آن

فورا جورج تینت، رئیس استخبارات مرکزی آمریکا (CIA) ملاقات نموده و هم چنان ریچارد آرمیتیج معاون وزیر خارجه آمریکا خواهان دیدار با وی شد. واز وی خو است که برای پرویز مشرف اطلاع دهد که در این باره تصمیم قاطع گیرد که یا پاکستان در پهلوی ما قرار گیرد و یا در صف مخالف ما!! وبرایش لستی از خواسته های آمریکا را که از پاکستان مطالبه داشتند تسلیم نمود وبرایش گفت: می خواهیم که با این خواسته ها توافق خود را کاملا اعلان بدارید. آن لست شامل همکاری های زیر بود:

- از بین بردن فعالیت های القاعده بر سر مرزهای پاکستان و افغانستان و متوقف ساختن ورود سلاح به افغانستان و قطع کردن کمکها بر اسامه بن لادن.  
- اجازه استفاده از فضای پاکستان جهت استفاده از آن در حالات اضطراری برای هواپیماهای جنگی آمریکا.

- اجازه دادن برای استعمال بندرگاه های بحری و مناطق هم مرز با افغانستان و استخدام پایگاه های هوایی جهت حمله بر افغانستان.

- آماده کردن معلومات استخباراتی و اطلاعات درباره تنقلات افراد.  
- تقبیح شدید حوادث ۱۱ سپتامبر و زدن تمام راه پیمایی های مردمی که در پاکستان به نفع تروریزم انجام میابد.

- متوقف ساختن ارسال مواد سوخت به نظام طالبان.  
- حکومت پاکستان باید روابط رسمی و دیپلماتیکی خود را با حکومت طالبان قطع نماید، این در صورتی که طالبان آماده همکاری در قضیه اسامه نباشند.

مطالبه آمریکا در عرصه جمع آوری معلومات استخبارتی مهم ترین مطالبه آن کشور به شمار می آید. این خواسته ها کاملا واضح بود. یعنی آمریکا از پاکستان می خواست که حکومتی را که تا آن روز تأیید می کرد و (در ساختن آن مهم ترین نقش را بازی کرده بود مترجم) به دست خود از بین ببرد.

به تاریخ ۲۰۰۱/۹/۱۲ م کولن پاول - وزیر خارجه آمریکا - با رئیس جمهوری پاکستان - جنرال پرویز مشرف - ارتباط تلفونی گرفت و با وی در رابطه با مطالبه های آمریکا سخن گفت: چنانچه پاول اظهار داشته و اظهاراتش را روزنامه جنگ به نقل از واشنگتن تایمز به نشر رسانده است، که وی به تاریخ ۲۰۰۱/۹/۱۳ م با پرویز مشرف ارتباط گرفته و برایش گفت: باید خودتان را تغییر دهید، و باید مخالفت خود را با طالبان اعلان کنید، آنچه از آنها خواسته شده بود انجام دادند.<sup>۳۵</sup>

---

<sup>۳۵</sup> - روزنامه جنگ ، روز ۲۰۰۴/۳/۲ م بنقل از جریده واشتن بوست.

آگاهان امور می گویند که وزیر خارجه آمریکا آنچه را گوشش از طریق تلفون از پرویز مشرف شنیده بود تصدیق نمی توانست کند، که می گفت: "او (مشرف) با تمام خواسته های واشنگتن موافق هست" وزمانی که بوش درباره موافقه پرویز مشرف اطلاع یافت اعضای (مجلس بر افروزنده جنگ) را مخاطب قرار داده پرسید: آیا پاکستان درباره نتایجی - که از همکاریش با آمریکا به او مواجه میگردد - به دقت فکر کرده یا نه؟! سپس گفت: پرویز مشرف خودش را به خطر بزرگی مواجه خواهد ساخت.<sup>۳۶</sup>

نتیجه آن تعهد این شد که استخبارات پاکستان درباره جاهای طالبان و تعداد آنها و شخصیتهای مهم و بزرگ شان، و درباره پایگاه های نظامی شان، هم چنان معلومات دقیق و مهم پیرامون رهبران القاعده که در افغانستان حضور داشتند، و درباره پایگاه های شبکه القاعده و مراکز تمرین نظامی افراد آن درباره هر چیزی که ممکن بود هدف بمباردمان آمریکا قرار گیرد، اطلاعات بسیار مهم و دقیق تقدیم نمود.

بر اساس آن اطلاعات بود که آمریکا توانست اهداف نخستین خود را جهت بمباردمان هوایی با دقت کامل مشخص سازد. از این لحاظ بود که در لحظه های نخستین جنگ، ارتش آمریکا توانست که رادارها و اسلحه ضد هوایی که مربوط ارتش طالبان می شد هدف قرار دهد و از بین ببرد. پس از آن تمام جاهای حساس و مهم را مورد حمله قرار دادند. آمریکا سفینه های بزرگ خود را در خلیج فارس و بعضی از هواپیماهای بم افکن بزرگ خویش را از خاک بریتانیه به حرکت در آورد تا کشور کوچکی چون افغانستان را مورد تجاوز و حمله قرار دهد.

اما اکثر پروازهای هواپیماهای جنگی آمریکا از خاک پاکستان صورت می گرفت. در برخی از احصائاتی که صورت گرفته تذکر یافته است که در دوران یک ماه جنگ هواپیماهای امریکایی در حدود پنجاه و شش هزار پرواز را از فرودگاههای پاکستانی انجام داده بودند تا اهداف خویش را در افغانستان نشانه گیری کنند.

با وصف آنها امریکاییها از کار کردگی استخبارات پاکستانی کاملاً راضی به نظر نمی رسیدند، چه آنها (ISI) را متهم می نمودند که در پهلوی آمریکا مخلصانه عمل نمی کند، و به بازی مزدوج می پردازد، و شماری از پاکستانیها را متهم می نمود که به اداره طالبان و اسامه تا هنوز هم وابسته هستند. به ویژه جنرال محمود رئیس (ISI) را به این امر متهم نمودند.<sup>۳۷</sup>

---

<sup>۳۶</sup> - رک : ( Bush at war ) از Bob Woodward کی از اخبار نویسان نزدیک به قصر سفید.

<sup>۳۷</sup> - رک : به کتاب ( Bush at war ) از Bob Woodward ص: ۵۴.

هنگامی که هواپیماهای آمریکای مناطق متروک را هدف قرار داد. شک و تردید آمریکا درباره پاکستان بیشتر شد. آن مناطقی بود که قبلاً پایگاه های نظامی اسامه بوده است. رهبران نظامی آمریکا بر پاکستان چنان گمان داشتند که استخبارات پاکستانی می خواهد که هواپیماهای آمریکایی راه گم شوند و جاهای غلط را بمبارد کند. با وصفی که ترک کردن مراکز برای طالبان خیلی ساده و آسان بود زیرا آنها اسلحه ای ثقیل - جز اندک - در دست نداشتند. وهم چنان شبکه القاعده. از آن رو برای آنها آسان بود که مراکز خود را ترک کنند و از جایی به جای دیگر انتقال کنند.

به سبب همین بد گمانیهای امریکا فشارها بر پرویز مشرف ازدیاد یافت تا در استخبارات پاکستانی دگرگونی تغییرات سریع آورد. عده ای از تحلیلگران بر آن هستند که در استخبارات پاکستان، فعلاً بعضی از صاحب منصبان، بودند که با اسامه بن لادن نزدیکی داشتند و او را تأیید می کردند. لذا پرویز مشرف مجبور شد که در سطح رهبری ارتش دگرگونی هایی آورد و در نتیجه آن دگرگونی ها جنرال محمود احمد و جنرال مظفر عثمانی - که در ارتش چهره ای اسلامگرا شناخته می شد- به بازنشسته شدن سوق داده شدند. در عین حال رهبران قول اردوی کویته، و لاهور که از همکاران و دوستان جنرال محمود به شمار می رفتند نیز تغییر داده شدند. به جای جنرال محمود احمد جنرال احسان الحق به حیث رئیس استخبارات پاکستان تعیین گردید. آمریکایی ها از این تغییرات استقبال نمودند. با آنهام آمریکایی ها بر (ISI) اعتماد کامل نداشتند بلکه به آن به دید تردید و شک می نگریستند ولی همکاری پاکستان با آمریکایی ها تا مرحله سقوط حکومت طالبان ادامه پیدا کرد.

همکاری میان پاکستان و آمریکا در رابطه به مبارزه علیه آنچه تروریسم میخوانند، تا هنوز ادامه دارد بویژه در رابطه با دادن معلومات استخباراتی. به این موضوع رئیس جمهور پاکستان جنرال پرویز مشرف شیخ رشید احمد وزیر اطلاعات و فرهنگ پاکستان چندین بار اعتراف نموده است. هم چنان سخنگوی رسمی وزارت خارجه پاکستان اظهار داشته که همکاری میان آمریکا و پاکستان در عرصه تبادل معلومات ادامه دارد.

از این رو که آمریکایی ها بر استخبارات پاکستانی بی اعتماد است، خواستند که در شهرهای پاکستان، دفاتری ویژه خود را تشکیل دهند که از تأثیر استخبارات پاکستان به دور باشد. بر اساس این تصمیم گیری سازمان استخباراتی امریکایی (FBI) در جریان یکسال پس از ۲۰۰۱/۹/۱۱م در حدود (۴۵) چهل و پنج دفتر مستقل خود را در پاکستان تأسیس نمود. در حالی که در افغانستان نیز (۱۲) دوازده مرکز مستقل دیگری دارد. آمریکایی ها از پرویز مشرف مطالبه داشتند که برای آنها اجازه دهد تا در سراسر پاکستان دو صد مرکز (FBI) را بگشایند که بر آنها به طور واضح لوحه آن

اداره نصب باشد. ولی بخاطر آنکه این موضوع بسیار حساس است، پرویز مشرف این پیشنهاد را پذیرفته نتوانست و برای آنها اجازه داد که در صورت ضرورت فعالیت های سری داشته باشد.<sup>۳۸</sup>

## ۲- افغانهای وابسته و مزدور:

از دیر باز به این سو استخبارات آمریکا در افغانستان فعالیت دارد، و با شخصیت‌های بارز و مهم در داخل افغانستان ارتباط دارد. تحلیلگران اعتقاد دارند که آمریکایی ها در جنگ خود علیه جنبش طالبان و حکومت آنها، از آن روابط استفاده اعظمی کردند. برای ارتباطی های خود وسایل ارتباط پیشرفته را توزیع نمودند که در ایام اخیر حکومت طالبان، سر آن فاش گردیده بود. از آن رو، اینها ممکن است مهم ترین اطلاعات دقیق اسخباراتی را دست نیروهای آمریکایی پیرامون تمام چیزهایی که ممکن بود هدف بمباردمان آمریکا قرار گیرد از قبیل شخصیت‌های عمده حرکت طالبان و رهبران شبکه القاعده و افراد آن، داده باشند. این کار را آنها در مقابل پول انجام می دادند و آمریکا برایشان پول می داد. با این کار آنها دومین مصدر واقعی کسب معلومات برای استخبارات آمریکا، را تشکیل می دادند. به طور مثال - زمانی که حامد کرزی بر فراز کوههای صعب و پر صخره ترین کوه قرار داشت می توانست با وسایل ارتباط جمعی ارتباط برقرار نماید. زمانی که طالبان عبد الحق را دستگیر می کردند، پیش از آن وسایلی بسیار پیشرفته در دست داشت و با آن با آمریکایی ها ارتباط گرفته بود که جهت نجاتش دست به کار شوند و هواپیماهای شان را جهت خلاصی وی از محاصره طالبان بفرستند. با آنکه آنها اقدام هم کردند ولی اقدام شان کمی دیر شده بود لذا قادر به نجات وی نشدند و او به دست استخبارات طالبان افتاد.

## ۳- ابزار پیشرفته آمریکایی:

سومین منبع معلوما ضروری نزد آمریکا جهت تهاجم بر افغانستان عبارت بود از وسایل پیشرفته عصری که آمریکاییها در راستای جمع آوری معلومات بکار بستند. مانند هواپیماهای کشف بدون خلبان، اقمار مصنوعی (ماهواره)، هواپیماهای اطلاعاتی و کشف از فرودگاه های ازبکستان، تاجکستان، پایگاه های هوایی دولت های دیگر آسیای میانه و پاکستان، کشتی های بزرگ آمریکایی که در خلیج فارس لنگر زده بود و بعضی از پایگاه های آمریکایی که در شماری از کشورهای خلیجی قرار داشتند و دارند.

---

<sup>۳۸</sup> - کتاب اف - بی - آی در پاکستان، ص ۴۰ به زبان اردو، اثر مقبول ارشد، طبع طیب پبلشرز، اردو بازار لاهور،

طبع اول، اپریل ۲۰۰۲ م

## ب: فعال ساختن جهت های افغانی مخالف طالبان:

اساسی ترین نکته ی استراتژی آمریکا در جنگ خود علیه افغانستان آن بود که این جنگ را از طریق نمایندگان افغانی خود به انجام برساند. سعی بدارد که افراد ارتش خود را در مواجهه رویاروی با جنبش طالبان استعمال نکند. آمریکا با این کار می خواست که از یک طرف لشکریانش در امان بمانند و از سوی دیگر در صورتی که جنگ توسط افراد افغانی ادامه پیدا کند، هزینه جنگ به مراتب کمتر از آن خواهد بود که جنگ توسط افراد آمریکایی به پیش برده شود.

اما جهت های افغانی ای که خواهان آن بود تا به نمایندگی از آمریکا وارد صحنه مبارزه و پیکار شود از لحاظ جغرافیایی به دو گروه تقسیم می گردند:

- گروه اول در شمال کشور قرار داشت که از ابتدا و پس از بدست آوردن کمکهای تسلیحاتی و معنوی آمریکا و بریتانیا به جنگ مسلحانه پرداختند. این لست گروه های اسلامگرا - (چون جمعیت اسلامی به رهبری استاد برهان الدین ربانی، اتحاد اسلامی به رهبری استاد سیاف، شورای نظار به رهبری مارشال محمد قسیم فهیم و یونس قانونی و عبد الله عبد الله) را از یکسو، و گروه دیگری چون (جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال عبد الرشید دوستم) و گروه سومی که مثل آن حزب وحدت اسلامی به رهبری عبد الکریم خلیلی بود - را در بر می گیرد.

اما جهت دوم گروه هایی بودند که در جنوب و جنوب غرب کشور به یژه در مناطق تحت کنترل طالبان، قرار داشتند. آنها به طور غالب افراد یا خانواده هایی بودند که از قبل با استخبارات آمریکا (CIA) ارتباط قدیم و تنگاتنگ داشتند؛ چون: عبد الحق و برادرانش در ننگرهار، پادشاهان زدران در پکتیا و خوست، گل آقا شیرزویی در قندهار و حامد کرزی در ارزگان و قندهار. نقش اینها در آن مرحله منحصر به این می شد که در صف طالبان شق ایجاد کنند و نوعی از هیاهو بر پا نمایند و نظام طالبان را از داخل آن نابود سازند. تحلیلگران بر آن هستند که انگیزه های تعاون این طیف های گوناگون با آمریکا مختلف و متعدد بود. شماری از آنها مزدوران واضح و آشکار آمریکا بودند، و برخی دیگر در یک مصلحت مشترک قرار گرفتند و آن عبارت از پایان بخشیدن به نظام طالبان . در سطور آینده در مورد این جهت های متعدد، و اهداف آنها در همکاری با آمریکایی ها و در جنگ شان با نظام طالبان ، به طور مفصل سخن بگویم:

## بخش اول: مؤیدان پروژه آمریکا در شمال افغانستان:

### ۱- گروه های منسوب به اسلامگرایی:

مراد از آنها همان عنصر اساسی ای است که هسته جبهه متحد را تشکیل می دهد که در بر گیرنده گروه های آتی می شد:



اتحاد اسلامی به رهبری استاد سیاف، جمعیت اسلامی به رهبری استاد برهان الدین ربانی، شورای نظار که پس از شهادت فرمانده احمد شاه مسعود، رهبری آن بدست مارشال محمد فهیم، یونس قانونی و عبدالله عبدالله افتاده بود. و همراه با آنها جنرال محمد اسماعیل خان - والی سابق هرات - و دیگر فرماندهان قرار داشتند.

بعضی نویسندگان امریکایی بر آن هستند که این مجموعه، پس از واقعات ۱۱ سبتمبر، از طریق کارمندان و دیپلماتهای خود در ازبکستان، با امریکایی ها ارتباط داشتند. در نتیجه ی همین ارتباطات بود که وقتیکه آمریکا تصمیم گرفت تا در سلسله آماده گیری های خود برای جنگ علیه نظام طالبان، گروهی اطلاعاتی و استخباراتی را به افغانستان بفرستد. و جورج تینت - رئیس استخبارات وقت آمریکا - به تاریخ ۱۳/۱۱/۲۰۰۱ م در جلسه مجلس امنیت آمریکا فرستادن این گروهی استخباراتی را اعلان داشت، وادی پنشیر - مقرر رهبری مارشال محمد قسیم فهیم - اولین جایی بود که گروهی از (CIA) به رهبری (گیری) (Gary) یکتن از صاحب منصبان کارکشته و کهن سال استخبارات امریکایی - مورد استقبال گرم قرار گرفت. این هیئت بخاطر اجرای وظیفه ای بنام مخفی و سری (Jaw breaker) "جمجمه شکن" به تاریخ ۲۰۰۱/۱۱/۲۶ م به افغانستان آمده بود.

بر اساس معلوماتی که بوب وودورد - سر دبیر روزنامه واشنگتن پست که وی کی از خبرنگاران نزدیک به قصر سفید می باشد، گیری فعالیت خود را در افغانستان از طریق مهندس محمد عارف، رئیس استخبارات جبهه متحد (اتحاد شمال) آغاز کرد. گیری و محمد عارف از قبل با هم شناخت داشتند. گیری پیش از آنکه مذاکرات را با عارف شروع کند - به گفته ای بوب وودورد - برایش (۵۰۰۰۰۰۰) پنجصد هزار دلار تقدیم نموده گفت: می خواهیم که با این مبلغ اسلحه و مواد تمویلی برای ارتش خود خریداری کنید. محمد عارف با نمایندگی از جبهه متحد استقبال کرد و گیری محمد عارف را اطمینان داد که هنگام تهاجم بر نیروهای طالبان، ارتش آمریکا در پهلوی تان قرار خواهد داشت. سپس همان گروه امریکایی به تاریخ ۲۰۰۱/۱۱/۲۷ م با جنرال فهیم - فرمانده اعلائی جبهه متحد اسلامی - ووزیر خارجه آن دکتر عبد الله عبد الله دیدار نمود. گیری مبلغ یک ملیون دلار را به جنرال فهیم تقدیم داشت وگفت این مبلغ در خصوص جاهای مناسب به مصرف برسانید. فهیم نیز از این همکاری استقبال نمود وگفت: نقصی که در تمویل و اسلحه افراد مسلح خود دارد - که تعدادشان بالاتر از ده هزار تن می باشد - حرکت آنها را به کندی مواجه ساخته است.<sup>۳۹</sup>

پس از آن دیدار، گروهی استخباراتی (CIA) در جبهه جنگ در شمال کابل شرکت می نمودند که آنها را بنام مشاورین امریکایی نام گذاشته بودند. پس از آن گروه های استخباراتی در

---

<sup>۳۹</sup> - رک: ترجمه کتاب (Bush at war) به زبان اردو، ص: ۵۲-۵۳.

جبهات دیگری چون جبهه استاد عطاء، در مزار شریف، نیز پیوست و همکاری دو جانبه میان آمریکایی ها و جبهه متحد آغاز یافت.<sup>۴۰</sup>

وزیر داخله آن زمان جبهه متحد محمد یونس قانونی به تاریخ ۲۲/۱۰/۲۰۰۱م تأیید داشت که بایستی بعضی از مشاورین نظامی آمریکا با آنها حضور داشته باشند و در سه جبهه جنگ شرکت جویند. قانونی توضیح داده که در دو هفته اخیر جنگ، گروههای مشاورین آمریکایی در سه استقامت حضور یافته بودند: در پنجشیر، خواجه بهاء الدین و دره صوف در نزدیکی مزار شریف. قانونی اضافه نمود که یک هیئت آمریکایی در نزدیکی مزار شریف با جنرال عبد الرشید دوستم ملاقات داشت. و گفته است: حد اقل سه گروه از صاحب منصبان آمریکایی به حیث مشاور وجود دارند که با نیروهای جبهه متحد یکجا هستند، و هر یک از آن گروهها میان ۶- ۱۰ تن می باشند.<sup>۴۱</sup>

مسئولین جبهه متحد اسلامی اعتقاد داشتند که نظام طالبان یک نظام وابسته و دست نشانده پاکستان است و امکان ندارد که از آن خود را رهایی بخشید جز آنکه از قوای بیرونی مدد گیرند. و می گفتند: باید از این فرصت جهت زدن آن نظام مزدور و زدن مصالح پاکستان، استفاده اعظمی نمود و پس از آن خواهیم دید که چه رخ می دهد!!

شماری از تیوری پردازان این گرایش می گفتند: پس از سقوط نظام وابسته طالبان، در بازی با آمریکا وارد خواهیم شد. ما بعنوان نیروی نظامی موجود در ساحه، آمریکا نمی تواند که ما را نادید گیرد یا از منطقه تأثیر گذار دور سازد. در عین زمان بر آن بودند آنانی که در غرب بسر می برند و طرفدار غربی سازی افغانستان هستند و آمریکا هم بر آنها اعتماد می نماید، مردم جبون و بزدلی هستند. و در افغانستان هیچ نوع کار نظامی ندارند. توان مقابله با فشارها را در افغانستان نخواهند داشت. پس از آنکه اندکی فشار ببینند دوباره به اروپا فرار خواهند نمود. بعد از مواجه شدن با مشکلات اندک در افغانستان، آن کشور را ترک خواهند کرد و ساحه برای ما خالی خواهد ماند!!

آنها، با این اندیشه خام و خیال بچگانه که از محاسبه واقعی کاملاً به دور بود، وارد بازی شدند در حالی که نه صلاحیت ورود در چنین بازی ای را داشتند و نه امکانات مادی و معنوی در دست داشتند. بخودشان مغرور شدند و گمان داشتند که می توانند چنین کاری را انجام دهند. این بار آنها وارد میدان بازی شدند در حالی که در مقابل شان آمریکا قرار داشت، با پشتیبانی نیروی نظامی، استراتژی مشخص، و گروه کاری نیرومند و فعال.

---

<sup>۴۰</sup> - واشنگتن پست، تاریخ، ۱۸/۱۱/۲۰۰۱م.

<sup>۴۱</sup> - جزیره نت، در تسلسل الاحداث علی الساحة الأفغانیه، که به تاریخ ۱۱/۱۱/۲۰۰۱م به نشر رسید.

اما آنها - کسانی که رؤیای خالی ماندن ساحه را پس از تهاجم به نفع خودشان در سر می پروراندند، و کسانی که تصور می کردند که آنها جهتی خواهند بود که آمریکا مجبورا به آنها اعتماد می کند، و افغانستان را برای ایشان رها می سازد - در حالی وارد میدان بازی شدند که نه استراتژی داشتند و نه پلان کاری حتی هیچ برنامه و هدف معینی هم جز مخالفت با طالبان نداشتند. در میانشان اختلافات شدیدی نیز وجود داشت. این واقعیت تلخ باعث شد که جبهه مقابل آنها (آمریکا) با هر یک از جهت های آن به طور جداگانه تعامل نماید. پس از گذشت دو سال نتیجه آن شد که پس اتخاذ تدابیر معینی از سوی جبهه مقابل، آنها به ضعف گراییدند بلکه من حیث نیرو مؤثر از صفحه سیاست افغانستان بر کنار ماندند.

بعضی از آنها مشارکت در پروژه آمریکا را بخاطری برای خود مجاز می دانست که آمریکا به افغانستان داخل می شود و نظام طالبان را سقوط می دهد و شبکه القاعده را از بین می برد؛ زیرا همان دو جهت متهم به قتل فرمانده احمد شاه مسعود بودند که به تاریخ ۲۰۰۱/۹/۹م در اثر یک عملیات خودکش از طرف دو نفر عرب تبار (بر اساس روایت مشهور)، رخ داد. عده ای از آنها می گفتند که اگر در این باره مشارکت نکنیم در بیرون دایره خواهیم ماند و نظام حکومت بدست گروهی از پشتون هایی می افتد که آماده همکاری با آمریکا هستند. چون عبد الحق از ننگرهار، گل آقا شیرزی و حامد کرزی از قندهار و دیگران.

افراد دیگر جبهه متحد پروژه آمریکایی را تأیید می کردند و می گفتند حالا وقت آن شعارهای بزرگ - اقامه دولت اسلامی - رفته است و زمان تغییر کرده. حالا وقت آن فرا رسیده که در این شعارها اعاده نظر شود. این کافی است که یک حکومت دیموکراتیک را بخواهیم که هر گروهی بخاطر خواسته های خودش و اهدافش کار کند. و مردم در ادای واجبات دینی خود آزاد باشند. فرصت برای تجمع مردم بر اساس مصالح سیاسی آزاد گذاشته شود، چه به دین التزام داشته باشند یا نداشته باشند، چه نماز بگذارند یا نگذارند. مثال آنها مثال احزاب سیاسی قدیم دولت های اسلامی است که معیار قبول وردشان شریعت اسلام نمی باشد. بلکه معیار آنها بر اساس مصلحت استوار است و این مصالح ضرور نیست که با ضوابط شرعی منضبط شده باشد. از نگرگاه آنها این شرایط در سایه تطبیق پروژه آمریکا در افغانستان تحقق پذیرفتنی است.

این دیدگاه های قوی و مسلط در جریان جبهه متحد بود. بخاطر اختلافات شدیدی که در میان کتله های آن وجود داشت نتوانست و برایش ممکن هم نبود که به اتحاد خود ادامه دهد، چه رسد به آنکه در حال موجودیت نیروهای آمریکایی در افغانستان، برای حفظ قدرت خویش تفکر نماید. آمریکا به آنها از این نگرگاه می بیند که در وقت ضرورت از ایشان استفاده کند و سپس کنار نهاده شوند. این عادت دایمی آمریکایی ها است که دوست خود را جز به وقت ضرورت نمی

شناسند؛ به ویژه که بر آن جبهه نام "مجاهدین" نیز چسب خورده حالآنکه عده ای آنها با تمام وسایل سعی داشته اند که این نام را از خودشان دور سازند!!

## ۲- جنرال عبد الرشید دوستم:

جهت دیگری که آمریکایی ها در جنگ علیه طالبان از آن استفاده کردند، جنرال عبد الرشید دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی بود. دوستم در سال ۱۹۵۵م در شهر شبرغان ولایت جوزجان تولد یافته است. او به خانواده ای تنگدست زراعت پیشه منسوب است. جز مرحله ابتدایی دیگر درس نخوانده است. در سال ۱۹۷۸م در ارتش افغانستان وارد شد، به زودی از پله های ترفیع در ارتش بالا رفت و در خلال جنگهای علیه مجاهدین، در هنگام حکومت کمونستان، مدال های زیادی بدست آورد.

دوستم گروهی از ملیشه های مردمی مشهوری را که بنام ملیشه های جوزجانی یا "ملیشه های گلم جمع" که نمادی از سنگدلی و فساد اخلاقی بودند، رهبری می کرد. این ملیشه ها در سال ۱۹۹۲م در کابل چنان فساد و فتنه راه انداخته بود که فضاحت آن را نمی توان در تصور گنجانید.

زندگی دوستم نیز به چیزی جز مکر و حيله و خدعه و تقلب و بازی به دهل هر نوازنده ای نیست. او چیزی جز مصلحت شخصی نمی شناسد. او به ولی نعمتش دکتر نجیب الله - رئیس جمهوری کمونست - که در ساختن وی نقش اساسی داشت، پشت کرد و در سال ۱۹۹۲م سبب سقوط نظام وی گردید. گاه چیزهای ضد و نقیض را جمع می کرد. مثلاً در یک زمان از روسیه و ازبکستان و ایران و سعودی و ترکیه و پاکستان کمک بدست میاورد!! او وابستگی خود را بارها تغییر داده است. در ابتدا با دکتر نجیب الله - رئیس جمهور کمونست - بود و از دوستان نزدیکش به شمار می رفت. هنگامی که دید دکتر نجیب دیگر زندگی سیاسی نخواهد داشت بروی پشت نمود و در یک ائتلاف با احمد شاه مسعود یکجا شد. سپس در سال ۱۹۹۴م بر علیه مسعود با حکمتیار ائتلاف نمود و موقف خود را با طالبان رانیز چندبار تغییر داد.

دوستم، پس از آنکه توسط طالبان و جنرال عبد الملک یکی از طرفدارانش، از صحنه سیاسی برکنار شده بود خواست از راه همکاری با آمریکایی ها، در افغانستان جای پای دوباره پیدا کند. یکی از اهداف مشارکت وی در جنگ علیه طالبان این بود که حزب سیاسی وی که آن را در زمان استاذ ربانی تأسیس کرده بود، در آینده افغانستان نقش داشته باشد. چه در زمان زندگی احمد شاه مسعود، برایش آسان نبود که به افغانستان باز گردد. زیرا احمد شاه مسعود سمت شمال کشور را به عنوان منطقه استراتژیک برای خودانتخاب کرده بود و آمدن جنرال دوستم برای مصالح وی خطر تلقی می گردید.

از سوی دیگر، برای دوستم آسان است که برای هر جهتی مزدوری کند زیرا که زندگی اش در این راه سپری نموده است. (بوب وود ورد) - یک نویسنده امریکایی - می گوید که آمریکایی ها از وی همین اطلاعات را بدست دارند. هنگامی که بوش در جلسه مجلس امنیت ملی آمریکا در مورد جبهه متحد به تاریخ ۱۳/۹/۲۰۰۱م پرسید (بلیک) برایش در رابطه به ویژگی های این جبهه و مشکلاتی که در آن وجود دارد، اطلاعات ارائه نموده گفت: یکی از شخصیت های مهم جبهه متحد شمال جنرال عبد الرشید دوستم می باشد. این مرد مزدوری است که در یک زمان داشت از ایران و روسیه و پاکستان کمک بدست میاورد!!!<sup>۴۲</sup>

آمریکا جهت مشارکت وی در جنگ علیه طالبان در شمال، بر وی اعتماد نمود. به ویژه در مزار شریف. او برای آمریکا چنان خدماتی تقدیم نمود که هیچ کسی نکرده بود. او از اولین کسانی است که به نمایندگی از آمریکا علیه طالبان، در منطقه مزار شریف به معیت استاد عطا محمد مربوط جمعیت اسلامی، وارد جنگ شدند.

از خدمات دیگری که جنرال دوستم برای آمریکایی ها در جنگ علیه طالبان افغانستان تقدیم نمود عبارت بود از: کشتار دسته جمعی اسیران جنگی خارجی در قلعه جنگی که در آن در حدود ششصد تن کشته شدند. او این اخلاص کامل را بخاطری انجام داد که اگر در این رابطه از خود تفریط و تقصیر نشان دهد ممکن است که در آینده فرصت ها را از دست دهد.

### ۳- حزب وحدت:

سومین جهتی که در جنگ علیه طالبان شرکت جست حزب وحدت بود. حزب وحدت در واقع امر اتحاد هشت حزب اهل تشیع می باشد که به تاریخ ۱۸/۷/۱۹۸۹م در شهر بامیان تشکیل شده بود. و حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی - یکی از احزاب شیعه - از آن اتحاد بیرون ماند بود. زیرا آصف محسنی آن اتحاد را زیر نظر حکومت ایران می خواند.

عبد العلی مزاری (متولد ۱۹۴۶م) در مزار شریف، به حیث اولین رئیس حزب وحدت تعیین گردید. وی در این سمت تا زمانی که به توسط طالبان به تاریخ ۱۳/۳/۱۹۹۵م در شرایط مجهول و ناشناخته کشته شد، باقی ماند.

زمانی که مجاهدین حکومت کمونستی کابل را سقوط دادند و وارد کابل شدند، در صف حزب وحدت انشقاق و دوگانگی رخ داد. اغلیت اعضای حزب به شمول عبد الکریم خلیلی رهبر کنونی آن در صف مخالفین حکومت ربانی ایستادند و حاضر به همکاری با ربانی و مسعود نشدند و نیروهای

---

<sup>۴۲</sup> - رک ترجمه کتاب (Bush at war) به زبان اردو، ص: ۳۴.

خود را در غرب کابل مستقر ساختند و در اثر آن از طرف احمد شاه مسعود مواجه با ترورها و جنگهای شدیدی شدند. که در آن نیروهای مسعود، ربانی و سیاف همکار بودند.

میان آنها و نیروهای حکمتیار، در اثر ائتلافی که میان چهار جهت هر یک دوستم، حکمتیار، حزب وحدت و جبهه نجات ملی (صبغت الله مجددی) بنام شورای هماهنگی همکاری نزدیک رخ داد. در حالی که متباقی افراد واحزاب شیعه از جمله اکبری، کاظمی بر علاوه حرکت اسلامی آصف محسنی، در پهلوی حکومت ربانی باقی مانده بعد تر با معیت قوای مارشال محمد قسیم فهیم وارد کابل شدند و حسین انوری یکی از اعضای حرکت در کمیسیون اعلاى امنیت کابل عضویت داده شد. فعلا در رأس حزب وحدت عبد الکریم خلیلی قرار دارد که در زمان عبد العلی مزاری مسئولیت کمیته سیاسی آن حزب را به عهده داشت.

به سبب دشمنی شدید و عمیقی که حزب وحدت با طالبان داشت علیه آنها در جنگ به نفع پروژه آمریکا شرکت جست. زیرا حرکت طالبان قبلا رهبر آن حزب را در شرایطی ناشناخته و مجهول از بین برده بود. و از سوی دیگر این حزب می خواست که این تأثیر را زائل سازد که آن حزب تا هنوز وابسته به ایران است. زیرا این حزب در گذشته بخاطر همین روابط سخت ضرر دیده بود چونکه بسیاری ها باین نظر بودند که این حزب وابسته و مزدور ایران است و بخاطر مصالح آن کشور کار می کند. وقتی حزب وحدت دانست که مرحله آینده حداقل طوری خواهد بود که از ایران رضایت وجود نخواهد داشت، به اشتراک در این جنگ که از طرف آمریکا و بریتانیه رهبری می شد، مبادرت ورزید تا کمک و همکاری دول غربی را بخود جلب نماید.

چونکه حزب وحدت می خواست از شماری از حساسیت هایی که قبلا ایجاد شده بود و مردم کاملا آماده همکاری با آمریکا نبودند زیرا شعاری را که امام خمینی رهبران انقلاب اسلامی ایران علیه آمریکا بلند کرده بودند و او را "شیطان بزرگ" میخواندند. در ابتدا حزب اعلان نمود ه با قوای بریتانیه در افغانستان همکاری می کند نه با آمریکایی ها. لذا حزب وحدت از اولین جهت هایی بود که برای قوای بریتانیه اجازه ورود به بامیان دادند جایی که پایگاه اساسی حزب وحدت به شمار می رفت.

مجوز دیگری به نظر حزب وحدت برای مشارکت در پروژه آمریکایی و بریتانوی آن بود که می خواستند کمکهای بین المللی را به این منطقه جلب نمایند زیرا این منطقه از لحاظ وسایل زندگی تا آخرین درجه عقب مانده است. منطقه بامیان که اکثر مربوط مذهب شیعه و از تبار هزاره هستند نسبت به هر جای دیگری از ولایات افغانستان عقب مانده تر باقی مانده است.

وقتی در دوره حکومت انتقالی شیعه و خاصتا هزاره ها حضور قوی داشته باشند و با آمریکایی ها داد و ستد مستحکم نمایند می توانند در حکومت آینده که حکومت مستقل می باشد نیز از حضور

و وزن قوی برخوردار باشند و این کار نیز از مبرراتی به شمار می رود که از نظر حزب وحدت او را وادار نمود تا به نمایندگی از آمریکا وارد جنگ با القاعده و طالبان شود.

### بازیگران پروژه آمریکایی در جنوب

بازیگران پروژه آمریکایی در مناطق شرقی، جنوب و جنوب غربی افغانستان را بیشتر افراد و خانواده های تشکیل میداد که ارتباط تنگاتنگی با جهات اجنبی داشتند برخلاف قسم اول که تنظیمها آنها تمثیل می نمود.

هر چند شاید اسمای زیادی از بازیگران حقیقی در پروژه آمریکایی مخفی باقیمانده باشد و اما آنانکه در این رابطه به شهرت رسیدند عبارت اند از: عبد الحق از ننگرهار، پادشاه خان زدران از پکتیا و خوست، حامد کرزی از ارزگان و حومه آن و گل آقا شیرزی از قندهار. خواننده گرامی را در اینجا با شخصیت‌های مذکور کمی بیشتر آشنا می سازیم.

### ۱- قوماندان عبد الحق

زمانیکه قوماندان عبد الحق بدست طالبان اعدام گردید (سال ۲۰۰۱ میلادی)، ۴۴ سال عمر داشت. او از خانواده "جبارخیل" مربوط قبیله محمد زایی بود که شاخه یی از سلسله بزرگ ابدالی محسوب می گردد. عبد الحق مربوط ولسوالی سرخرو در غرب شهر جلال آباد و خوردترین برادران هشت گانه خود میباشد. یکی از برادران عبد الحق "الحاج دین محمد" در گذشته ها بصفت معاون مولوی محمد یونس خالص در حزب اسلامی افغانستان بود. کسیکه کرسی وزارت تعلیم و تربیه در حکومت استاد ربانی را به پیش میبرد و فعلا والی ولایت ننگرهار میباشد<sup>۴۳</sup>

برادر دیگر عبد الحق، الحاج عبد القدیر میباشد که قبلا بحیث والی ننگرهار و رئیس شورای ولایات شرقی افغانستان ایفای وظیفه می نمود. عبد القدیر یکی از چهره های پشتون در ائتلاف شمال (جبهه متحد اسلامی) بود. در حکومت‌های مؤقت و انتقالی کرزی بحیث نایب رئیس جمهور و والی ننگرهار وظیفه اجرا می نمود در حالیکه وزارت شهر سازی و مسکن را نیز بعهده داشت. عبد القدیر بتاريخ ۲۰۰۲/۷/۶م بروز روشن در مقابل وزارتش بدست عناصر مجهول بقتل رسید.

و اما قوماندان عبد الحق در زمان جهاد علیه نیروهای شوروی به شهرت رسید. خاصتا بعد از اجرای عملیات انفجار ذخیره بزرگ اسلحه رژیم کمونیست در کابل که در اثر آن، رسانه های خبری غرب بحد کافی برایش کمپاین تبلیغاتی انجام دادند. در آن زمان عبد الحق بداشتن روابط نزدیک با

---

<sup>۴۳</sup> در وقت ترجمه کتاب حاجی دین محمد والی کابل میباشد.

جهات غربی شهرت داشت و از اولین کسانی بود که راکت‌های سبک ضد طائرات موسوم به «استنگر» را بدست آورد.

در حکومت اول استاد ربانی، عبد الحق ب‌حیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس ایفای وظیفه مینمود، اما در اثر ادامه جنگ‌های داخلی، افغانستان را ترک نموده و بخاطر تجارت در امارات جاگزین شد.

در ماه سپتامبر ۲۰۰۱م بخاطر تائید پروژه آمریکایی به پشاور بازگشت و دفتری را در حیات آباد پشاور باز نمود. مردم زیادی بدورش میگشتند. زیرا که بر بعضی مردم مبالغ نقد تقسیم می نمود و عده دیگر را بوعده ها جذب می نمود. یکی از شاهدان عینی صحنه میگوید: «ازدحام در دفتر عبد الحق آنروزها انسان را بیاد ازدحام دفترهای جهادی در دروان جهاد علیه روس می انداخت».

عبد الحق زمانیکه تائید وسیع قوماندانها برای مشارکت در پروژه آمریکایی را بدست آورد و روابط خویش را با تعدادی از رهبران طالبان چون ملا عبد الکبیر سرپرست صدارت عظمی و مسئول مناطق شرقی وقت مستحکم ساخت، داخل افغانستان گردید. مولوی عبد الکبیر، کسیکه وعده کمک به عبد الحق را داد، یکی از شخصیت‌های مرموز در حرکت طالبان می باشد.

از میان افرادی که عبد احق را همراهی میکردند، بعضیها اخبار و معلومات او را به طالبان گزارش میدادند که در نتیجه توسط افراد استخبارات ولایت لوگر در ولسوالی ازره محاصره و دستگیر گردید. طیارات آمریکایی کوشش نمودند تا ویرا نجات دهند اما موفق نشدند و روز جمعه ۲۶/۱۰/۲۰۰۱م به همراهی برادر زاده اش عزت الله جنرال سید حامد به اسارت طالبان در آمد.

در جریان تحقیق ابتدایی، عبد الحق اذعان داشت که به دعوت رهبران طالبان وارد افغانستان گردیده است و فهرستی از اسمای رهبران طالبان را به مسئولین استخبارات پیشکش نموده گفت که با آنها ارتباط دارد. وی از طالبان خواست که اگر با لای وی مشکوک می باشند، میتوانند از مولوی عبد الکبیر در مورد وی بپرسند. وقتیکه استخبارات طالبان با مرکزشان در کابل تماس گرفتند، هدایت داده شد که مهمانان را بکابل انتقال دهند. کاروان حامل اسیران، متشکل از سه موتر در مسیر راه توسط دو موتر دیگر که از کابل آمده بود، توقف داده شد. دسته ای از طالبان مکتوب رئیس استخبارات طالبان را به «مخبت» مسئول استخبارات لوگر نشان دادند که به اساس آن اسرا باید جهت انتقال بکابل به ایشان تسلیم داده شود. دسته طالبان که از کابل آمده بودند، بعد از طی مسافه کوتاهی در مسیر کابل، در منطقه «سنگ نوشته» توقف نموده و هر سه تن اسیر را بتاریخ ۲۷/۱۰/۲۰۰۱م بضراب گلوله بقتل رسانیدند.



بسیاری ها به این باورند که عبد الحق به اثر فرمان ملا عبد الکبیر و شخصیت‌های دیگری از رهبران طالبان که با عبد الحق ارتباط داشتند، از ترس رسوایی ارتباط مخفی شان با عبد الحق بقتل رسانیده شد.

کارشناسان امور افغانستان به این باور اند که عبد الحق از زمان درازی با استخبارات امریکا در ارتباط و از قویترین شخصیتها در پروژه امریکایی بود. حتی ویرا کاندید اصلی برای ریاست اداره موقت بعوض حامد کرزی می دانند، اگر در قید حیات باقی می ماند. اظهارات دونالد رامزفیلد وزیر دفاع امریکا این ادعا را تأیید می کند. برنامه عربی رادیوی بی بی سی در روز ۲۹/۱۰/۲۰۰۱ م به نقل از دونالد رامزفیلد گفت که نیروهای ایالات متحده امریکا قبل از اینکه عبد احلق محاصره گردد و بدست طالبان بیافتد، کمک هوایی را جهت نجات وی تقدیم نمودند. وی همچنان ضمن اظهاراتش با تلویزیون امریکا گفت: «زمانیکه طالبان محاصره جائیرا که عبد الحق در آن مخفی بود، تنگ تر ساختند، قوماندان عبد الحق با انصار خویش در پاکستان ارتباط گرفته و امریکائیهها را به کمک خواست، رامزفیلد افزود «با وصف اینکه کمک هوایی توسط طیارات امریکایی برای نجات عبد الحق مهیا گردید، اما فرصت از بین رفته بود» وی همچنین تصریح نمود که کمک هوایی توسط اردوی امریکا نه بلکه از جانب عناصر دیگری تابع حکومت امریکا صورت گرفته بود».

منابع مطبوعاتی میگویند: جهت تقدیم کننده کمک هوایی که رامزفیلد آنرا بصراحت نگفت، عبارت از استخبارات امریکا (CIA) میباشد که عبد الحق با ایشان در ارتباط بود. عبد الحق با «رابرت مکفر لین» مشاور امنیت ملی رونالد ریگن رئیس جمهور سابق ایالات متحده امریکا روابط مستحکم داشت، شخص مذکور فعلا در اداره استخبارات امریکا کار میکند. جهات استخباراتی به این باور اند که کمک هوایی بعد از اینکه کار از کار گذشته بود رسید، زیرا که ارتباط بدو ذریعه قایم گردید. چنانچه اولاً سرمایه دار امریکایی «جیمز ریچی» در جریان قرار داده شد، وبعدا اطلاع به «مک فارلین» رسید، کسبیکه تقاضای کمک هوایی بخاطر نجات عبد الحق را نمود.

برادران عبد الحق خاصتا الحاج دین محمد والی اسبق ولایت ننگرهار نیز در پروژه امریکایی با عبد الحق سهیم بودند. بهمین خاطر پسرش عزت الله را که جوانی پاکیزه و فارغ التحصیل پوهنتون امام در ریاض بود، با عبد الحق همراه ساخت که با وی یکجا نیز اعدام گردید. الحاج دین محمد شرایط آنوقت را فرصت کم نظیری میدانست و آگاهان امور میگویند که برادرش عبد الحق را به همراهی پروژه امریکایی تشویق می نمود.

## ۲- حامد کرزی:

حامد کرزی که حدود ۵۰ سال دارد. مربوط قبیله پوپلزایی یکی از شاخه های سلسله «درانی» میباشد. پدرش عبد الاحد کرزی رابطه نزدیکی با شاه مخلوع محمد ظاهر شاه داشت و در زمان

حکومتش مدتی را بحیث دستیار رئیس پارلمان نیز ایفای وظیفه نموده است. موصوف بتاريخ ۶ جون ۱۹۹۹م در شهر کویته پاکستان بدست افراد ناشناس بقتل رسید.

حامد کرزی که حامل سند ماستری در روابط بین المللی از هند میباشد، بعد از دخول مجاهدین بکابل در حکومت حضرت صبغت الله مجددی بحیث وزیر امور سرحدات ودر حکومت استاد ربانی بحیث معین وزارت امور خارجه ایفای وظیفه نموده واز شخصیت های معروف سیاسی وقبیلوی در جنوب غرب افغانستان است.

حامد کرزی از پشتیبانان حکومت طراز غربی در افغانستان میباشد. بتاريخ ۳/۱۱/۲۰۰۱م به منطقه دهرآود ولایت ارزگان عودت نمود، تا شرایط را جهت تطبیق پروژه امریکا آماده سازد. او میخواست حکومت طالبان را سقوط دهد که - به نظر وی - در توطئه ی ترور پدرش نقش داشتند، در حالیکه طالبان این اتهام را به کرات رد نموده اند.

نیروهای طالبان کرزی را بعد از عودتش به افغانستان تحت محاصره قرار دادند مگر موصوف موفق به فرار گردید وبه این ترتیب نتوانست نقش مربوط بخودش را که عبارت از ایجاد درز در میان صفوف طالبان وایجاد شاخه های مقاومت در مناطق تحت سیطره طالبان بود، بدرستی ادا نماید. مطبوعات پاکستانی از روابط حامد کرزی با جهات غربی، خاصتا امریکا چیزهای نوشتند. بگفته روزنامه (The News) روابط کرزی با غرب را اساسی ترین نقطه اهلیت وی برای احراز کرسی ریاست دولت در دوره انتقالی قلمداد نمود که بعدا در یک انتخابات پر از شکوک خود را کاندید ولقب رئیس جمهور منتخب افغانستان را کسب نمود.

«باب ودورد» می نویسد که زمانیکه را مسفیلد در جلسه مجلس امنیت ملی مورخ ۱۷ اکتوبر ۲۰۰۱م از امکان ارسال مجموعاتی از نیروهای خاص اردوی امریکا به منطقه جنوب غرب افغانستان جويا گردید، «جورج تینت» رئیس وقت سازمان اطلاعاتی امریکا به او خبر داد که شخصی به اسم حامد کرزی که ۴۴ سال دارد، در «ترین کوت» حضور دارد که با دستگاه اطلاعاتی امریکا در ارتباط می باشد وما میتوانیم نیروهای خود را از طریق وی ارسال نمائیم.<sup>۴۴</sup>

### ۳- پادشاه خان زدران:

یکی از شخصیتهاییکه بخاطر ایجاد شکاف در صفوف طالبان استخدام گردید «پادشاه خان زدران» میباشد که از ولایت خوست است. حین سقوط طالبان، پادشاه خان زمانی به شهرت رسید که با رسانه های خبری جهانی چون BBC وصدای امریکا ارتباط پیدا نمود بوب ودورد حینکه از

---

<sup>۴۴</sup> - رک: ترجمه کتاب (Bush at war) بزبان اردو ص: ۶۹.

مزدوران CIA در جنوب افغانستان صحبت می کند از پادشاه خان نیز یاد میکند که توانست تعدادی از طالبان را در برابر پول بخرد.

اشتراک زدران در کنفرانس بن در حالیکه امی محض است و خواندن و نوشتن را نمیداند، دلیل واضحی بر روابط او با جهات استخباراتی امریکا می باشد. همچنان برادرش «امان الله زدران» در حکومت «کرزی» بحیث وزیر امور سرحدات تعیین گردید، در حالیکه ظاهراً هیچیک از جهات شرکت کننده در کنفرانس بن را تمثیل نمی کرد.

بعدها، بین پادشاه خان زدران و حامد کرزی بر سر منصب والی ولایت خوست مشکلات پیش آمد. زیرا که زدران والی تعیین شده از جانب حکومت مرکزی را نپذیرفت و کرزی نیز او را به قیام مسلحانه علیه دولت متهم نمود. تحلیلگران مشکل اصلی را در وعده های می بینند که قبل از سقوط طالبان از جانب امریکاییها با پادشاه خان صورت گرفته بود. آنوقت به پادشاه خان وعده داده شده بود که زمام امور سه ولایت جنوب افغانستان: پکتیا، پکتیکا و خوست را به وی خواهند سپرد منطقه وسیعیکه زدران در مصاحبه های خود با رسانه های گروهی از آن به عنوان پکتیای بزرگ یادآوری می نمود، اما شرایط بخاطر پیاده شدن این وعده ها مساعد نگردید بالخصوص که جبهه شمال (جبهه متحد اسلامی) با وی سر سازگانی نداشتند. در نتیجه زدران بطور مسلحانه در برابر والی تعیین شده از جانب حکومت مرکزی قیام نموده مخالفتش را با حکومت مرکزی نیز آشکارا ساخت. این مشکل برای مدتی دراز دوام نمود.

اما نیروهای امریکایی مستقر در منطقه در آن مداخله نمی کردند و به پاس روابط پادشاه خان با امریکا هیچگونه اقدام مسلح علیه وی انجام ندادند، زیرا که موصوف با وصف تمام مخالفتهايش با حکومت کرزی یکی از اخلاصمندان برنامه امریکا در افغانستان بود. حسب معلومات «باب و دورد»، جورج تینت بر فعالیتهای زاید الوصف مزدوران CIA در جنوب گواهی میدهد.

زمانیکه بعضی از افراد مسلح تحت قیادت پسر پادشاه خان، نیروهای امریکایی را مورد هدف قرار دادند، نیروهای امریکایی دست بعملیات نظامی علیه وی زدند. آنگاه زدران مجبور گردید تا منطقه را ترک و وارد پاکستان شود جائیکه توسط نیروهای پاکستانی دستگیر و بعداً از طریق طور خم به جانب افغانی تسلیم داده شد.

#### ۴- گل آقا شیرزی:

گل آقا شیرزی یکی دیگر از کسانیست که دستگاه اطلاعاتی امریکا بغرض ایجاد اضطراب در مناطق تحت سیطره طالبان و ایجاد شگاف در میان جنگجویان طالب، استخدام نمود. شیرزی بعد از فتح کابل توسط مجاهدین ۱۹۹۲م به دلیل نفوذ قومی که به قبیله بزرگی منسوب است، بحیث والی قندهار تعیین گردید. ارتباطات شیرزی با پروژه امریکایی سابقه ی زیادی

دارد. چنانچه در زمان حکومت طالبان چندین مرتبه به امریکا سفر نمود. بعد از سقوط طالبان منصب سابقش را بعنوان والی قندهار دوباره احراز نمود. حین دخول قندهار مشکلاتی با حامد کرزی پیدا نمود و در حکومت انتقالی بحیث وزیر شهر سازی تعیین گردید. این تغییر را بعضیها نوعی حيله از جانب کرزی قلمداد میکنند که خواست ویرا از منطقه نفوذش (قندهار) دور سازد.

آگاهان امور به این نظر اند که روابط شیرزی با امریکا توسط «خالد پشتون» برقرار گردیده است که از پوهنتون امریکایی در بیروت (لبنان) سند فراغت دارد و چنین بنظر میرسد که تابعیت امریکایی نیز دارد. خالد پشتون که از زمان درازی شیرزی را همراهی میکند عضو انجمن افغانهای امریکایی میباشد که توسط زلمی خلیلزاد که خود از پوهنتون امریکایی در لبنان سند فراغت یافته است، رهبری میگردد. این مجموعه مسئولیت اداره امور افغانستان از طرف امریکا را بدست دارند. خالد پشتون زمانیکه شیرزی والی قندهار بود، بحیث سخنگوی رسمی وی ایفای وظیفه می نمود. در عین حال وظیفه ایجاد هماهنگی بین حکومت محلی و نیروهای امریکایی موجود در قندهار را نیز بعهدہ دارد.

### (ت): جنگ روانی و تبلیغات

تبلیغات و جنگ روانی عنصر دیگری از عناصر مهم خط مشی امریکا در جهت سقوط نظام طالبان بود. تبلیغات و جنگ روانی امریکا بالای نقاط ذیل متمرکز بود.

اول: مبالغه در میزان توانایی جنگی و مهارتهای کشفی نیروهای امریکایی. این تبلیغات توسط رادیوها و اوراق تبلیغاتی ای صورت میگرفت که توسط طیارات امریکایی پخش میگردد. همچنان بعضی رسانه های گروهی دنیا در نشرات شان برای افغانستان راپورهای مبنی بر توانایی بزرگ حربی و وسعت ماشین جنگی امریکا به نشر میرسانیدند.

همچنان تبلیغات روی این نقطه متمرکز بود که امریکا میتواند اهداف دقیق و پوشیده را بواسطه وسایل پیشرفته چون طیارات، اقمار مصنوعی و غیره کشف نموده و هر چیزی در روی زمین نابود سازد. و نیز میگفتند که هیچکس توانایی مقابله با امریکا را ندارد و امریکا برنده حتمی در جنگ خواهد بود.

این تبلیغات و جنگ روانی، آنهم در حالیکه طالبان فاقد قیادت چیز فهم بوده و بی نظمی و انارشی در جبهه ایشان حاکم بود، بر افراد و فرماندهان طالبان قبل از دیگران اثر گذاشت و در نتیجه در صدد برقراری ارتباط با آنانی گردیدند که به نفع امریکا کار می نمودند تا در صورت سقوط طالبان زندگی ایشان تضمین گردد. به این ترتیب تعداد زیادی از طالبان بدون جنگ تسلیم گردیدند.

سیف الرحمن یکی از فرماندهان طالبان وقهرمان جنگ (اناکونده) ولایت پکتیا از اثر گذاری - تبلیغات و جنگ روانی امریکا در مصاحبه اش با بعضی ژورنالیستان خارجی به تفصیل صحبت نموده است.

دوم: نقطه دوم در تبلیغات امریکا روی این محور می چرخید که جنگ آنها در افغانستان بر ضد اسلام و ضد افغانستان نیست و نه این جنگ، جنگ میان امریکاییها و افغانها است بلکه این جنگ عبارت از جنگ نیروهای غربی بر ضد عربهایست که به تعداد زیاد در افغانستان حضور دارند. امریکاییها جهت پیشبرد کمپاین تبلیغاتی، شیوه های مختلفی را بکار میبردند. طور مثال: بتاريخ ۲۰۰۱/۱۰/۱۷م آتش بستی را به احترام روز جمعه اعلان نمودند و بارها تاکید می نمودند که این جنگ بر ضد عربهایست که افغانستان را اشغال نموده آنرا به تباهی کشانیده اند و حاکمان اصلی کشور اند و قیادت ملا عمر چیزی بیشتر از یک سمبول نیست.

سوم: نقطه سوم تبلیغات امریکاییها برین محور می چرخید که امریکا نمی خواهد برای مدت درازی در منطقه بماند و نمیخواهد که در افغانستان پایگاه های نظامی دائمی بسازد، آنها بخاطر سرکوبی تروریستان ورژیمی که به آنها کمک میکند آمده اند. این بخاطری بود که امریکاییها بخوبی درک می نمودند که مردم افغانستان وجود قوای اجنبی را بصورت دائم نخواهند پذیرفت.

چهارم: اوراق تبلیغاتی شانرا بر ضد طالبان از طریق هواپیماها بصورت مسلسل در همه جا پخش می نمودند. درین اوراق تاکید شان برین بود که طالبان بر مردم افغانستان ظلم نموده اند، آنها اسلحه شانرا در محلات مسکونی مخفی میسازند و این کار سبب از بین رفتن مردم بیگناه در وقت نشانه گیری توسط نیروهای امریکایی میگردد این اوراق بزبانهای پشتو، دری و انگلیسی به نشر میرسید.

پنجم: امریکاییها با وصف بمباردمان وحشیانه ایکه نظیر آن در عصر حاضر دیده نشده است، میخواستند نشان بدهند که بخاطر نجات افغانهای مظلوم آمده اند بخاطر اثبات این حسن نیت گامهای را برداشتند، از جمله: ریختن (۳۷۰۰۰) سی وهفت هزار محموله مواد غذایی که هر محموله علاوه بر مواد خوراکی شامل اوراق تبلیغاتی بزبانهای پشتو و دری و یک رادیوی کوچک بود تا مردم نشرات تبلیغاتی امریکا در مورد جنگ در افغانستان را بشنوند. این تبلیغات از طیارات و ستیشن های رادیویی موقت به امواج معین پخش میگردد که در کشتی های جنگی امریکا مستقر در بحیره عرب نصب شده واز آن جارهبوری و کنترل میشد.

رئیس جمهور بوش - بشکل نمایشی - از شاگردان مکاتب ابتدایی در امریکا درخواست نمود که هر کدام یک دالر را به اطفال افغان کمک نمایند. همچنان از امریکاییها تقاضای کمک خاصی را

برای زنان افغان نمود تا بدینوسیله نشان دهد که می‌خواهد فرصت تعلیم برای اطفال افغانستان را آماده نموده و زنان افغان را از ظلم نظام طالبان نجات دهد.

### (ث) بمباردمان شدید هوایی:

بمباردمان شدید هوایی، عنصری از استراتژی جنگی امریکا بر ضد نظام طالبان بود که بنظر تحلیلگران سیاسی و عسکری سبب دیگری در جهت تسریع سقوط طالبان بحساب می‌رود. امریکاییها از اول بر این نکته مصمم بودند که حملات شدید هوایی را بخاطر شکستاندن جنگجویان طالب براه اندازند. حملات هوایی در ابتدا بر مناطق وجود نیروهای طالبان تمرکز نداشت بلکه امریکاییها بصورت عموم مراکز نظامی و بارکهای عسکری، سنگرهای مدافعه هوایی و غیره اهدافی که در روشنی معلومات استخباراتی موجود نزد آنها، تعیین گردیده بود بمبارد می نمودند. آنها مناطق مسکونی را در داخل شهرها و در قراء و قصبات دور دست، یکسان مورد حمله قرار میدادند چنانچه مناطق مسکونی ای را در قندهار و شفاخانه ای را در هرات بطور کامل از بین بردند. همچنان قریه «کرم» و «پچیروآگام» را در ننگرهار و قریه شاه آقا در قندهار و غیره را کاملا ویران نمودند. چنین بنظر می‌رسد که هدفشان از این نوع بمباردمان وحشیانه آن بود تا کسی فکر همکاری با طالبان یا افراد القاعده را در سر نپروراند.

هنگامی که حملات هوایی امریکا شدت می یافت، طالبان سنگرهایشانرا ترک نموده و با وسایل نقلیه و اسلحه خفیف شان به کنار جاده های عمومی و در زیر پوشش درختان پناه می‌بردند. بهمین علت حملات هوایی امریکا برای شان، در ابتدا غیر موثر بود. زیرا که خطوط مقدم جبهات طالبان را هنوز مورد حمله قرار نداده بودند.

بعدا رهبران جبهه متحد (اتحاد شمال) از امریکا خواستند که امریکا باید خطوط مقدم جبهه طالبان را مورد حملات هوایی قرار دهد. اولین کسیکه چنین تقاضایی را بر زبان آورد استاد برهان الدین ربانی بود که ضمن مصاحبه ای با وسایل ارتباط جمعی گفت: امریکاییها در هدف قرار دادن خطوط مقدم جبهات طالبان کوتاهی میکنند!! بعدا جنرال دوستم در مزار شریف تقاضای کوبیدن خطوط مقدم جبهات طالبان را تکرار نمود. همچنان محمد قسیم فهیم عین تقاضا را در جبهه شمال کابل کرد

این در حالی بود که اولین دسته های استکشافی مربوط به دستگاه اطلاعاتی امریکا و دسته های از نیروی خاص آن به جبهات جنگ مواصلت ورزیده بود. این مجموعهات بطور آتی مشغول فعالیت بودند:

دو مجموعه همراه با قوتهای محمد قسیم فهیم فعالیت داشتند، یکی در شمال کابل که به نیروهای خاص امریکا بنام (دلتا) مربوط میگردد و مجموعه دوم بهمرای نیروهای وی در اطراف قندوز همکاری داشتند.

مجموعه دیگری از نیروهای امریکایی بنام «فاو» با قوتهای جنرال دوستم در تباری قرار داشتند. دسته چهارم که عنوانی «Bravo» را داشت، با نیروهای استاد عطا محمد پیوست و دسته ای نیز با نیروی اسماعیل خان در هرات فعالیت داشتند.

این مجموعهات در دهه اخیر ماه اکتوبر ۲۰۰۱م حملات هوایی امریکا را بالای اهداف معین بالای خطوط مقدم جبهات طالبان توجیه نمودند. ازینجا حملات هوایی امریکا موثر واقع گردید. خاصتا بعد از استعمال بمبهای سنگین «دیزی گتر» که بلندترین نوع اسلحه ستی بحساب میرود. استخدام طیارات «C-۱۳۰» و «B-۵۲» که توانایی تحت بمباردمان قرار دادن منطقه وسیعی را دارا بود وهمچنان استفاده از راکتهای سنگین «کروز»، این پروسه را شدت بخشید. بمباردمان بحدی شدید بود که احیانا باعث تکان زمین ولرزش شیشه های منازل در هفتاد وهشتاد کیلومتری محل بمباردمان میگردد.

نتیجه این بمباردمان برای طالبان هلاکت بار بود. دونالد رامسفیلد در رابطه به اثر بمباردمان امریکا بر خطوط مقدم جبهه طالبان در اطراف مزار شریف چنین میگوید:

«یکی از سربازان نیروهای خاص امریکا، در روز موعود بداخل مناطق طالبان نفوذ نموده ودر عقب خطوط مقدم دشمن جا گرفت تا به آغاز حملات هوایی شاره دهد. وقتیکه فرصت آغاز حمله فرا رسید، به سلاح هوایی اشاره حمله دادند. در دقایق محدود ونمیدانم از چه طرفی؟ کمیت بزرگی از خمپاره ها که بدقت رهبری میشدند، بالای مراکز طالبان والقاعده باریدن گرفت. وقت حمله بسیار به مهارت تعیین شده بود وآواز انفجار بمبها بطور مسلسل بگوش میرسید صدها جنگجوی افغان (طوریکه سربازان امریکایی توصیف میکنند) به تعقیب انفجار واز عقب دود غبار برخاسته به تعقیب دشمن (طالبان) در میان امواج گرد و خاک وپارچه های ریخته شده از طیارات، پرداختند»<sup>(۴۵)</sup>

بعضی از شهود عینی واقعه به بنده حکایت نمودند که: حملات هوایی امریکا در روزهای اخیر بحدی شدید شد که طالبان از انتقال مجروحین وکشته شدگان از خط اول الی کابل عاجز گردیدند، زیرا که وسایل نقلیه نمیتوانستند به طرف شمال کابل حرکت نمایند. طالبان در آغاز جنگجویان جدید

---

<sup>(۴۵)</sup> از صحبت رامسفیلد وزیر دفاع امریکا در مجله امور خارجی foreign affairs نمبر ۳ ماه می ۲۰۰۲م، بعنوان Transforming the Military که توسط حامد فهیمی به عربی ترجمه وردر سایت اسلام اون لاین نت به چاپ رسیده است.

را بطور مستمر به خطوط مقدم انتقال داده و از آنجا مجروحین و کشته شدگان را عودت میدادند. بعداً انتقال مجروحین و کشته شدگان بعثت کثرت عددی آنها و بعثت عدم امکان وسایط نقلیه ناممکن گردید، چیزیکه باعث ضعف شدید معنویات طالبان گردید. علاوه برین فعالیت جواسیس افغان که برای جهات استخباراتی امریکا در پشت جبهه طالبان خدمت مینمودند، باعث گردید که اهداف متحرک در داخل مناطق تحت سیطره طالبان بسهولت مورد هدف قرار گیرد. این امر نیز باعث رکود حرکت طالبان گردید.

دوماه بعد از سقوط طالبان، وقتیکه از شمال کابل دیدن نمودیم در طول جاده ممتد بسمت شمال بقایای وسایط نقلیه و عراده جات طالبان را مشاهده نمودیم که در اثر حملات امریکا از بین رفته بود. وقتیکه یکی از همراهان خود را که در وقت سقوط طالبان در کابل بود، از علت شکست طالبان پرسیدیم، چنین گفت: امریکا موفق شد که در قدم اول نظام ارتباطات طالبان را از بین ببرد. بعداً نقل و حرکت شانرا بوسیله حملات هوایی فلج نمود که شب و روز جاری بود، تا اینکه هیچ کسی نمیتوانست بشمال کابل سوار بر موتر برود. حتی در داخل کابل، رهبران طالب موترهای سواری شانرا ترک نموده جهت نقل و حرکت از موتر تاکسی استفاده مینمودند. فلج شدن نقل و حرکت طالبان باعث گردید که در زمان کوتاهی از میان رفته و حکومت شان سقوط نماید.

### (ج) کوبیدن طالبان در شمال افغانستان

مناطق شمال افغانستان همانند مزار شریف که اغلیت باشندگان آنرا اقوام تاجیک، ازبک و اهل تشیع تشکیل میدهد، عموماً برای طالبان مناطق پر خطر محسوب میگردد. زیرا که مردم این مناطق هنگام استیلائی دوم طالبان بر مزار شریف (۸ اگست ۱۹۹۸م) مورد قتل دسته جمعی قرار گرفتند. این انتقام گیری به تعقیب واقعات مزار شریف در ماه جون و جولای ۱۹۹۷م صورت میگرفت که طی آن بیش از یازده هزار جنگجوی طالب بدست مردمان مناطق مذکور بقتل رسیده و هفت هزار تن ایشان در گورهای دسته جمعی دشت لیلی مدفون ساخته شدند. بناء دشمنی میان طالبان و باشندگان مناطق مذکور، ریشه دار بود. با وصف آن طالبان توانستند تا قرب موعد هجوم امریکاییها در مناطق مذکور باقیمانده و بهترین قوماندانان و ورزیده ترین سربازان شانرا در مزار شریف و قندز جابجا بسازند. علاوه برین، تعداد قابل ملاحظه ای از جنگجویان غیر افغان در صفوف طالبان بشمول عربها، جنگجویان پاکستانی و مردم آسیای میانه و غیره نیز در آنجا حضور بهم رسانیده بودند. امریکا بر کوبیدن طالبان درین مناطق که به نحوی از عمق استراتژیک شان گسسته بود، بیشتر ترکیز نمود. در حالیکه مناطق استراتژیک برای طالبان، مناطق پشتون نشین جنوب و جنوب غربی افغانستان بود.

امریکاییها از متمرکز ساختن ضربات شدید بر طالبان در شمال افغانستان اهداف زیر را تعقیب میکردند.



## ۱- حصول پیروزی ملموس در ارض معرکه:

زیرا که بمباردمان هوایی امریکا از ۷ اکتوبر الی ۹ نوامبر ۲۰۰۱م که مزار شریف سقوط نمود، بیش از یک ماه طول کشید. اهداف حملات هوایی امریکا، در از میان بردن سیستم دفاع هوایی طالبان، از میان بردن میدانهای هوایی و از بین بردن مراکز تجمع طالبان و تخریب مراکز تجمع و تریننگ افراد القاعده خلاصه میگردید. امریکاییها دو روز بعد از آغاز حملات هوایی شان اعلان نمودند که این هدف را تحقق بخشیده اند و قوای هوایی امریکا توانسته است که تأسیسات عسکری و مراکز تریننگ خصوصی تنظیم القاعده را از بین برده و نظام اتصالاتی طالبان را فلج ساخته اند.

مگر تحقق این اهداف برای همه قابل مشاهده و ملموس نبود. بهمین خاطر اضطراب شدیدی رهبران امریکا و رسانه های گروهی غرب را فراگرفت، تا جائیکه مجله نیوز ویک (Newsweek) افغانستان را پرتگاه (Quagmire) جدید برای امریکا چون پرتگاه ویتنام خواند و روزنامه واشنگتن پست در آنروزها مضمونی را تحت عنوان «پلان گزاری جنگی ناکام» به قلم «رابرت بیب» به نشر رسانید که در آن ذکر شده بود که امریکا توسط بمباردمان هوایی، اهداف مطلوبش را بدست نیاورده است. و کوندو لیزار ایس طی ملاقات خصوصی اش با رئیس جمهور امریکا نیز گفته بود: «ما، همه چیز را بمبارد کردیم ولی هیچ چیزی در میدان جنگ تغییر نکرده، و خطوط مقدم بحال خودش است ... آیا نمیشود که در مورد تغییر پلان فکر کنیم؟»<sup>(۲۶)</sup>

ازینجا بود که امریکا - بخاطر حصول پیشرفت در عالم واقع توجه بیشتر بخرچ داد تا با گرفتن یک شهر بزرگ نشان دهد که اهدافش را بطور واقعی تحقق بخشیده و پلان امریکا به ناکامی نانجامیده است.

## ۲- از بین بردن مورال جنگجویان طالب:

امریکا میخواست با قایل نمودن استیلاي خود بر مزار شریف، مورال جنگجویان طالب را ضربه بزند و طبعا سقوط شهر مهمی چون مزار شریف بالای مورال و معنویات طالبان اثر منفی گذاشته و انگیزه جنگ و فعالیت در میدان معرکه را در ایشان ضعیف می ساخت.

۳- بلند ساختن مورال تائیدکنندگان پروژه امریکایی در افغانستان و بر گردانیدن اعتماد در قیادت سیاسی امریکا، زنمانیکه از یکطرف عبد الحق اعدام گردیده و حامد کرزی محاصره شد و جنرال اسمعیل خان هم نتوانست تسلطش را بر مناطقی که از سیطره طالبان بیرون کرده بود، طوریکه شاید و باید قایل سازد و از طرف دیگر هیچ نوع پیشرفتی در جبهه شمال کابل علیه طالبان صورت گرفته نتوانست، رهبری امریکا و تائید کنندگان پروژه امریکایی به سرخوردگی درونی دچار

(۲۶) به ترجمه کتاب (Bush at War) ترجمه اردو صفحه ۱۷ مراجعه شود.

گردیده و بعضی از آنها حتی امید شانرا در کامیابی پروژه امریکا از دست دادند، بعضی جنرالهای اردوی امریکا ب فکر فرستادن دسته های خاص اردوی امریکا به میدان معرکه افتیدند. درینجا امریکا کوششها یش را بالای سقوط مزار شریف متمرکز ساخت تا از طریق بدست آوردن هر نوع پیشرفتی، مورال رهبری امریکا و مؤیدین پروژه امریکایی را بلند ساخته به سلسله سرخوردگیها خاتمه دهد که تا آنوقت جاری بود.

۴- امریکا سقوط مزار شریف را دروازه سقوط همه افغانستان تلقی می نمود:

رهبری امریکا روز سقوط مزار شریف را روز بزرگی میدانند. رامسفیلد در مقاله ای که قبلا به آن اشاره نمودیم در ین مورد میگوید: «بدون شک پیروزی ما در نبرد مزار شریف که بعدا منجر به سقوط طالبان گردید، ثمره یکچا شدن عبقریت نیروهای امریکایی متمایز و شجاعت و جنگجویی سوارکاران افغانی بود که اسپهای شانرا در آنروز (روز پیروزی ما در مزار شریف) چهار نعل دوآیدند. آن لحظه پیوند قرن نوزدهم با قرن بیست و یکم بود ... که باعث پیروزی بر «دشمن خطرناک» گردید ... آن پیروزی بسیار بزرگی بود»!!

به این خوشی و ابتهاج رامسفیلد از پیروزی نیروی بزرگ بالای نیروهای پراکنده طالبان در تباری با جبهه متحد (اتحاد شمال) صحبت میکند که متشکل از نیروهای دوستم، واستاد عطا محمد (یکی از قوماندانان مربوط جمعیت اسلامی تحت فرماندهی جمعیت اسلام بود). رامسفیلد این پیروزی نیروی ائتلاف در جنگ مزار شریف را سبب پیروزی بر نیروهای طالب در باقی جنگها میدانند.

### (ج) قطع کمکها از طالبان:

عنصر ششم از عناصر پلان امریکا در جنگ علیه نظام طالبان، قطع نمودن تمام انواع مساعدات از حرکت طالبان بود. امریکا بتاريخ ۲۰۰۱/۹/۱۳ طی اولین تماس تلفون کولن پاول وزیر خارجه امریکا پس از حوادث ۱۱ سبتمبر با جنرال پرویز مشرف، از پاکستان خواست که تمام انواع کمکهای لوجستیکی، اسلحه و مواد سوخت را از حکومت طالبان قطع نماید. پاکستان بلا فاصله بقطع تمام این کمکها از حرکت طالبان اقدام نمود. حکومت طالبان در خریداری بسیاری از ضروریاتش بر پاکستان تکیه داشت. زمانیکه پاکستانسرحداتش را به افغانستان بست، حکومت طالبان ضعیف گردیده با چنان سرعتی سقوط نمود که دنیا شاهد آن بود.

### (ح) فروخته شدن بعضی از رهبران طالبان:

خرید افراد یکی از اسالیب معروف امریکا در جنگهایش میباشد. خرید تعداد زیادی از رهبران میدانی و تعدادی قیادتهای سیاسی طالبان از طریق مزدوران امریکا صورت پذیرفت. طالبان در ابتدا غیر طالب را در صوفوف خویش قبول نمیکردند. بعد ازینکه با افراد و قوماندانان زیادشان در

جنگهای شمال عموماً در جنگ شمال کابل بدست نیروهای احمد شاه مسعود و استاد سیاف خصوصاً از میان رفتند. و بیشتر از سه هزار از نیروهای شانرا در اگست ۱۹۹۹م از دست دادند. مجبور شدند که صفوف شانرا بروی مجاهدین سابق باز نمایند. علاوه برین، دفاع از خطوط مقدم و حفظ مناطقیکه بر آن سیطره داشتند نیز به نیروی بیشتر نیاز داشت.

آنانیکه به این ترتیب بحرکت طالبان پیوستند. ارتباطاتی با جبهه مخالف طالبان نیز داشتند وهمینکه احساس کردند نظام طالبان در خطر است، بفکر تضمین زندگی آینده شان از طریق همکاری با جبهه مخالف افتیدند. بسیاری از ایشان در شمال کابل و شمال افغانستان به اتحاد شمال (جبهه متحد) پیوستند. این تیپ افراد که غالباً کفه سنگین ترازو را ترجیح میدهند. همین که دیدند پله ائتلافیان سنگین تر شد، به آنها پیوستند و در عین حال بدست آوردن مبالغ پول نیز مطمح نظرشان بود.

از طرف دیگر، دسته ای از افراد مصلحت بین نیز در آوان اخیر با طالبان پیوستند. خاصتاً آنانیکه بخاطر پیوند خویش با بعضی رهبران طالب، به مراتب بلند ارتقاء یافتند. یا اینکه طالبان با وصف عیان بودن خیانتهای شان، ایشانرا بخاطر استفاده از آنها در صفوف خود پذیرفتند. امثال چنین افراد در آخرین ایام حکومت طالبان به کثرت دیده میشد.

همچنان، در صف طالبان کسانی وجود داشت که برای جهات خارجی کار میکردند، مانند مولوی عبد الکبیر که انسان خودخواه و متکبر و مسئول مناطق شرقی و سرپرست صدارت در حکومت طالبان بود. عبد الکبیر، جلال آباد و مناطق شرق افغانستان را در مجموع، قبل از سقوط طالبان به کسانی واگذار نمود که از طرف جهات پاکتسانی آمده بودند.

از مردمان مصلحت بین در صف طالبان همچنان آن مجموعه ای هم بود که حین سقوط نظام طالبان انشقاق خود را اعلان نموده سازمان جدیدی بنام «خدام الفرقان» را تأسیس نمود، ازین مجموعه یکی هم مولوی ارسلا رحمانی بود که پست وزارت را در رژیم طالبان احراز نموده بود، وهمچنان عبد الحکیم مجاهد، نماینده طالبان در امریکا نیز نمونه ای از صاحبان مصلحت در بین طالبان بود.

زمانیکه اینگونه افراد مصلحت بین دیدند که امریکا هجوم نموده جبهه متحد اسلامی در حال تقدم است و یقین حاصل نمودند که نظام طالبان سقوط خواهد نمود، بخاطر حمایه خویشتن خویش بحرکت افتیده و به جبهه مقابل تسلیم گردیدند که این حرکت شان پروسه سقوط طالبان را سریعتر ساخت.

تعداد زیادی از رهبران طالب به این امر تصریح نمودند. بنده از نواری مربوط به مولوی سیف الرحمن فرزند نصر الله منصور یکی از قوماندانان طالب که در رابطه به اسباب سقوط سریع طالبان

حرف میزد، شنیدم که میگفت: «در شمال کابل بودم، خطوط ما متسحکم بود و هیچنوع تحرک غیر عادی مشاهده نمی گردید. درین میان جبهه متحد (اتحاد شمال) تعدادی از قوماندانان سابق مجاهدین را در برابر پول خریداری نمود که قبلا به طالبان پیوسته بودند و در خطوط مقدم جبهه قرار داشتند. به این امید که خط دفاع را در کوه های مشرف بر کابل و قبل از کوتل خیر خانه مستقر سازیم، بکابل برگشتیم، اما همینکه به کابل برگشتیم فهمیدیم که همه قوماندان کابل را ترک نموده اند. با هم مشوره نمودیم که خط دفاع را در لوگر ایجاد نماییم اما همینکه به لوگر رسیدیم از افراد طالبان مربوط ولایات جنوب غرب چون قندهار، هلمند و ارزگان شنیدیم که تحرکات شیعه بر ضد جنگجویان طالب در ولایات میدان وردک و غزنی براه افتیده است. طالبان گمان کردند که با باقیماندن درین مناطق چنان به محاصره خواهند افتید، مثلکه دیگران در قندوز محاصره شدند. به همین علت تمام این مناطق از طالبان تخلیه گردید، تا اینکه ملا عمر در تحت فشار پیروانش مجبور به ترک قندهار گردیده و بصوب نامعلومی بیرون گردید. ملا عبد السلام ضعیف، سفیر حکومت طالبان در پاکستان، ضمن مصاحبه مطبوعاتی ای در روز ۲۶/۱۱/۲۰۰۱م در اسلام آبد گفت: «خیانت قوماندانان در خطوط مقدم جبهه که خودشانرا در برابر دلار فروختند، سبب عقب نشینی سریع طالبان از شمال گردید».

#### (د) عدم وجود نظام و مرکزیت شدید نزد طالبان:

حرکت طالبان مدت پنج سال و دوماه و یازده روز، از تاریخ استیلا بر کابل ۲۷/۹/۱۹۹۶م مطابق با ۵/ میزان/ ۱۳۷۵هـ ش تا سقوط دوباره کابل بدست مخالفین بتاريخ ۸/۱۲/۲۰۰۱م مطابق یا ۱۷/ قوس/ ۱۳۸۰هـ ش بر افغانستان حکومت را ندادند. مگر در طول این مدت حرکت طالبان نتوانست مؤسسهاتی را ایجاد نماید که به اساس آن حکومتها، سیستمها و دول پیش میروند. هر دولتی بخاطر دوام امورش به ایجاد موسسات پولیس، اردو، استخبارات و مؤسسات مسلکی متعدد ضرورت دارد. طالبان به ایجاد چنین مؤسسات و انکشاف آن قادر نگردید و درین رابطه مثل سایر موارد ناکام ثابت شدند زیرا که نظام شان بر رابطه «اندیوالی» استوار بود.

در حقیقت کلمه «اندیوالی» در زبان پشتو معنای وسیعتر از دوستی را افاده میکند طوریکه رابطه بسیار مستحکم و صمیمیت دو طرفه، از لوازم آنست. هر یک از رهبران خورد و بزرگ طالبان مجموعه ای از اندیوالان را با خود داشت و به هر جا که میرفت، ایشانرا نیز با خود میبرد. اگر در خط اول قرار میداشت این مجموعه در خط اول با او بودند و اگر بحیث رئیس در یک اداره (ولسوال در یک ولسوالی مقرر میشد نیز مجموعه اندیوالان با وی همراه بودند. رابطه اندیوالی، اساس شناخت میان طالبان را نیز تشکیل میداد. طور مثال چنین گفته میشد که فلان طالب از اندیوالان فلان قوماندان

یا رهبر طالب است. به این ترتیب طالب قدیم از جدید و طالب عسکری از ملکی شناخته میشد. زیرا که قوماندانان جنگی طالبان نزد همه معروف بودند.

حتی بعد از مرگ شخص مرکزی در سلسله اندیوالی، باز هم مجموعه با اسم او یاد میشد. مانند اندیوالان ملا محمد که در جنگ گرشک ۱۹۹۵ با اسمعیل خان کشته شد، تا اواخر عهد طالبان به همین نام یاد میشدند. همچنان دوستان ملا بور جان که خود در جنگهاییکه در نتیجه آن طالبان بر کابل تسطه حاصل نمودند ۱۹۹۶م به قتل رسیده بود.

بهمین سادگی نظام داخلی طالبان در حرکت بود و نتوانستند نظام پولیس واردو را ایجاد نمایند. این امر سببی از اسباب سقوط سریع طالبان بحساب میرود. زیرا، اگر واحدهای نظامی و فرقه هالی عسکری منظم وجود میداشت، جنگ شان بر اساس یک پلان و قومانده واحد صورت میپذیرفت. و اگر پولیس منظم وجود میداشت. حفظ امنیت داخلی در شهرها و ولایات بعهدده جنگجویان جبهه واگذار نمی گردید. وبالاخره اگر اینهمه سیستم ها وجود میداشت، طالبان با این سرعت در مقابل امریکاییها از بین نمی رفتند.

در عین حال، دیکتاتوری خاصی در اصدار اوامر میان طالبان وجود داشت و مرکزیت مطلق حکمفرما بود. تمام امور خصوصا مسایل مربوط به جنگ و خطوط اول مستقیما به ملا محمد عمر ارتباط میگرفت. این اوامر از ملا عمر بوسیله مخابره مستقیما اخذ میگردد و حرف شخص دیگری غیر از او قابل استماع نبود.

مرکزیت در رهبری و دیکتاتوری در اداره، سبب دیگری از اسباب سقوط سریع و بلند بودن میزان خسارات آنها گردید خصوصا در شمال افغانستان و بطور اخص در ولایات مزار شریف و قندز. زمانیکه حملات بالای مزار شریف شدت گرفت، مسئول مناطق شمال طالبان ملا نور الله نوری میخواست تا عقب نشینی نماید. زیرا که وضع نهایت وخیم بود و علاوه بر بمباردمان شدید، امکانات قیام مردم منطقه از داخل نیز حیات طالبان را تهدید میکرد. مگر وی امر عقب نشینی از مزار شریف را به این خاطر صادر نکرد که به خیانت و جبن متهم نشود و منتظر دستور ملا عمر نشست.

هر چند ملا اختر محمد عثمانی معاون فرمانده کل قوای طالبان که ملا عمر ویرا به حیث خلیفه خود تعیین کرده بود، از مقر قیادت طالبان به ملا نور الله نوری گفت که با همراهانت مشوره نموده و تصمیم مناسبی را در زمینه اتخاذ نمایید. مگر ملا نوری میگفت: میخوام این فیصله را از زبان خود ملا عمر بشنوم. ملا اختر عثمانی برایش جواب داد: «من با ملا عمر بی ارتباط میباشم»، این

در حالی بود که ملا عمر مکالمه را می شنید اما از ترس اینکه مبادا موضعش طرف حمله قرار نگیرد، نمیخواست صحبت کند.<sup>(۴۷)</sup>

تا اینکه تمام راه ها بروی شان بسته شد، و قتل عام های معروف افراد طالبان سبب همین مرکزیت شدید و بخاطر عدم وجود نظام و مؤسساتیکه یک دولت به آن نیاز دارد، صورت گرفت.

#### (د) عدم اعتماد طالبان بر دیگران:

طالبان در طول حکومت شان با خویشتن خود مصروف بوده و کوشش داشتند همه چیز را در انحصار خویش داشته باشند. این یکه تازی طالبان از حد تصور بالا بود حتی که اشتراک دیگران در جنگ شان با امریکا را نیز رد کردند. قرار گزارش بعضی شهود، رادیوی کابل قبل از آنکه توسط امریکاییها از میان برود، نواری از حکمتیار را پخش نمود که از هجوم امریکا بر افغانستان ولزوم قیام در برابر آن حرف میزد و تمام صحبت در تایید طالبان بود. مگر امیر خان متقی وزیر اطلاعات و فرهنگ طالبان از این ناحیه شدیداً به قهر آمد و ضمن اتصال با مسئول رادیو ویرا تهدید نموده و به او امر نمود که نوار را قطع نماید. بناء نوار را در وسط قطع نمودند و تمام کسانیکه در آن لحظه به رادیو گوش میدادند، این توقف ناگهانی را احساس نمودند.

بعضی آگاهان امور میگویند: زمانیکه حکمتیار به طالبان پیغام فرستاد که در صورت پیاده شدن نیروهای پیاده امریکا در افغانستان، حاضر است در کنار طالبان به ضد آنها بجنگد و از ایشان خواست که برایش مجال دهند. حرکت طالبان این تقاضای ویرا به این دلیل رد نمودند که اگر بر امریکا پیروز شویم، مردم این پیروزی را به حکمتیار نسبت خواهند داد و اگر شکست برای ما مقدر باشد، پیوستن حکمتیار با ما، دردی را دوا نخواهد کرد. بناء تصمیم گرفتند به وی اجازه دخول به افغانستان را نداده و بگویند که به او احتیاجی ندارند!!

زمانیکه وضع وخیم شد و نزدیک بود همه چیز را از دست دهند، به حکمتیار گفتند: او میتواند به افغانستان داخل گردیده و ضد امریکا جهاد نماید، اما در مناطیکه از سیطره طالبان خارج است. با این منطق عجیب و با این طرز تفکر ساده لوحانه، رهبران طالب امور را به پیش میبردند و جنگ ضد امریکا و قوای ائتلاف را رهبری میکردند.

#### چهارم: بررسی تجربه حکومت طالبان بر افغانستان:

حکومت طالبان بر افغانستان یکی از تحارب بیشماری بود که در طول حیات کوتاه خود شاهد آن بودیم. بررسی درست این تجربه که بیش از پنج سال دوام کرد. به بررسی و تحقیق جداگانه نیازمند

---

<sup>(۴۷)</sup> مراجعه شود به کتاب پنج سال سلطه طالبان از وحید مژده.

است. درینجا با اختصار می‌خواهم بگویم که: با صرف نظر از اینکه طالبان یک حرکت خود جوش افغانی بود و با هم به اشاره و کمک جهات خارجی به وجود آمد و یا هم اینکه مستقلانه ظهور نمود و بعدا طرف استفاده دیگران قرار گرفت، در هر صورت در ابتدای نشأت حرکت طالبان عبارت از افرادی بود که به اساسات اعلان شده و شعاریکه بلند نموده بودند، مخلص بودند. اهداف طالبان در آنوقت در اعاده نظم و امنیت، سرکوبی ظلم و قطع دست اندازی به مال و جان مردم بود. تا زمانیکه طالبان در چوکات اهداف مذکور باقیمانند، مردم نیز به ایشان خوش آمدید گفته و با طوع خاطر به ایشان تسلیم گردیدند.

اما بعد از دخول به کابل، طالبان وارد مرحله دیگری گردیده و با چالشهای نو روبرو شدند. در عرف افغانها، هر کسیکه پایتخت را در اختیار داشته باشد، حاکم قانونی افغانستان پنداشته میشود. طالبان نیز همین احساس را پیدا کردند و لو که حکومت شان را فقط سه کشور برسمیت شناخته بود، آنهم تا پایان ۱۹۹۷م مطابق با ۱۳۷۶هـ ش (بعد از استیلای طالبان بالای مزار شریف).

مرحله دولت از طالبان متقاضی تحول بزرگی بود زیرا که از یک حرکت دارای اهداف محدود بیرون گردیده سر و کارش با دولت بود که وظیفه آن رهبری مردم و تحقق مصالح دینی و دنیوی شان بشکل منظم و سازمان یافته میباشد. در حقیقت این تحول از طالبان میخواست که تغییر اساسی را در تکوین فکری و فرهنگی افراد و خصوصا رهبران شان وارد سازند. تغییریکه در کنار فهم درست از شرعیکه به قیام آن در شرایط کنونی همت گماشته بودند، از قضایای روز و مقتضیات عصر و چیزیکه دولتها به آن نیازمند میباشند، نیز با خبر باشند. و به تعبیر یکی از علمای پیشین، باید طالبان به فقهاء مبدل میشدند. و فقیه کسی است که: بدین عالم و از عصر و زمانش آگاه باشد.

مگر متأسفانه که این تحول از طالبان بعید به نظر میرسید. زیرا آنها به این باور بودند که آنچه از علم شرعی میدانند، برای اقامه حکومت اسلامی کافی میباشد. طور مثال: وزیر خارجه طالبان ملا حسن، مطالعه جرائد را باعث ضیاع وقت دانسته و میگفت: وقت انسان در مطالعه جرائد ضایع میگردد. چرا دو صفحه از قرآن را تلاوت نکنم که وقتم را در مطالعه روزنامه ها ضایع سازم.

برای کسیکه چنین می اندیشد، مستحیل است که در زمان کوتاهی از افکاریکه بر اساس آن نشأت کرده است، برگشت نماید، و یا هم مقتضیات تغییری را درک نماید. که مرحله نیازمند آن است ولی حرف درست تر اینست که اگر طالبان تغییر میکردند، در حقیقت طالب باقی نمی ماندند.

حل دوم: که طالبان بدون اینکه در خود تغییری وارد سازند، مردمان عالم و با تجربه در مجالات سیاست و حکومت داری را با خود شریک میساختند، تا اینکه ارگانهای دولت را فعال ساخته و آنرا از نو تنظیم می نمودند.

اما افراد طالبان نه تنها کسان دیگری غیر از خود را برای ادای این مهمه اهل میدانستند بلکه آنها از نظر ایشان شر و فساد بودند. حتی کسانیرا که به ایشان پیشنهاد یا نصیحتی را تقدیم می نمود، به نظر شک و تردید می نگریستند. طالبان نظامی را که بر اساس «اندیوالی» بنا نموده بودند، بهترین نظام حکومت داری می پنداشتند، به همین خاطر در جهل مرکب واقع شده بودند. زیرا که از یکطرف فن حکومت داری و اداره مردم در امور دنیا و دین شانرا بلد نبودند، و از طرف دیگر درک نمیکردند که به این امور جاهل اند. و این چیزی است که بنام جهل مرکب یاد میگردد!!

کوتاه سخن اینکه هر قدر دولتی کوچک باشد، باز هم اخلاص به تنهایی خود برای برپایی نظام حکومت کفایت نمیکند.

ضرورت‌های علمی، فکری و اداری فراوان دیگری بود که طالبان نه تنها از عهده آن عاجز بودند، حتی که ضرورت آنرا نیز احساس نمیکردند. به همین خاطر به مردمان با تجربه اجازه ندادند که در کنار ایشان قرار گیرند. طالبان تصور عجیبی از مسایل داشتند. اموری را که از وظایف اساسی هر دولتی به حساب می آید، خارج از دایره کار حکومت خود میدانستند.

یکی از روشنفکران افغان که رابطه نیکی با مولوی عبد الجلیل معین وزارت خارجه و مسئول بیت المال مرکزی طالبان داشت، میگوید: به مولوی عبد الجلیل گفتم که طالبان و حکومت آنها باید در رابطه به سوالگران مرد و زنیکه تعداد شان بعد از آمدن طالبان روز بروز در شهرهای پاکستان بیشتر شده میرود، فکری بکنند. و برای اینکه انگیزه ویرا بیدار کرده باشم عملا از دستش گرفته و بجایی بردم که تعداد بیشماری از افغانها مصروف تگدی بودند که طبعابه حیثیت حکومت طالبان و مردم افغانستان در مجموع لطمه وارد میکرد. مولوی عبد الجلیل بعد از مشاهده وضع با لهجه سردی گفت: این از مسئولتهای ما نیست. عجبا؟ اگر مهیا ساختن فرصت زندگی آبرومند برای مردم در داخل کشور از وظایف حکومت نیست؟ پس چه چیزی مسئولیت آنست؟

با وصف اینهمه جهل به حقیقت اسلام و عدم آگاهی از اوضاع جهان، طالبان افغان از طالبان عرب بهتر بودند. طالبان عرب از طالبان افغان که تقاضا داشتند که روابط افغانستان با جهان خارج را بکلی قطع سازند. با مؤسسات بین المللی مقاطعه نموده و حکام دول اسلامی را تکفیر نمایند. آنها از طالبان توقع داشتند که افغانستان را مانند جزیره ای در بحر هند، از بقیه عالم بریده و در آن نظام اسلامی را قایم سازند. بهمین علت یکی از طالبان عرب به اسم عمر عبد الحکیم (ابو مصعب السوری) طالبان را بخاطر اینکه حکام دول اسلامی را تکفیر نکرده و بعبوض قطع روابط با دول اسلامی در صدد تحکیم روابط دو جانبه با آنها میباشند، مورد نکوهش قرار میدهد.

وی میگوید: «از نقاط منفی عمده در نزد طالبان، یکی هم عدم آگاهی شان بامور دنیا بصورت عموم و عدم آگاهی از احوال حکام ظالم، مرتد و مزدور عالم اسلامی میباشد. آنها از دول خائنی چون



سعودی و پاکستان بیخبر میباشند و همین بیخبری در مواقف سیاسی شان و حتی بالای احکام شرعی نیز منعکس میگردد. خصوصاً در رابطه به سعودی، پاکستان و امارات و بعضی دول دیگر که در کنار ایشان قرار گرفته و آنها را برسمیت شناخته است».

ابو مصعب می افزاید: «چنین به نظر میرسد که طالبان به مدت زمانی طولانی و کوشش بی حد ضرورت دارند تا به این حقایق پی ببرند. بناء اگر مفکروه جنگ با یهود و امریکا معقولیت خویش را ثابت نمود شاید طالبان مسئولیت آنرا با ما تحمل کنند، ولی فکر نمیکنم که موقف شان در رابطه جنگ با حکومت ممالک اسلامی چون سعودی و امارات و برخورد با آنها مانند موقف شان در رابطه به جنگ علیه یهود و امریکا باشد .

خداوند بهتر میداند ولی معلوم میشود که سبب این موقف آنها از یکطرف مصلحت هایی است - چون زیارت حج و عمره که مردمان غیر عرب با عظمت خاصب آنرا بجا می آرند - که ایشانرا به سعودی بسته است و اصلاً تصور نمیتوانند که بخاطر مصالح دیگر از زیارت اماکن مقدس محروم گردند. از طرف دیگر، ایشان به این باور نیستند که حکام مسلمین ظالم و فاجر اند و آنها (طالبان) منکر جهادی اند که در این کشورها علیه حکام جریان دارد ... از ملا عمر و دیگران تصریحات زیادی در ین رابطه صورت گرفته و پیغامهای امتناییه به خادم حرمین فهد بن عبد العزیز و سایر حکام دول اسلامی ارسال شده است. باری با یکی از مسئولین طالبان در رابطه به کفر فهد گفتگو نموده دلایلی اقامه نمودم. وی لحظه ای سکوت نموده بعداً با تعجب بطرفم نگاه نموده و گفت: اگر این دلایل درست باشد حتی نواز شریف هم کافر میگردد. یعنی اینکه در عدم صحت این دلایل شکی ندارم، زیرا که از قبول آن، تکفیر مرد مؤمنی چون نواز شریف نیز لازم می آید!! پس فکر کنید که چه اندازه نسبت به وضع جاری و سیاسیت جاهل بوده و از حکم شرعی در ین رابطه بی خبر اند...»<sup>(۴۸)</sup>

نویسنده مذکور به این باور است که یکی از بزرگترین نقاط منفی طالبان موقف شان در برابر سازمان ملل و محافل بین المللی است. وی میگوید: «طالبان بارها و در پی مشاکل متعددی خواهان کرسی افغانستان در ملل متحد گردیدند. طور مثال حین بروز مشکل شان با ایران از ین محافل خواستار تحقیق در قضیه شدند که به معنی طلب حکم از جانب این محافل در مشکلات معین میباشد ... و بدون شک این یکی از بزرگترین مشکلات و نقاط منفی طالبان است که بعقیده بنده

---

(۴۸) در نوشته های - ابو مصعب کلمات نامناسب و داو دشنام به اشخاص و دولتها ذکر گردیده بود که بعضی از آنها را حذف نمودم و اما اتهام به - کفر مردمان را درینجا بعنوان شاهد ذکر نمودم تا منهج تفکیر اینها را روشن نموده باشم آنها به خاطریکه نشان دهم آنها نسبت به طالبان بسیار افراطی تر بودند نه ابراز موافقه با آراء وی.

معادل مشکل زیارتها و قبور و حتی بیشتر از آنست!! این کارهای و مواقف طالبان شبهات زیادی را در مورد موقف ما با طالبان ایجاد نمود که در کنار ایشان می جنگیم»<sup>(۴۹)</sup>.

قابل یادآوری میدانم که گروهی از رهبران حرکت طالبان نسبت به دیگران درین رابطه بهتر می اندیشیدند. این مجموعه تا حدی درک نموده بودند که در برنامه و سیاست طالبان باید تغییراتی وارد گردد. آنها مقتضیات بر پایی نظام و ساختار حکومت را می دانستند. مگر بخاطر کوچکی این مجموعه آوازشان قابل استماع نبود و اکثریت از نوعی بودند که قبلا ذکر نمودم.

از طرف دیگر، فرماندهان جنگی تأثیر بزرگی بر ملا محمد عمر داشتند. زیرا که به وجود ایشان در جنگهای شمال ضرورت داشت و فرماندهان مصلحت شانرا در ادامه جنگ میدیدند زیرا که مصلحتهای مادی و معنوی ایشان به استمرار جنگ وابسته بود. فیصله در نظام طالبان بدست ملا عمر که لقب امیر المومنین را یافته بود قرار داشت. ملا عمر از تمام اختیاراتی استفاده می نمود که برای یک امیر المومنین واقعی وجود دارد و در غیاب شورای ملزم نظام قایم بر دیکتاتوری سیاسی و دینی را بوجود آورده بودند. اگر احیانا هم پیشنهادهاتی از طرف بعضی دسته ها بخاطر اصلاح وضع می آمد، در صورت تصادم با مصلحت قوماندانان، از طرف ملا عمر نیز رد میگردید.

در کنار دو گروه مخلص جاهل، و مردمان آگاه، دسته سومی نیز در حرکت طالبان وجود داشت که میتوان نام مردمان مصلحت جو را برایشان داد. در ابتدای نشأت حرکت طالبان و در جریان مسیر آنها، افرادی در درجات بالای جای گرفتند که در صدد تحقق مصلحتهای شخصی خودشان بودند. مانند مولوی عبد الکبیر، مسئول مناطق شرقی کشور و سرپرست صدارت بعد از وفات ملا ربانی، همچنان مولوی ارسلا رحمانی یکی از وزرای دوره طالبان و عبد الحکیم مجاهد نماینده طالبان در امریکا و عده ای دیگر از رهبران و افراد طالبان. مقصد اصلی چنین اشخاص باقی ماندند در مناصب عالی و نزدیک شدن بیشتر به ملا عمر بود. ایشان منافع شانرا در هرج و مرج و بی نظمی و عدم وجود مؤسسات و نظام حکومتی میدیدند. مصلحت اینها در بین طالبان و گروه های دیگر حایل بوده نمیگذاشتند که میان شان تفاهم بوجود آمده و در نتیجه مردمان بیشتری در حکومت شریک گردیده و از نظام حفاظت نمایند.

---

<sup>(۴۹)</sup> به کتاب «افغانستان، طالبان و معرکه امروزی اسلام» نوشته ابو مصعب سوری که بنابر شهادت محتویات کتاب در افغانستان اقامت داشته است، مراجعه صورت گیرد. این کتاب در سال ۱۹۹۸م در حدود ۱۳۰ صفحه تحریر گردیده و در سایت «منبر توحید و جهاد» به نشر رسیده است.

با چنین ساختار فکری، حرکت طالبان در امر بر پای‌ی نظامیکه جوابگوی مشکلات شرعی و دنیوی - مردم باشد، عاجز آمدند. تأکید طالبان بر حل مسایل داخلی از طریق زور و استعمال قوه، سبب گردید که امکانات برپایی نظام معدوم گردیده و مشکلات مردم حل نشده باقی‌ماند. علاوه برین، حرکت طالبان اشتباهات بزرگی را مرتکب گردید که باعث گردید فرصتی را که بخاطر بیرون شدن افغانستان از بحران جنگ بدست آمده بود، ضایع سازند و بالآخره نظام شان سقوط نماید. آگاهان امور افغانستان اشتباهات بزرگ طالبان را در موارد آتی خلاصه می نمایند:

### مشکل اول: تأکید طالبان بر جنگ:

بزرگترین مشکل حرکت طالبان این بود که از ابتدای نشأت خود بر جنگ و فتح افغانستان از طریق زور تأکید داشتند. در برابر احزاب جهادی موقف خصمانه ایرا اتخاذ نموده از تجارب تلخ مواجهه با آنها هیچ درسی را نیاموخت. طالبان تا آخرین لحظه، بر ادامه جنگ علیه مخالفان خود تأکید داشتند.

حرکت طالبان نظام خویشرا حکومت شرعی دانسته به این باور بودند که نزد آنها امیر المومنین موجود بوده و علما با وی بعیت کرده اند. بناء مخالفین باید این حکومت و نظام را بپذیرند، تا مشکل حل گردد. وبعد از آن امیر المومنین مناسب حال هر یک، در موردشان فیصله خواهد نمود. بعضی را به محاکمه پیش خواهد نمود، بعضی دیگر را خانه نشین خواهد ساخت و دیگران را در وظایف حکومتی موظف خواهد ساخت.

بلی! نظر طالبان در مورد مخالفین شان بهمین منوال بود که گاهی با صراحت و گاهی هم با کمی خجالت زدگی، آنرا اظهار میداشتند. به گونه نمونه، وقتیکه از ملا وکیل احمد در مورد امکان سهیم ساختن مخالفین در وزارتها و تشکیل حکومت وسیع البنیاد پرسیده شد جواب داد: «زمانیکه از تقسیم وزارتها و سهیم ساختن ایشان در حکومت صحبت بعمل می آوریم، لابد باید در مورد چوکات تشکیل حکومت و اینکه چه کسی حق تعیین آنرا دارد صحبت نماییم. همچنان اینکه چه کسی مسئولیت ادای وظیفه در حکومت را دارد و این اداره اجرایی یا حکومت در برابر چه کسی مسئول است؟ قبول نظام امارت و پذیرفتن امیر آن شرط اولی است، بعد از آن مسئولیت تقسیم وزارتها به یک روتین مبدل میگردد. قرار معلومات بنده، مخالفین تا هنوز آماده پذیرفتن نظام امارت اسلامی نمیباشند»<sup>(۵۰)</sup>

---

<sup>(۵۰)</sup> به گفتگوی ملا وکیل احمد چینل تلویزیونی الجزیره مورخ ۲۰۰۱/۱/۴م در سایت الجزیره نت» مراجعه

درینجا ملا وکیل احمد میخواید بگوید که لازم است تا اولاً امیر المومنین را بپذیرند، بعداً سایر امور بشکل روتینی حل گردیده و امیر المومنین مطابق لزوم دید در مورد هر یک فیصله صادر خواهد نمود.

سبب اصلی ناکامی مذاکرات طالبان با استاد سیاف، احمد شاه مسعود، حکمتیار و دیگران، وجود همین روحیه در طالبان بود که اصلاً شرایط را برای مصالحه آماده نداشتند. طبعاً مخالفین نیز با نقطه نظر طالبان در قضایا، نحوه اداره کشور و سیاست خارجی شان موافق نبودند. پذیرفتن شرط طالبان به معنی تسلیم شدن کامل به دکتاتوری طالبان بود که با وصف بیخبری از اسلام و شریعت الهی و عدم آگاهی از اوضاع حاکم بر افغانستان قوای اجرائیه، قضاییه و تنفیذیه را بطور کامل در دست داشتند. قبول چنین شرطی نه ممکن بود و نه هم معقول به نظر میرسد. گفته میشود که حتی حکمتیار و قتیکه به طالبان پیشنهاد نمود که حاضر است بدون اخذ کدام کرسی ای با طالبان پیوسته و بکابل عودت نماید، فقط بشرط اینکه طالبان شرایط را جهت اجرای انتخابات در مدت زمان معینی آماده سازند. این پیشنهاد نیز از طرف طالبان رد گردیده باز هم بر ادامه جنگ با همه اطراف، اصرار نمودند.

اینکه طالبان هر نوع پیشنهاد مصالحه و آشتی با مخالفین شان را رد می نمودند یک علت اساسی داشت، و آن اینکه دخول رهبران مشهور در مناطق طالبان، طبعاً باعث شکستن انحصار قدرت در دست طالبان گردیده و در نتیجه چلنجی بود برای قیادت ملا محمد عمر، این بدان معنی نیست که مخالفین طالبان اشتباهات نداشتند. در حقیقت اشتباهات آنها از اشتباهات طالبان بیشتر بود، اما خاتمه دادن به جنگ و رسیدن به مصالحه و آشتی مسئولیت طرف قوی تر (طالبان) بود. اصرار طالبان بر ادامه جنگ و کوشش در جهت حل مسایل از طریق زور، بالآخره شرایط را جهت مداخله اجنبی آماده ساخت. طالبان با همه مخالفین از کمونیست گرفته تا جهادی معامله یکسان می نمودند که عبارت از کوشش در جهت امحای ایشان از طریق استعمال قوت بود. حتی تعامل شان با احزاب جهادی، خشن تر از تعامل شان با کمونیستان بود. بزرگترین مشکل طرز حکومتداری طالبان همین سیاست هلاکت بار بود.

طالبان زمانیکه در اوج قدرت قرار داشتند هر نوع تفاهم و دیالوگ با مخالفین را رد می نمودند. حینیکه فرصت هجوم امریکا بر افغانستان نزدیک گردید از استاد ربانی، استاد سیاف و اتباع ایشان خواستند که اگر با امریکا همکاری نکنند، مشکلات خود را با آنها بطریق قابل قبول (برای مخالفین) حل خواهد نمود. جواب ایشان چنین بود که شما فرصت را از دست دادید، وقت صحبت گذشت، حالا منتظر سرنوشت خویش باشید.

متأسفانه سایکولوژی تمام گروههای افغانی همینگونه است. وقتیکه خویشان خود را قوی تر احساس میکنند، حلول مسالمت آمیز و صحبت و دیالوگ را رد می نمایند و بر موقف خویش مبنی بر

جنگ و امحای مخالفین از طریق زور اصرار می ورزند. چنانچه ربانی و مسعود با حکمتیار چنین کردند و حکمتیار با ایشان همچنان طالبان با سیاف، ربانی و مسعود و حکمتیار از در همین سیاست پیش آمدند و اینها نیز در خاتمه با طالبان همان سیاست را دنبال نمودند. آیا کسی ازین مواقف درسی خواهد گرفت؟

### مشکل دوم: اتکای حکومت طالبان بر جهات بیرونی:

مشکل خطرناک و مهلک دیگر طالبان این بود که در عموم مسایل خاصا قضایای جنگ و صلح بالای سازمان استخبارات عسکری پاکستان (ISI) متکی بودند. استخبارات پاکستانی بیشتر از طریق علمای مورد اعتماد طالبان چون مولوی فضل الرحمن، مولوی سمیع الحق و مفتی نظام الدین شامزئی و دیگران، در صدد جلب اعتماد طالبان بود. بدون شک دستگاه اطلاعاتی پاکستان بر اساس منافع ملی پاکستان حرکت میکرد، در حالیکه طالبان در تطبیق برنامه هایشان نه منافع خودشان را در نظر داشتند و نه هم مصالح افغانستان را.

اعتماد طالبان بالای جهات پاکستانی تا آخرین روزهای حکومت شان بحال خود باقیماند. وقتیکه هیأتی از علمای پاکستانی برهبری جنرال محمود احمد به قندهار فته و با ملا عمر ملاقات نمودند، قضیه را چنین طرح نمودند که پاکستان در کنار امریکا نمی ایستد بلکه مساعدت آن را در جنگ بر ضد تروریسم در ظاهر بخاطر این قبول نموده است که برای امریکا، طالبان و خود پاکستان وقت بیشتر بدهد. بلکه همکاری امریکا را - صرف در ظاهر - به خاطر مقابله علیه تروریسم پذیرفته است ولی هدف حقیقی ما آن است که فرصت خوبی را هم برای خودمان دست و پا کنیم و هم برای طالبان و هم برای امریکا، و آنکه تا بتوانیم قهر و غضب امریکا را قدری تخفیف نماییم، و از سوی دیگر فرصت را بر هندوستان قطع سازیم تا از این قضیه به نفع خود و به ضرر پاکستان استفاده نکند، خواست مان با اتخاذ این موضع گیری آن است که فرصتی را برای پاکستان بدست آریم. تا مسائل خود را ترتیب نماید و فرصتی برای امریکا آماده سازیم تا این قضیه را به شیوه ای درست و صلح آمیز حل و فصل نماید، و نیز فرصتی را برای طالبان بدست آریم تا موضوع را از طریق دیگری غیر جنگ فیصله کنند. ما با این تصمیمگیری می توانیم که هم پاکستان را از خطر کنار بکشیم و هم طالبان را. پاکستان موقف محیلانه خویش را به خود ملا عمر تقدیم داشت. از این رو ملا عمر تا لحظه های واپسین بر آن بود که هیچ جنگی رخ نخواهد داد و پاکستان می تواند که تهاجم امریکا را از سر افغانستان دفع نماید. همین طور در غفلی سنگین بسرمیبرد تا آنکه همه چیز بواسطه نیروهای آمریکایی تخریب گردید، این تخریب در واقع امر ره آورد اتکا و اعتماد کور کورانه طالبان بر جهت های بیرونی به شمار می رود. این انتقاد صرف متوجه گروه طالبان نمی شود، بلکه تمام گروههایی که لگام کار خود را به جهت های خارجی می سپارد، مستحق این ملامتی پنداشته می شود، چه آن

جهت خارجی روسیه باشد که اسباب تباهی افغانستان را فراهم نموده یا هند یا ایران یا آمریکا. همه آنانی که زیر نظر جهت های خارجی فعالیت می نمایند، با سرنوشت حکومت طالبان مواجه خواهند شد.

اگر واکنش طالبان در برابر نیروهای امریکایی، در شماری از منطقه های جنوبی و جنوب غربی، وابسته به جهت های خارجی باشد، در رسیدن به اهداف خویش به شکست و ناکامی مواجه خواهند شد؛ زیرا جهت های خارجی عادت دارند که تا زمانی به همکاری خود ادامه می دهند که اهداف شان برآورده شود، و پس از آن مقاومت و دست اندرکاران آن را، در معرض معامله با جهت های دیگری قرار می دهند.

### طالبان و اعضای القاعده در کجا پنهان شدند؟

از زمانی که نظام طالبان فرو پاشیده، این پرسش مطرح است که طالبان در کجا پنهان شدند؟ همه مردم این سوال را مطرح می کردند: طالبان چه شدند؟ در کجا پنهان شدند؟ پیش از آنکه به این پرسش به طور تفصیلی پاسخ گوئیم می خواهیم که خواننده عزیز را از وضع و ساختار جغرافیایی افغانستان آگاه سازیم و هم چنان لازم است که در مورد سرشت قبیلوی و ساختار اجتماعی مردم افغانستان روشنی اندازیم. پس از آن تصور آنچه در اینجا گفته می شود، آسان می گردد:

از پنجاه تا شصت فیصد از سرزمین افغانستان را کوه های مرتفع و صحراهای پهناور تشکیل داده است. گاه انسان در یکی از کویرهای پهناور یا دره های دراز آن با موترش ساعت ها، تنها طی طریق می کند بی آنکه با انسانی روبه رو شود یا روستایی را به چشم ببیند. کار آسانی نیست که بتوان این سرزمین بزرگ و صعب را زیر کنترل خویش در آورد و بر اوضاع و احوال آن چیره شد، حتی در زمان های آرامی و لحظه های بدور از جنگ و اختلاف نیز کنترل بر تمام آن ناممکن و دور از دست رس می باشد.

این از یکسو، و از سوی دیگر، شماری از منطقه های افغانستان، به ویژه جاهایی که رهبران طالبان از آن برخاسته، از قوانینی قبیلوی و عادات قومی پیروی می نماید. اگر ثبوت شود که فلان شخص و شایسته شخص دیگری را کرده و اسباب آزارش را فراهم آورده، دشمنی میان آن دو خانواده یا دو قبیله تا چندین نسل ادامه خواهد یافت.

پس از این مقدمه ی کوتاه، اظهار می دارم: آگاهان بر اوضاع جاری می گویند: رهبران طالبان و اعضای آن به طیف های گوناگونی منقسم می شدند؛ هر طیفی وسیله و شیوه ی ویژه ای برای پنهان شدن برگزیدند تا آنکه اوضاع آرام بشود یا آنکه آنها از سر آمادگی گیرند. افراد منسوب به طالبان به دسته های مختلف تقسیم می گردند:

دسته اول - جنگاوران عادی: شماری از افراد طالبان که در صفوف این حرکت قرار داشتند آنهایی بودند که منسوب به طلبه مدرسه های علوم دینی نه بلکه از جمله افراد جنگی احزاب جهادی گذشته نیز بکار می رفت، یا آنها کسانی بودند که عضویت ارتش حکومت کمونستی را عهده دار بودند، آنها بودند که عمامه را به کلاه عوض نموده ریش های بلند خود را کوتاه نمودند و به کارهای عادی خویش بازگشتند و شماری در صفوف آنانی وارد شدند که پس از طالبان صحنه سیاسی در آمدند. به ویژه در مناطق جنوبی، جنوب غربی و شرقی.

دسته دوم: کارمندان پایین رتبه افراد طالبان که در پست های پایانی حکومت شان کار می کردند، آنانی که اسباب اذیت و آزار مردم را فراهم نکرده بودند و به کسی آسیبی نرسانده بودند در مناطق خودشان باقی ماندند و با مشکلاتی روبه رو نه شدند. ولی آنانی که مردم را آزار کرده بودند، یا هراسی احساس می کردند به پاکستان بازگشتند، و هر کدام مشغول وظیفه ای شد که قبل از به وجود آمدن جنبش طالبان بدان اشتغال داشتند چون: امامت در مساجد یا تدریس در مدارس و یا تجارت واموری دیگر.

دسته سوم: این گروه که طیف بزرگی از جنگجویان طالب را تشکیل می دهد در مناطق جنوب غرب افغانستان، آنجا که از سایه نفوذ و سیطره نیروهای آمریکایی و ائتلاف بدور است، زندگی میکنند. یک تن از روزنامه نگاران پاکستانی که از ولایات هلمند و قندهار و ارزگان دیدار کرده بود، و می خواست که گزارشی برای شبکه تلویزیونی چپانی آماده کند، گفت که وی دسته ها و گروه های زیادی از افراد طالبان را دیده است که با سلاح های خفیف مسلح بودند و در این مناطق به گشت و گذار می پرداختند و می گفتند که ما در انتظار دستوره های امیر المومنین ملا محمد عمر هستیم. این گروه هایی که مسلح باقی مانده اند آنعه از طالبانی هستند که در سنگرها و قرارگاه های طالبان در ولایت های قندهار، هلمند، اورزگان و هرات، فراه و غیره باقی مانده بودند و به سبب جنگ به خطر زیادی مواجه نشدند و در جنگ های تن به تن واقع نگشتند. صرف به بمباردمان هوایی مواجه شدند و بس. چونکه اکثر سرزمین های افغانستان را کوه های مرتفع و صعب العبور تشکیل داده در آن بمباران تأثیر بزرگ ندارد و شماری از آنها طالبانی هستند که از جبهه شمال کابل جان به سلامت بردند و به آن مناطق عقب نشینی کردند. در ضمن آنها رهبران جنگی نامور طالبان که، از بمباران و دستگیری و مرگ نجات یافته بودند، چون ملا داد الله و غیره، قرار داشتند.

دسته چهارم: شماری از افراد طالبان در میان خانه ها و قبیله هاشان به کمک عرف قبیله و منطقه باقی ماندند و مردم از آنها حمایت کردند و کسی از افراد منطقه روی به وشایت آنها نکردند.

دسته پنجم: تعداد زیادی از افراد حرکت طالبان به پاکستان وارد شدند - عده ای در مناطق قبيله نشين در مناطق مرزی میان پاکستان و افغانستان باقی ماندند، گروهی از آنها در شهرهای بزرگ پاکستان چون کراچی و کوئته و غیره مخفی شدند.

علاوه بر گروه ها و دسته های یاد شده شمار زیادی از افراد طالبان، تا هنوز هم در زندان های ائتلاف شمال در کابل و مزار شریف و شبرغان در نزد جنرال عبد الرشید دوستم زندانی هستند، و در انتظار سرنوشت شان، بی آنکه محکمه ای وجود داشته باشد و یا آزاد گردند، لحظه شماری می نمایند. آنانی که این دسته ها را در اختیار دارند، در مقابل رهایی افراد عادی آنها چه پاکستانی اند یا افغانی خواهان پرداخت مبالغ هنگفتی می باشند.

چیز دیگری که برای طالبان کمک نمود اینست که آنها از عکس برداری، در زمان اقتدار خویش جلوگیری می نمودند، این امر سبب گردید که عکس ها و تصویرهای آنها در دست اخبار و دشمنان ایشان کمتر قرار گیرد و آنها با این حال نام های خود را تغییر دادند و در قیافه هاشان کمی دگرگونی ایجاد کردند، و با این حال از دید دشمن و پیگردوی رهایی یافتند.

ولی افراد مربوط به القاعده یا جنگجویان خارجی ای که در صف طالبان می جنگیدند بسیاری آنانی که جان به سلامت بردند به کشورهای خودشان بازگشتند. بازگشتن طالبان پاکستانی برایشان کار سختی نبود که از طریق مرزهای مشترک میان پاکستان و افغانستان به کشور خود رفتند، و عربهایی که در افغانستان بودند، شماری از ایشان به پاکستان رفته از آن طریق به کشورهای خودشان رفتند و شمار دیگری از ایشان به راه ایران بازگشتند ایرانی ها چند دسته از ایشان را بازداشت نمودند تا بر سر آنها در - حال ضرورت - تجارت کنند.

اکثر افراد تحت فرماندهی طاهر یولداس، آنانی که مربوط به کشورهای آسیای میانه، مخصوصا حرکت اسلامی ازبکستان می شدند، با تعداد زیادی از حرکت های جهادی مردم کشمیر، به کمک و همکاری برخی از گروه های جهادی پاکستان، در مناطق مرزی میان افغانستان و پاکستان جابه جا شدند. میان مجاهدین آسیای میانه و ملیشه های پاکستانی در منطقه انگوراده جنگ رخ داد که در اثر آن، چندین تن از افراد ارتش و ملیشه پاکستان کشته شدند، و خود آنها از آن منطقه به مناطق وزیرستان رفتند. و حکومت و ارتش پاکستان به خواست آمریکا جنگ گسترده ای را علیه آنها در ماه می ۲۰۰۴ م تدارک دید، چنانچه روزنامه های پاکستانی به زبان اردو آن قضیه را انعکاس می دادند، ارتش پاکستان متحمل خساره های بزرگی شد و در اثر کشته شدن تعداد زیادی ارتش پاکستان مجبور به عقب نشینی شد. در این جنگ ها یکتن از رهبران قبیلوی پاکستان بنام نیک محمد که از افراد طالبان حمایت می نمود نیز کشته شد.



دسته های بزرگی از جنگجویان غیر افغانی در مناطق مرزی پاکستان و افغانستان یا مناطق غیر مسکونی افغانستان، همراه با افراد طالبان به سر می برند. آنها همین حالا نیز در آن مناطق سکونت دارند با تمام آزادی به گشت و گذار می پردازند، و گاه در برابر نیروهای نظامی آمریکا یا حکومت افغانستان عملیات هایی نیز انجام می دهند. تحلیلگران بر آن هستند که تمام افراد تنظیم القاعده که قادر به فرار به پاکستان شدند به این گروه پیوستند. زیرا آنها می هراسیدند که ممکن استخبارات پاکستانی استخبارات آمریکایی FBI که در مناطق زیادی از پاکستان برای خود آشیانه درست کرده، آنها را دستگیر نماید.

آگاهان بر آن هستند که حملات تفتیشی ای که نیروهای آمریکایی در مناطق وجود طالبان و عربها در داخل افغانستان انجام دادند، تا هنوز در پاکسازی این منطقه از وجود افراد طالبان و القاعده موفق نشده اند. هنگامی که نیروهای آمریکایی از پاک ساختن این منطقه مایوس گردید، واز آن ترسید که در اثر جنگهای متعدد آینده که رخ خواهد داد تلفات زیادی را متحمل خواهد شد، کار عملیات در این مناطق را به نیروهای حافظ صلح بین المللی را همراه با اردوی ملی افغانستان که به توسط خود آنها تربیت می شوند، مامور پاک سازی آن منطقه ساختند.

تا هنوز هم جنگ در آن منطقه ادامه دارد، ودر آینده نیز خاموش نخواهد شد. زیرا ارتش متهاجم اتحاد شوروی سابق در افغانستان که (۱۲۰) هزار نفر بود همراه با ارتش حکومت کمونستی که به (۳۰۰) هزار تن می رسید قادر به بسط سیطره و کنترل بر این مناطق سخت و صعب العبور، نشده بود. چگونه امریکا با داشتن (۲۰۰۰۰۰) بیست هزار نفر قادر خواهد شد که این منطقه را زیر کنترل خویش در آورد!!!؟

#### پنجم: حکومت استاد ربانی پس از فروپاشی نظام طالبان:

زمانی که طالبان از شهر کابل به تاریخ ۱۳/۱۱/۲۰۰۱م مطابق با ۲۲/عقرب/ ۱۳۸۰هـ ش بیرون رفتند و نیروهای ائتلاف شمال/ جبهه متحد اسلامی وارد آن شهر گردید، رژیم طالبان فروپاشید، استاد برهان الدین ربانی اعلان نمود که وی رئیس جمهور رسمی افغانستان است که سازمان ملل متحد هم به وی اعتراف دارد ولی ورود به کابل تا تاریخ ۱۷/۱۱/۲۰۰۱م مطابق با ۲۶/عقرب ۱۳۸۰هـ ش به تعویق افتید. قبل ازین استاد ربانی مدت پنج سال و یک ماه و بیست و دو روز در حال آوارگی و بیرون از پایتخت بسر برده بود. بعد از پروفاشی نظام طالبان وزارت های عمده حکومت را افراد وابسته به جبهه متحد اسلامی؛ از سازمان های مختلف آن تصاحب شدند. کرسی های سه وزارت عمده؛ دفاع، امور داخله، و امور خارجه را سه تن از ولسوالی پنجشیر بدست گرفتند: (جنرال محمد قسیم فهیم وزیر دفاع، محمد یونس قانونی وزیر داخله، عبد الله عبد الله وزیر امور خارجه) واکثر مطلق موقعیت های حساس را نیز از افراد خودشان جابه جا نمودند. از آن رو کم تر دیده می شد که در وزارتخانه

های مهم و از قبیل نیروهای ارتش، امنیت ملی و پولیس و در وزارتخانه های دیگر نیز افرادی از سازمان های دیگر و ساکنان مناطق دیگر دیده شود.

استاد ربانی به این پندار بود که کنفرانس «بون» به شکست مواجه می شود، و او بخودی خود رئیس جمهوری افغانستان باقی خواهد ماند. این موضوع را رادیوی (BBC) به تاریخ ۲۰۰۱/۱۱/۱۴ به زبان عربی از تصریحات خود او منتشر ساخت. هنگامی که از طرف شماری از اعضای جبهه متحد اسلامی، از داخل، و از طرف سازمان ملل متحد، از بیرون، بر وی فشار وارد شد که از قدرت به نفع شخصی که کنفرانس «بون» رویش اتفاق می نماید کنار رود. حکومت را به تاریخ ۲۰۰۱/۱۲/۱۲ مطابق با ۲۱/ قوس / ۱۳۸۰ هـ ش به حامد کرزی تسلیم داد؛ و با این کار به دور دوم زمامداری وی که صرف یک ماه و پنج روز دوام نمود، نقطه پایان گذاشته شد.

#### ۶- فرآورده های کنفرانس «بون» یا نظامی بر پایه های وسیع:

پیش از آنکه طالبان از قندهار نیز صحنه سیاسی را ترک گویند و نظام آنها کاملاً فروپاشد، سازمان ملل - بلکه ایالات متحده آمریکا - خواهان کنفرانسی شدند که به تاریخ ۲۰۰۱/۱۱/۲۷ مطابق با ۶/ قوس / ۱۳۸۰ هـ ش در شهر بون آلمان برگزار شود تا سرنوشت افغانستان را پس از فروپاشی نظام طالبان، رقم زند. آمریکا بر آن شد که در این کنفرانس چهار گروه از گروه های صلح طلب افغانستان، به درخواست سازمان ملل متحد مشارکت داشته باشند. و از مشارکت دادن گروه های مهم دیگری اغماض نمود. در این کنفرانس سرنوشت ساز افرادی هم شرکت جستند بودند که از سواد بهره نداشتند!! گروه های چهارگانه ای که در کنفرانس مذکور سهم گرفتند عبارت بودند از:

#### ۱- هیئت روم:

این مجموعه را شخصیت های مختلف افغانی ای تشکیل می دادند که به گروه شاه مخلوع محمد ظاهر به خاطر اقامه نظامی سیاسی سکولار به طرز نظام های غربی در افغانستان، گرد آمده بودند. این گروههایی را به خاطر «مجموعه روم» می خواندند که محمد ظاهر شاه در شهر روم سکونت داشت از طرف این مجموعه هیئتی متشکل از دوازده تن شخصیت های افغانی که در رأس آنها عبد الستار سیرت، یکتن از وزرای دوره محمد ظاهر، قرار داشت. وی به حیث انسان متوازن و علاقمند به مسایل دینی، معروف است که در زمان ظاهر شاه چندی در دانشگاه کابل تدریس می کرد و بعداً در سعودی در دانشگاه «ام القری» در شهر مکه مکرمه به تدریس پرداخته بود.

از شخصیت های مهم دیگری که در ترکیب این هیئت شامل بود؛ هدایت امین ارسلا، عزیز الله واصفی، و جنرال عبد الرحیم وردک، بودند. عامل گردآوری آنها صرف ظاهر شاه بود.

## ۲- هیئت جبهه متحد (اتحاد شمال):

هیئتی متشکل از ده تن از اعضای جبهه متحد اسلامی، در کنفرانس شرکت جستند. اعضای هیئت از طرف احزاب عضو ائتلاف چون: شورای نظار، جمعیت اسلامی، جنبش ملی اسلامی (جنرال دوستم)، حزب وحدت، اتحاد اسلامی، وغیره، انتخاب شده بودند. در رأس هیئت محمد یونس قانونی قرار داشت ترکیب هیئت را افراد آتی تشکیل می دادند: خانم آمنه افضلی، سید حسین انوری، عبد الرحیم کریمی، احمد ولی مسعود، عارف نورزی، خانم سیما ثمر، فرمانده عبد الله خان، حاجی عبد القدیر والی سابق ننگرهار و رئیس شورای ولایات مشرقی، که به رسم اعتراض، جریان کنفرانس را ترک گفت و به افغانستان بازگشت.

## ۳- هیئت قبرص:

این مجموعه از طرف همایون جریر، داماد حکمتیار، که از منطقه پنجشیر می باشد، تشکیل شده بود. آقای جریر از سالیان درازی در ایران می زیست، و در آنجا به ایجاد چنین مجموعه ای همت گماشت. قبلا به سبب آنکه حکمتیار به او اعتمادی فوق العاده داشت، در حزب اسلامی از چهره های به نام وقوی شناخته می شد، وی دارای ها و مبالغ هنگفتی از حزب اسلامی را که به قصد سرمایه گذاری به نفع سازمان گرفته بود، برداشته، مخالفت خود را با رهبری سازمان اعلان داشت. پس از آن به پشتیبانی ایران و برخی از کشورهای غربی، فعالیتت را زیر نام «تلاش برای دستیابی به آشتی ملی» راه انداخت و چهره های سرشناس افغانی را زیر این نام گرد می آورد، وغالبا گردآوری ها را در شهر قبرص انجام می داد، زیرا در آنجا از خود هتل داشت. افرادی که به گرد او جمع شده بودند هم گرایش اسلامی داشتند وهم ملی وهم سکولارستی و نژادی. این مجموعه بنام مجموعه قبرص شهرت یافته بود. هیئتی که از این مجموعه در کنفرانس «بون» شرکت بسته بود از هفت تن متشکل بود و در رأس آن همایون جریر خودش قرار داشت.

## ۴- هیئت پشاور:

این یک مجموعه تازه تشکیل یافته بود که به توجه پاکستان وزیر سرپرستی پیر سید احمد گیلانی ساخته شده بود، اولین کنفرانسی که جهت صلح در افغانستان از طرف آنها تهیه دیده شده پس از حادثه ۱۱ سبتمبر بود. تحلیلگران بر آن هستند که این مجموعه به توجه پاکستان ساخته شد تا دکمه فشاری در دست داشته باشد که در روند جریان های سیاسی و ساختار حکومت در افغانستان نقش خودش را بازی نماید.

هیئتی که از طرف این مجموعه در شهر بون شرکت بسته بود عبارت از سه تن بود به رهبری حامد گیلانی فرزند سید احمد گیلانی و دو تن اعضای وی عبارت بودند از داکتر انوار الحق احدی - شوهر فاطمه دختر سید احمد گیلانی - و حفیظ الله آصف محسنی فرزند آیت الله محسنی یکی از

رهبران شیعه. در آن زمان این هیئت به حیث یک هیئت تمثیل کننده پشتون ها شناخته شد در حالی که رئیس هیئت از جمله پشتون ها نبود. زیر خانواده گیلانی از جمله پشتون ها نه بلکه هفتاد یا هشتاد سال پیش از عراق آمده در افغانستان مسکن گزین شده است.

### ساختار و نتایج کنفرانس (بون)

وقتی که در تشکیل این کنفرانس نگاه گذرا افکنده شود می توان دریافت که جهت های تنظیم کننده این کنفرانس، در ساختار آن چند چیز را مد نظر داشته است:

۱- بنیاد نژادی: شماری از افراد شرکت کننده در کنفرانس بر اساس نژاد انتخاب شده بودند. هیئت پشاور که تمثیل کننده پشتون ها باشد، ائتلاف شمال (جبهه متحد اسلامی) که نمایندگی از نژادهای کوچک چون تاجکها و هزاره ها و ازبکها میکرد.

۲- راضی نگهداشتن دول همسایه: شمار دیگری از آن افراد بر اساس اختیار شده بود که دول همسایه را راضی نگهدارند. مثلا هیئت قبرص بعنوان گروه متفاهم با ایران دعوت شد، و هیئت پشاور به این لحاظ که از پشتیبانی پاکستان برخوردار می باشد.

۳- رضایت آمریکا: اساس دیگری که از روی آن افراد و جهت های شرکت کننده در کنفرانس انتخاب شدند، رضایت آمریکا بود. از جهتی که امریکا خوش بود در کنفرانس شرکت داده شد، و کسی که از این امتیاز برخوردار نبود از مشارکت نیز کنار گذارده شد.

شرکت کنندگان کنفرانس در کاخ تاریخی بترسبرگ، گرد آمدند. سازمان ملل متحد درباره آینده افغانستان با ساختار حکومت جدید پس از فروپاشی نظام طالبان، پیشنهادی را تقدیم نمود تا در کنفرانس مورد بحث قرار یابد. پس از تعدیلات اندک در آن به تاریخ ۲۰۰۱/۱۲/۵م مطابق با ۱۴/ قوس / ۱۳۸۰هـ ش روی ورقه پیشنهادی ملل متحد موافقه صورت گرفت. پیشنهاد سازمان ملل متحد شامل نقاط آتی می شد:

۱- به تاریخ ۲۰۰۱/۱۲/۲۲م مطابق با ۲۱/ قوس / ۱۳۸۰هـ ش زمام امور را در افغانستان، برای مدت شش ماه آینده، اداره موقتی در دست گیرد و روی بازسازی افغانستان و تشکیل لویه جرگه اضطراری کار کند. تشکیل لویه جرگه به توسط کمیونی منتخب از طرف سازمان ملل متحد که تعداد اعضاء آن به ۲۱ تن می رسد و بر اساس شروط معینی که در توافق نامه بن واضح شده، صورت می گیرد.

۲- کمیون آمادگی برای لویه جرگه از زیر نفوذ اداره موقت بیرون بوده ملل متحد مخارج آن را همراه با سکرتریت ویژه ای برای آن، به عهده می گیرد.

۳- شاه مخلوع محمد ظاهر در برنامه های لویه جرگه سهم گیری فعال می داشته باشد و ممکن است که مجالس آن را زیر سرپرستی خود قرار دهد.

۴- به توسط و موافقه لویه جرگه اضطراری حکومت انتقالی ای برای مدت دو سال تشکیل میابد که در خلال آن برای انتخابات عمومی، موافقت بر قانون اساسی جدید افغانستان، آمادگی گرفته می شود سپس حکومت مستقل و منتخب در افغانستان تشکیل می گردد.

۵- از جمله وظایف عمده اداره موقت آن است که نظام ستره محکمه (دادگستری عالی) مطابق با نورم های بین المللی بازسازی شود. و ملل متحد خودش را مکلف می داند که اداره موقت را در تشکیل یک اردوی ملی، نیروی امنیتی و پلیس، بازسازی دستگاه اداری دولت، یاری رساند. اداره موقت حق دارد که نیروهای نظامی امنیت زیر سرپرستی ملل متحد را جهت متحقق ساختن امنیت در افغانستان، فرا خواند.

در کنفرانس روی پیشنهادات تقدیم شده از طرف سازمان ملل متحد یا بعبارت دیگر پیشنهادات تقدیم شده از طرف ایالات متحده آمریکا، پس از تعدیلات اندک موافقه شد. این در حالی بود که ملل متحد اعضای شرکت کننده در کنفرانس را که پیشنهاداتی ضد و نقیض ارائه می داشتند و هیچگاه با هم به توافق نمی رسیدند، وقتیکه مشارکین را خسته کردند و به هیچ توافقی نرسیدند، درین وقت ملل متحد برنامه خود را به میدان کشید و به این ترتیب به آن توافق صورت گرفت و آنرا را بر کرسی نشانید. در حالی که پیشنهادات آماده از طرف ملل متحد را پس از تعدیلات اندک بر کرسی نشانیدند همه کف زدند که دستاورد بزرگی بدست آوردند!! در حالی که جهت تنظیم کننده برنامه توانست که همه برنامه اش را بر آنها تحمیل نماید. و در آن کنفرانس تشکیل دولت موقت به تفصیل ذیل ساخته شد.

- آقای حامد کرزی رئیس اداره موقت، شخصی که مورد تأیید کامل آمریکا بوده از پروژه آمریکایی سازی افغانستان جانبداری می کند، او مکلف شده بود تا قبایل پشتون جنوب غرب افغانستان را علیه نظام طالبان بشوراند، چنانچه عبد الحق مکلف بود که قبایل پشتون جنوب و شرق کشور را بر انگیزد.

- خانم سیما ثمر، به حیث معاون رئیس اداره موقت در شئون زنان، این زن یکی از فعالین در عرصه حقوق بشر وزن به شمار می رود که از طرف هیئت روم پیشنهاد شده بود.

- جنرال محمد قسیم فهیم معاون رئیس اداره موقت و وزیر دفاع او از یکی از مدرسه های دینی بنام (دار العلوم العربیه) در کابل فارغ التحصیل شده و از جمله مجاهدین سابقه دار جبهه پنجشیر به شمار آمده در زندگی فرمانده احمد شاه مسعود مسئول استخبارات بود، او از طرف ائتلاف شمال (جبهه متحد اسلامی) پیشنهاد شد.

- محمد محقق، معاون رئیس اداره موقت و وزیر پلان، او یکی از رهبران حزب وحدت از نژاد هزاره به شمار میرود که از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- هدایت امین ارسلا، معاون رئیس اداره موقت و وزیر مالیه، او مربوط نژاد پشتون می شود و با خانواده ظاهر شاه قرابت خویشاوندی دارد. که از طرف هیئت روم پیشنهاد شد.

- شاکر کارگر، به حیث وزیر انرژی و آب، او یکی از کمونستان مشهور و یکی از نزدیکان جنرال دوستم می باشد و از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- دکتر عبد الله عبد الله، وزیر خارجه، او فارغ التحصیل دانشکده طب دانشگاه کابل است، بعد از فراغت از فاکولته طب در دوران کمونستها به احمد شاه مسعود پیوست، در ابتداء سکرتر فرمانده احمد شاه مسعود بود سپس مسئولیت روابط خارجی او را به عهده گرفت و از جمله نزدیکان او به شمار می رفت. پدرش از نژاد پشتون از منطقه قندهار و مادرش از منطقه پنجشیر بوده است. وی از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- محمد یونس قانونی به حیث وزیر داخله، او از دانشکده شریعت دانشگاه کابل فارغ التحصیل است، و از جمله افراد مورد اعتماد احمد شاه به حساب می رفت، لذا از طرف وی هیئت های گوناگونی را در خارج و داخل کشور سرپرستی نموده است. و از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- سید مصطفی کاظمی، به حیث وزیر تجارت، او از منطقه بامیان بوده یکی از رهبران سکولار شیعه مذهب به شمار است و با ایران و دول غربی روابط خوب دارد. که از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شده بود.

- محمد عالم رزم، به حیث وزیر صنایع و معاون، او یکی از کمونستان معروف و تیوری پرداز به شمار می رفت، از نژاد ازبک است، که از طرف جنرال عبد الرشید دوستم (جبهه متحد اسلامی) پیشنهاد شده بود.

- محمد عارف نورزی، به حیث وزیر صنایع خفیفه، او یکی از فرماندهان مربوط اتحاد اسلامی استاد سیاف بود و از منطقه قندهار می باشد، که از طرف استاذ سیاف (جبهه متحد اسلامی) به این کار پیشنهاد شد.

- سید مخدوم رهین، به حیث وزیر اطلاعات و فرهنگ، از باشندگان کابل می باشد، و یکی از مؤیدین سرسخت پروژه آمریکایی و غربی سازی افغانستان به شمار میرود. او از دوستان نزدیک زلمی خلیل زاد سفیر امریکا در افغانستان می باشد، لذا مقام خود را در تمام حکومت های تشکیل شده حفظ نمود.

- مهندس عبد الرحیم به حیث وزیر مخابرات، او از دانشکده هندسه (فاکولته انجینیری) دانشگاه کابل فارغ التحصیل می باشد و از نژاد تاجک و از ولایت بدخشان بوده یکی از اعضای بلند پایه سازمان جمعیت اسلامی تحت رهبری استاد ربانی به شمار می رود، چونکه از پشتیبانی غرب

برخوردار نبود، در هنگام تشکیل حکومت انتقالی مقام خود را از دست داد، او از طرف استاد ربانی (جبهه متحد اسلامی) پیشنهاد شده بود.

- میرویس صادق به حیث وزیر کار و امور اجتماعی، او فرزند فرمانده معروف در جنوب غرب افغانستان، جنرال محمد اسماعیل خان والی هرات، بوده جوانی نورس بوده به سبب آن اسماعیل خان متحمل انتقاد شدیدی شد. او در ولایت هرات به ترغیب جهاتی خارجی در اواخر اپریل ۲۰۰۴م کشته شد. او از طرف جبهه متحد اسلامی زیر فشار پدرش به این مقام پیشنهاد شده بود.

- محمد حنیف حنیف بلخی، به حیث وزیر حج و شئون دینی، او یکی از نویسندگان و شاعران معروف است، از نژاد تاجک و از باشندگان ولایت بلخ در شمال افغانستان می باشد. او یکی از اعضای جمعیت اسلامی (استاد ربانی) بوده از طرف جبهه متحد اسلامی برای این مقام پیشنهاد شده بود.

- عبد الله وردک، به حیث وزیر شهداء و معلولین او از ولایت میدان وردک است، از نژاد پشتون، و یکی از شخصیت های مهم اتحاد اسلامی استاد سیاف به شمار می رود. و مقام خود را در دروه حکومت انتقالی نیز حفظ کرد او از طرف استاد سیاف (جبهه متحد اسلامی) برای این پست معرفی شده بود.

- رسول امین، به حیث وزیر آموزش و پرورش، او یکی از نژاد پرستان سرسخت پشتون و طرفدار غربی سازی و سکولار سازی افغانستان می باشد، بخاطر مخالفتی که با جبهه متحد اسلامی پیدا کرد مقام خود را در حکومت انتقالی از دست داد.

- سهیلا صدیقی به حیث وزیر صحت عامه، او در زمان رژیم کمونستی به رتبه جنرال دست یافته بود. او از جمله دکتراں معروف افغانستان است، از نژاد تاجک و با شخصیتی مستقل که با هیچ جهتی ارتباط نداشت.

- دکتر شریف فایز، به حیث وزیر تحصیلات عالی، او درباره اندیشه صوفیگری از یکی از دانشگاه های امریکا دکتری گرفته، از نژاد تاجک و از منطقه هرات می باشد. از سی سال به این سو در امریکا بسر می برد، تا گوش هایش سکولار است، می خواهد که جامعه افغانستان را در یک شبانه روز به جامعه ای غربی بدل سازد، در این راستا با قوت کار می کند، او را جنرال اسماعیل خان از طرف جبهه متحد اسلامی به این پست پیشنهاد کرده است. با وصفی که از طرف جهت های افغانی حتی اسماعیل خان مورد تایید نبوده با آنهم بخاطر ارتباط فکری با غرب، مقام خویش را در حکومت انتقالی نیز حفظ نمود.

- عبد الخالق فضل، به حیث وزیر فوائد عامه، از نژاد تاجک است که از طرف هیئت روم پیشنهاد شد.

- عبد الملک انور به حیث وزیر انکشاف دهات، از نژاد تاجک که از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- حاجی عبد القدیر، به حیث وزیر شهرسازی ومسکن، از نژاد پشتون ولایت ننگرهار بود و در عین زمان والی ننگرهار نیز بود، میان او وائتلاف شمال در کنفرانس بن اختلاف رخ داده از کنفرانس به رسم اعتراض بیرون شد، بعدها از طرف افرادی "مجهول الهویه!!"، پیش روی مقر وزارتخانه اش کشته شد. او نیز از طرف جبهه متحد اسلامی برای این مقام پیشنهاد شده بود.

- محمد صدیق فرهنگ به حیث وزیر بازسازی وتعمیر مجدد، پدرش از رجال دستگاه شاهی ظاهر شاه بود، دارای گرایش چپی، صدیق فرهنگ یکی از مقربین ظاهرشاه به شمار است - واز طرف هیئت روم برای این مقام پیشنهاد شده است.

- سلطان حامد سلطان به حیث وزیر ترانسپورت از نژاد هزاره شیعه، از طرف ائتلاف شمال پیشنهاد شد.

- عنایت الله نظری به حیث وزیر عودت مهاجرین، از نژاد تاجک، از طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- سید حسین انوری به حیث وزیر زراعت، او یکی از رهبران حرکت اسلامی به رهبری محمد آصف محسنی به شمار می رفت. واز طرف جبهه متحد اسلامی پیشنهاد شد.

- منگل حسین به حیث وزیر آب رسانی از نژاد پشتون های ناقل در ولایت بغلان است، او از دانشکده زراعت فارغ شده و یکی از اعضای بلند پایه حزب اسلامی حکمتیار به شمار می رود وبعدها با حزب اسلامی اختلاف پیدا نمود و به امریکا مهاجر شد که از طرف هیئت پشاور به این منصب پیشنهاد شد.

- عبد الرحیم کریمی به حیث وزیر عدلیه، او از دانشکده شرعیات دانشگاه کابل فارغ شده، در ابتداء با حزب اسلامی (حکمتیار) بود و سپس در صف جمعیت اسلامی (ربانی) ایستاد واز افکار واندیشه نویسندگان ایرانی متأثر می باشد، پس از آنکه به وزرات رسید، از جمله طرفداران پروژه غربی وحکومت کرزی شد وحتی در یک مصاحبه با (BBC) به زبان فارسی گفته بود: باید بیست فیصد قانون را از مصادر اسلامی گرفت وبس، وهشتاد در صد دیگر را از قوانین غربی اخذ نمود!!! بخاطر همین تغییر جهت دادن توانست که مقام خود را در دوره انتقالی حکومت کرزی نیز حفظ نماید او از طرف جبهه متحد اسلامی برای این مقام پیشنهاد شد.

- دکتر عبد الرحمن به حیث وزیر هوانوردی وتوریزم، از ولایت نورستان، در اوایل معاون احمد شاه مسعود بود، او مردی مکار ومحیل وفریبکار بود، همین دکتر عبد الرحمن روابط احمد شاه مسعود را با کمونستان برقرار کرد، از ناحیه تدین و اخلاق شخصی نا مطلوب بود، بعدها با احمد شاه



مسعود اختلاف پیدا نمود، به صف پروژه غربی در آمد و از مؤیدان ظاهر شاه شد، از تمام روابط احمد شاخه مسعود آگاهی داشت، و به طور دایم در برابر شورای نظار خطری سهمگین به شمار می رفت، پس از بازگشت به افغانستان به تأیید جهت های خارجی به حیث وزیر هوانوردی تعیین شد. بعداً در طیاره توسط افرادی "ناشناس!!" کشته شد شماری از حجاج به قتل او متهم شدند، بعدها خود حامد کرزی اظهار داشت که افرادی از وزارت امنیت ملی در کشتن وی دست داشتند و او از طرف هیئت روم به این پست پیشنهاد شده بود.

### اختلافات پیرامون کنفرانس بن:

کنفرانس بن مایه اختلاف شدیدی را میان گروه های افغانستان - چه کسانی که در آن شرکت جستند یا نه - فراهم آورد. آنانی که در آن مشارکت نداشتند بر آن بودند که باید قضایای سرنوشت ساز افغانستان در داخل کشور به فیصله می رسید. و حکومت های که در بیرون تشکیل می شود و بر مردم افغانستان تحمیل می گردد نمایندگی از مردم کرده نمی تواند و در غالب احوال حکومتی وابسته و مزدور میباشد. این رأی مخالفین حکومت کنونی است.

استاد سیاف از استاد ربانی خواسته بود که از رأس حکومت کنار رود و نظام را به یک کمیسیون بسپارد که از گروه های اتنیکی و دینی مختلف ساخته شده باشد تا ضرورت به ایجاد کنفرانس در بیرون کشور آنهم زیر سایه نظام غربی نیفتد ولی استاد ربانی این پیشنهاد را یکی از فریب ها و حيله های استاد سیاف تلقی نمود و پیشنهادش را رد نمود.

استاد سیاف و استاد ربانی از سازمان ملل متحد خواسته بودند که کنفرانس در بیرون کشور تشکیل یابد تا در مورد مسایل اساسی به توافق رسد ولی مسایل جزئی و تفصیلی در داخل افغانستان به مناقشه و بحث گرفته شود منظور آنها از این پیشنهاد آن بود که کار تشکیل اداره موقت و اگذار به مجلس شبیه به لویه جرگه اضطراری شود که توسط آن تشکیل یابد، و این مجلس در کابل ایجاد شود تا بدین وسیله بتوانند که بر آن تأثیر داشته باشند. و استاد ربانی برای مدت یگری نیز به حیث رئیس جمهوری باقی بماند. یا یک فیصله دیگری که برای آنها قابل پذیرش باشد صورت بگیرد، استاد سیاف چندین بار اظهار داشته است که فرانسیس و ندرل برای وی وعده داده بود که کنفرانس مسایل اساسی را در آنجا بحث می کند و مسئله تشکیل حکومت به جلسات تفصیلی که در کابل برگزار می شود، و اگذار خواهد شد.

سازمان ملل متحد بلکه ایالات متحده امریکا پیشنهادی را مبنی بر تشکیل اداره موقت و حکومت انتقالی تقدیم نمود. کار بر آن استوار بود که همه این گام ها به تشکیل حکومت دایمی در افغانستان بیانجامد. کنفرانس درباره وزیران حکومت و تشکیل حکومت به بحث و گفتگو پرداخت. وقتیکه استاد ربانی و استاد سیاف دیدند که مساله تشکیل حکومت از دستشان بیرون رفت، از محمد

یونس قانونی رئیس هیئت جبهه متحد اسلامی به اصرارخواستند که به کابل بازگردد. تا آن حد که یونس قانونی اظهار داشت که اگر استاد ربانی موافقت خود را مبنی بر تعیین وزیران ائتلاف شمال را به زود ترین فرصت ارسال نکرده او (قانونی) خودش نام هایی را بدون موافقه او پیشنهاد خواهد کرد.

آگاهان امور بر اینند که این کار آغاز جدایی میان شورای نظار به رهبری قسیم فهیم و یونس قانونی و عبد الله عبد الله، و میان جمعیت اسلامی به رهبری استاذ ربانی به شمار می رود. با آنکه در اذهان، جدایی از سال ها به آن سو پیدا شده بود. رهبران شورای نظار و نزدیکان احمد شاه مسعود اظهار داشتند که فرمانده مسعود در اواخر عمرش به این نتیجه رسیده بود که رهبری ناسالم و ناتوان که عبارت از استاد ربانی باشد، چندین بار فرصت را بر او ضایع ساخته و باعث از دست رفتن نتایج انتصارات او در میدان نبرد شده است.

آنانی که به احمد شاه مسعود نزدیک اند اظهار می دارند که احمد شاه مسعود به این قناعت رسیده بود که استاد ربانی رهبری ناتوان است لذا بر آن شده بود که خودش را به حیث قیادت و رهبری بدیل مطرح سازد و از این جهت بود که خودش بحیث یک قیادت سیاسی که تمثیل کننده جبهه متحد باشد از کشورهای اروپایی دیدار به عمل آورد. هم چنان با ظاهر شاه به طور مستقیم و غیر مستقیم مذاکراتی انجام داد و گذشته از آن هیئت هایی را زیر سرکردگی یونس قانونی و دیگران به انگلستان و جاهای دیگری فرستاد و ابتکار کنفرانس هایی را در باره ی مساله افغانستان روی دست گرفت. احمد شاه مسعود در زندگی خود منتظر فرصت بود تا خودش را از زیر رهبری استاد ربانی رهایی بخشد. چون این کار در زندگیش جامه عمل نپوشید، افراد نزدیک وی پس از مرگش به این آرمان جامه عمل پوشاندند و خودشان را از استاد ربانی رهایی بخشیدند.

در پهلوی این اختلافات، در داخل کاخ بترسبرگ نیز اختلافاتی وجود داشت. مثلا الحاج عبد القدیر که اعتراض کرده سالون مذاکرات را به قصد افغانستان ترک گفت، اظهار داشت که همه چیز از طرف برگزار کنندگان کنفرانس آماده شده بود و از ما میخواستند که صرف در آن امضاء کنیم. انوار الحق احدی - رهبر افغان ملت - نیز سالون مذاکرات را ترک نموده به مقرش بازگشت و در قرا داد امضا نکرد و از دیگر سوی هیئت قبرص نیز مخالفت شان را اظهار نموده با امتیازاتی که برایشان داده می شد موافقه نکرده به ایران بازگشتند. قرارداد بن صرف میان ائتلاف شمال و هیئت روم به امضا رسید و آنها در واقع قدرت را میان هم تقسیم نمودند، و در حقیقت کنفرانس بن امتداد مذاکرات میان هیئتهای احمد شاه مسعود و هیئتهای شاه مخلوع بود و چیزی بیشتر از آن نه بود.

## چگونه حامد کرزی به ریاست جمهوری انتخاب گردید؟؟

برخی گمان دارند که حامد کرزی از طرف جهت های شرکت کننده در کنفرانس بن به حیث رئیس اداره موقت پیشنهاد شده بود، وبنابر این پیشنهاد بود که افراد شرکت کننده در کنفرانس با نام وی موافقه نمودند. واین موضوع را استاد ربانی در بعضی از مصاحبه هایش اظهار داشته، وهم چنان رئیس هیئت ائتلاف شمال آقای یونس قانونی در کنفرانس بن در مصاحبه های متعددی به این قضیه اشاره نموده گفته است که ما یقین داشتیم که ما دارای کشوری آرام نخواهیم شد تا آنکه تمام اقوام وملیت های افغانستان در تشکیل حکومت آئنده مشارکت نداشته باشند. به ویژه ملیت پشتون که جزء بزرگی از ملت افغانستان را تشکیل می دهد، از آن رو نام آقای حامد کرزی را پیشنهاد نمودیم تا ریاست اداره موقت را به عهده گیرد با وصفی که استاد عبدالستار سیرت با من رابطه خویشاوندی دارد. از پیشنهاد نامش به حیث رئیس اداره موقت جلوگیری نمودیم زیرا که مشکل افغانستان حل نمی شد. لذا مصلحت ملی را بر مصلحت شخصی خودمان ترجیح دادیم. در حالی که آقای سیرت اغلیت آراء هیئت روم را از آن خود کرده بود ولی باز هم برای این منصب جناب حامد کرزی پیشنهاد گردید، چرا؟!.

آگاهان امور بر این هستند که موضوع از آن قرار نبود که آقای قانونی اظهار داشته است. بلکه در انتخاب حامد کرزی به حیث رئیس اداره موقت افغانستان دست های مخفی کارش را کرده بود و برای آنها در ظاهر نشان دادند که انتخاب کرزی از طرف خود شرکت کننده ها رخ داده است. قبل از آن تاریخ نام حامد کرزی به سر زبان ها بود وبر سر آن مشوره ها شده بود وجهت های مختلفی در این باره بحث وتبادل نظر کرده بودند. چنانچه (بوب ودورد) گفته است که (جیمز ایف دووینز) مکلف شده بود تا شخص مناسبی را برای اداره موقت افغانستان دریابد وپیشنهاد نماید. او نام حامد کرزی را برای این کار پیشنهاد نموده بود. در این امر موافقه دول منطقه نیز گرفته شده بود. از این رو بود که نام عبد الستار سیرت با وصفی که از مجموع پانزده رأی از آراء هیئت روم یازده رأی از آن خود کرده بود رد شد واز طرف هیئت روم برای ریاست اداره موقت پیشنهاد نه گردید، ولی حامد کرزی در حالی که از آن مجموعه پانزده رأی برنده صرف دو رأی شده بود باز هم برای اشغال ریاست اداره موقت پیشنهاد گردید. وامین ارسلا صرف یک رأی را برده بود.

سازمان ملل متحد بلکه در حقیقت ایالات متحده امریکا، در خلال کنفرانس بن فضا را برای تعیین وانتخاب حامد کرزی آماده می ساخت، لذا الأخر ابراهیمی در صحبتی افتتاحی کانفرانس گفت: لازم بود که در این کنفرانس حامد کرزی نیز با ما می بود ولی نظر به شرایط ومشکلاتی که وجود داشت نتوانست که در کانفرانس شرکت نماید لذا از وی می خواهیم که از طریق تلفون با ما

صحبت کند. از آن رو او از طریق تلفون به زبان فارسی صحبت نمود و سپس سخنانش را به پشتو نیز تکرار کرد.

تحلیلگران بر آن هستند که شرکت های نفتی امریکایی به ویژه شرکت یونیکال تلاش داشتند که حامد کرزی را بر افغانستان تحمیل نمایند واکثر آگاهان به این موضوع اشاره نموده اند.<sup>۵۲</sup>

#### هفت: نقش خلیل زاد ودانشگاه امریکایی (بیروت):

یکی از افغانان امریکایی - که عبارت باشد از زلمی خلیل زاد - در تشکیل اداره موقت افغانستان وبه امضاء رسیدن قرار داد بن نقش بسیار بارزی بازی نمود. بلکه می توان گفت که این شخص مشکوک در قضیه افغانستان وسیاست خارجی امریکادر قبال افغانستان نقش تعیین کننده داشته است. او شخصیتی محوری در پروژه کنونی امریکا در افغانستان به شمار میرود. بلکه آگاهان او را حاکم امریکایی (Viceroy) افغانستان می پندارند. زیرا که قضایای اساسی در پایتخت افغانستان به اجازه ومشوره او فیصله می گردد.

چون او در قرارنامه بن نقش بنیادی بازی نموده است می سزد که در این سطور کمی پیرامون شخصیت او اطلاعاتی مفصل تر داشته باشیم.

زلمی خلیل زاد در سال ۱۹۵۱م در شهر مزار شریف از والدینی پشتون که اصل آنها به ولایت لغمان باز می گردد، متولد شد، پس از ولادت او خانواده اش از مزار شریف به کابل مهاجرت نموده خلیل زاد در لیسه عالی غازی درس خواند وفارغ التحصیل گردید. در خلال درس های دوره لیسه زبان انگلیسی را فرا گرفت، و سپس برسیه ای در سال های دهه هفتاد قرن گذشته از دانشگاه امریکایی بیروت دریافت نمود. پس از فراغت از آن دانشگاه به امریکا سفر نمود ودر دانشگاه شیکاگو به ادامه تحصیل پرداخت وتوانست که در سال ۱۹۷۹م در علوم سیاسی گواهی نامه دکتری بدست آورد. در اثنای تحصیل با خانمش شیریل بنارد (Cheryl Benard) - که یهودی وتبعه ی اتریش است که در آن زمان او نیز تحصیل می کرد - آشنا شد وبا وی ازدواج نمود. هر دو زن وشوهر درباره انقلاب اسلامی ایران به مطالعه پرداختند، شیریل بنارد، پس از آن مقاله های متعددی پیرامون آزادی زن نگاشت وهم چنان چندین سناریو به تحریر درآورد چون (بوفه یا ریستوران مغولی) و(بر سر مرزهای پاکستان وافغانستان می نشینم).

زلمی خلیل زاد در ابتدای دهه هشتاد در دانشگاه کولومبیا به تدریس علوم سیاسی پرداخت، ودر عین حال با مشاور امنیت ملی امریکا در حکومت جیمی کارتر که زبگنیو برزنسکی (Zbigniew Brzezinski) نام داشت، ایفای وظیفه می نمود. درسال ۱۹۸۴م کارت شهروندی

---

<sup>۵۱</sup> رک افغانستان در آتش نفت، بشیر احمد انصاری، ص ۱۸۹.

امریکا را بدست آورد، در زمانی که (جورج شولتز) وزیر خارجه بود او نیز برای مدت یکسال در وزارت خارجه آمریکا کار کرد از آن رو که زبان های فارسی و پشتو را خوب می دانست، در کمیته برنامه ریزی سیاسی در وزارت خارجه آمریکا وظیفه ای دائمی بدست آورد. آن زمانی بود که افغانستان از طرف نیروهای شوروی مورد هجوم قرار گرفته بود. آنجا با پاول ولفوویتز ( Paul Wolfowitz) یکی از محافظه کاران جدید و یکی از مؤیدین پروژه صهیونیستی، و مدیر کمیته برنامه ریزی سیاسی زمان ریگان، ایفای وظیفه نمود. از آن زمان رابطه میان ولفوویتز و زلمی خلیل زاد استحکام یافت.

در آن دوران خلیل زاد پیرامون جنگ افغان شوروی مقاله های متعددی تحریر نمود و از آن رو شخصیتی مهم و مشهور شد که در سطح امریکا شهرت پیدا نمود. او از شخصیت های محوری و کلیدی امریکا در قبال قضیه افغانستان به شمار می رفت. در دوران جنگ میان عراق و ایران ۱۹۸۵-۱۹۸۹م به حیث مشاور وزارت خارجه امریکا وظیفه اجرا نمود.

زمانی که جورج بوش (پدر) به ریاست جمهوری رسید، زلمی خلیل زاد به حیث همکار معاون دوم دفاع امریکا در امور برنامه ریزی تعیین گردید. این بار دیگر بود که خلیل زاد با رئیس پیشین خود ولفوویتز که ترفیع نموده به حیث معاون دوم وزیر دفاع دیک چینی در آمده بود، یکجا شد. در آنجا زلمی خلیل زاد با دیک چینی که در آن زمان وزیر دفاع بود و حالا معاون رئیس جمهوری است، آشنا شد. زمانی که بل کلینتون به ریاست جمهوری رسید، در سال ۱۹۹۲م زلمی خلیل زاد را از تمام مقام های دولتی اش بیرون نمود. لذا در شرکت Rand Corporation به حیث مشاور در امور دفاعی و نظامی ایفای وظیفه نمود. در عین حال زلمی خلیل زاد در شرکت یونوکال امریکایی که در عرصه استخراج نفت و گاز کار می کند، کار می نمود. حامد کرزی یکی دیگر از مشاورین آن شرکت بود که در آن زمان میان خلیل زاد و حامد کرزی آشنایی رخ داد که باعث آن شد تا کرزی در نهایت به حیث رئیس اداره موقت افغانستان تعیین گردد و پس از آن در تعیین وی به حیث رئیس حکومت انتقالی نیز نقش مهم بازی نمود.

زمانی که جورج بوش (پسر) نخستین بار در سال ۲۰۰۰م به قدرت رسید، دیک چینی او را به حیث رئیس کمیته ای تعیین نمود که وظایف را از حکومت گذشته به حکومت جدید در وزارت دفاع انتقال می نمود. پس از آن جورج بوش او را رئیس کمیسیون شئون آسیای میانه و خلیج فارس، تعیین نمود. این کمیته جزئی از فعالیت های مجلس امنیت ملی آمریکا بود که در رأس آن کوندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی آمریکا قرار داشت. با این کار رابطه او با یکی دیگر از هرم های قدرت (کوندولیزا رایس) در اداره حالی امریکا برقرار گردید.

این است زلمی خلیل زاد یا شخصیتی که در اداره ورژیم امریکا، از نام وابروی زیادی بر خوردار می باشد. مورد تأیید تمام شخصیت‌هایی که زمام اقتدار را در امریکا فعلا در دست دارند، می باشد. چون: رامسفیلد - وزیر دفاع - ودیک چینی - معاون رئیس جمهوری، وکوندولیزارایس وپاول فولوویتز وغیره. از این رو بود که نشان کارنامه های زلمی خلیل زاد در ساختن اداره موقت افغانستان به روشنی دیده می شد. او شرایط را برای حامد کرزی که از همکاران وی در شرکت یونیکال امریکایی بود، مهیا نمود.

از جانب دیگر خلیل زاد سعی داشت که شماری از دوستان خود را در آن اداره موقت جابه جا سازد عده ی زیادی از آنها کسانی بودند که از دانشگاه امریکایی در بیروت فارغ التحصیل شده بودند! چنان می نماید که فارغ التحصیلان دانشگاه امریکایی در بیروت در حکومت کنونی افغانستان ودر برنامه امریکا برای افغانستان به طور عموم، نظر به اینکه تأیید خلیل زاد را با خود دارند، نقشی بزرگ بازی می کنند. از آن جمله می توان از دکتر اشرف غنی احمد زی وزیر مالیه نام برد که در این پروژه نقش بسیار محوری داشته نقش وی از خلیل زاد وحامد کرزی کمتر نمی باشد - وی نزد بانک جهانی شخصی مورد اعتماد به شمار می رود. او نیز از دانشگاه امریکایی در لبنان فارغ شده و قبل از آمدن به افغانستان در برخی از دانشگاه های امریکا تدریس می کرد . یکی دیگر از آنها دکتر شریف فایز وزیر تحصیلات عالی است، او همه تلاش را در راه غربی سازی جامعه افغانستان بکار می گیرد. هم چنان خالد پشتون که در ظاهر سخنگوی رسمی والی قندهار می باشد ولی در حقیقت مسئول پروژه امریکا در جنوب افغانستان است و رابطه میان اداره محلی وارتش امریکا در منطقه را برقرار می سازد واز جمله شخصیت های مهم پروژه امریکا در افغانستان به شمار است. یکی دیگر از فارغ التحصیلان آن دانشگاه یوسف پشتون می باشد که بجای حاجی عبدالقدیر، که توسط افراد مجهول در کابل ترور گردید، به حیث وزیر فوائد عامه تعیین گردید در حالی که منصب والی قندهار را نیز با خود داشت شخصیت‌های مهم دیگری نیز وجود دارند که در راستای اجرای پروژه امریکا در افغانستان نقش بازی می نمایند واز آن دانشگاه فارغ التحصیل شده اند.

## فصل چهارم

### امریکا در افغانستان

چه کارهایی را انجام داده؟ و چه می کند؟

### آمریکا در افغانستان چه کاری انجام داده است؟؟

آمریکایی ها در خلال تهاجم شان بر افغانستان مرتکب جنایت های بزرگی شدند که در واقع با ارتکاب این جنایات نقاب از چهره آنها افکنده شد و حقیقت آنها برای جهانیان روشن گردید. آنها به اثبات رساندند که سیاست امریکا بر آن استوار است که در راه اهداف خویش از ارتکاب هر گونه ظلم و ستم و تجاوز و جنایت دریغ نمی ورزند. شعارهایی را که سر می دهند از قبیل حقوق انسان همه اش خالی و بی مفهوم و بی معنا است. چونکه امریکایی ها نه از کشتن کودکان دریغ ورزیدند و نه از کشتن زنان و ریش سفیدان و غیره بلکه همه را یکسان با تازیانه ستم کوبیدند و مساویانه هدف بمباردمان و تعدی قرار دادند. هدف آنها بر ایشان اجازه می دهد که بدترین وسایل هم که آنها را به آن برساند. از استفاده اش دریغ ندارند. نزد آنها مسلح و بی سلاح، برابر است. در سطور آینده سعی شده که به جنایات امریکایی ها که در افغانستان مرتکب شده و آنکه از تعدی و تجاوز در حق مردم افغانستان انجام داده اند اشاره نماییم. این اشارات بر اساس احصائیه ها و ارقام و معلومات دقیق استوار است نه تبلیغات دروغین و اخبار مبالغه آمیز.

### اول: استعمال اسلحه ممنوع:

آمریکایی ها در افغانستان از تمام اسلحه ها و وسایل دست داشته خود استفاده نمودند حتی برخی از اسلحه هایی را بکار بردند که در سراسر جهان استعمال آن ممنوع می باشد. در برخی از مناطق بم های **daisy cutter** که وزن یکی از آن میان ده الی پانزده تن می باشد و از طول (۱۴۱,۶) اینج برخوردار می باشد. این بم ها از جمله خطرناک ترین انواع اسلحه سنتی به شمار میرود. هنگامی که نیروهای امریکایی این بمها را در منطقه توره بوره علیه طالبان و القاعده پرتاب می نمود، پنجره ها و دیوار خانه هایی را که در مسافت هفتاد تا هشتاد کیلومتری آن قرار داشتند می جنباند و تکان می



داد. آوازه‌های سهمگین آن انفجارها سبب گردیده که شماری از مردمی که در آن نزدیکی سکونت داشتند، توازن عقلی خودشان را از دست بدهند.

هم چنان نیروهای امریکایی انواعی از موشک‌های خطرناک و تخریب‌گر را استعمال نمودند چون: (AGM-860 Cruise . Missiles) و موشک‌های (GM - 130) و هواپیماهای بدون خلبان و یورانیوم پراسس شده، از کارمندان مؤسسات خارجی شنیدم که متخصصان منطقه توره بوره را معاینه نمودند که در آن آثار یورانیوم ذوب شده را بدست آوردند. لذا پیرامون آن گزارش‌های به سازمان ملل متحد تقدیم داشتند ولی گزارش‌های داده مخفی کرده شد و برای روزنامه‌های جهانی داده نشد و به سبب فشارهای امریکا هیچ نوع انعکاسی در جهان نداشت.

روزنامه‌های جهانی و منطقوی نقل کرده که (دکتر اسیف دوراکوتیش) یکی از متخصصان یورانیوم، ادرار (۱۷) هفده نفر از باشندگان مناطقی را در کابل و جلال‌آباد و توره بوره که متحمل سخت‌ترین بمباردمان‌ها از طرف امریکا شده مورد تحلیل قرار داده به این نتیجه رسیده که اندازه متوسط یورانیوم در یک لیتر (۳۱۵،۵) می باشد.

دکتر اسیف در مرکز مطالعات طبی مربوط یورانیوم - یکی از مراکز مستقل در امریکا - عضو می باشد. و پس از آنکه وسایل استعمال شده نظامی امریکا در افغانستان را مورد مطالعه قرار داد، به این نتیجه رسیده بود که امریکا و متحدانش در افغانستان مرتکب استعمال بم‌های خبیثه ( Dirty bombs) نیز شده اند.<sup>۵۲</sup>

امریکایی‌ها در جنگ خود علیه افغانستان از بم‌های خوشه‌ای از نوع (IbCBU-87 ۱۰۰۰) و از نوع (BLU-97) در بیشتر از ۱۲۸ شهر و روستا استفاده کرده اند. این موضوع توسط (Euc Falt) مدیر (UNIC) که زیر سرپرستی سازمان ملل قرار دارد، افشا شده است. این نوع از اسلحه نیز در شمار اسلحه‌های به شمار است که از لحاظ قانون جهانی استعمال آن ممنوع قرار داده شده است. بیشترین مناطقی که مورد هجوم بم‌های خوشه‌ای قرار گرفته بود، مناطق اطراف شهر هرات و منطقه توره بوره در شرق و همواری‌های شمال کابل می باشد. هواپیماهای امریکایی صرف در خلال پنج هفته نخست بیش از ششصد (۶۰۰) بم خوشه‌ای در خطوط اول جبهه طالبان فرو ریخته بودند. این بم‌ها در برابر افراد، وسایط نقلیه، پایگاه‌ها و بخاطر از بین بردن مخزن‌های مواد سوخت و ذخیره‌های اسلحه بکار می رود. در هر یک از این بم‌های خوشه‌ای به تعداد (۲۰۲) بم کوچک جابه جا شده که حجم هر یک از آنها اندازه یک پیپه نوشابه‌های غازی می باشد. این بم‌های خوشه‌ای به توسط چتر به زمین فرود می آید در سیصد قدمی سطح زمین منفجر می شود و بم‌های کوچک

<sup>۵۲</sup> روزنامه جنگ پاکستانی، ۲۳ می ۲۰۰۳ م.

آن در مسافه (۸۰۰×۴۰۰) متر مربع منتشر می شود و چون این بم های کوچک انفجار نماید هر یک از آن به ۳۰۰ قطعه و پارچه مبدل می گردد. و بر این اساس می توان گفت که یک بم خوشه ای دارای (۶۰۶۰۰) پارچه آهن می شود. (۲۰۲×۳۰۰) و هر پارچه بم اگر از مسافت (۱۰۰) متری به انسان اصابت نماید او را از بین می برد. اکثر این بم های کوچک منفجر میشوند و حداقل ۵٪ از آن منفجر نمی شود که تا سالیان متمادی باقی می ماند و در آینده نقش مین را در برابر افراد بازی می نمایند.

هواپیماهای آمریکایی در شمال کابل در مناطق کلکان و قره باغ و دینار کلی به تاریخ ۱۰ نومبر سال ۲۰۰۱م مطابق با ۱۹/عقرب/ ۱۳۸۰هـ ش که خط اول طالبان در آنجا تشکیل شده بود مورد هجوم بم های خوشه ای قرار داد. هنگامی که گروپ های مین پاکی آن منطقه را به تاریخ های ۹ - ۲۰ جنوری سال ۲۰۰۲م مطابق با ۱۹ - ۳۰ جدی ۱۳۸۰هـ ش زیر سروی نمود، به این نتیجه رسید که در آن منطقه، بمباردمان آمریکا بیشتر از ۱۰۰ قطعه مین خطرناکی را بر جای گذاشته که منفجر نشده و جان تعداد زیادی از مردم را مواجه با خطر ساخته است.

عده ای از خبرگان بر آن هستند که این بم های نامنفجر شده به مراتب خطرناکتر از مین هایی اند که در زمین جا شده اند. نذیر احمد یکتن از کارمندان مؤسسه OMAR برای مین پاکی می گوید: هنگامی که بم های خوشه ای آمریکا را دیدیم مین ها و بم های روسی را فراموش کردیم، این نوع از اسلحه هراس انگیز و خطرناک است. و هیچ کسی راه اکتشاف آن را نمی داند. و نه می داند که چگونه از بین برده می شود. هنگامی که هواپیماهای آمریکایی بم های خوشه ای را ریختند بم های خرد زرد رنگ از آن به هر سو پراکنده شد. کودکان آن را قطعی های غذا گمان کردند و جهت دریافت آن تلاش نمودند وقتی که انفجار نمود، در یک روستا ۳۰ کشته و ۲۵ زخمی بر جای گذاشت. بخاطر همین خطر که در آن وجود دارد و بخاطریکه این بمهای خوشه ای بسان مین های زمینی عمل می کند، استخدام آن در سراسر جهان ممنوع قرار داده شده است.

قرارگزارش هایی که از طرف جهت های بی طرف، از ولایات هرات تهیه شده به سبب ریختن بم های خوشه ای در خلال چند هفته بیشتر از ۴۰ نفر کشته و ۴۶ تن زخمی شده اند. گذشته از هرات، تمام مناطقی که مورد تهاجم بم های خوشه ای آمریکا قرار گرفتند آسیب پذیر شدند. وسایل ارتباط جمعی گزارش می دهند که در کابل بخش اطفال شفاخانه وزیر اکبر خان که بزرگترین شفاخانه این شهر می باشد، در وقت بمباردمان آمریکایی مملو از اطفالی بود که به توسط بم های خوشه ای آمریکا جراحی برداشته بودند.

از همه زشت تر آنکه این بم ها با قطعی های غذا خوری مشابهت می رسانند. آمریکایی ها پیش از شروع جنگ تبلیغاتی را به راه انداختند که برای مردم کیسه های غذا می افکنند و شماری از

مردم گمان بردند که این قطی ها، جزئی از همان کیسه های غذا می باشد. از این رو بود که شمار زیادی از کودکان جان خود را از دست دادند.

این چند نمونه از اسلحه بود که امریکایی ها در جنگ خود علیه افغانستان بکار بستند. آمار این اسلحه مخرب چه آثار صحتی و نفسی ای در مردم افغانستان بر جای گذاشته است، نیاز به سروی و مطالعه تخصصی و گسترده ای دارد. تا چهره حقیقی امریکایی ها در برابر جهان نمایان گردد.

### دوم: قتل های دسته جمعی اسیران جنگی:

اسیران جنگی در افغانستان، به توسط نیروهای امریکایی و متحدین آن به کشتار های دسته جمعی مواجه شده اند. در سطور آتی به ذکر چند مثال بسنده می کنیم.

### الف: قتل های دسته جمعی اسیران جنگی در قلعه زینی:

(کتون کیث) سخنگوی رسمی نیروهای ائتلاف در اسلام آباد به تاریخ ۲۰۰۱/۱۲/۲۱م مطابق با ۳۰/ قوس / ۱۳۸۰هـ ش اعلان داشت که صرف نیروهای ائتلاف در شمال افغانستان در حدود هفت هزار از جنگجویان طالبان و القاعده را در اسارت خود دارد. این تعداد غیر از آنانی است که توسط جهت های افغانی همکار با امریکا دستگیر شده بودند. امریکایی ها و جهت های همکار با آنها، با این افراد طوری برخورد نمودند که تمام معیارهای انسانی و اخلاقی را پامال نمودند و همه حقوق انسان را زیر پا نهادند. آنها را پیش روی مردم مردم و در کوچه ها، بازارها و سرک ها به قتل رساندند. حتی رهبران امریکایی اظهار داشتند که می خواهند طالبان محاصره در قندز و دیگر مناطق شهرهای افغانستان را از بین ببرند. و نمی خواهند که آنها در اسارت قرار داشته باشند. رامسفیلد گفته بود: می خواهیم که نیروهای طالبان یا کشته شوند و یا به اسارت دربیایند و برای ایشان اجازه داده نخواهد شد که کنش های زشت و آزار دهنده شان را در جای دیگری تکرار نمایند. و اضافه نمود که ایالات متحده امریکا نیروهای بری ندارد که به توسط آنها اسیرها را نگهداری نماید!!<sup>(۵۳)</sup> منظور او از این اظهارات این بود که سرنوشت نیروهای محاصره در شهرهای مختلف افغانستان چیزی جز مرگ نیست.

رامسفیلد گفته بود که امریکا نمی خواهد که با طالبان درباره تسلیم دهی ملا عمر و تسلیم دهی افراد القاعده مذاکره نماید. این سخن چنین فهم می شود که امریکا از ابتدا بر آن بوده که نیروهای طالبان و همکاران آنها را علی رغم تمام معیارهای جهانی و بین المللی نابود سازد و عملاً در باره اکثر افرادی دستگیر شده همین پلان خود را عملی ساخت. امریکایی ها جنرال عبد الرشید دوستم را

---

(۵۳) بی بی سی اون لاین نت به تاریخ ۲۰۰۱/۱۱/۲۰م.

جهت مذاکره با طالبان در قندز تشویق نمودند، تا اونها خودشان را به دوستم تسلیم نمایند، وبعد از آن آنها را به گونه دسته جمعی ته تیغ نماید.

شماری از افراد طالبان که از قندز فرار نموده از قتل جان به سلامت برده بوند، حکایت نمودند، پس از آنکه ولایات تخار و بغلان و بامیان بدست مخالفین سقوط نمود و رابطه طالبان با کابل قطع گردید و در ولایت قندز در محاصره قرار گرفتند. نیروهای شورای نظار تحت رهبری مارشال فهیم و نیروهای جنبش ملی جنرال عبد الرشید دوستم بر سر استیلای قندز به مسابقه پرداختند و هر کدام تلاش می ورزید که نیروهای طالبان به آنها تسلیم شوند. رهبران طالب از شورای نظار هراس داشتند که مبادا به سبب کشتن احمد شاه مسعود به تاریخ ۲۰۰۱/۹/۹ م مطابق با ۱۹/سنبله/۱۳۸۰ هـ ش به توسط افراد القاعده، آنها انتقام گیری نمایند.

این ترس زمانی قوت گرفت که دیدند نیروهای شورای نظار در کابل و شمال کابل و مناطق دیگر افراد طالبان را به صورت دردناکی به قتل رسانده بودند و وسایل ارتباط جمعی نیز تصویرهای آن را به رخ مطبوعات کشیده بود. در آن حال رهبری طالبان زیر فرماندهی ملا فاضل و ملا داد الله، تصمیم گرفتند که با دوستم مذاکره نمایند. پس از چند روز مذاکره که نیروهای آمریکایی نیز در آن شرکت داشتند هر دو طرف به این نتیجه رسیدند که طالبان و تمام جنگجویان خارجی به نیروهای دوستم تسلیم شوند و برای افراد طالبان اجازه داده می شود که به خانه هایشان باز گردند و جنگجویان خارجی به سازمان ملل و یا به حکومتهای کشورهای خودشان تسلیم داده شوند.

بنابراین توافقنامه نیروهای طالبان به دوستم تسلیم شدند. ولی دوستم پیمان خود را شکستاده در توافق خود خیانت نمود. و با آنها طوری برخورد نمود که به مجرد شنیدن آن موهای بدن انسان دوک می شود. شماری از آنها را به قتل رساندند و شمار دیگری را نگهداشتند تا در مقابل سرنوشتی مجهول بایستند و شب و روز را در زندان ها برای مدتی نامعلوم سپری نمایند. تا هنوز هم شماری از افراد طالبان و القاعده در شهر شبرغان در زندان عبدالرشید دوستم، زندگی را به سر می کنند و برای لحظه رهایی انتظار می کشند.

یکی از روزنامه نگاران گفته است: پس از آنکه حکومت طالبان سقوط نمود چند روز بعد از زندان شبرغان دیدار نمودیم، زندان در اصل برای هشت صد تن انسان کفایت ساخته شده بود، ولی در آن بیشتر از چهار هزار نفر را جا داده بودند که اکثریت آنها نه از آب برخوردار بودند نه از خوراکه. دیدیم که اکثرا دستها و پاهای ایشان زخمی دیده می شود. از سبب پرسیدیم گفتند: زمانی که به قوای دوستم تسلیم شدیم، مارا در کانتینرها بار کرده و در هر کانتینر بیش تر از صد نفر را نشانند. وقتی کانتینر را به رویمان بستند پس از چند لحظه هوای موجود در کانتینرها برایمان کفایت نمی کرد و از سوی دیگر همه تشنه شده بودیم و آبی وجود نداشت لذا هر کدام دستها و پاهایمان را به نحوی

سوراخ می کردیم تا خونی بیرون شود تا بدان حلق مان را تازه نماییم. در میان کانتینرها زخمی ها نیز وجود داشتند که در نتیجه بمباردمان آمریکا در قندز جراحت برداشته بودند. بدتر از این، آنکه تعداد زیادی از آنها را در میان قندز و شبرغان، برای مدت یک شبانه روز در قلعه زینی، در میان کانتینرها نگهداشتند، همه از شدت اختناق و تشنگی و گرسنگی کشته شده بودند. تعداد آنها به چند هزار نفر می رسید. پس از کشته شدن اجساد آنها را در دشت لیلی در یکجا انبار نموده بر روی جسدها شان خاک ریخته شده شد. با این شکل به آن عده از رفیقهای خود که تعدادشان به ده هزار نفر می رسید و در سال ۱۹۹۷م مطابق با ۱۳۷۶هـ ش توسط شیعه گان و نیروهای جنرال عبد الملک کشته شدند، پیوستند. و در آن زمان نیروهای دوستم متباقی آنها را در زندانها از میان برداشتند.

در اثنای ارتکاب این جنایات نیروهای امریکایی نیز با ملیشه های دوستم همکار بودند. حتی در تمام مراحل کار آنها حضور داشتند؛ ابتدا از داخل نمودن اسیران در کانتینرها به شمول زخمی ها، و سپس محروم نگهداشتن شان از آب و هوا و در نهایت خالی نمودن کانتینرها که جسد های بی جان اسیران را در روی دشت گذاشتند بر سرشان خاک کشیدند. این امر را شاهدان عینی به چشم دیده اند.

#### ب: برخورد با اسیران در قلعه جنگی:

در صفوف طالبان گروهی از جنگجویان خارجی نیز قرار داشتند که مربوط می شدند به کشورهای اسلامی چون: عربستان سعودی، یمن، دول خلیج، ازبکستان، تاجکستان، پاکستان، بنگلادش وغیره. شمار آنها به هیچ صورت از دو هزار تن بالاتر نبود. ملا عمر آنها را تنظیم کرده و رهبری شان را بدست جمعه بای نمگانی، یکی از شخصیت های ازبکستانی داده بود. برای آنها یک فرقه نظامی ویژه ای تشکیل داده بودند که آن را بنام «لوی انصار» یاد می کردند. تعداد آن «لوا» در حدود یکهزار و دوصد نفر می شد. مربوط ملل مختلف و در جنگ نیز دارای خط جنگی مستقلی بودند که از آمو دریا شروع و تا خواجه غار ختم می شد. این در زمان پیش از تهاجم آمریکا بر افغانستان بود.

زمانی که حمله به تاریخ ۲۰۰۱/۱۰/۷م مطابق با ۱۵/ میزان / ۱۳۸۰هـ ش آغاز یافت، و شهر مزار شریف به توسط نیروهای امریکایی و همکاران آنها از قبیل نیروهای جنرال دوستم و نیروهای محمد عطاء فرمانده جمعیت اسلامی (استاد ربانی) به تاریخ ۲۰۰۱/۱۱/۹م مطابق با ۱۸/ عقرب / ۱۳۸۰هـ ش سقوط نمود، فرمانده طالبان نیروهای خود را از خطوط تخار امر عقب نشینی به داخل قندز داد که از خط اول آنها تقریباً هفتاد کیلومتر فاصله داشت، تا بدین صورت افراد خود را از کشته شدن حتمی نجات دهد. در حالی که اکثر شهرهای بزرگ شمال سقوط کرده بود، چون: مزار، پل خمیری، سمنگان وبامیان. با این حال نیروهای طالبان در شمال از رهبریشان در جنوب جدا افتاد.

زمانی که طالبان در قندز گرد آمدند فشار از طرف نیروهای دوستم و شورای نظار بر آنها، پیاپی بیشتر می شد. در حالی که از هوا زیر بمباردمان شدید طیارات آمریکایی قرار داشتند. پس از آن نیروهای ویژه آمریکایی در صف نیروهای جبهه متحد اسلامی که قندز را در محاصره داشت، پیوستند. میان نیروهای طالبان و نیروهای محاصره کننده مذاکرات آغاز یافت. هم نیروهای شورای نظار و هم نیروهای دوستم تلاش می ورزیدند که بر شهر قندز استیلا یابند. و نیروهای جنرال داود مربوط شورای نظار نیز به گرفتن قندز دل خوش می کشد. جنرال داود چندین بار تلاش نمود تا بر شهر چیره شود، و حتی استاذ سیاف نیز بخاطر قناعت دادن برای تسلیمی به نیروهای شورای نظار به آنها در تماس شد ولی رهبری طالبان در قندز با دوستم توافق کرده بودند که جنگجویان خارجی را به نیروهای دوستم تسلیم دهند و دوستم آنها را به سازمان ملل متحد بسپارد و یا به کشورهای مربوط شان تسلیم داده شوند.

بعضی بر این نظر هستند توافق نامه ای که با دوستم امضا شد به خواست پاکستان وزیر فشار آنها صورت گرفت، لذا جنگجویان برون مرزی را از افغانها جدا کردند. جنگجویان برون مرزی با موترهای خود به مزار شریف رفتند در حالی که بدست نیروهای دوستم و حزب وحدت سقوط کرده بود. در آنجا در محاصره گرفته شده آنها را به طرف قلعه جنگی سوق دادند تا آغازی باشد برای تسلیمی آنها برای آمریکایی ها. کسانی که در خلال بمباران امریکا در قندز جراحت برداشته بودند نیز به آن قلعه انتقال داده شدند. همه در قلعه جنگی گرد آورده شده دروازه ها به روی شان بسته گردید. پس از آن شماری از صاحب منصبان آمریکایی آمدند تا آنها را نام نویسی کنند و تحقیق ابتدایی اجراء کنند. هر یک را دست بسته بیرون می کردند و معامله زشت می نمودند.<sup>(۵۴)</sup> و آمادگی گرفتند که آنها

---

(۵۴) برخی از تصویرهای آن را که توسط خبرنگاران CNN عکس برداری شده بود، به چشم خود دیده ام که دوتن از ضابطان CIA در میدان قلعه ایستاده اند و زندانیان را با دستهای بسته نزدشان میاورند و از پشت آنها را به طور اهانت بار و با قوت بر زمین می افکنند. یکی از زندانیان خود را خبرنگار الجزیره معرفی می کند و می گوید که کمره اش را در شهر قندز از دست داد. زمانی که خبرنگار یکی از اسیران را از جایش پرسید با جرأت جواب داد. من از پاکستان هستم و به افغانستان آمده ام تا با تروریزم آمریکایی مقابله کنم. در آن حال خبرنگاران از عکس برداری منع می کردند. خبرنگار می گوید: اسیران اهانت را تحمل نکرده بر آمریکایی ها یورش بردند، در تصویر ویدویی دیده می شود که ضابط آمریکایی با حالت اضطراب می دود و به طرف اتاقی می رود که خبرنگاران برده شدند. برای آنها می گویند که رفیقش را کشتند. و توانست که خودش فرار نماید و چهار تن را با طپانچه اش از بین ببرد. خبرنگار برایش تلفون خود را داد تا به سفارت امریکا در تاشکند ارتباط بگیرد. پس از آن نیروهای آمریکایی و هواپیماهای آن از راه رسیدند و قلعه جنگی را زیر بمباران گرفتند. کمره همان تهکابی ای را که در آن زخمیان طالبان قرار داشتند نشان می دهد که از آن شعله های آتش به فضا بلند شده است).

را به زندان هایی منتقل سازند که آن را نیروهای امریکایی در بیرون افغانستان ساخته بودند. اسیران از آن در هراس افتادند و علیه این اجراءات اعتراض نمودند. از فرماندهان دوستم خواستند که از این کارها جلوگیری نمایند. زیرا در قندز به این توافق کرده بودیم که ما را به سازمان ملل متحد بسپارید. ولی تحقیق گرفتن امریکایی ها و تسلیمی دادن ایشان به آنها و انتقال شان به زندان های امریکایی مخالفت با در توافق نامه است. ولی از طرف آنها با سیلی از دشنام و اهانت مواجه شدند. وقتی زندانیان در برابر اهانتها اعتراض کردند آن را نوعی تمرد تلقی نموده آنها را زیر کتک گرفتند. در این حال اسیران یکی از امریکایی ها را گرفته با ضرب و کتک کشتند و دومی فرار نمود. لذا نیروهای نظامی طلب کردند و بواسطه طیارات و تانک های امریکایی و همکاری نیروهای دوستم و شیعه، حمله بر قلعه جنگی آغاز یافت. در آن اثناء اسیران توانستند که خودشان را به ذخیره اسلحه خفیفه که در قلعه موجود بود، برسانند. جنگ میان آن اسیران دست بسته و میان نیروهای امریکایی که از هر نوع اسلحه و امکانات هوایی و زمینی برخوردار بودند، ادامه پیدا کرد تا آنکه همه اسیران کشته شدند. شمار اندکی از آنها که در ته خانه ها باقی ماندند عبارت از زخمیهایی بودند که قبلا از قندز به آنجا انتقال داده شده بودند. نیروهای امریکایی بر سر آنها بر میل هایی از پترول را خالی نموده سپس بمهای دست سوزنده را پرتاب نمودند و در آن آتش بزرگی شعله ور شد که به سبب آن تمام زخمیه کشته شدند.

هنگامی که سازمان های حقوق انسان خواهان تحقیقات در این قضیه شدند، رامسفیلد با عبارتی استهزا آمیز گفت که تحقیق در این مورد هیچ فایده ای ندارد. این رد زمانی بود که نماینده سازمان ملل برای حقوق انسان ماری رابنسون، خواهان تحقیق در مورد کشتار دسته جمعی که در قلعه رخ داد بود، گردید.

#### سوم: بازداشت های پراکنده و تحقیر کردن زندانیان:

همزمان با تهاجم آمریکا بر افغانستان سلسله ای از بازداشت های بسیار گسترده در افغانستان و پاکستان و کشورهای دیگر آغاز یافت. امریکا و نظام های همکار با وی شمار زیادی از مردم را زیر نام مبارزه با تروریسم، که تعداد آنها به ۱۱۶۵۴ یازده هزار و ششصد و پنجاه چهار تن می رسیده به طور کاملا پراکنده به زندان ها کشاندند. در این میان اشخاص هم بازداشت شده بودند که از علت زندانی شدن خویش آگاهی نداشتند. این کار یا به توسط نیروهای امریکایی به طور مستقیم صورت میگرفت یا به دست مزدوارن (FBI) در دولی که با امریکا در جنگ با تروریسم همکاری می باشند!! چونانکه داشتند همانند دزدان شبانگاه بر خانه ها و دفترهای رسمی حمله ور می شدند و افراد مطلوب خود را بازداشت نموده و به طرف مجهولی سوق می دادند که هیچ کسی از آن اطلاع نمی داشت و نه حق آن را داشت که در مورد آنها از کسی جست و جو نماید.

وحشتی را که امریکایی‌ها ایجاد کرده بودند، حالتی را به یاد می‌آورد که حزب کمونستی در اثنای حکمروایی خویش در افغانستان ایجاد کرده بودند. امریکا در افغانستان شمار زیادی از مردم بی‌گناه را بازداشت نمود که هیچ رابطه‌ای با تروریسم و حتی مسایل نظامی، در زندگی نداشته‌اند؛ عده‌ای از ایشان استادان دانشگاه بودند، شماری رهبران قبایل، و بعضی‌ها شخصیت‌های سیاسی سرشناس.

هم‌چنان استخبارات پاکستان که با استخبارات امریکا همکاری نزدیک دارد، شمار زیادی از افغانهایی را بازداشت نمود که در آن کشور به صورت رسمی و قانونی، از سالیانی متمادی به این سو زیست داشتند. یکی از آن جمله عبد السلام ضعیف آخرین سفیر حکومت طالبان در نزد پاکستان بود که پس از سقوط رژیم شان از حکومت پاکستان خواست پناهندگی سیاسی کرده بود. ولی امریکا به این موضوع هیچ‌وقعی نگذاشته، او را در اسلام‌آباد از خانه‌اش بازداشت نمود و به زندان گوانتانامو انتقال داد. هم‌چنان امریکا دکتر غیرت بهیر داماد و حکمتیار را که به حیث نماینده حزب اسلامی در اسلام‌آباد ایفای وظیفه می‌کرد نیز در اسلام‌آباد دستگیر و به جای نامعلومی بردند. تا آنکه اطلاع حاصل شد که او را به کابل انتقال داده‌اند و زمانی که خانواده‌اش درباره‌اش جست‌وجو نمودند، در یافتند که وی نزد امریکایی‌ها مطلوب نبوده است لذا وی را به حکومت کابل تسلیم دادند.

امریکا برای بازداشت شده‌گان، در داخل افغانستان و خارج آن، زندان‌های زیادی ایجاد نمود. بلکه در هر یکی از پایگاه‌های نیروهای امریکا در داخل افغانستان، یک زندان نیز وجود دارد. نظر به اعتراف نیروهای امریکایی، شمار زندان‌های امریکا در افغانستان به بیست می‌رسد.<sup>(۵۵)</sup> یک‌باب زندان آنها در اسدآباد کونر قرار دارد، یکی در ولایت لوگر، یکی در گردیز پکتیا، و این علاوه است بر زندان‌های رسمی‌ای که حکومت افغانستان از قبل اعمار کرده بود و فعلاً همه در خدمت امریکایی‌ها قرار دارند. زندان بان‌های افغانی با امریکایی‌ها کاملاً همکار بوده زندانیان را به شیوه‌ای بسیار وحشیانه تعذیب می‌کنند. از میان تمام زندان‌های زیر سرپرستی امریکایی‌ها سه‌تای آن در اذیت و آزار بیشتر زندانیان شهرت بیشتری کسب کرده که عبارت‌اند از: زندان گوانتانامو، زندان بگرام، و زندان قندهار. در سطور آتی لازم است که درباره هر یک از زندان‌های مذکور اطلاعاتی بیشتر ارائه داریم.

---

<sup>(۵۵)</sup> این موضوع را سخنگوی نیروهای امریکا در افغانستان به تاریخ ۲۰۰۴/۵/۱۹م اعلان داشت و وسایل ارتباط

جمعی اظهارات وی را منتشر ساخته است. (رک صفحه رادیوی بی‌بی‌سی بخش فارسی ۲۰۰۴/۵/۱۹م)



## ۱- زندان گوانتانامو:

نخستین گروه زندانی های طالبان والقاعده که به زندان امریکایی ها به جزیره گوانتانامو در خلیج کیوبا رسانده شد به تاریخ ۲۰۰۲/۱/۱۱م بود، که در آنجا در شرایط بدور از انسانیت ومخالف با قوانین زندانبانی بین المللی بدون رعایت کمترین حقوق انسان در انتظار سرنوشت مجهول و برای مدتی نامعلوم وبی آنکه کمکی برایشان برسد یا یاور قانونی داشته باشند، لحظه شماری می کردند.

گروه اول از اعضای حرکت طالبان والقاعده که تعداد شان به بیست نفر می رسید، در حالی که دستهایشان را پشت سرشان بسته بودند وچشمهایشان را نیز پوشانده بودند، در یک هواپیمای امریکایی از نوع (C-17) که در فرودگاه قندهار نشست کرده بود، به روز پنجشنبه ۲۰۰۲/۱/۱۰م مطابق با ۲۰/جدی/۱۳۸۰هـ ش نشانده شدند وتوسط چهل تن از افراد قوای بحری مسلح امریکایی آنها را همراهی می کردند، در تحت شرایط امنیتی سخت، طیاره حامل آنها از قندهار به پرواز درآمده به یکی از پایگاه های هوایی امریکا در اروپا فرود آمد، واز آنجا زندانیان در طیاره دیگری از نوع (سی ۱۴۱) امریکایی انتقال یافتند ودر حالی که هنوز هم دستها وچشمهایشان بسته بود شام جمعه ۲۰۰۲/۱/۱۱م مطابق با ۲۱/جدی/۱۳۸۰هـ ش بعد از سفر ۱۷ ساعته در جزیره گوانتانامو فرود آمدند. زندانیان گوانتانامو در اتاق هایی افکنده شدند که عرض آنها ۱,۵ و طول آن ۲ متر میباشد. از آن روز به بعد سلسله انتقال دادن زندانیان به آن دوزخ آغاز یافت بی آنکه کمترین اندازه از حقوق انسان مراعات گردد. وبه وسایل ارتباط جمعی نیز اجازه داده نشد که از آن جا عکس برداری نمایند و برای برخی از آنها آنقدر اجازه دادند که آن منطقه را از مسافه ۴۰۰ متری صرف به تماشا بنشینند بدون آنکه از آن عکس برداری نمایند.

پس از آنکه آن زندان پر شد وگنجایش زندانیان بیشتر از آن را نداشت، امریکایی ها زندان دیگری درست کردند ومتباقی زندانیان را به آن انتقال دادند که وضع آن نیز بهتر از زندان نخستین نبود.

بر اساس گزارش اخیری که از آن زندان تهیه شده بود تعداد زندانیان در آنجا به ۶۸۰ تن بالغ می شد. وافراد آن به ۴۶ کشور دنیا مربوط می شدند. که ۱۵۰ تن آنها از عربستان سعودی بود، ۸۳ تن از یمن، واکثریت آنها از افغانستان وپاکستان. در میان زندانیان سه نفر نوجوان نیز قرار داشتند که عمرشان از ۱۶ سال تجاوز نمی کرد اکثر آن افراد در افغانستان بازداشت شده بودند.<sup>۵۶</sup>

---

<sup>۵۶</sup>- جهت دریافت مطالب تازه راجع زندان گوانتا مو، واسیران آن، به کتاب "دگوانتاناموماتی زولنی" نوشته عبدالرحیم مسلم دوست وبدرالزمان بدر به زبان پشتو وکتاب "دگوانتاناموانحور" نوشته عبد السلام ضعیف سفیر اسبق طالبان در پاکستان مراجعه صورت گیرد(مترجم).

از میان زندانیان گوانتنامو به تعداد پنجاه تن از افغانها و بیست تن از پاکستانیها رها شده اند که در میانشان آن سه تن از نوجوان ها نیز قرار داشتند. به وسیله آن رها شدگان یک خورده از معلومات درباره آن زندان بدست آمد و جهانیان اطلاع پیدا کردند که آن زندانیان چقدر در وضعی زشت و رقت بار قرار دارند که از کمترین حقوق انسان هم محروم اند. چه آمریکا با آنها نه معامله اسیران جنگی را می کند و نه برایشان حقوق اسیر عادی مدنی را قایل است، و هیچ مجوز و موجب قانونی ای برای باقی ماندن آنها در زندان وجود ندارد. جز دستور عامی که از طرف رئیس جمهوری آمریکا صادر شده و بعضی از جهت ها را صلاحیت داده تا در راستای مبارزه با تروریسم با آنها چنین رفتار خشن ابراز دارند.

شرایطی که زندانیان گوانتنامو در آن زندگی می کند تا آخرین درجه سخت است؛ چه آنها از سرنوشت خویش هیچ اطلاعی ندارند. این موضوع شماری از آنها را سرکوب و به بیمماری روانی مبتلا ساخته است. اتاق های زندان که از شدت تنگی نمی توان در آن پاها را راست نمود و در عین حال با چراغ های دارای روشنی بیش از اندازه مناسب که به طور شبانه روزی روشن است، به مشکل آنها افزوده است. در پهلوی آن همه روز از طرف زندانبانان امریکایی مورد شتم و اهانت و استهزا قرار می گیرند. چنانکه برای ایشان در طول یک هفته صرف یکبار اجازه داده می شد که استحمام کنند. مدت استحمام در ابتدا یک دقیقه بود و پس و سپس به پنج دقیقه مبدل شد. بعد از آن تا مدت یک ربع ساعت بالا رفت. کار آنها تا جایی رسید که بر اساس گزارش روزنامه لوموند فرانسوی بیشتر از سی و دو بار قصد به خودکشی زدند.

پس از آنکه چند تن از افغانها و پاکستانیها چندین ماه را در آن زندان سپری کرده بودند، رها شدند، دو تن از آنها با روزنامه نیویارک تایمز که به تاریخ ۲۰۰۳/۶/۱۷ م مصاحبه ای انجام داده بودند و ماه هایی را که در آن زندان گذرانده بودند به ماههای «عذاب» روانی مسمی کرده بودند که از تحمل بشر بیرن است. یکتن از رهایی یافتگان افغانی از آن زندان، که ۳۰ سال عمر داشت مدت ۱۴ ماه را در زندان گوانتنامو سپری کرده بود گفت: «زندگی در زندان تا آخرین درجه طاقت فرسا بود. ناامیدی و سرخوردگی تنها احساسی بود که با زندگی مان گره خورده بود و ما را رها نمی کرد، تا آن حد که هر یک از ما گمان میکرد که در این زندان تا ۱۵۰ سال باقی خواهد ماند.»

سلیمان که یکی از جنگجویان حرکت طالبان که از قندهار بود اظهار داشت که آنها تعذیب بدنی داده نمی شدند ولی تعذیب روانی ای که در حق شان اعمال می شد چنان سخت و وحشتبار بود که آنها را دچار یأس و ترس ساخته بود. در سه ماه نخست در اتاق های بسیار تنگ گذاشته شده بودند که نمی توان در آن قد را راست نمود و در عین حال سقف آنها از تخته های بسیار نازک ساخته شده بود». و اضافه نموده است: خوابیدن ما، خوردن ما، نماز خواندن، و تشناب رفتن مان، همه

در همین اتاق تنگ رخ می داد. برای هر یکی از ما دو کمپل بایک سترنجی داده شده بود و روی زمین می خوابیدیم. در طول یک هفته برای مدت یک دقیقه ما را جهت تن شویی بیرون می کردند!! وقتی زندانیان لب به شکایت گشوده اعتصاب غذایی نمودند؛ مدت تن شویی مان را به پنج دقیقه بالا بردند و هم چنان در یک هفته یکبار ما را به گردش و تفریح بیرون می نمودند.

او در حالی که در خانه اش در جنوب افغانستان نشسته بود و با نیویارک تایمز مصاحبه انجام می داد گفت: تعداد زندانیان گوانتانامو که - تقریباً - ۶۸۰ تن بالغ می شود، چنان مورد تعذیب قرار می گیرند که از طاقت بشر بیرون است. به ویژه که برای آنها بار نخست گفته می شود که شما برای مدت نامعلوم در این جا باقی خواهید ماند. وی گفت که چهار بار قصد خودکشی نموده است. زیرا در زندان به اندازه ای نسبت به زندگی مایوس و بدبین شده بود که دست به خودکشی می زد.

و گفته است: این را می دانم که خودکشی با مبادی اسلام مخالف است. ولی زندگی در آنجا به اندازه ای سخت شده بود که از حالت عادی کاملاً بیرون بود؛ ناگهان خودت را در میابی که با تو به حیث یک مجرم و جنایت کار و گنهکار بر خورد می شود در حالی که از هر اشتباهی مبرا هستی و هیچ جنایتی از دستت سر نزده است. لذا تعداد زیادی از زندانیان، چندین بار، قصد خودکشی نموده اند. از سوی دیگر شخصی پاکستانی تبار که شاه محمد نام دارد و مدت یکسال ونیم را در زندان سپری نموده گفت: خواستم که خود را به دار آویزم ولی مانع شدند. وی اضافه نموده: در ابتدای زندانی شدن مان، ممنوع بود که با هم حرف بزیم یا ایستاده شویم یا در اطراف اتاق خود گردش نماییم. این کاری طاقت فرسا بود؛ نه صدای آذان وجود داشت، و نه از اوقات آن اطلاع داشتیم، در اتاق ها زندانی بودیم و از دنیای بیرون کاملاً بی خبر بودیم، و شب و روز را نمی شناختیم.

اگر انسان چند ماه را بی آنکه با کسی حرف بزند، بگذارد دیوانه میشود و امریکایی ها هم از منع سخن گفتن مان همین چیز را منظور داشتند. او مدت زیادی را با داروهای خواب افزا و تسکین بخش سپری نموده است. و اصرار داشته که خودش را از این زندگی نجات دهد و راه انتحار را در پیش گیرد تا از عذاب دوامدار و دردناک که بی سبب و برای مدتی نامعلوم در آن غرق گشته خودش را رهایی بخشد. همه این امور بر وی هجوم آورد تا کاملاً او را از میان ببرد.

محمد شاه می افزاید: با آنکه به تدریج وضع مان بهتر می شد؛ در پنج وقت نماز اذان نمازها به وسیله لودسپیکر به توسط تورن یوسف که مردی مسلمان بود، اعلان می گردید، ولی با آنها هم به کمپل های بیشتر نیاز داشتیم. ولی نیروهای امریکایی به خواسته ها مان وقعی نمی گذاشتند و گفته هامان را ناشنیده می انگاشتند. شاه محمد درباره حق تعویض خویش گفت که امریکائیان برایمان گفته بودند هر کسی که براءتش به اثبات برسد، برای وی تعویض داده خواهد شد، ولی تا هنوز نه تعویضی به

چشم دیدند و نه عذری از ایشان خواسته شد از اینکه در مخیله های هر کدام پرسش های گوناگونی  
خطور می نمود بسیاری اعصاب خودشان را از دست داده بودند: «تا کی در این حال خواهیم ماند؟»  
درباره چند بار تلاش خودش برای خودکشی گفت: من احساس می کردم که زندگی چیزی  
جز عذاب نیست. من بخاطر چیزی عذاب می کشیدم که مرتکبش نشده بودم. یکبار خود را با  
ریسمانی آویخته بودم ولی نظامیان به دادم رسیده و مرا در حال بی هوشی به بیمارستان. پس از آن  
امریکایی ها پهره داری را بر وی سخت گرفتند و پیچکاری ای در بدنش نمودند که بسبب آن خرد  
خود را از دست داد، لذا نمی توانست که بر بدن خویش کنترل داشته یا بتواند که به شکل درست  
وسالم غذا بخورد. زمانی که از گرفتن چنین پیچکاری ها ابا ورزید نیروهای امریکایی به زور او را  
پیچکاری می نمودند.

برایان گرادی، طیب روانشناس زندان می گوید: که اکثر زندانیان در حالت یأس و نامرادی  
شدید مواجه شده اند و به ادویه تسکین آور و اندوه ستیز نیاز دارند<sup>(۵۶)</sup>

بریتانیایی های مسلمان که در گوانتانامو زندانی بودند و از آن در ماه مارچ ۲۰۰۴م رهایی یافتند  
می گویند که در زندان گوانتانامو با آنها بدرفتاری صورت گرفته است. طارق درگول که ۲۶ سال عمر  
دارد و در زندان های قندهار و بگرام و گوانتانامو به اندازه های متفاوتی بسر برده می گوید که در اثنای  
زندانی بودن در هر سه جا با او بدرفتاری صورت گرفته است که او را زیر سایه سلاح به تحقیق می  
بردند و با حالتی از خوف و ترس از وی تحقیق می گرفتند. این حالت غیر انسانی بود. زمانی که به  
تاریخ ۲۰۰۴/۳/۱۳م به بریتانیا رسید، در یک مصاحبه به خبرنگاران گفت که او بدرفتاری حکومت  
های بریتانیایی و امریکایی را عملی غیر انسانی و وحشیانه می داند. طارق در مصاحبه دیگری که با  
«پاکستان آبزور» در ماه می ۲۰۰۴م انجام داده است می گوید که وی مدت ۲۲ ماه را در زندان  
سپری نموده است. او در این مدت انواع گوناگونی از تعذیب و اهانت و شکنجه و ذلت را متحمل شده  
است. از جمله می توان از گونه های زیر به طور مثال نام برد:

کتک زدن سخت، داخل کردن انگشتان در چشمها، پاشیدن آب های مرچ دار در روی، داخل  
نمودن سر در سوراخ بد رفت، ریختن آب از طریق فلش، تراشیدن موی سر و ریش و ابروان، بستن  
مانند حیوانات و انواع دیگری از تعذیب که در مصاحبه اش به تفصیل وجود دارد.

جمال الحارث که مردی ۳۷ ساله است و از جمله پنج تن بریتانوی ها میباشد و مدت دو سال را  
در گوانتانامو سپری نموده در یک مصاحبه خبری به تاریخ ۲۰۰۴/۳/۱۲م گفته است که با آنها از روی  
تشدد و زشتی رفتار صورت گرفته است.

---

<sup>(۵۷)</sup> رک صفحه اسلام اون لاین، به روز ۲۰۰۳/۶/۸م.

آصف اقبال و شفیق رسول که دو تن از بریتانوی های رهاسده از گوانتنامو می باشند، عنوانی رئیس جمهوری آمریکا جورج دبلیو بوش، نامه ای سرگشاده نوشته بودند و تفصیل آن در روزنامه های محلی بریتانیا به تاریخ ۲۰۰۴/۵/۱۴م به نشر رسیده بود. آنها در نامه خویش گفته اند:

آمریکایی ها زندانیان را در مقابل سگهای گرسنه و آدم خوار می افگندند، اول دستها و پاهای آنها را می بستند و به زمین می افگندند و پس از آن هر چه دلشان می خواست انجام می دادند!! که با این لفظ منظور شان تجاوز جنسی بود. وبخاطر کمترین اشتباه تمام لباس های آنها را از برشان در مقابل سپاهیان زن آمریکایی، بیرون می نمودند.

زندانیان دیگر تا هنوز هم در انتظار آینده ای مجهول لحظه شماری می کنند، در حالی که از حقوق اساسی خود هم محروم می باشند؛ به ویژه ساکنان کشورهای اسلامی و شرقی، شماری از کشورهای غربی از جمله بریتانیا و استرالیا با آمریکا به توافقاتی دست یافته اند که به موجب آن شهروندان آنها از برخی حقوق برخوردار می باشند. فرانسه نیز تلاش دارد که با آمریکا به چنین توافق دستیابد.

## ۲- زندان بگرام:

در بگرام بزرگ ترین پایگاه هوایی افغانستان است که در ولایت پروان (هفتاد کیلومتری شمال کابل) واقع شده است. این پایگاه در تمام مدت اشغال قوای شوروی در دست روسها بود. این از نخستین پایگاه هایی است که آن را ائتلاف انگلیس - آمریکا بازسازی کرده اند. اولین بار نیروهای بریتانیایی در آن به تاریخ ۲۰۰۱/۱۱/۱۵م مطابق با ۲۴/عقرب / ۱۳۸۰هـ ش فرود آمد. از آن روز به بعد پایگاه بگرام بعنوان یکی از مواقع حساس و دژهای مستحکم، در دست نیروهای آمریکایی قرار گرفت که هیچ کسی حق وارد شدن به آن را نداشته است.

راه های درون رفت و بیرون رفت آن توسط خود قوای آمریکایی حفاظت می شود. هرگاه شخصی از همکاران افغانی آمریکا بخواهد وارد آن فرودگاه شود، پیش از وارد شدن به طور بسیار دقیق و جدی تلاشی می شود. زمانی که نیروهای آمریکایی در آن پایگاه جا به جا شدند، تعمیرات کهنه را از بین برده به جای آن ساختمان های نوی را بنیاد نهادند. این بدان معنا است که آنها نیت دارند تا بیشتر از آنچه مردم متوقع اند در این کشور باقی بمانند.

یکی از پروژه های نیروهای آمریکایی در پایگاه مذکور آن بود که زندان موقتی برای مخالفین حضور آمریکا در افغانستان درست کنند. چونکه ساختمان ها کم بود و برای این کار کفایت نمی کرد، لذا کانتینرهای بزرگ را در زمستان های سرد که درجه حرارت گاه به ۱۰ درجه تحت صفر می رسد بکار می گرفتند. زندان بگرام پس از زندان گوانتنامو در درجه دوم قرار دارد. زیرا که از هر نوع قیود

قانونی مستثنی است، ونیروهای امریکایی میتواند هر نوع برخورد که بخواهند با زندانیان کرده می‌توانند.

زمانی که امریکایی‌ها شخصی را در هر گوشه دنیا به تهمت تروریزم توقیف نمایند به پایگاه بگرام انتقالش می‌دهند. پس از آنکه با وی تحقیقات خود را تکمیل می‌نمایند و از تمام انواع تعذیب استفاده می‌کنند، سپس به پایگاه گوانتانامو انتقالش می‌دهند. اگر به گوانتانامو انتقالش ندهند و یا ضرورتی بدان نیفتد وی را به حکومت کشور خودش می‌سپرنند تا متباقی ایام زندان را در زندان های کشور خودش سپری نماید. آگاهان بر این باور هستند که تعداد زندانیان پایگاه بگرام به چند صد نفر می‌رسد.

زندانانی که در پایگاه بگرام برده می‌شوند، تمام انواع تعذیب وشکنجه چشانده می‌شوند؛ زیرا امریکایی‌ها خودشان را در بیرون مرزهای امریکا از قانون بالاتر تصور می‌کنند و تصور می‌کنند که نباید تابع قانونی باشند. از این رو حقوق بشر واحترام قانون برای شان هیچ معنی ندارد، وبه ویژه در افغانستان خود را حاکم مطلق العنان پنداشته برای خود حق می‌دهند که هر کاری که دل شان بخواهد انجام دهند ودر برابر هیچ کار خلاف قانون خود را مسئول وجوابده نمی‌دانند. آنها خود را ما فوق قانون می‌دانند، وخود را نه به قانون افغانستان ونه به قانون امریکا ونه به قانون بین المللی ونه به کنوانسیون حقوق بشر ملزم می‌دانند. گزارشی را که سازمان عفو بین المللی ترتیب وصادر نموده ودر وسایل ارتباط جمعی به نشر رسیده است. در قسمتی از گزارش که توسط رادیوی بی بی سی نشر شد، آمده است: امریکایی‌ها هیچ دلیلی بخاطر کشتن دو تن افغانی بنام های ملا حبیب الله (۳۰ ساله) ودلاور (۲۲ ساله) که در بگرام زندانی بودند برای خانواده آنها وحکومت افغانستان تقدیم نداشته اند. آن دو تن در ماه دسامبر سال ۲۰۰۲م زیر شکنجه امریکاییها جان خود را از دست دادند. رادیوی بی بی سی به زبان فارسی گزارش را از سازمان حقوق بشر که دفتر مرکزی اش در نیویارک است، به تاریخ ۸ مارچ ۲۰۰۴م به نشر سپرده که از برخورد قوای امریکایی با زندانیان افغانستان به شدت انتقاد کرده است. در گزارش آمده است که تعداد زندانیان افغانی پیش نیروهای امریکایی در افغانستان (سال ۲۰۰۲م) از هزار تن بیشتر بود. نیروهای امریکایی با آنهاچنان بدرفتاری می‌کنند وتشدید نشان می‌دهند که بعضی جان خود را از دست می‌دهند.

گزارش چندین حادثه را ذکر نموده که امریکایی‌ها در چندین مورد مردم بی گناه را به قتل رسانده اند. وحوادث دیگری را گزارش داده که امریکایی‌ها اموال ودارایی مردم را بسرقت برده وبا زندانیان بدرفتاری کرده اند.

برایان همفلر، سخنگوی رسمی قوای امریکا در افغانستان، در پاسخ باین گذارش کمیسیون حقوق بشرگفت: ما در افغانستان در حالت جنگ بسر می‌بریم، کسانی که این گزارش را تهیه دیده

اند از اوضاع اینجا خبر ندارند، وی به مردن سه تن از زندانیان افغانی در افغانستان بدست امریکاییها اعتراف نموده این را رد نمود که نیروهای امریکایی ها با زندانیان افغان از در تشدد وبد رفتاری پیشامد می کنند واین وعده را سپرد که درباره گزارش سازمان حقوق بشر تحقیقات به عمل خواهد آورد.

تعجب است به اظهارات براین همفلر جوانانی را که به مرگ شان اعتراف نموده باین قسم وانمود می کند که به مرگ طبیعی خود مردند وارتش امریکا با انها برخورد بسیار نیکو داشته وهیچ نوع شکنجه وتعذیبی یا فشاری بر آنها عمل نشده است!!!

خانم سیما ثمر - مسئول کمیسیون مستقل حقوق بشر در افغانستان که زیر سرپرستی سازمان ملل متحد فعالیت می کند - می گوید: برای وی بیشتر از چهل شکایت در مورد بدرفتاری امریکایی ها در زندان های نیروهای امریکایی در افغانستان، بدست آمده ولی امریکایی ها اجازه نمی دهند تا در مورد شکایت های تقدیم شده تحقیقات صورت گیرد.<sup>۵۸</sup>

یکی از افراد شناسا ومورد اعتماد حکایت نمود: یکی از اشخاص همکار با امریکایی ها که با خود تلفون ستلایت هم حمل می کرد، در ولایت کنر با همسرش از منطقه ای میگذشت که در آنجا امریکایی ها پایگاه گرفته بودند، هنگامی که با وی تلفون را دیدند وی را متوقف ساختند وقتی خود را برایشان معرفی نمود رهایش کردند، خواستند که از همسرش تلاشی بگیرند بی آنکه حساسیت این موضوع را در افغانستان مد نظر داشته باشند. - چه امریکایی ها در جاهای مختلف به تلاشی زنان دست برده اند - وقتی مرد دید که امریکایی همسرش را تلاشی می نماید اعتراض نمود وبا سپاه امریکایی در آویخت، آنها هم توقیفش نموده به زندان بگرامش بردند وحتى حامد کرزی هم نتوانست که بخاطر رهایی اش کاری کند. منظور حامد کرزی از رهایی وی کمک به یکی از فرماندهان طرفدار وی در منطقه مشرقی بود، زیرا او برادر آن فرمانده بود، با آنها در وساطت خود ناکام ماند وامریکایی ها حرفش را قبول نکردند.

آن شخص مدت ده ماه در زندان مانده ودرباره بعضی از حوادثی که در آنجا رخ داده بود حکایت ها می نمود وشماری از برخورد های وحشیانه امریکایی ها را با زندانیان بر ملا ساخت، یکی از مشاهداتش این بود که در زندان بگرام مردی را از تمام لباس هایش عریان ساختند در شب سرد زمستانی زیر نل آب نشانند تا آنکه جانش را از دست داد.

وقتی که تصویر های زندانیان عراقی در زندان ابو غریب، در مطبوعات جهان به نشر رسید، وآن را افغانانی که از زندان رهایی یافته بودند، دیدند. اظهار داشتند که آنها نیز با همین شکل وشویه

---

<sup>۵۸</sup> اخبار رادیو ایران (ایرانا) به تاریخ ۲۰۰۴/۷/۷م.

مورد شکنجه و تحقیر قرار می گرفتند!! یکی از صاحب منصبان سابقه دار پولیس از ولایت پکتیا بنام (نبی صدیقی) شکایتی را به مطبوعات تقدیم داشت که وی در زندان امریکایی در گردیز مورد تجاوز جنسی و تحقیر و تبعیض نژادی قرار گرفته است. زمانی که در زندان بوده به توسط نیروهای امریکایی لباسها یش را از تن برون نمودند و در همین حالت از او تصویر گرفتند، او به مدت چهل روز در آن زندان امریکایی در گردیز بسر برد.<sup>۵۹</sup>

یکتن از چهره های سرشناس افغانستان که در نزد امریکایی ها ودر پایگاه بگرام زندانی می باشد طی نامه ای به برادرش نوشت که امریکایی ها زندانیان را چنان شکنجه می نمایند که بشر طاقت تحمل آن را ندارد. وهر کدام تمنی می کند که کاش پیش از آنکه به این وضع دچار شود می مرد.

یکی از افراد کهن سال که مدت دو ماه در زندان بگرام قرار داشته و سپس رها شده بود، در وجودش آثار تعذیب به وضاحت دیده می شد. و به گونه های مختلفی مورد شکنجه قرار گرفته بود. وی حکایت کرد که امریکایی ها زندانیان را مجبور می سازند که با بدن کاملاً برهنه به حمام بروند. عده دیگری گفته اند که آنها زندانیان را وادار می سازند که در حمام های دسته جمعی وبا بدن های کاملاً برهنه تن شویی نمایند.

این بسان مشتم نمونه خروار از ظلم و ستمی است که امریکایی ها در حق مردم بی گناه مرتکب می شوند و سپس ادعا می کنند که امریکا کشور آزادی و حقوق بشر است!!

### ۳- زندان فرودگاه قندهار:

زندان فرودگاه قندهار یکی از آن زندان های معروفی است که امریکایی ها در آن افراد جنبش طالبان یا اعضای شبکه القاعده را نگهداری می کنند. زندان فرودگاه قندهار از نخستین زندان هایی است که امریکایی ها در افغانستان ایجاد کرده اند. در جایی آن را ساخته اند که روزگاری مرکز اصلی اسامه بن لادن و رفیقهایش در رژیم طالبان بود، و به واسطه امریکایی ها به اردوگاه گردآوری اسیران و انتقال به زندان های دیگری مبدل ساختند.

بر اساس بعضی از احصائیه ها، امریکایی ها در زندان میدان هوایی قندهار در حدود دو هزار زندانی را به تهمت عضویت در شبکه القاعده و جنبش طالبان بازداشت کرده بودند. بسیاری از تحلیلگران بر آن هستند که اکثر آن زندانیان هیچگاهی در عضویت با شبکه القاعده یا جنبش طالبان قرار نداشته اند. اکثر مطلق آنها به سبب اختلافات شخصی ای که با برخی از جاسوسان امریکایی داشتند به این روزگار افتادند. رادیو ایران به نقل از بعضی مسئولین امنیت ملی که از ذکر نام خویش

---

<sup>۵۹</sup> صفحه بی بی سی به زبان فارسی، متشره ۲۰۰۴/۵/۱۲م.



اباورزیده است، منتشر ساخته که اکثر زندانیان فرودگاه قندهار بواسطه محمد قیوم کرزی و محمد ولی کرزی، برادران حامد کرزی، دستگیر شده به امریکایی ها تسلیم داده شده اند.

منبع مذکور گفته است: افراد زندانی همه شان، نه از جنبش طالبان هستند و نه به شبکه مربوط اند ولی ممکن است که آنها به طور عموم با حضور گسترده امریکا در افغانستان موافق نباشند. و شاید هم بدبینی خود را در بعضی محفل ها نیز اظهار کرده باشند، بدان سبب متهم به عضویت با طالبان شده اند. شماری از آنها رؤسای قبایل اند که از سیاست کرزی راضی نیستند و لذا مخالفت خود را در بعضی مجالس با سیاست های او اظهار کرده اند، از آن رو توقیف گردیده به تهمت های دست ساخته خودشان، به امریکایی ها تسلیم داده شدند. یکی از اسیران این زندان ملا فاضل محمد است که سی سال عمر دارد و یکی از فرماندهان جنگی حرکت طالبان بوده است. در اثر بیماری شدیدی که برایش رخ داد در اواخر ماه جولای ۲۰۰۲ م به یکی از بیمارستان های مرزی پاکستان در منطقه چمن انتقال داده شد. نام برده در بیمارستان به خبرنگار آژانس خبررسانی فرانسه در مورد وضع زندانیان زندان فرودگاه قندهار معلومات ارائه نمود و اضافه نمود که زندانیان در حالتی وخیم بسر می برند بلکه تمام زندانیانی که در زندان های تحت سرپرستی امریکایی ها قرار دارند در بدترین حالت بسر می برند. هم از غذای کافی محروم اند وهم از علاج و دارو. ملا فاضل در اثر شکنجه های شدید در زندان قندهار بینایی خود را از دست داده است و برای خبرنگار گفت: که اکثر مطلق زندانیان مبتلا به بیماری چشم شده اند.

هم چنان ملا فاضل برای خبرنگار گفت: که زندانیان از طرف امریکایی ها مورد تجاوز جنسی و زدن و زخمی کردن و دشنام دادن و شکنجه های دیگر، واقع می شوند. و همراه با آنها سگهای گرسنه آدم خوار را رها می کنند. ملا فاضل گفته بود که وکیل احمد متوکل<sup>۶۰</sup> - وزیر خارجه طالبان - و ملا خیر الله خیر خواه - والی ولایت هرات در زمان طالبان - نیز در همین زندان در توقیف بسر می برند.<sup>۶۱</sup>

از اظهارات مذکور دانسته می شود که امریکایی ها عین بدرفتاری های وحشیانه ای را که بعدها در عراق به رخ جهانیان کشانیده شد، در افغانستان قبلا انجام داده بودند. چونکه اوضاع

---

۶۰) - این یکی حالا رها شده و گاهی در کابل و گاهی در قندهار سکونت دارد و با نظام کرزی نیز همکاری دارد.

۶۱) بی بی سی، صفحه انترنت، ۲۷/۷/۲۰۰۲ م.

افغانستان از طرف وسایل ارتباط جمعی مورد توجه قرار ندارد لذا انعکاس آن در مطبوعات جهان کمتر بود.

در حالی که زندان گوانتانامو در چشم دید جهانیان قرار دارد، آمریکایی ها در آن با زندانیان چنان بدرفتاری می کنند که بیان داشتیم، با قیاس به آن باید تصور کرد برخورد آنها با زندانیانی که از دید جهان بدور است، چون زندان قندهار که کارمندان بلند پایه افغانی را هم به آنجا نمی گذارند، چگونه خواهد بود!؟

زیرا که فرودگاه مذکور به طور کامل تحت کنترل امریکایی ها قرار دارد. وزندانان در انتظار سرنوشتی مجهول لحظه شماری می نمایند و با آنها عین همان برخوردی می شود که با زندانیان بگرام و با زندانیان ابو غریب در عراق، یا با زندانیان گوانتانامو انجام می پذیرد. کمیون مراقبت از حقوق بشر شواهد بسیاری را نسبت به بدرفتاری امریکاییان با زندانیان افغان، جمع آوری کرده است. کمیون مذکور گفته است. برخورد امریکاییان با افغانها همانند برخورد آنها با زندانیان عراقی است که در آن کشور بازداشت شده اند. بلکه این رفتار یک برنامه طرح ریزی شده و پلان شده می باشد. کمیون مذکور در ماه مارچ ۲۰۰۴م شواهد بسیاری بدست آورده بود که به بدرفتاری هایی قوای امریکایی با زندانیان دلالت داشت که با معیارهای جهانی مخالف می باشد. مانند وادار نمودن زندانیان به بیخوابی طولانی و اجباری، در معرض سردی شدید قرار دادن همراه با زدن دشنام دادن و عکس برداری با بدن های برهنه و غیره ...

از تجاوزهای جنسی امریکاییان حتی آزادگان و کارمندان افغانی که در نزد آنها در عرصه های مختلف کار می کردند نیز نجات نیافتند. هنگامی که انسان از شهرهای بزرگ افغانستان بویژه کابل دیدار می کند درباره تجاوزات جنسی امریکایی ها با افرادی که با آنها در مجال سکرتریت یا ترجمه و غیره کار می کنند، حکایتهایی می شنود.

خیلی ها حکایت می کنند زمانی که گزمه های امریکایی در ولایت غزنی از روستای زراعتی ای می گذشتند، چند نفر کهن سال را گرفته با آنها تجاوز جنسی نمودند. شکایت ها در این عرصه زیاد است. وقتی که بعضی از ساکنان شهر کابل از سبب بدرفتاری امریکایی ها پرسیده شدند پاسخ دادند که هدف از آن کارها کشتن روحیه آزاد منشی و غرور ملت افغانستان است تا کسی به فکر مخالفت با آنها نیفتد؛ زیرا، انسان افغانی برایش مرگ آسانتر از آن است که مورد تجاوز جنسی قرار گیرد. این کار را عملی پلان شده از طرف نیروهای امریکایی می پندارند.

#### چهار : نابود کردن دسته جمعی:

یکی از بزرگ ترین جنایاتی که امریکایی ها در افغانستان مرتکب می شوند این است که مردم بی دفاع و تهی دست را مورد حمله و نابودی قرار می دهند. گروپ های بزرگی از مردم با حالتی

وحشیانه کشته شدند که کمتر نظیر آن را در تاریخ معاصر می توان یافت. برخی از این جنایات را امریکایی ها به طور مستقیم انجام دادند و جنایات دیگری را از طریق مزدوران افغانی شان. بنا بر آن می توان گفت که رهبران امریکا همه مجرمین جنگی هستند که بایستی به دادگاه بین المللی کشانده شوند. در این جا به چند تا از جنایات آنها به طور مختصر اشاره می کنیم:

#### ۱- کشتار شهروندان ملکی:

امریکا در گذشته وحال، با همه مردم افغانستان برخورد دشمنانه داشته است. بهترین شاهد به اثبات این مدعا آن است که امریکا به توسط هواپیماها و موشک ها مناطق پرنفوس و روستاهای آباد افغانستان را تخریب و باشندگان آن را نابود گردانید. تهاجم وحشیانه امریکایی ها بر شهروندان تهی دست و بی گناه که هیچ دخالتی در این جنگ نداشتند، منتج به آن شد که هزاران تن از آنها جان خود را از دست دهند. شمار کشته شدگان شهروندان افغانی ، در مدت دو ماه و سه روز، از اکتوبر ۲۰۰۱م تا دسامبر ۲۰۰۱م به ۳۷۶۷ تن رسیده است که حد اوسط آن در هر روز ۶۲ تن می شود. این گزارش توسط آقای Marc Herald استاد اقتصاد امریکایی در دانشگاه نیو همپشایر (New Hampshire) تهیه شده است. این تعداد به تنهایی از تعداد قربانیان یازدهم سپتامبر بیشتر می باشد.

چیزی که قابل ذکر است آنست که کشته شدگان مذکور، شماره ای است که اطلاعات و اخبار آن به مطبوعات رسیده است. واضح است که وسایل ارتباط جمعی و مطبوعات و خبرنگاران نمی توانند به مناطقی بروند که کوهستانی است و صعب العبور. در حالی که از این نوع مناطق، روستاهای بی شماری هدف بمباران امریکا قرار گرفته است. از آن رو اخبار آن مردم هم به گوش جهانیان رسانده نشده است. گذشته از آنکه اساسا انعکاس اخبار تهاجم امریکا بر افغانستان از توانمندی کافی برخوردار نبود و از طرف وسایل مطبوعاتی غربی و اسلامی مورد توجه جدی قرار نگرفت. چنانکه عراق مورد توجه قرار گرفته بود.

این احصائیات کسانی را در بر نمی گیرد که در خلال بمباردمان زخم برداشتند و بعدها به اثر آن وفات یافتند و نه کسانی را که در اثر قطع کمکهای انسانی مؤسسات خیری جهانی که زیر سرپرستی ملل قرار داشتند و به بسته شدن مرزهای ایران و پاکستان بروی افغانستان جان خود را از دست دادند. در حالی که این دو عامل نیز سبب از بین رفتن شمار زیادی از مردم در ولایات مرکزی و جنوب غربی افغانستان شد. ارقام مذکور هم چنان کشته گان جنگجویان طالب نمی شود که مورد تهاجم پراکنده وحشی طیارات امریکایی در شمال کابل و اطراف شهر مزار شریف و خطوط اول جنگ در قندز قرار گرفتند. طالبان با اسلحه پیشرفته به ویژه بم های خوشه ای مورد حمله قرار گرفتند که صرف در شمال کابل قربانیان آنها به بالاتر از ده هزار تن می رسید.

هم چنان ارقام یادشده قربانیان طالب را که خودشان را در قندز تسلیم نمودند و بعدتر در قلعه زینی و زندان شبرغان و دشت لیلی و قلعه جنگی به شکل بسیار زشت به توسط قوای جنرال دوستم و امریکایی ها کشته شدند - که تعدادشان به هفت هزار تن می رسید - و در دشت لیلی با رفیقهای قبلا قربانی شده شان در زمان جنرال عبد الملک ۱۹۹۷م مدفون گردیدند.

این تعداد غیر از کشته شدگانی است که در کابل و شمال در راه ها به تهمت منسوب بودن به طالبان یا منسوب بودن به نژادی غیر نژاد جنگجویان فاتح به قتل رسیدند. اگر تمام کشته شده گان و قربانیان حمله امریکا بر افغانستان را به شمارش بگیریم، تعداد آنها به بستر از سی یا چهل هزار نفر خواهد رسید. نیروهای امریکایی در حقیقت مسئول این همه خون های ریخته می باشد. زیرا آن خونها یا به طور مستقیم بدست قوای امریکا ریختانده شده و یا به تشویق مستقیم آنها. تا هنوز که هنوز است بمباران نیروهای امریکایی در مناطق مسکونی افغانستان، در شهرها و قصبات مختلف آن زیر نام سرکوبی تروریسم جریان دارد و همه روز از روح و جان مردم بی گناه، و کودکان و زنان و سالمندان آن کفاره می طلبند و قربانی می خواهند.

در سطور آتی پیرامون قربانیان شهروندان بی گناه افغانی که بواسطه ظلم و استبداد و بمباران وحشیانه امریکا جانها شان را از دست دادند، روشنی بیشتری می افکنیم:

#### الف: بمباران محفل زنان در ولسوالی دهرآود:

در روزهای اول ماه جولای ۲۰۰۲م در خانه یکی از اعیان قبایل ولوسوالی دهرآود ولایت ارزگان محفل زنان (عروسی) برپا شده بود ه ناگهان هواپیما های امریکایی از راه رسیده محفل را هدف بمباران خویش قرار دادند و در نتیجه بیشتر از ۸۰ نفر زن و کودک که آنجا گرد آمده بودند کشته شدند. و ۲۰۰ تن دیگر جراحت برداشتند و شماری از زخمیها نیز بعدتر جان خود را از دست دادند. خبرنگاران مطبوعات مختلف جهانی با چند تن از قربانیان این حادثه مصاحبه انجام دادند، آنها گفته اند که در اثنای بمباران هواپیماهای جنگی (هلیکوپترها) فرار کنندگان از مرکز بمباری راتعقیب می نمود و آنها را هدف توپخانه و رگبار مسلسل قرار میدادند. زمانی که بمباری آرام گرفت و به صورت فوری گروهی از سپاهیان مسلح امریکایی که در آن نزدیک تمرکز گرفته بودند به منطقه حمله ور شده زنان و کودکان را زیر ضرب کتک و اهانت گرفتند. این موضوع در گزارش ملل متحد که توسط جریده Times در لندن به نشر رسیده است با استناد به گزارش مذکوره روزنامه نگاشته است که گروه تحقیق ملل متحد هیچ شاهدهی نیافت که دال به آتش گشودن مردم علیه هواپیماهای امریکایی در منطقه باشد. بلکه دلایل قاطع و روشنی بدست آورده که در جای حادثه افعال و کارنامه های مخالف با حقوق انسان رخ داده که توهین زنان توسط نیروهای امریکایی و بستن دستهای آنها پس از تهاجم وحشیانه شان نمونه روشنی از بی حرمتی به حقوق بشر می باشد.

بعدتر آمریکا به اشتباه خود در هدف قرار دادن مردم بی گناه، اعتراف نمود. ولی تا آخر اصرار داشت که هواپیماهای امریکایی از نوع (AC- 130) و (A-110) در حقیقت با آتشی که از زمین در مقابل آنها گشوده شد به مقابله برخاسته بودند. ولی حقیقت موضوع آن است که ملا محمد انور، یکتن از آدم های سرشناس منطقه - کسی که حامد کرزی را قبل از سقوط طالبان زمانی که در ارزگان در محاصره آنها قرار گرفته بود کمک کرده بود تا نجات یابد - برای پسر خود دختر برادر ملا برادر آخوند - یکتن از فرماندهان جنگی طالبان - نامزد کرده بود. جاسوسان امریکایی اطلاع یافته بودند که ملا برادر خودش در محفل عروسی و نکاح بندی دختر برادرش شرکت خواهد جست. زمانی که بزرگان هر دو خانواده در خانه گرد آمده بودند تا مراسم نکاح را تکمیل نمایند از طرف هواپیماهای امریکایی هدف هجوم وحشیانه قرار گرفتند و در نتیجه این تباهی بشری رخ داد.

چیز دیگری که یک انسان را به گریه و امیدارد واز دیگر سو به خنده، آن است که حکومت کرزی یک گروه را زمانی جهت تحقیق قضیه به منطقه ارسال داشت که در چندین شهر افغانستان علیه عاملین این تباهی تظاهرات گسترده ای برگزار شد. زمانی که گروه تحقیق حکومت افغانستان به منطقه رسید وبرایش ثابت گردید که طیارات امریکایی مردم تهی دست و بی گناه را در مراسم عروسی هدف قرار داده آن را اعلام هم داشت، بدان مناسبت از امریکا خواهان تعویض مالی به بازماندگان حادثه گردید، و آنچه بیشتر خنده خیز و گریه انگیز است آنکه برای آنهمه قربانیان صرف (۱۸۵۰۰) دلار امریکایی مطالبه کرد و بس. به این معنا که برای هر کشته ۲۰۰ دلار و برای هر زخمی صرف ۷۵ دلار می رسید!! قوای امریکای که آن روستا را پس از بمباران اشغال کرده بودند از پرداختن آن مبلغ نا چیز هم امتناع ورزیدند و صرف به توزیع چند پایه خیمه و کمپل به مردم قریه تخریب شده اکتفا ورزیدند!!

بخاطر آنکه بتوانیم فرق حیرت انگیز ارزش انسان را در نگرگاه امریکایی ها بهتر درک نمایم، میان تعویض هایی که حکومت کرزی برای قربانیان آن روستا از امریکایی ها درخواست نمود و تعویضی که حکومت چین در مقابل بمباران اشتباهی هواپیمای B52 امریکایی سفارت چین را در بلگراد (مرکز یوگسلاویا سابق) به تاریخ ۱۹۹۹/۳/۷ هدف قرار داده بود و در آن ۳ تن از خبرنگاران کشته و ۲۷ تن دیگر زخمی شده بودند، مقایسه می نمایم. ایالات متحده امریکا برای چین چهار ونیم میلیون دلار غرامت یا تعویض پرداخت که برای هر فرد از افراد قربانی حادثه یکصد و پنجاه هزار دلار امریکایی می رسید. هنگامی که هواپیماهای قوای بحری امریکا بعضی از ساختمان های مردم ملکی را در ایتالی بمباران نموده سبب کشته شدن شماری از شهروندان شده بود، امریکا برای هر یک از قربانیان حادثه دو میلیون دلار پرداخت نمود. این به آن معنا است که زندگی یک نفر چینیایی با هفتصد نفر افغانی برابر است و زندگی یک نفر ایتالیایی با زندگی ده هزار نفر افغانی برابر است!!

امریکا خودش در مقابل کشته شدن یک نفر امریکایی در یکی از واقعات شش ملیون دلار مطالبه کرده بود. از این موضوع چنین دانسته می شود که زندگی یک نفر امریکایی با زندگی سی هزار انسان افغانی برابر شده می تواند!!

این است عدالت امریکا و مساوات و حقوق انسان به مفهوم غرب!! فاعتبروا یا اولی الأبصار!!

**ب: ویران کردن روستاهای کامل در ننگرهار:**

مثال دیگری که به کشتار دسته جمعی مردم بی گناه افغانستان توسط امریکایی ها دلالت دارد، آن است که هواپیماهای بم افغن آنها به تاریخ ۱۰/۱۰/۲۰۰۱م روستای کرم را در ولسوالی سرخ رود ولایت ننگرهار مورد حمله قرار دادند. در اثر بمباران مذکور تمام روستا از بین رفت. وبه تعداد ۱۶۰ تن از مردم آنجا کشته شدند که اغلب شان را کودکان و زنان تشکیل می داد. در حالی که تعداد زخمیها به چندین صد نفر بالغ می گردید. در آن ایام از کثرت زخمی ها شهر جلال آباد به قلت دوا مواجه شده بود. هیئت بزرگی از خبرنگاران مربوط به مطبوعات جهانی نیز از منطقه دیدار به عمل آورده از اجساد کشته شدگان عکس برداری نمودند.

وزیر دفاع امریکا درباره تهاجم هوایی بر آن منطقه اظهار داشت که آنها اطلاعاتی بدست آورده بودند که در آن روستا اهداف نظامی وجود دارد. وی گناه را برگردن کسانی گذاشت که برای ایشان اطلاعات نادرست داده بودند!!

خبرنگارانی که از منطقه دیدار کردند، می گویند: مردم آن روستا همه فقیر و تنگدست بودند، تمام خانه هایی که در آنجا قرار داشت از گل بنا شده بودند و در آنجا هیچ پایگاهی وجود نداشت. بر اساس اطلاعات مستقل، سبب حقیقی بمباران روستای کرم و اطراف آن، با شیوه ای این چنین وحشیانه و دشمنانه این بوده که پیش از تهاجم امریکا بر افغانستان، شماری از خانواده های مسلمان عرب، در زمان رژیم طالبان، در نزدیکی دانشگاه ننگرهار و پشت مقر استخبارات سکونت داشتند، زمانی که تهاجم امریکایی ها بر افغانستان آغاز یافت، آن خانواده ها جای خود را رها نموده از نگرگاه مردم مخفی شدند. ولی بعضی از جاسوسان امریکا برایشان اطلاع دادند که آن عربها خودشان را در روستای کرم و اطراف آن مخفی داشته اند. لذا هواپیماهای آمریکا آن منطقه را مورد حملات دردناک قرار دادند، که در نتیجه همه روستا و خانه های اطراف آن به زمین هموار شدند و به این ترتیب امریکاییها حقوق بشر را خیلی خوب و بطور احسن رعایت نمودند!!

**ج: تخریب یک قافله کامل در ولایت پکتیا:**

یکی دیگر از مثال های روشن قتل و کشتار مردم بی گناه توسط آمریکایی ها آن است که هواپیماهای امریکایی به روز جمعه ۲۱/۱۲/۲۰۰۱م در روستای «آسمان کلی» و «ست کندو» ۲۵ کیلومتر دورتر از شهر گردیز، بر کاروان بزرگی از موترها - که در حال حرکت به طرف کابل بود تا

در مراسم تشکیل نظام جدید و مراسم تحلیف حامد کرزی شرکت ورزند - حمله ور شدند. وسایل مطبوعاتی بی طرف از چشم دید افرادی موثق اطلاع دادند که در اثر این حمله وحشیانه ۶۵ تن کشته شده صدها تن دیگر از افراد کاروان و منطقه جراحت برداشتند. از سوی دیگر در نتیجه حمله بر کاروان روستاهای همجوار آن نیز به شدت صدمه دید و بیشتر از پانزده موتر کاملاً آتش گرفت. وقتی که امریکایی ها به سبب آن تهاجم مورد ملامتی قرار گرفتند، رهبران آنها چون؛ رامسفیلد وزیر دفاع و جنرال تومی فرانکس و جنرال پیتر، بر حسب عادت دایمی از خود دفاع نموده حمله شان را به این شکل توجیه نمودند که در آن قافله افراد نامطلوب نیز قرار داشتند. پاسخ رامسفیلد درین مورد به رادیوی بی بی سی چنین بود: در کاروان افرادی از جنبش طالبان و شبکه القاعده نیز وجود داشت لذا کوبیدن آنها درست می نماید. امریکایی ها اصرار داشتند که در حمله خود به اشتباه نرفته بلکه بر حق بوده اند زیرا که کاروان در برگیرنده شماری از افراد حرکت طالبان نیز بوده است. از این رو آنها کاروان و مناطق همجوار آن را مورد حمله قرار دادند، البته آنها به این اعتراف دارند که کارشان از روی عمد بوده است و آن تعداد بزرگ را روی همین ملحوظات از بین بردند.

#### د: کشتار دسته جمعی در منطقه «خاک ریز» قندهار:

به روز جمعه ۲۰۰۱/۱۱/۹م هواپیماهای امریکایی سه روستا را در منطقه خاک ریز قندهار که از مرکز آن ولایت هفتاد کیلومتر مسافه دارد، یورش برده همه آن ها را از بین برده ۳۰۰ تن از باشندگان آن را اعم از زن و مرد و پیر و جوان و کودک، نابود کردند. امریکایی ها در آن زمان، سبب کشتار دسته جمعی خود چنین قلمداد نمودند که گویاشماری از رهبران طالبان در این منطقه خود را مخفی داشته اند. در حال که این منطقه از اهداف نظامی کاملاً بدور بوده و هیچ رابطه ای با آن ندارد. با آنها مورد هجوم این تهاجم غیر انسانی قرار گرفته است.

شماری از رهبران طالبان، بعد از سه روز، از خبرنگاران در خواست نمودند که بیایند و از منطقه دیدار نمایند و برای ایشان اطلاع دادند که تا هنوز صرف از منطقه شاه آغا که یکی از روستاهای مورد حمله می باشد، تا هنوز جسد ۱۲۰ نفر را بیرون آورده اند. و از آنها در خواست نمودند که در مقابل جنایات امریکایی ها سکوت نکرده بلکه خبر آن ظلم خطرناک و عظیم را برای جهانیان برملا سازند. یکی از مسئولین طالبان به خبرنگاران گفت: هنگامی که ما می گوئیم زنان برقع بپوشند، وسایل مطبوعاتی جهان قیامت برپا می کنند همه مسئله حقوق انسان را مطرح می کنند، ولی آنگاه که امریکا مجرمانه در یک روستا در چند لحظه ۳۰۰ نفر را نقش خاک سیاه ساخته راهی آخرت می سازند این وسایل مهر سکوت بر لب زده و خودشان را به «کوچه حسن چپ می زنند».

ه: بمباران شفاخانه ای در هرات:

هواپیماهای بم افکن امریکایی به تاریخ ۲۱/۱۰/۲۰۰۱م در شهر هرات، بیمارستانی را هدف بمباران قرار داد. مطبوعات آنروز گزارش دادند که در بمباردمان مذکور بیش از صد تن از بیماران و کارمندان بیمارستان کشته شدند. سخنگوی نیروهای ائتلاف امریکا و بریتانیا به تاریخ ۲۲/۱۰/۲۰۰۱م اعلان داشت که هواپیماهای امریکایی در شهر هرات یک بیمارستان نظامی را از بین برد.

امریکا در حقیقت بخاطری آن بیمارستان را هدف قرار داد که جاسوسان آنها برایشان اطلاع داده بودند که بعضی از رهبران و فرماندهان طالبان که در اثر بمباردمان زخمی می گردیدند، در بیمارستان مذکور معالجه می شوند. لذا آن را، بدون آنکه از صحت اطلاعات رسیده تاکید نماید، هدف نظامی تلقی نموده هدف بمباردمان قرار دادند.

واشنگتن به اشتباه خود در مورد تخریب بیمارستان - پس از آنکه خبر آن به دهن گزارشگران اطلاعات جمعی رسیده و جهان از آن مطلع شده بود و جهت های مسئول در ملل متحد از حقیقت موضوع اطلاع یافته بودند - اعتراف نمود.

ولی ویکتوریا کلارک، سخنگوی وزارت دفاع امریکا، مدعی شد که یک طیاره امریکایی، اشتباها یک بم را - که ۴۵۳ کیلو وزن داشته - در صحن خانه نگهداری از بزرگ سالان،<sup>(۱۲)</sup> در افغانستان افکنده است تا به این چشم دریده گی به جهانیان اطلاعات نادرست تقدیم نمایند تا نسبت به آنها بدبین نشوند.

کلارک در یک مصاحبه مطبوعاتی به روز یکشنبه ۲۱/۱۰/۲۰۰۱م گفت: هواپیمای ( FE- 18 Hornet) هدف خود را اشتباه نموده بمی را که ۱۰۰۰ کیلو وزن داشته اشتباها در یک میدان نزدیک به خانه بزرگ سالان افکنده است و در حقیقت می خواسته که مخزن ارتش را در هرات هدف قرار دهد. این است دقت اسلحه امریکایی ها!! و این است مراعات نمودن حقوق انسان!!

آنچه بیان داشتیم چیزی جز مشت نمونه خروار نیست که امریکایی ها در افغانستان غیر نظامیان و مردم بی دفاع کشور را هدف بمباردمان خود قرار دادند و تعمیرات مردم و ساختمان های غیر حکومتی را به تخریب گرفتند. دردآور آنکه این تجاوزها و بدبختی ها تا هنوز هم ادامه دارد و تازمانی که نیروهای امریکایی در این کشور حضور داشته باشند دوام خواهد نمود. البته در این اواخر مناطق مسکونی ای در ولایات پکتیا و ارزگان و غزنی و قندهار و ننگرهار، هدف بمباران قرار

---

(۱۲) - آنها تصور می کنند که در افغانستان خانه هایی برای بزرگ سالان نیز وجود دارد!! کلارک تصور کرده که جامعه افغانی هم مانند جامعه غربی است که از بزرگ سالان از طرف فرزندان نشان نگهداری نمی شود.



گرفتند و در اثر آن ده ها زن و طفل جان ها شان را از دست دادند بهترین شاهد برای اثبات این مدعا است.

باشندگان ولایت پکتیا که از حملات هوایی امریکایی ها بر مناطق مسکونی و ارتکاب اعمال وحشیانه نیروهای زمینی آنها در حق مردم، به ستوه آمده بودند سران قبایل را در ماه مارچ ۲۰۰۲م به کابل فرستادند تا این موضوع را به رهبران افغانستان بحث و گفتگو نمایند. شبکه اطلاع رسانی افغان با یکی از اعضای هیئت مذکور مصاحبه ای انجام داد، نام برده در این مورد گفت: باشندگان ولایت پکتیا که بعنوان منطقه هم مرز با پاکستان محسوب می گردد، از طرف نیروهای قوای خارجی به ویژه قوای امریکایی، با خطر بزرگی مواجه هستند. وی مداخله امریکاییان در این منطقه را غیر قابل برداشت و طاقت فرسا توصیف نمود.

وی در ادامه سخنانش گفت: امریکایی ها از ما می خواهند که از تمام آداب، تقالید و رسوم خود بگذریم و در جنگی که با القاعده به راه انداخته قربانی و پیش مرگ باشیم. وی درباره ارزش ندادن رهبران افغانستان و خاموشی مطبوعاتی در باره این موضوع گفت: ده روز می شود که به کابل آمده ایم ولی هیچ یکی از مسئولین بلند پایه حکومت یا نمایندگان وسایل مطبوعاتی آمادگی نشان نداده اند تا با ما مصاحبه کنند و حرفهایمان را بشنوند و شکایت مان را بالا کنند.<sup>۶۳</sup>

آگاهان به این باور هستند که صرف حالت مردم پکتیا چنین نبوده بلکه تمام مناطق که هدف بمباران امریکایی ها و عملیات نظامی آنها قرار می گیرند چنین حالتی دارند. که با ورود نیروهای امریکایی به خانه هاشان زیر نام تفتیش و تعقیب افراد مظنون، کرامت انسانی آنها را پامال می سازند.

## ۲- کشتار نمازگزاران و تخریب مساجد:

با آنکه مردم بسیار وحشی صفت هم اماکن مقدسه و جاهای عبادت را مورد حمله قرار نمی دهند، ولی مساجد افغانستان هم از دست امریکایی ها و حملات وحشیانه شان، در امان نماند. احصائیات ناقصی که صورت گرفته هم نشان میدهد که امریکایی ها در مدت بسیار کوتاهی (از ۲۰۰۱/۱۰/۷ - ۲۰۰۱/۱۲/۲۰م) تقریباً نه مسجد را بواسطه موشک های رهبری شده توسط اشعه لیزر هدف قرار داده که در آنها علی الاقل ۱۲۰ نفر نمازگزار کشته به جای گذاشته است. وزارت دفاع امریکازین جمله به دو واقعه اعتراف نموده گفتند که این کار از روی اشتباه صورت گرفته است. در اینجا باید درباره این حوادث کمی به طور مفصل حرف بزنیم.

---

۶۳ - تفصیل خبر را رک به موقع (افغا) به زبان فارسی که از شبکه اطلاع رسانی افغانستان نقل کرده است. ۲۱

به تاریخ ۲۰۰۱/۱۰/۱۰م در اثنای نماز شام، هواپیماهای امریکایی مسجد سلطان پور در نزدیکی شهر جلال آباد ولایت ننگرهار را مورد تهاجم قرار دادند و بر اساس گزارشی که AFP و دیگر جهت های بیطرف از آن تهیه کرده بودند، ۱۷ تن از مردم به شهادت رسیدند.

هواپیماهای امریکایی به تاریخ ۲۰۰۱/۱۰/۱۲م مسجدی را در ولایت کندز در جریان نماز جمعه هدف قرار دادند که در اثر آن، به اساس گزارش منتشر شده از طرف ( Pakistan Observer) ۲۳ تن جان شان را از دست دادند. هم چنان هواپیماهای امریکایی مسجدی را در قلعه شاطر ولایت هرات، به تاریخ ۲۰۰۱/۱۰/۲۱م، در حالی که مردم در جریان نماز قرار داشتند، به توسط بم های خوشه ای مورد حمله قرار دادند و در اثر آن، بر اساس گزارش منتشره در جریده (Guardian) به تاریخ ۲۰۰۱/۱۰/۲۵م و نقل آژانس خبر رسانی فرانسه در ۲۰۰۱/۱۰/۲۴م در حدود ۱۵ تن کشته شدند.

هم چنان هواپیماهای امریکایی مسجد اسحاق سلیمان را در ده کیلومتری شرق هرات به تاریخ ۲۰۰۱/۱۰/۲۴م به توسط بم های خوشه ای تحت هجوم قرار دادند، در حالی که مردم تازه از نماز مغرب فارغ شده به سوی خانه های شان در حال حرکت بودند. نظر به گزارش رویتر به تاریخ ۲۰۰۱/۱۰/۲۵م و به گفته تلویزیون ایران در حادثه مذکور ۲۰ نفر کشته و تنی چند دیگر زخم برداشتند.

به تاریخ ۲۰۰۱/۱۱/۱۶م، طیارات امریکایی مسجدی را در مدرسه ضیاء القرآن در نزدیکی شهر خوست، در حالی که مردم در جریان نماز تراویح قرار داشتند، مورد هجوم قرار دادند که در اثر آن ما بین ۳۶ الی ۶۰ تن جان شان را از دست دادند. امریکایی ها به این باور بودند که در آن شب - مولوی جلال الدین حقانی، قوماندان سرشناس دوره جهاد و یکی از چهره های مشهور طالبان، در مدرسه مذکور می باشد، لذا آن را در وقت نماز مورد حمله قرار دادند.

این نمونه هایی از تجاوز و تعدی امریکایی ها علیه مردم افغانستان که اندازه پستی بزرگ ترین ابر قدرت جهان را در برخوردش با مسلمانان بازگو می کند. این نمونه ای از احترام گذاردن اداره کنونی امریکا به حقوق انسان است!! در زمانی که یک تمدن یا ملت به این سطح از تهی دستی در ارزشهای اخلاقی مواجه شود، پس حالت فرود و زوال آن ضرور آغاز می یابد.

#### پنج: بد رفتاری و جریحه دار نمودن عواطف دینی:

نیروهای امریکایی در افغانستان، در برخورد های خویش به عواطف، عادات و تقالید مردم هیچ وقعی نمی گذارند. در مناطق جنوبی و مشرقی کشور، وارد روستاها شده خانه ها و زنان را بدون اجازه مورد تلاشی و تفتیش قرار می دهند. گاه وارد مساجد شده سگهای شانرا جهت تلاشی و تفتیش آنها بکار میگیرند. این کار در شهر کابل رخ داده است. زمان که حامد کرزی می خواست در مقرر

وزارت داخله به تاریخ ۲۰۰۴/۲/۲۱م در محفلی اشتراک ورزد، امریکایی های مکلف به پاسداری کرزی قبل از آمدن وی آمده تمام وزارتخانه را تلاشی نمودند و در آنجا مسجدی نیز قرار دارد که سگهای تعلیمی را وارد مسجد ساخته بواسطه آنها آن را تلاشی کردند. آگاهان بر آن هستند امریکایی های مذکور مسجد واقع در قصر ریاست جمهوری را همه روزه بامداد توسط سگها مورد تلاشی قرار می دهند. هم چنان همه کسانی که به دیدار حامد کرزی می روند، چه وزیر باشند یا غیر وزیر بواسطه آن سگها تلاشی می شوند.

چنانچه بیان داشتیم، نیروهای امریکایی دست به تجاوز جنسی علیه کسانی می زنند که نزد آنها در بخش های مختلفی چون ترجمانی و خدمات و غیره کارمند هستند، وسایل ارتباط جمعی و مطبوعات محلی اطلاعاتی را مبنی بر تجاوز امریکایی ها علیه دهقانان و کارمندان خودشان به دست نشر سپرده اند.

این گونه از برخوردهای احمقانه و ددمنشانه از طرف قوای امریکایی، علیه افغانها سبب برانگیختن غضب مردم شده عواطف دینی شانرا جریحه دار ساخته است. چنانچه سران قبایل مناطق جنوبی کشور نزد حامد کرزی رفتند تا نزد او از برخورد ناشایسته امریکایی ها شکایت کنند تا از این کارها جلوگیری صورت گیرد ولی نه از آنها پذیرایی شد و نه به حرفهایشان گوش داده شد. حتی وسایل ارتباط جمعی هم حاضر به همکاری و نشر شکایت ها شان نشدند.

#### شش: بی خانمان سازی و جلاء وطنی:

امریکا در حالتی تهاجم را علیه افغانستان تدارک داد که مردم آن در شرایطی بس دشوار قرار داشت؛ شرایط جنگ داخلی ویرانگر میان جنبش طالبان و جبهه متحد شمال از یک سو، و شرایط خشکسالی ای که سال ها قبل دامنگیر این ملت بود از دیگر سو، که در شماری از ولایات به ویژه مناطق مرکزی و جنوبی و غربی چون: هزاره جات، غور، بادغیس، هرات، بدبختی های بزرگی به دنبال داشته. تا آن حد زمانی که غله جات و مواشی از بین رفت و مردم چیزی به خوردن نیافتند. شروع به خوردن برگ درختان و کرم های زمینی و امثال آن کردند و با آنهم شمار زیادی از مردم از شدت گرسنگی جان شان را از دست دادند.

پس از آنکه سالها پی از خشکسالی بر سر مردم آن منطقه گذشته بود، سازمان های کمک رسانی ملل متحد و دیگر مؤسسات متوجه این فاجعه شدند و آنها مقداری کمک به این مناطق رساندند و تعداد زیادی از باشندگان آن مناطق خشکسالی زده، با کمکهایی که از طرف سازمان های کمک رسانی برایشان می رسید، زندگی خود را به پیش می بردند.

در این چنین حالتی بود که امریکا تصمیم گرفت که بر افغانستان حمله ور شود، در تاریخ ۲۰۰۱/۹/۱۶م از پاکستان در خواست نمود - بلکه به او دستور داد - تا مرزهای خود را به روی

افغانستان ببندد و تمام کمک‌هایی که برای متاثرترین خشکسالی توزیع می‌شود و آنها خانه هاشان را ترک نموده در شهرها پناه برده اند تا از این کمکها برخوردار بشوند، به روی آنها قطع سازد. پاکستان نیز چنین کرد. بالفعل مرزهایش را به روی افغانها بست و از وارد شدن هر نوع کمک به این کشور جلوگیری نمود و در عین زمان مانع آن هم شد که افغانها به کشورشان پناه‌گزین شوند. زیرا به هیچ حال آمادگی نداشت که مهاجرین تازه بپذیرد. از آنجایی که زندگی شمار زیادی از مردم به ویژه بیماران و کودکان به همین کمکها رابطه ناگسستنی داشت، متوقف ساختن کمکهای خوردنی و ادویه از ورود به افغانستان - به امر و دستور امریکا - باعث گردید که در مناطق مختلفی فاجعه‌های بشری بر پا شود و شمار زیادی جان‌هایشان را از دست دهند.

زمانی که کمکهای انسانی به روی افغانها - پس از بسته شدن مرزهای پاکستان - قطع گردید. بر سر ساکنین کمپهای مهاجرین افغانی که از یک منطقه به منطقه دیگری مهاجرت کرده بودند، وضع رقت بار و غم‌انگیزی بر پا شد که نپرس!!

کمپی بنام مسلخ که در پنجاه کیلومتری شرق هرات قرار داشت و جهت کمک به آسیب‌زدگان خشکسالی و جنگ‌های داخلی میان طالبان و جبهه شمال، بر پا شده بود و باشندگان ولایات بادغیس، غور، فاریاب، و غزنی در آن زندگی می‌کردند. به سبب قطع دوا و مواد غذایی، همه روزه در آن کمپ بیشتر از چهل تن جان خود را از دست می‌دادند. به طور اجمال تعداد اشخاصی که در آن کمپ در خلال یک ماه جان باخته بودند به ۱۲۰۰ تن می‌رسید. به سبب عدم موجودیت رسانه‌های آزاد و بی‌طرف در ساحه، خبر این فاجعه به گوش جهانیان نرسید. زمانی که امریکا تهاجم سختی را بر افغانستان آغاز نمود و در پهلوی آن تبلیغات بزرگی را نسبت به خطرناک بودن اسلحه‌امریکایی به راه انداخت تا در صفوف طالبان نوعی از رعب و ترس بیافریند. بسیاری مردم شهرهای بزرگ - چون: کابل، قندهار، هرات و جلال‌آباد - را ترک نمودند. با آغاز حمله مرگبار و وحشیانه امریکا نسبت مردمی که شهرهای بزرگ را ترک گفتند. به هشتاد فیصد می‌رسید. زیرا بمباران غالباً بر مناطق مسکونی صورت می‌گرفت.

مردمی که مجبور شدند که خانه و کاشانه‌شان را ترک نمایند و راهی هجرت شوند به سه تا چهار میلیون تن بالغ می‌شدند، پاکستان آمادگی نداشت که این تعداد بزرگ را در قلمرو خویش بپذیرد. و نه ملل متحد برای ایشان در داخل قلمرو افغانستان کاری کرده بود. فرایند این مسئله آن شد که فاجعه بشری بزرگی به وقوع پیوست که امریکا بدان هیچ‌وقعی نمی‌گذاشت.

زمانی که شمار بی‌جاشدگان، همراه با استمرار بمباران شدید امریکا بر مناطق مسکونی، رو به ازدیاد گذاشت و کمکهای ملل متحد و سازمان‌های کمک‌رسانی از ادامه کمک باز ایستادند، و بی

جا شدگان در مناطق مختلفی گرد آمدند، و کشورهای همسایه (پاکستان، ایران و تاجکستان) با وصف در خواست های مکرر ملل متحد از آنها، اجازه ندادند که آن بیجا شدگان را در داخل قلمرو خود جا دهند، سازمان ملل ناگزیر شد که برای آنها در مناطق مرزی، کمپ ها مؤقت اعمار نماید؛ مانند کمپ اسپین بولدک در قندهار، کمپ منطقه حصار شاهی در ننگرهار در نزدیکی شهر جلال آباد و منطقه دهادی و شولگره در نزدیکی شهر مزار شریف ولایت بلخ، و در ولایت هرات. هم چنان چند کمپ در داخل قلمرو پاکستان و ایران و تاجکستان نیز ایجاد گردید.

به سبب آنکه در کار کمک رسانی از قبیل غذا و دوا برای آنها اشکالات بزرگی وجود داشت، مهاجران آن کمپ ها با مشکلات فراوانی مشغول و گریبان بودند. گذشته از آنکه این مناطق زیر بمباران وحشیانه امریکا نیز قرار داشت. کمپ شولگره در شب ۲۰۰۱/۱۰/۳۰م از طرف هواپیماهای آمریکایی مورد تهاجم قرار گرفت و در نتیجه شمار زیادی از مردم بی جا شده به شهادت رسیدند. هنگامی که شماری از بی جا شدگان به طور مخفی خودشان را به پاکستان رساندند، از طرف پلیس های پاکستان با بدترین رفتار مواجه شدند. این کار تا ابتدای ایجاد حکومت کرزئی دوام پیدا نمود. آنها از طرف پلیس دستگیر می شدند و اموال و دارایی ها شان گرفته می شد. با آنها چنان برخورد می شد که با دشمن. این دستور را پلیس های پاکستانی از رهبران سیاسی و نظامی خویش به دست آورده بودند.

این وضعیت سخت بر سر مردم افغانستان بسبب بمباران وحشیانه و تهاجم دشمنانه امریکا بر این کشور آمد. امریکا این پاسدار حقوق بشر!!، بدترین حلقاتی را به دنبال حلقه ها و سلسله بدبختی ملت افغانستان - که از چندین دهه به این سو طعمی از راحت را نچشیده بود - بیفزود!!

#### هفت: غربگرایی در افغانستان:

اداره کنونی امریکا به این باور است که تمدن غربی ای که در این برهه زمانی، رهبریش را امریکا بدوش دارد، در تمام عرصه های زندگی؛ از بعد تکنالوژیکی گرفته تا بعد ارزشهای اخلاقی و غیره تمدنی ایده آل است، که باید تمام ملل جهان آن را سرمشق زندگی خود قرار دهند، و هر تمدن و دین باید خود را به این تمدن غربی ایده آل هم آهنگ و همنا سازد تا زنده و مؤثر بماند، و هر دین و تمدنی که خود را به ارزشهای تمدن غربی همنا سازد باید از میان برداشته شود، از همین جا است که اداره کنونی امریکا به کمک یک تعداد تاریک فکران (روشن فکران) مسلمان در صدد این است که یک اسلامی را ایجاد نماید که همنا و هم آهنگ با ارزشهای تمدن غربی باشد و این نوع اسلام را (Civil democratic Islam) اسلام متمدن و دیموکراتیک که از جهاد و قوت خالی باشد و مردم به اساس مصلحت خود در اصول و ثوابت آن تصرف کرده بتوانند و یا در آن تغییر آورده بتوانند یعنی اسلامی باشد که مثل مسیحیت و یا کلام دین خود ساخته بشر تابع تصرف انسان باشد که او هر

چیزی را که به اساس عقل ناقص خود لازم ببیند از او کشیده بتواند و یا در او داخل کرده بتواند، و یا این نوع اسلام را (Moderate Islam) اسلام معتدل می نامند.

اداره کنونی امریکا به این است که باید این تمدن ایده آل را به تمام بشریت منتقل سازد و گمان دارد که حاکمیت این تمدن راه را برای حاکمیت وی بر جهان و جهانیان هموار نموده برتری آن را بر دیگران به ثبوت می رساند، در عین حال نظریه پردازان اداره کنونی امریکا به این نظر هست که: هر کس که این اسلام معتدل!! یا اسلام متمدن و دیموکراتیک!! غرب را بپذیرد او هیچ مانعی را در برابر حاکمیت تمدنی و فکری و در نتیجه حاکمیت همه جانبه ای امریکا را ایجاد نمی کند.

از این رو تمام امکانات فکری و مادی و اقتصادی را در این راستا بکار میگیرد و در این راه از استعمال هیچ وسیله ای دریغ نمی ورزد.

چونکه اداره امریکا بخاطر حصول سیطره بر تمام جهان به طور عموم، و بر جهان اسلامی به طور خاص، و برای غالب ساختن تمدن غربی و ارزش های آن را بر تمام جهان اسلام، جنگ و مبارزه خانمان سوزی را علیه دنیای اسلام، به ویژه افغانستان و عراق آغاز نموده است، یکی از مهم ترین ابزار و راه رسیدن آن به هدف مطلوب شان (غلبه تمدنی) آن است که به نفع این پروژه به وسائل گوناگون در جامعه تغییر و دگرگونی اجتماعی و فکری ایجاد نمود. در کشورهای متعدد اسلامی، حرکت غربی سازی و سکولارگری را در پهلوهای مختلف زندگی فعال سازد. این کار را در کشورهایی که مستقیماً تحت اشغال آنها قرار دارد؛ چون افغانستان و عراق، با وسایل و ابزار گوناگون بیشتر از هر کشور دیگری به مرحله اجرا در آورده اند.

بخاطر آنکه از این دستاورد پاسداری شده و موانع از سر راه آن برداشته شود، ایالات متحده امریکا، در این کشورها، از نیروی نظامی کار می گیرد. اما ابزاری که بخاطر ایجاد این گونه از دگرگونی های اجتماعی و فکری و تمدنی به کار گرفته می شود، بسیار اند. چون: تعلیم و آموزش، مطبوعات، زن، گشودن راه برای فساد اخلاقی، و غیره که آن را با قدری تفصیل بیان خواهیم داشت.

### ۱- تعلیم و آموزش:

نخستین چیزی که اداره امریکا در افغانستان، بدان توجه نمود، ایجاد دگرگونی عمیق در اندیشه افغانی بود که بواسطه تعلیم تحقق می یابد. لذا تغییر را در تمام مراحل آن از ابتدایی و متوسطه گرفته تا مرحله دانشگاه به اجراء در آورد. زیرا که تعلیم از اهمیتی بزرگ برخوردار بوده بر تمام نواحی زندگی، تأثیری عمیق و همه جانبه دارد. از آنجا که نهادهای تعلیمی و آموزشی، در تمام عرصه ها عناصر رهبری کننده را می سازد. هر کسی که در کشوری تعلیم و آموزش را در اختیار خویش درآورد در حقیقت آینده کشور را در اختیار گرفته است.

نخستین گامی که متولیان پروژه آمریکایی در راه تطبیق برنامه شان در عرصه تعلیم برداشتند آن بود که برنامه های درسی دوره ابتدایی و دبیرستان (لیسه) را تغییر دادند. این برنامه درسی را مرکز تعلیمی اتحاد سازمان های اسلامی و جهادی افغان در زمان جهاد علیه اتحاد جماهیر شوروی آماده کرده بودند که در سراسر کشور تدریس می شد. آن برنامه تا حد زیادی کامیاب بود و با نیازهای جامعه افغانی همسویی داشت. لذا کسانی که در آن زمان از مکتب فارغ التحصیل می شدند در تخصصات مختلفی چون ساینس، علوم اجتماعی و شرعی آگاهی خوبی داشتند. و در عرصه های مذکور اندازه خوبی از علم حاصلشان می شد. هر کسی که از لیسه فارغ می گشت هم از مسایل ابتدایی ساینس آگاه می بود و هم از مسایل بنیادین شرعی.

آمریکا از دیرباز به این سو آمادگی گرفته بود که برنامه های تعلیمی را در مکاتب افغانستان تغییر دهد. از آن رو به همکاری (CIA) وزیر سرپرستی دانشگاه نبراسکا برنامه درسی نوی را آماده نمود. به خاطر این مأمول، مرکز تعلیمی ای را در شهر پشاور پاکستان و به سرپرستی دکتر رحمانزی که در آن زمان باشنده آمریکا بود، تشکیل داد. سرپرستی مستقیم کار به عهده عبد السلام عظیمی - یکتن از افغان های کارشناس - قرار گرفت.

برنامه درسی طبق ملحوظاتی ویژه و اولویتهایی که جهت های تمویل کننده می خواستند، آماده کرده شد.

نخست این برنامه درسی را مکاتبی که توسط سازمان های کمک رسانی غربی برای بچه های مهاجرین افغان در پاکستان تشکیل داده بودند، عملی ساخت. هنگامی که نظام کنونی زمام اقتدار را در کشور بدست گرفت، تغییر برنامه درسی را از نخستین گام ها و مهم ترین وظایف خویش می دانست. از آن رو برنامه درسی گذشته توسط وزیر تعلیم و تربیه پروفیسور رسول امین یکی از ناسیونالیست های متعصب - ملغی اعلان شد. با آنکه پس از شش ماه نخست وزیر تعلیم و تربیه تغییر داده شد و در عوض او محمد یونس قانونی زمام وزارت معارف را بدست گرفت، ولی وضع به شکلی که رسول امین تعیین کرده بود دوام نمود.

به طور کلی فرقی که میان برنامه درسی سابق و میان برنامه جدید وجود دارد در این نهفته است که شماری از مواد علوم دینی؛ چون تفسیر، فقه و عقیده که شامل برنامه کهنه بود ولی در برنامه نو ملغی قرار گرفت، شمار ساعات درسی قرآن کریم در مکاتب به حداقل رسانده شد. هم چنان محتوای کتاب های درسی از داخل نیز تغییر داده شد. در شماری از کتابها نظریاتی را وارد ساخته اند که از لحاظ علمی فساد و بطلانش به اثبات رسیده است مانند نظریه تطور و ارتقای داروین. و درس ها مواد اجتماعی چون تاریخ و جغرافیه و قراءت پشتو و دری و غیره مواد درسی مهم به روش معینی ساخته شده که عقل شاگردان را بدور از اندیشه های میهنی و کشوری، عقل غربگرا می سازد.

در مقدمه کتاب های درسی نوشته اند که این برنامه جدید بر اساس خواسته مرحله جدید و بر اساس مقتضیات شرایط منطقی و جهانی جدید ساخته شده است و در این مهم مؤسسه (USAID) آمریکایی همکاری داشته است.

بدون شک تطویر برنامه های درسی و تغییر آن، بر اساس اقتضای شرایط و تطورات علم، کاری بس مهم است؛ به این شرط که چنین تغییراتی فرایند شرایط درونی بوده و در عین زمان با هویت ملتی که بر اساس آن تربیت می شود، همسو و همگام باشد. اما اگر این کارها به دستور اجنبیان و زیر سرپرستی و فشار جهاتی صورت گیرد که از آن خیری متصور نیست، بدون شک آن حاضر و آینده کشور را به طور یکسان به نابودی دردناک و هول انگیز خواهد کشاند.

چیز دیگری که رژیم کنونی بدان، از هر کاری بیشتر توجه کرده آن است که شماری از معلمین ذکور و انات مکاتب ابتدایی و لیسه ها را جهت گرفتن کورس های تقویتی به آمریکا می فرستد. از تأثیر این کورس ها در روان و نفسیات بازدید شرکت کنندگان انکار نتوان کرد. مطبوعات خبری را به نشر رسانده است که رژیم کنونی افغانستان هیئتی متشکل از دوازده نفر معلمه افغانی را جهت بدست آوردن کورس تقویتی و تدریسی به آمریکا فرستاد، کورس مذکور مدت شش هفته دوام پیدا نمود. در پایان کورس و پیش از بازگشت به افغانستان، آن استادان با خانم رئیس جمهوری آمریکا ( لورابوش ) ملاقات نمودند و در ضمن ملاقات خویش از مساعی نیک آمریکا که در راستای بازسازی افغانستان مبذول میگردد سپاسگذاری نموده اظهار داشتند که آنها از افغانستان به حیث نمایندگان ملت افغانستان به آمریکا آمده بودند و به خاطر عزت و اکرام و پذیرایی بیدریغی که از ایشان در امریکا صورت گرفته، در حین بازگشت نقش سفیران آمریکا به نزد مردم افغانستان بازی خواهند نمود!!<sup>۶۴</sup>

بدون شک، بالا رفتن سویه تدریسی و علمی معلم کاری نیکو است، ولی کار تدریب و انکشاف مهارت های آموزگاران افغان ( چه زن و چه مرد ) و آنهم در آمریکا، برای مردم افغانستان ضررهای مادی و معنوی ای را به بار خواهد آورد چونکه این قبیل کورس ها از طرف شرکت های آمریکایی ای تدارک دیده می شود که مکلف شده اند تا نظام تعلیمی افغانستان را تغییر دهند. این شرکت ها مصارف آنها را به قیمت بسیار بلند از مبالغی می ستانند که جهت بازسازی افغانستان تخصیص داده شده است. اگر این چنین کورس هایی در داخل افغانستان یا در یکی از کشورهای همسایه و نزدیک به افغانستان برگزار شود به مصارف یک نفر که در امریکا تربیه میشود بیشتر از ده نفر تربیه می توانند شد. در واقع امر، دولت هایی که از یکسو در رسانه های خبری اعلان داشته اند

---

۶۴ - افغا به زبان فارسی ، صفحه انترنت - آرشیف ماه جنوری ۲۰۰۴م.



که برای افغانستان مبالغ بزرگی را جهت باز سازی مادی و معنوی آن تخصیص داده اند و از دیگر سو آن کمکها را از طریق همین شرکت های خودشان دوباره از افغانستان بیرون می کنند بی آنکه خشتی روی خشت گذاشته شده باشد.

گذشته از آن، تمرین شدگان از کشور ایالات متحده آمریکا یا دول غربی دیگر در حالی باز می گردند که از اندیشه های غرب متأثر می باشند، چنانکه هم از تمدن غرب تآثر می پذیرند و هم از ارزش های مادی و معنوی موجود در آن. وقتی که در افغانستان به کودکان درس می دهند در واقع باروحیه شکست خورده و نکبت بار می باشند و با آن کار در غربی سازی افغانستان و تغییر جامعه افغانی به نفع پروژه آمریکا سهم فعال می گیرند.

این برنامه آنها در مراحل تعلیم ابتدایی است ولی در مرحله دانشگاه که اهمیت آن را خوب درک می کنند و می دانند که دانشگاهها در حقیقت رهبری جوامع را در دست می داشته باشند و در تمام عرصه های زندگی برای جامعه رهنما و رهبر می سازد، از آن رو توجه غربی ها به این بخش از هر چیز دیگری بیشتر بوده است. روی این ملحوظه بود که پست وزارت تحصیلات عالی به آقای دکتر شریف فایض، یکتن از فارغ التحصیلان دانشگاه آمریکایی در لبنان، داده شد. آقای دکتر شریف فایض از سی سال بدین سو در آمریکا بسر می برد و پیش از آنکه برنامه آوردنش به افغانستان در نظر گرفته شود معروف به سکولاریستی بود. شریف فایض نزد آمریکا توانایی خود را در راستای سکولار سازی و غربی گری افغانستان نشان داد؛ او در راه غربی سازی کشورگام های پر شتابی برداشت؛ از نخستین تصامیم او در دانشگاههای افغانستان آن بود که جدایی میان دختران و پسران در کلاس های درسی بی بنیاد خوانده نظام تعلیم مختلط را جاری ساخت؛ این در صورتی است که جهان پس از تجربه های تلخ نظام مختلط به آن رسیده که در کلاس های درسی باید میان طبقه ذکور وانات جدایی صورت گیرد. تصمیم صادر شده از طرف وزیر تحصیلات عالی در اکثریت دانشگاه های افغانستان عملی شد.

گام دیگری که دکتر شریف در این راستا برداشت آن بود که تعداد ساعت های مضمون ثقافت اسلامی را تقلیل بخشید. این مضمون در تمام سمسترهای درسی دانشگاهها تدریس می گردید و محصل می توانست که از خلال آن مضامین قضایای اساسی اسلام را فرا گیرد. تعداد ساعت های درسی آن از هشت سمستر به دو سمستر تقلیل یافته است. با آنکه در روشنی سیاست های عمومی، رؤسای دانشگاهها صلاحیت دارند که برخی از مواد اضافی را که شکل اختیاری داشته باشد، وضع نمایند؛ ولی هرگاه چنین چیزی صورت گیرد، وزیر شخصا در این مسایل مداخله می کند و از مقررات جدید باز می دارد.

وزارت تحصیلات عالی تصمیم دارد که از کشورهای معین و در تخصصات ویژه ای استاد بپذیرد. این موضوع را وزیر تحصیلات عالی چندین بار بیان داشته تا بدین صورت بتواند که بر محصلین دانشگاه (اعم از دختر و پسر) تأثیر بگذارند و جهت فکری شان را دگرگونه سازند؛ در مقابل، وزرات به جذب کادرهای افغانی که هم سطح علمی خوب دارند و هم خواسته های جوانان را بهتر می شناسند، توجه نمی کنند. وقتی که نوبت به افغانی می رسد، در ابتدا سعی می دارند که به هیچ وجه چنین افرادی به دانشگاه راه پیدا نکنند و اگر چنین هم شد، آنها را در برابر کمترین حقوق توظیف می نمایند تا مجبور به فرار از دانشگاه شوند.

از آنجا که افغانستان یک جامعه اسلامی بوده و اسلام دوستی در عمق آن ریشه دارد، وزیر تحصیلات عالی در تصامیم غربی سازی خود از طرف استادان و محصلان دانشگاه ها، با مشکلات زیادی مواجه می شود. از آن رو برایش مشکل خواهد بود که به اهداف تخریب گرانه خود دست یابد، و جهت غربی سازی افغانستان، آنها را از لایه لای دانشگاه های این کشور، برای آن بتواند رهبرانی غربی درست کند.

وزارت مذکور سعی خواهد داشت که جهت رسیدن به این هدف، برای جهت های دیگری اجازه فعالیت دهد تا دانشگاه های خصوصی بسازند، این کار را در قانون اساسی افغانستان درج نموده اند. یکی از نخستین جهت هایی که برای ایجاد دانشگاه های نو تأسیس و ویژه ای - حتی قبل از ساختن قانون اساسی کشور - اقدام نمودند، یکی از شرکت های آمریکایی بوده است که می خواهد دانشگاهی را در شهر کابل اعمار نماید که شبیه به دانشگاه آمریکایی در لبنان و قاهره باشد.

وزیر تحصیلات عالی و دیگر مقامات بلند پایه حکومت افغانستان آن کار را تشویق نمودند، و هر یک اظهار داشتند که این دانشگاه می تواند برای افغانستان کادرهای مهمی را در عرصه های مختلف زندگی، برای جامعه افغانی بسازد. چنانچه یک شرکت اماراتی تصمیم دارد که دانشگاه دیگری را زیر نام «کالج طبی آریانا خلیج» (Aryana Gulf Medical College) <sup>(۶)</sup> تأسیس نماید.

در پهلوی اینها، جهت های ذی ربط، شرایط بورسیه های خارجی را زیر نام فراگیری زبان انگلیسی در کورس های کوتاه مدت و بلند مدت، فراهم می کنند و شرکت کنندگان آن بورسیه ها طبق شروط ویژه ای انتخاب می شوند. تا بدین وسیله عملیه غربی سازی را تسریع کنند و به - اصطلاح خودشان - توانمندی های ملت افغانستان را بالا برده افکار شان را روشن سازند!!

---

<sup>(۶)</sup> گفتگوی وزیر تحصیلات عالی آقای دکتر شریف فیاض با هفته نامه روزگاران، کابل شماره ۴، ماه اکتوبر

بعضی به این باور هستند که تغییر برنامه های درسی و تمرین استادان (اعم از مرد وزن)، و گشودن دانشگاه های خصوصی با وسایل پیشرفته، و ارسال بورسیه های تحصیلی به کشورهای دیگر، و آوردن استادان با کفایت، همه گام ها مثبتی هستند که باید آن را تشویق نمود. بدون شک اگر به این گام ها اقدامات - بدون در نظر داشت برنامه آمریکا در جهان اسلامی افغانستان به طور ویژه - می توان آن را درست و خیر اندیشانه و مثبت خواند.

چون به عقلیت جهت های برنامه ساز این گونه پروژه ها و به پروژه آمریکا نگاه می کنیم، و دیدگاه سازندگان این پروژه را از جمله آمریکایی ها و افغانها، نسبت به مردم افغانستان درک می نمایم، و می فهمم که آنها به این نظر هستند که افغانها ملتی عقب مانده است و سبب عقب ماندگی هم در التزام و تمسک وی به دین و تقالید سنتی وی و دوری اش از تمدن غربی نهفته است. و می بینیم که آنها میگویند که افغانستان زمانی پیشرفت حاصل می کند که مردم آن اسباب عقب ماندگی را از خودشان دور سازند!! این از یکسو و از دیگر سو تمدن غربی را به عنوان الگوی عالی با تمام تلخی ها و شیرینی هایش، بپذیرند؛ به ویژه در عرصه فکر و اندیشه، فرهنگ و برخورد اجتماعی. چیز دیگر آن است که می بینم جهت های ویژه ای تلاش میورزد که مردم افغانستان را به دولتهای ویژه ای مرتبط و وابسته سازد و رابطه اش را با دول دیگری به ویژه دول اسلامی بگسلد، روی این ملحوظ است که استادان (اعم از زن و مرد) و کادرهای افغانی به آن کشورها فرستاده نمی شوند. از دیگر سو دولت افغانستان نمی خواهد که از این کشورها کادر و استاد وارد نماید. وقتی چنین کارهایی را نگاه می کنیم که صورت می گیرد، بر آن می شویم که نسبت به پروژه پیشرفته سازی و روشنگری ای که اعمال می شود، نگاه شکمند داشته باشیم. و بگوییم که هدف واقعی تسریع بخشیدن برنامه غربی سازی و سکولارگری افغانستان است و بس.

## ۲- مطبوعات یا ابزار ارتباط جمعی:

مهم ترین چیزی که اداره جدید التأسيس بدان توجه کرد ابزار ارتباط جمعی است؛ زیرا که مطبوعات اگر روی هدف ویژه ای بکار گرفته شود، در جامعه تأثیری شگرف و ژرف می گذارد. از اولین توصیيات اداره مؤقت افغانستان آن بود که سکتور های خصوصی حق دارند برای خودشان رادیو و تلوزیون تأسیس نمایند و جراید و مجلات جدیدی پخش کنند. با این کار راه را به روی دریایی از وسایل ارتباط جمعی از قبیل رادیو و تلوزیون و جراید و مجلات گشود. امروز در کابل پایتخت افغانستان بیشتر از ۲۸۰ جریده و مجله صادر می شود که از آن جمله پنج روزنامه به طور روزانه چاپ می شود و تقریباً ۲۵۰ جریده و مجله آن از طرف جهت های خارجی تمویل می گردد.

گزارشهایی حاکی است که نیروهای (ایساف) روزانه بیشتر از ۱۵۰ هزار عدد جریده و مجله را در شهر کابل توزیع می نمایند. این جراید در حقیقت همان هایی است که از طرف ملل متحد تمویل می شوند و مقالات و مطالب آن از مصالح غرب و آمریکا در افغانستان پشتیبانی می نماید.

بیشتر از ۱۴ مرکز پخش برنامه های رادیویی در شهر کابل وجود دارد، و گذشته از آن ها رادیوی بی بی سی و صدای آمریکا (رادیو آشنا)، و رادیوی صدای آزادی، همه برنامه خود را به زبان های منطقه یی (پشتو و فارسی) پخش می نمایند.

مرکز رادیویی دیگری به تمویل جهت های غربی نیز تأسیس یافته که برنامه های خود را روی موج های رادیوی کابل بنام «رادیوی صبح به خیر کابل» پخش می نماید. این رادیو برنامه های ویژه ای را از قبیل موسیقی به نشر می رساند. این رادیو ها از طرف سازمان ملل متحد و دیگر مؤسسات غربی تمویل می گردند. گذشته از آنها در هر ولایت رادیوی ویژه ای تأسیس یافته است. بر علاوه رادیوها، یک مرکز تلوزیون بنام آئینه در شمال افغانستان، و تلوزیون دیگری بنام افغان در کابل توسط احمد شاه افغانزی، تأسیس یافته است.<sup>۶۶</sup>

این تلویزیونها چیزهایی را پخش می نمایند که تلوزیون رسمی افغانستان جرأت پخش آن را ندارد؛ این تلوزیون ها موسیقی و رقص و تصویر زنان برهنه را با تمام بی پروایی پخش می نمایند و افکاری را پخش می کنند که غربی سازی را در افغانستان سرعت بخشد. آنها از طرف جهت های ویژه ای تشویق و ترغیب می گردند. زیرا مفکوره غالب نزد آنها این است که؛ افغانها مبتلا به عقده های روانی و عقبماندگی عقلی و تمدنی هستند!! زمانی می توانند برای مرحله آینده آماده شوند که این بحران ها را پشت سر گذارند. راه پشت سر گذاشتن آن - از دیدگاه اینها - گام هایی است که از طریق غربی سازی بر می دارند.

در پهلوی همه ارتباط افغانستان با انترنت نیز برقرار شده است. در مدتی بسیار کوتاه مراکز انترنت زیادی در شهر کابل و دیگر شهرهای عمده افغانستان گشوده شده است. اکثر مردمی که این محله ها را سرپرستی می کنند پسران و دختران جوان هستند. بر اساس گزارش که آژانس اطلاع رسانی رسمی ایران (ایرنا) تهیه نموده بیشترین محلاتی که مورد استفاده قرار می گیرد سایت های فحش و غرغه های گفتگوی انترنتی می باشد و از هیچ طرفی کنترول و مراقبتی هم وجود ندارد. استفاده درست از انترنت یک ضرورت مبرم جامعه است ولی باید جهت رسمی وجود داشته باشد که روی پخش فحش و بد اخلاقی از طریق انترنت را مانع شود.

---

<sup>۶۶</sup> در زمان نوشتن این کتاب مراکز پخش برنامه های تلوزیونی چون طلوع و آریانا و دیگران وجود

نداشتند (مترجم).

از آن هم که بگذریم، بازارهای افغانستان اعم از شهرها و دهکده ها، پر از CD هایی شده که در غالب احوال حامل فساد اخلاقی می باشند. شماری از مردم معتمد برایم حکایت نمودند که شرکت های تکثیر کننده این سی دی ها، در پوش آن فلم های پخش فحشاء، نام برنامه ها دینی و اسلامی را نیز به چاپ می رسانند تا بدین صورت جوانان متدین را نیز فریب دهند.

زیرا وقتی جوانان تصویرهای فحش را به چشم می بینند بدان دل می بندند و بدان عادت می کنند. این قرص ها با قیمت بسیار ارزان در دکان ها وجود دارند. چنین می نماید که این کارها از طرف جهت های خارجی کمک دریافت می نمایند تا فساد را در میان ملت افغانستان منتشر سازد. گفته میشود که از میدان هوایی بگرام، مرکز عمده امریکایی ها در افغانستان، صندوق های بسته ای بیرون شده به کابل و شهرهای دیگری منتقل می شود بی آنکه کسی از محتویات آن آگاهی داشته باشد، و شاید بخشی از این صندوقها همین سی دی های پر از فساد باشد که در افغانستان می آید و توزیع میگردد.

این فلم ها در مناطق بسیار دور از شهر و عقبمانده که در گمان کسی نمی گنجد، نیز به پخش میگردد. مردم در آنجا که برق وجود ندارد جنراتور های خرد خریداری می کنند. که بدان چند گروپ و تایپ و تلویزیون و غیره را روشن می توان کرد. سکان برخی از مناطق از نشر و پخش برنامه ها و فلم های فاحش غربی و هندی اعتراض نمودند و لذا حکومت های محلی ناگزیر شدند که مراکز پخش این گونه از فلم ها را در قندز و ننگرهار ببندد.

وسیله دیگری که بخاطر از بین بردن اخلاق و دین ملت افغانستان بکار گرفته می شود، و در تمام افغانستان به شکل بسیار خطرناکی شیوع یافته، برنامه های تلویزیونی غربی و هندی است که از اخلاق کاملاً عاری هستند. برنامه های آنها از طریق شبکه های تلویزیونی در داخل نیز پخش دوباره می شود. بعضی از شرکت های نشر تلویزیونی (کیبل) در ابتدا برای هفت هزار خانواده صرف در شهر کابل آغاز کرده بود، زمانی که اعتراض ها علیه شبکه های مذکور بسیار شد دیوان دادگاه عالی در افغانستان تصمیم گرفت که دفاتر شرکت های مذکور را ببندد تا از نشر و پخش فلم ها و برنامه های تخریبگر و اخلاق ستیز و منافی با تقالید جامعه افغانستان، که مراقبت از آن صورت نمی گیرد، جلوگیری صورت گیرد ولی مجلس وزرای افغانستان در ماه اپریل ۲۰۰۴م مطابق با ثور ۱۳۸۳ هـ ش تشکیل جلسه داده و در آن جلسه اجازه داد تا شبکه های تلویزیونی (Cable TVs) در شهرهای بزرگ به ویژه کابل - که خواسته بیگانگان است و حکومت فعلی هم آن را جزء برنامه های خود قرار داده - به نشر برسد. وقتی از عبد الحمید مبارز معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ در مورد ضررهای اخلاقی تلویزیون ها (کیبلی) در کابل پرسیده شد، در پاسخ گفت: «موضوع به خود مردم

تعلق دارد، کسی که نمی خواهد به این برنامه ها نگاه کند آزاد است، کسی به دیدن مجبورش نمی سازد».

در این شک نیست که بسیار بودن جراید و مراکز پخش برنامه های رادیو و تلویزیون در یک کشور، دلیل حرکت فرهنگی در آن کشور می باشد ولی در افغانستان کار از قرار دیگری است، زیرا مطبوعات و ابراز ارتباط جمعی به طور ویژه ای ساخته شده که نقیض ارزش ها و ثوابت ملت افغانستان واقع شده است. این وسایل بخاطر تغییر و دگرگونی عمیق اجتماعی و آنهم به نفع پروژه آمریکایی در افغانستان کار میکنند. چه سازمان ملل متحد و موسسات غربی و آمریکایی رادیو های ویژه ای را همراه با جراید و مجلاتی که در کار غربی سازی مهم بیشتری می گیرند، تمویل می کنند. در شماری از مجلات و جراید مقالاتی نشر شده که در آن به شخصیت پیامبر صلی الله علیه وسلم اساءت صورت گرفته است چون: جریده آفتاب. هنگامی که ستره محکمه کشور دستور توقیف مرتکبین این جنایت را صادر نمود، از افغانستان به غرب فرار دادند تا بدین وسیله دیگران را نیز به این کار تشویق و ترغیب نمایند.

در این اواخر قانون مطبوعات صادر شده که در آن صلاحیت دادگاه در مورد مسایل روزنامه ها و مطبوعات محدود گردیده است. در آن قانون آمده است که دادگاه حق مواخذه افرادی که مقالات منافی اسلام و تقالید جامعه افغانستان منتشر می سازند، را ندارد. در قانون مذکور آمده است که در چنین حالاتی از طرف اتحادیه ژورنالستان افغانی کمیونی جهت بررسی مسایل مربوط به روزنامه نگاران تعیین می گردد که در آن فیصله نماید، عجیب است!! در هیچ کشور دنیا هیچ کس از حکم دادگاه بالا تر نمی باشد ولی در افغانستان ژورنالستان و نویسندگان زیر سلطه ای دادگاه قرار ندارند!!

### ۳- زن و فساد اخلاقی:

برنامه ای را که آمریکایی ها جهت تغییر اجتماعی و غربی سازی افغانستان، روی دست گرفته اند، زن مهم ترین عنصر و وسیله آن را تشکیل داده است. امریکا در تهاجم کنونی خود بر افغانستان تلاش می ورزد که زن را به عنوان ادات غربی سازی بکار گیرد. چیز دیگری که راه را برای آنها هموارتر ساخته و نفسیات را آماده کرده موقف گیری های متحجرانه و سختگیرانه نظام طالبان می باشد، طالبان با تعالیم گذشت مدارانه و دوراندیشانه اسلام معارض واقع شده زن را از حق تعلیم و مشارکت در فعالیت های اجتماعی - حتی در حدود شریعت و در چار چوب قواعد شرعی - محروم نگهداشتند. بر آنها الزام نمودند که نوع معینی از مود حجابی که خودشان از آن راضی بودند در بر کنند. زیرا فهم طالبان در مسایل لباس و امثال آن از ذوق روستایی و بدوی گری و تقالید عقبگر - نه اسلام - سر چشمه می گرفت.

زمانی که اداره کنونی در سایه پروژه امریکا، در افغانستان به میان آمد، توجه به زن و بکارگیری وی به عنوان وسیله تغییر و دگرگونی به سوی غربگرایی را در رأس اجندای برنامه های خود قرار داد. در ابتدا شماری از زنان افغان که در غرب زیسته بودند و شمار دیگری از زنان بی دین را روی کار آوردند تا به توسط آنها زنان افغانی دیگر را به سوی بد اخلاقی و بی دینی تشویق نمایند. گروهی از این طیف زنان در مجالس مردان دیندار به ویژه رجال دین ورهبران و شخصیت‌های مهم احزاب جهادی شرکت می نمودند دست‌هایشان را جهت مصافحه به سوی آنها پیش می کردند و اگر آنها از دست دادن با آنها امتناع می ورزیدند ایشان را به سوءرفتار با زنها متهم نموده توهین به کرامت انسانی تلقی می کردند.

همگام با این برخوردها، بازارهای افغانستان به ویژه شهرهای بزرگ از تصویرهای برهنه هنرمندان هندی و غربی پر گردید.

یکی از گام های مهم دیگری که در این راستا برداشتند آن است که راه را برای دید و بازدید های زنان افغان با زنان غربی به ویژه زنان امریکایی هموار نمودند. نهادهای زیادی با اشتراک زنان افغان و امریکایی تشکیل یافته که در جلسات آن همسران مسئولین بزرگ اداره امریکایی شرکت می جویند. به طور مثال: تجمع زنان افغانی و امریکایی که در هر شش ماه در کابل و واشنگتن تشکیل جلسه می دهد. تجمع مذکور از طرف (پاولادبرینسکی) رهبری می شود.

در جلسه تجمع مذکور به تاریخ ۲۵ فبروری ۲۰۰۴م در کابل، همسر دونالد رامسفیلد وزیر دفاع امریکا، شرکت جست. پس از اختتام جلسات آن تجمع کنفرانس مطبوعاتی ای تشکیل شد که در آن حبیبه سرابی وزیر امور زنان و عبد الله عبد الله وزیر خارجه، شرکت نمودند. با وصف آنکه وزیر خارجه افغانستان در تجمع زنان مذکور عضویت نداشت!! ولی در کنفرانس مطبوعاتی، بخاطر توجه جدی نظام فعلی به این موضوع، شرکت نمود.

پاولادبرینسکی رئیس‌ه نهاد تجمع زنان افغانی و امریکایی، در کنفرانس مطبوعاتی مذکور گفت: امریکا در افغانستان استراتژی بلندمدت دارد، حکومت و مردم امریکا در نظر دارند که در بازسازی افغانستان به ویژه در عرصه نقش زن در آینده افغانستان، سهم عمده ای بگیرند.

در پهلوی این همایش های متعددی که در آن زن افغان با زن امریکایی گرد میاید، زنان افغان زیر نام دروه های آموزشی و فراگیری زبان انگلیسی به کشورهای غربی فرستاده می شوند، وزمانی که باز می گردند غیر از چیزی می باشند که رفته بودند.

اینهمه، بخاطری صورت می گیرد تا آن زنان امریکایی نمونه ای باشند در دست زن افغان که بدان اقتدا نماید و می خواهند که زن افغانی را چنان قناعت دهند که اینهمه پیشرفتی که غرب بدان دست یافته به سبب آن است که اخلاق و حجاب و لباس و دین خویش را پشت پا زد.

در حقیقت امر استفاده از تجارب دیگران از دیدگاه اسلام هم امری مستحسن و خوب است؛ زیرا که حکمت گمشده مؤمن است و هر جایی که بدان دست یابد برایش از هر کسی اولی تر است که آن را بدست آورد. اما به شرط آنکه در بعد ارزش های بنیادین و اخلاق نباشد. چه، برای مسلمان جواز ندارد که اعتقادات، اخلاق و ارزش های زندگی خود را از شرق یا غرب بدست آورد. ارزش ها و اخلاقیاتی که در جامعه افغانی رواج دارد غیر ارزش ها و اخلاقیاتی است که در غرب حاکم است. جز شمار اندکی از مردم دیگر کسی علاقه ندارد که زن غربی الگو واسوه زن افغانی باشد. اما زمانی که زن افغان با زن امریکایی در همایش ها گردهمایی می کند، بی آنکه از پیشرفت های علمی آنان استفاده نمایند، از اخلاق و ارزش های آنها متأثر می شوند. زیرا که کورس های کوتاه مدت و همایش های دوره ای در این راستا مفید تمام نمی شود.

توجه زائد الوصفی که از طرف حکومت امریکا و دیگر حکومت های غربی به زن افغان می شود، این حکومت ها توجهی را که به هیئت های نسائی عادی مبذول می دارد بیشتر از توجهی است که به هیئت های رسمی و حکومتی صورت می گیرد. هیئتی غیر رسمی متشکل از ۱۴ زن افغانی به تاریخ ۲۶ سبتمبر ۲۰۰۲م از واشنگتن دیدار به عمل آورد و رئیس جمهوری امریکا آقای بوش با آنها دیدار به عمل آورد، و پس از آن هیئت مذکور با مشاور امنیت ملی امریکا خانم کوندو لیزاریس و سپس کولن پاول وزیر خارجه آن روز امریکا، ملاقات نمود. این استقبال گرم از زن افغان در امریکا ناشی از محبت آن کشور با افغانها نه بلکه بر پروژه غربی سازی خطرناکی دلالت دارد که آنها در صدد اجرای آن در افغانستان می باشند.

هم چنان قابل یادآوری است که حکومت کنونی افغانستان، در همه جا اختلاط زن و مرد را چه در کلاس های درس دانشگاهها و دفاتر حکومتی و چه در محافل و همایش ها تشویق می کند تا نمونه والگوی غربی برای زندگی را رایج سازد.

مؤسسات خارجی و دفاتر سازمان ملل متحد در تشویق زن افغان جهت دور شدن از ارزش های اسلامی اصیل و تقالید بهینه افغانی، نقش بزرگی بازی نموده است. در هنگام توظیف مؤسسات خارجی اولویت را برای دوشیزگان قایل می شوند. مشهور است که هرگاه مؤسسه ای اعلان کار می نماید، و پسران و دختران به آن مؤسسات مراجعه می نمایند، دوشیزگان بدون بحث و گفتگو پذیرفته می شوند، گر چند که پسران صلاحیت کاری بیشتری هم داشته باشند. این بخاطری است که دختران را به اختلاط با مردان تشویق کنند. هنگامی که زنان را در مؤسسات خود میپذیرند بر آنها شرط می گذارند که در سیرهای تفریحی مختلط با مردان باید شرکت جویند و خانواده در این موضوع اعتراضی نداشته باشد.



دوشیزگان افغانی که در دفاتر خارجی کار می کنند از طرف دست اندرکارا خارجی برخوردار نادرست با آنها صورت می گیرد. یکی از دوستان برایم حکایت نمود که یکتن از دوشیزگان افغان در یکی از مؤسسات غیر حکومتی که وظیفه سکرتر را داشت، به هنگام استقبال از مهمانان امریکایی، از خود حرکاتی بدور از دایره اخلاق نشان داد و با وی در پیش چشم کارمندان افغانی دست داد و روبوسی نمود. وقتی کارمندان افغان این حالت را دیدند احتجاج نمودند و در نتیجه وی از کارش برطرف گردید چون امریکایی ها از این موضوع اطلاع یافتند وی را با حقوق دو برابر حقوق اولش در یکی از مؤسسات خودشان توظیف کردند.

آقای اسماعیل خان - والی سابق هرات - که از فساد این مؤسسات اطلاع کامل داشت، از زنانی که در چنین مؤسساتی کار می کنند در خواست نمود که اگر در خانه هاشان بنشینند حقوق ماهانه شان را وی خواهد پرداخت. او در حقیقت می خواست که باب این فساد اخلاقی را ببندد. حکومت افغانستان که نظامی دست نشانده از طرف امریکا است، نیز زن افغان را بر مشارکت در مسابقات بازی های جهانی، آنهم با لباس بدور از دایره ادب و شریعت، تشویق و ترغیب می کند. یکتن از دوشیزگان افغان بنام لیما عظیمی در پاریس در مسابقه جهانی دوش، برای اولین بار پس از فروپاشی نظام طالبان، شرکت جست. و یکتن از دختران دیگر افغان در سال ۲۰۰۴م در بازی های المپیک در ایتالی شرکت کرد. این در حالی بود که به سبب سیاست های متشددانه طالبان عضویت افغانسان در سازمان المپیک در حال تعلیق قرار گرفته بود.

در نتیجه این تشویق های غرض آلود، ویدا صمدزی یکی از دختران افغان که مقیم ایالات متحده امریکا می باشد در مسابقه بدست آوردن مقام ملکه زیبایی جهان، با تن برهنه شرکت نمود. او ادعا کرد که به نمایندگی از زنان افغانستان در این مسابقه شرکت می جوید. ویدا در برابر مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی طوری ظاهر شد که وزارت های کار و امور اجتماعی و امور زنان حکومت انتقالی افغانستان قطعنامه رسمی ای را صادر نمودند و اعلان داشتند که ویدا صمدزی از مردم افغانستان نمایندگی کرده نمی تواند. نه تن از دختران افغان که در تیم فوتبال زنان افغانی عضویت داشتند، این تیم به توجه یک خانم امریکایی بنام لی الیزابت تشکیل یافته بود، به امریکا فرستاده شدند تا در آنجا تمارین بیشتر ورزشی دیده و از لحاظ طبی نیز معاینه شوند و از سوی دیگر با شماری از مسئولین المپیک امریکا دیدار داشته باشند. با این کارها جهت های امریکایی اصرار می ورزند پلان غربی سازی افغانستان را از طریق غربی ساختن زن افغان به مرحله اجرا در بیاورند. از سوی دیگر برای زن افغان فرصت های بیشتری را مهیا سازند که از زندگی غربی متاثر گردد. تا این دم ما تیم حسابی فوتبال برای مردان نداریم و کسی هم بدان توجه ندارد، ولی دوشیزه گان به امریکا فرستاده می شوند، این امر برای هر خردمندی مایه تعجب و شگفت خواهد بود!!

حکومت افغانستان به برخی از شرکت‌ها اجازه داده است تا از کوریا و چین و آسیای میانه دوشیزگان را جهت برپایی فسادبه کابل آورند. وقتی مسوولین آن شرکت‌ها مورد باز پرس قرار گرفتند در پاسخ گفتند که آنها برای استفاده خارجیان ساکن کابل آورده ایم!! ولی در حقیقت آنها آورده شده اند تا در میان افغان‌ها فساد را رایج سازند.

این سیاست خبیثه تا حد زیادی کامیاب شده است با فساد اخلاقی در کابل و برخی دیگر از شهرهای بزرگ به طور سرسام آوری انتشار یافته است. گزارش‌های غیر رسمی ای که منتشر شده، در اثر بیماری‌های اخلاقی و فساد مرض ایدز به طور عجیبی در افغانستان شیوع پیدا کرده است. این کار در نتیجه سیاست‌های اتخاذ شده در پروژه آمریکایی رخ داده است. این بیماری از یک سو از طریق فساد اخلاقی و اغراق در آن پیدا شده و از سوی دیگر از طریق کسانی انتشار یافته که از غرب آمده و با خودشان این ویروس را منتقل ساخته اند.

اتباع خارجی مقیم در افغانستان، به شکل وحشت آوری دست به نشر فساد اخلاقی می‌زنند. در این کار هیچ مرز و حدی را رعایت نکرده از تمام قاعده و قانون اخلاقی و انسانی پافراتر می‌گذارند. شماری از طبیبان موظف در بیمارستان‌های مربوط به ملل متحد در کابل ملاحظه کرده اند که تعداد دوشیزگان افغان از طرف نیروهای (ISAF) و نیروهای امریکایی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند. نیروهای گشت قوای مذکور بعضی از دوشیزگان را که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند به حالت بسیار زشت و نکبت باری به بیمارستان مربوط به ملل متحد آورده تحویل می‌دهند بی آنکه از ایشان کسی بپرسد یا مشکلات شان مورد بحث قرار گیرد.

هم چنان در مناطق مختلف افغانستان به ویژه شهر کابل، شراب نوشی به شکل بی سابقه ای انتشار یافته است. هنگامی که صبحگاهی از منطقه وزیر اکبر خان و شهر نو گذار انسان افتد شیشه های شراب در هر جایی به چشم می‌خورد که در اشغال دانی‌ها افتاده است و نشان می‌دهد که شب چقدر شراب نوشیده شده است. تعداد زیادی از جوانان به شراب نوشی عادت کرده اند؛ زیرا آنها شراب را در منطقه بگرام و سایر جاها بسیار ارزان بدست می‌آورند.

طبیعی است که در سایه این برنامه خبیث میزان جنایت در شهرهای بزرگ به ویژه کابل، بالا میرود. روزنامه‌ها، روزانه حوادثی را به نشر می‌رسانند که در مقابل زنان تجاوز جنسی یا فساد اخلاقی صورت گرفته است. روزنامه‌های کابل خبر اسفباری را در آغاز جولای ۲۰۰۴م منتشر نمود که ۱۲ تن از پولیس‌های شهری بر یک زن در پارک زرنگار تجاوز جنسی نمودند. موتر که از تفریحگاه پغمان باز می‌گشت در جریان راه از مسیر بی‌راه شده با درختی تصادم نمود وقتی مردم بخاطر نجات جان ایشان رفتند در آن دو زن عریان را با چند مرد زخمی و کشته دیدند لذا آنها را بحال خود گذاشته از نجاتشان دست برداشتند.

در همان روزها خبر دیگر به نشر رسید که در یک کانتینر چهار جوان را با یک زن عریان در یافتند که همه مرده بودند ولی سبب مرگ شان را کسی ندانست. بعضی بر آن هستند که آنها در اثر نوشیدن شراب مسموم کشته شده اند و عده دیگری بر آن هستند که سبب مرگ آنها این بود که آمریکایی ها همه آنها را مورد تجاوز قرار داده سپس همه را در این کانتینر انداخته بودند.

همین بی راه رویها و فساد اخلاقی امراض خبیث و لا علاج - چون (ایدز) وهپاتیتس نوع B C - و غیره - را بشکل خیلی مهیب و درد آور برای جامعه افغانستان به ارمغان آورده است، در حالیکه عامه مردم خطر این امراض مهلک را درک نمی کنند، و ثقافت مقابله به این امراض را ندارند و هیچ نوع تدابیر و قیوی هم وجود ندارد، شاید همین مرض در آینده خیلی نزدیک از طریق کلینکهای شخصی و شفاخانهای رسمی و سلمانیها و دیگر مجاللات التقا مردم که در آن نظافت بشکل درست مراعت نمی شود و از انتقال ذرات خون از یک شخص به شخصی دیگر جلوگیری بعمل نمی آید بوخامت وضع بیفزاید و شکل یک وبا را اختیار نماید.

جنبه هایی که پروژه آمریکایی در قضیه زن در افغانستان بدان توجه نموده همین مسائل است که به آن اشاره صورت گرفت، و قضایای اساسی و مشکلات بنیادی ای که زن افغان با آن مواجه است چون بیماریهای بنیانکن و غیره، مورد اغماض قرار می گیرد. در این سال ها مردم افغانستان با بیماری سل دست و گریبان هستند. مصادر ملل متحد گزارش داده است که در افغانستان در هر ساعت دو زن به سبب بیماری سل جان خود را از دست می دهند. تعداد زنانی که در افغانستان در اثنای ولادت جان خود را از دست می دهند بسیار زیاد است. مثلا در ولایت بدخشان به تعداد (۶۵۰۰) زن از هر یکصد هزار زن جان خود را در اثنای ولادت از دست دادند.

و بر این بقیه مشکلات و بیماری ها را قیاس کن. زن افغان نیاز به توجه خاص به تعلیم و تربیه دارد. بایست در افغانستان دانشگاههای ویژه زنان و مدرسه های مخصوص دختران ساخته شود. زیرا جامعه افغانی بر تقالیدی استوار است که به هیچ صورت از آن نمی گذرد. چونکه بسیار از افغانها حاضر نیستند که دختران خود را به کلاس هایی بفرستند که در آن اختلاط میان محصلین دختر و پسر وجود دارد. به سبب تنگ بودن دیدگاه متولیان پروژه آمریکایی سازی زن افغان هم چنان از تعلیم محروم باقی خواهد ماند. آنها به این کاری ندارند که مشکلات واقعی زن افغان را درمان کنند بلکه آنچه برایشان مهم می نماید این است که زن افغان را از حجابش بیرون کنند و لباس حیاء را از برش بکشند، و در درون سینه اش حس تمسک به دین و التزام به تقالید اصیل را ترور نمایند. آری! این آرزوی دیرین و خواست اساسی شان است. چونکه آنها به این اعتقاد اند که پیشرفت جامعه افغانی (در حقیقت غربی سازی آن) زمانی تحقق می پذیرد که کارهای فوق به مرحله اجرا در آمده باشد.

#### ۴- بر انگیزتن فتنه های نژادی:

وسیله دیگری که متولیان پروژه امریکایی در راستای به اجرا در آوردن برنامه ریزی های شوم شان جهت غربی سازی افغانستان به کار می گیرند برافروختن تعصبات قومی و قبیله ای و نژادی است. تا مردم به اختلافات خورد داخلی مشغول شوند و از قضیه اسلام و اشغال کشور روی برتابند. قابل یادآوری است که فتنه اختلافات نژادی پیش از اشغال افغانستان توسط آمریکا، در این کشور نیز وجود داشت ولی پس از اشغال به طور شگفت آوری ازدیاد پیدا کرد. رابطه امریکایی ها با تمامی جهت ها خوب است. آنها هم اتجاء ناسیونالیست های پشتون را از قبیل حامد کرزی و مجموعه اش را تأیید می کنند و در عین حال رابطه خود را با قوم پرستهای تاجیک و هزاره و ازبک نیز نیکو نگهداشته اند. در برنامه و پروژه امریکایی از همه آنها استفاده می شود. در حالی که آنها در میان هم دشمنی می ورزند و هیچ کدام از یکدیگر خود تحویل نمی گیرند ولی در نهایت همه فرمانبردار کاوبای وحشی امریکایی شده اند.

هنگامی که لویه جرگه که بخاطر تصویب نمودن قانون اساسی افغانستان از ۱۲ دسامبر ۲۰۰۳م تا ۴ جنوری ۲۰۰۴م تشکیل جلسات پیهام داشت اختلافات قبیله ای و نژادی به آخرین درجه از شدتش رسیده بود. چنانچه در پایان امر همه بحث ها و گفتگوها شکل نژادی را بخود گرفته بود. چنانکه همه در مجلس ملی بر اساس اردوگاه های نژادی تقسیم گشته بودند و هر اردوگاهی از مصالح قوم و نژاد خودش به دفاع برخاسته بود و درباره مسائل غیر مهم بحث و گفتگو می نمودند مانند زبان رسمی و سرود ملی که به پشتو باشد یا به فارسی؟ و امثال آنها؟

جای شگفت نیست که ناسیونالیست های پشتون و تاجیک در چنین پرتگاهی فرو افتند و از چنین تعصبات جاهلی ای دفاع کنند. ولی چیزی که بیشتر انسان را به تعجب و می دارد یا بهتر بگویم میگریاند، این است که کسانی در این لجن فرو افتادند که خودشان را متولیان حل اسلامی قلمداد می کردند. جهت هایی که وضع را سرپرستی می کردند از این شرایط استفاده کرده قضایای بسیار خطرناکی را که در قانون اساسی گنجانیده شده بود پاس نمایند که در سطور آینده به آن اشاره می شود.

#### ۵- قانونمند کردن سکولاریسم:

استقامت دیگری که متولیان بتکده پروژه امریکایی در افغانستان در آن به جنگ و پیکار قرار دارند، استقامت قانونگذاری و قانون اساسی است. تحلیلگران می گویند که سازمان ملل متحد به نیابت از امریکا، زمان مناسب را برای تدوین قانون اساسی، برنگزیده بود. زیرا که کشور در حالتی از ناآرامی و کشمکش به سر می برد، و در قلمرو آن هزاران تن از سپاهیان کشورهای بیگانه تحت

رهبری امریکا، زندگی می کنند. وجود بیگانه در داخل افغانستان، در تصمیم گیری های مهم و سرنوشت مردم و دولت افغانستان خالی از اثر گذاری نمی باشد.

شورای بزرگ ملی (لویه جرگه تصویب قانون اساسی) به شیوه ای ساخته شد که به هیچ وجه نمی تواند مبین آراء و دیدگاه مردم این کشور باشد. به ویژه که شمار زیادی از اعضای آن از نعمت سواد محروم بودند که نه نوشته می توانستند و نه خواندن. این چنین شورای ملی (بی سواد) گردهم آمده تا از خواسته های مردم دفاع نمایند و مسوده قانون اساسی را زیر بحث و ارزیابی قرار دهند!!!

سازمان ملل متحد کمیونی را مکلف نمود تا مسوده قانون اساسی را آماده سازد. در ابتدا تصمیم بر آن بود که، مدتها قبل از تشکیل لویه جرگه، بر اساس توفقات بن مسوده قانون اساسی باید در دست مردم قرار می گرفت تا مواد آن از طرف مردم ارزیابی می شد و خبرگان دیدگاه های خودشان را در پیرامون مسایل عمده ابراز می داشتند. ولی بر خلاف توقع، مسوده ی قانون اساسی اندکی پیشتر از برگزاری لویه جرگه در دسترس واقع شد. از آن رو مردم فرصتی برای ارزیابی و مناقشه آن در دست نداشتند و از سویی هم نظام حاکم نسبت به تصویب آن عجله داشت و بی صبرانه و ناشکیبا در انتظار نقطه پایان گذاردن به این موضوع می کشید!!! از جانب کمیون آمادگی مسوده قانون اساسی اطلاعاتی به رسانه های خبری رسیده بود که مسئولین بلندپایه سازمان ملل، خلیل زاد و رهبران حکومت مؤقت، در مواد قانون اساسی دگرگونی هایی آورده اند تا با خواسته های امریکا همسویی پیدا کند.

در این چنین یک فضای نامناسب کمیون آمادگی قانون اساسی تشکیل گردید تا شماری از مواد را که متولیان برنامه آمریکایی خواهانش بودند مورد تأیید قرار دهند. اگر افغانستان در شرایط عادی به سر می برد نمی توانستند که خواسته های خود را به این زودی به کرسی بنشانند. از آن جمله می توان به ماده مربوط به نظام اقتصادی اشاره نمود. در ماده دهم قانون اساسی آمده است: دولت، سرمایه سرمایه گذارها و تشبثات خصوصی را مبتنی بر نظام اقتصاد بازار، مطابق به احکام قانون، تشویق، حمایت و مصونیت آن ها را تضمین می نماید.

در ماده دوم قانون اساسی آمده است که: دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است. پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی شان در حدود احکام قانون آزاد می باشند.

برنامه ریزان پروژه آمریکایی خواستند که بابه جا نمودن این ماده در قانون اساسی، برای مسیحی شدگان افغانی حق قانونی قایل شوند و با این وسیله سبب دیگری را بر اسباب وانگیزه های آفت پراگندگی و افتراق مردم و ملت افغانستان بیفزایند.

ما در جامعه افغانستان هیچ اقلیت غیر اسلامی ای جز سیکها نداریم. این اقلیت دینی هم رقم کمتر از یک در صد را نشان می دهد. از آن رو قانونی که در زمان محمد ظاهر شاه ساخته شده بود، در آن از آزادی ادای شعایر دینی سیکها و هندوها، در افغانستان سخن رفته بود. البته در آن قانون اساسی گروه دینی سیکها و هندوها به طور مشخص ذکر شده بود که آن دلیل بر آن بود که غیر از دین اسلام ادیان دیگری در این سرزمین حضور نداشته است. الا سیک ها و هندوها و آنهم به اندازه ای کمتر از یک درصد. وبه شکل این قانون حالت عمومی نداشت. از طرف شماری از اعضای مجلس در مورد این ماده دوم انتقاد صورت گرفت. ولی با وصف آن، این ماده به شکل عمومی و تعبیر عام مورد تأیید قرار گرفت. تا بدین شکل از لحاظ قانونی راه فعالیت های مسیحی گری را وجهه قانونی بخشند. البته تعداد مرتدین و مسیحی شدگان خیلی کم است ولی اگر کسی از این مرتدین مسیحی شدگان توانست که رسماً خودش را به حیث نصرانی افغان تبار ثبت نام نمود، آن را غربی ها وسیله ای برای فشار بر مردم افغانستان قرار خواهند داد و بعد از آن یک سلسله ای لا متناهی از فشارها و سلسله ای از اسباب تمزق و اختلاف در جامعه ما آغاز می گردد که پایانی نه خواهد داشت.

در ماده هفتم قانون اساسی آمده است که دولت برای ارتقای معارف در همه سطوح، انکشاف تعلیمات دینی، تنظیم و بهبود وضع مساجد، مدارس و مراکز دینی تدابیر لازم اتخاذ می نماید. وقتی در پیرامون واژه «تنظیم» مذاقه کنیم در میابیم که منظور این کلمه چیست؟ منظور آنها از گذاشتن این واژه آن است که پس از تصویب این قانون حکومت حق دارد که در مسایل دینی مردم مداخله نماید. در حالی که از روز ورود نور اسلام به این کشور همیشه مساجد مصدر نور، هویت و هدایت بوده است، با مداخله دولت در امور دینی و عبادتی خود به خود هدایت و هویت و نور افشانی ای که از طرف مساجد می شود به ضعف بگراید و موقعیت خود را به عنوان مرجع خیر معنوی از دست بدهد و بی محتوا شده وظیفه ی اساسی که دارد از دست بدهد.

در مواد متعددی از قانون اساسی ذکر شده که مردم در امور زندگی و شخصی خویش اصلاً آزاد هستند و هیچ نوع قیود اخلاقی و دینی ای برای تحدید دایره کار آنها وجود ندارد. این کار به هرج و مرج منتج می شود به ویژه که کسی بخواهد در جامعه محافظه کاری چون افغانستان در پی ایجاد چند دستگی و پراکندگی فکری باشد. پس از آمدن حکومت جدید در افغانستان، آثاری از این آزادی عنان گسیخته را دیدیم وقتی که در جراید مقاله هایی نگاشته شد و شخصیت پیامبر - صلی الله علیه و سلم - را زیر سؤال برد. این کار را در زمانی انجام دادند که هنوز قانون اساسی ای آماده نشده و تصویب نگشته بود و هیچ سند قانونی ای هم در دست نداشتند.

در ماده ۴۶ قانون اساسی آمده است که دولت می تواند تاسیس موسسات تعلیمات عالی ، عمومی و اختصاصی را به اشخاص خارجی نیز مطابق به احکام قانون اجازه دهد. بی تردید که عرصه تعلیم نیاز به تقویت و جلب سرمایه گذاری های خارجی دارد. ولی در این حال وظیفه دولت آن است که مواصفات عمومی ای برای شخصی که دولت بدان نیاز دارد، وضع نماید و مشخص سازد، و چارچوب عمومی و سالمی را برای کار تعلیمی ایجاد کند، اگر چنین کاری نشد کار تقویت و تخصصی نمودن تعلیم به هرج و مرج بدل خواهد شد.

بدون شک ، جامعه افغانستان، امروز با مشکلات زیادی دست و گریبان است، اگر کار تعلیم به جهت های خارجی در حال سپرده شود که از طرف دولت هیچ نوع مراقبت و سرپرستی ای بر آن وجود نداشته باشد، این وضع به مفساد خیلی زیاد منجر خواهد شد. خطرناکترین این مفساد آن است که فرصت طلایی را به دست پروژه امریکایی می دهد تا در آینده ازین طریق، کادرهای مطلوب خودش را برای افغانستان آماده سازد.

در قانون اساسی جدید افغانستان ذکر نشده که رئیس دولت مرد باشد یا با معلومات و فرهنگی و دانشمند در دین و دنیای خود باشد. در ماده شصت و دوم آمده است: کسی که خود را به ریاست دولت نامزد می کند باید شهروند افغانستان و مسلمان بوده از والدین افغانی زاده شده باشد، و تبعیت دوگانه نداشته باشد، و عمرش به هنگام نامزدی به این پست کمتر از چهل نباشد و در هیچ جرم و جنایتی شریک نبوده و از طرف هیچ محکمه ای در حق وی دوسیه جنائی ای ثبت نباشد.

در عین حال، در جانب مقابل، در قانون اساسی آمده است که هر افغانی ای که دارای تابعیت دوگانه هستند، در صورتی که پارلمان افغانستان اعتراضی نداشته باشد، می توانند در افغانستان مقام های وزارت را از آن خود نمایند. این چنین مواد دستور به آن عده مردمی که تابعیت آن کشورها، مخصوصا امریکا، را بدست آورده اند، مجال را باز می سازد تا در افغانستان به وزارت برسند و زمام امور را به دست گیرند.

اینها قسمتی از مشکلات قانون اساسی جدید بود که در شرایطی نا برابر آماده شد تا راه را برای سکولارسازی کشور هموار سازد. البته در پهلوی آن، قانون اساسی جدید دارای نقاط مثبت نیز است که اینجا ضرورت به ذکر آن نیست زیرا قانون اساسی کشوری است که اکثریت مردم آن در جهاد علیه اتحاد شوروی شرکت جسته اند و عمرشان را بخاطر اقامه نظام اسلامی در کشورشان صرف کرده اند، در چنین کشور اصل آن است که قانون اساسی شان مطابق با اراده و خواست مردم باشد، ولی متولیان پروژه امریکایی سعی داشتند که در شماری از مواد قانون اساسی مطالب مثبت را نیز بگنجانند، تا مردم به آن مواد خاصی که در قانون اساسی گنجانیده شده متوجه نه شوند و بدین طریق عملیه امریکایی سازی و سکولارگری این کشور را آسانتر سازند.

لویه جرگه ای که این قانون اساسی را مورد ارزیابی قرار داده و تصویب نمود، با وصف آنکه اکثریت اعضای آن از جمله مجاهدین سابق و سازمان های جهادی بود ولی آنها را با قضایای نژادی و جانبی مشغول داشتند. البته مطبوعات و ابزار ارتباط جمعی غرب چون رادیو بی بی سی و صدای امریکا، و صدای آزادی و رادیوهای دیگر همه که برنامه های ویژه افغانستان را به زبان های منطقوی پخش می نمودند، همه در برافروختن آتش تعصبات و طرح قضایای نژادی و قومی نقش بسیار بزرگی بازی نمودند.

تلاش همه گروه های شرکت کننده در مجلس تصویب قانون اساسی آن بود که برای نژاد خودش امتیازی به دست آورد. درحقیقت اینها مسایل پیش پا افتاده و غیر مهم اند، ولی در هنگام تصویب قانون اساسی سبب گردید که انظار مردم را از قضایای اساسی و سرنوشت ساز که جهت کشور و نظام آن را در آینده مشخص می دارد، به خود مشغول داشت.

از سوی دیگر به همین ترتیب فعلا جهتهای غربی دیگر سعی می ورزند تا افغانستان را - از طریق قانون سازی در ساحات مختلف دور از تاثیر گذاری اسلام و شریعت - در لجنزار سیکولاریزم غرق نمایند، زیرا تا این وقت - بحمد الله - شاید افغانستان تنها مملکتی بود که قوانین مختلف اش به مبنای احکام اسلام و فقه اسلامی استوار بود، ولی فعلا اینها میخواهند که در ساحات مختلف قوانین وضعی و خود ساخته بشر را بر جامعه ما حاکم ساخته راه را به خاطر سیکولار سازی جامعه افغانستان هموار سازند، اینها این وقت را - که همه جهتهای سیاسی و اجتماعی مصروف کارهای دیگر اند - بخاطر وضع قوانین جدید تعیین نمودند تا کسی متوجه کار اینها نه باشد، و تجربه در کشورهای اسلامی دیگر جهان نشان داده که یک دفعه که قانون ساخته شود و نافذ گردید عوض کردنش باز خیلی مشکل و ناشدنی می باشد، پس همین وقت است که روی این پروژه را همین حالا گرفته شود تا در آینده به مشکل سردچار نه باشیم که مسلمانان کشورهای دیگر با او دچار هستند.

## ۶- وارد نمودن کادرهای غربی:

هنگامی که اداره مؤقت افغانستان، بر حسب قطعنامه کنفرانس بن، تشکیل یافت، و این اداره زمام امور را در کابل به تاریخ ۲۰۰۱/۱۲/۲۱م به دست گرفت، معلوم شد که اکثریت مطلق وزیران از میان کسانی انتخاب شده اند که در جهت گیری شان به مصلحت غرب و وابستگی شان به پروژه غربی سازی معروف هستند، و امریکا آنها را به این منظور وارد افغانستان ساخته تا پروژه امریکایی را به پایه اکمال رسانند.

این آغاز غربی سازی نظام کشوری بود و تا هنوز هم دوام دارد. سازمان ملل متحد با همکاری جهت های غربی برای هر اداره و وزارتخانه افغانستان افرادی را با حقوق ماهیانه گزاف از کشورهای غربی زیر نام «مشاورین» وارد نموده اند، درست همانگونه که نظام کمونستی در افغانستان افرادی را



از اتحاد شوری وارد کرده بود. در حالی که این مبالغ هنگفت را که برای مشاورین می دهند، بر افغانستان حساب میشود زیرا این کار - به زعم شان - جز از بازسازی افغانستان!! می باشد.

آنانی که آمده اند تا حکومت افغانستان را مساعدت رسانند و وزارتخانه های مهمی را اشغال نموده اند، اکثریت مطلق شان حاملین پاسپورت های کشورهای غربی به ویژه امریکا می باشند و خانواده ها شان نیز در همان کشورها بسر می برند و هر کدام در عرصه خودش جهت امریکایی سازی یا غربی سازی افغانستان تلاش می ورزد. بخاطر آنکه مردم را فریب داده باشند یک سلسله کارهایی را به نام دین انجام می دهند که آنها برای دین بنیانکن و تخریب گر است از قبیل تقویت مجالس سماع(قوالی) صوفی و آباد کردن زیارتخانه ها و گاه خودشان هم از یک زیارت به دیگر زیارت می روند و در چشم ها خاک میریزند در حالی که از سوی دیگر برنامه های فرهنگی که نقیض مبادی اخلاقی می باشد از طرف آنها به مرحله اجرا درمیاید از قبیل تشکیل کورس های بلند مدت آموزش رقص و موسیقی و نشر و پخش برنامه های موسیقی بدور از دایره اخلاق که در آن نقش زنان بسیار گسترده است. متولی این اعمال وزیر اطلاعات و فرهنگ آقای سید مخدوم رهین می باشد.

شماری از آنها اند که در عرصه تحصیلات عالی کار می کنند - چنانچه در این رابطه با قدری تفصیل سخن رفت، و شمار دیگری در عرصه غربی سازی نظام اقتصادی در افغانستان. و هم چنان در عرصه های دیگری چون ارتش و امنیت و غیره.

#### ۷- تغییر تشکیلات اداره های دولتی:

آمریکا از اهمیت ادارات دولتی در پاسداری از نظام سکولارستی به خوبی آگاهی دارد. چنانچه تجربه ترکیه را پیش رو دارد جاییکه ارتش به شکل ویژه ای تشکیل یافت که حافظ و نگهبان نظام سکولارستی می باشد و هیچ نظام یا حزب سیاسی و نیروهای ملی قادر به آن نیست که علیه نظام سکولارستی حرفی بزند. و هر کسی که سعی بدارد تا چیزی از نظام سکولارستی را دگرگون سازد فوراً ارتش مداخله نموده حکومت وی را منحل می سازد و خودش را خانه نشین می سازد.

آمریکا تلاش دارد که در افغانستان اداره های حکومتی را طوری سازد که در آینده مصالح آن کشور را خدمت نماید. و از نظامی پاسداری کند که آنها قصد ایجادش را در جامعه افغانی دارند. امریکا برای چنین کاری برنامه می ریزد، و سعی می ورزد که برنامه هایش را عملی سازد، ولی تا کدام اندازه در تطبیق برنامه هایش موفق خواهد شد؟ این چیزی است که در آن عوامل گوناگونی نقش بازی خواهد نمود.

نخست آمریکا می خواهد که ارتش آینده افغانستان بر آمریکا اتکاء داشته باشد، و تصور امریکایی در رابطه با ارتش بنیاد ساختار آن را تشکیل دهد، از آن رو افسران امریکایی در جلساتی

که بخاطر تشکیل ارتش ملی تشکیل می شود، شرکت می جویند. در جلساتی که در ماه مارچ سال ۲۰۰۳م بخاطر تقویت ارتش تشکیل می شد، جنرال (دان مک نیل) فرمانده نیروهای آمریکایی در افغانستان، شرکت ورزید. رئیس حکومت افغانستان آقای حامد کرزی در خلال یکی از جلسه های ارتش به تاریخ ۲۰ / اپریل ۲۰۰۲ در کنفرانس مطبوعاتی درباره اهمیت نقش آمریکا و نقش آن در تشکیل ارتش ملی گفت: ما نیازمند ارتش نیرومند هستیم که به همکاری های فنی دول دوست ممکن و میسر می باشد!!

آمریکایی ها به این تاکید داشتند که افغانستان به نیروی هوایی نیازی ندارد، لذا دانشکده تربیه خلبان را از میان دانشکده های دانشگاه حربی افغانستان حذف کردند، هم چنان بر آن شدند که ارتش ملی افغانستان به این نیاز ندارد که برای خودش موسسات تعلیمی و تدریسی ویژه ای داشته باشد؛ زیرا افسران آمریکایی خود وظیفه تدریب و تمرین ارتش افغانی را به عهده می گیرند لذا دانشگاه حربی را نیز حذف کردند. سپس تصمیم بر آن شد که اسلحه ارتش ملی افغانستان آمریکایی باشد تا به زودی بتوانند که به سرو وضع ارتش افغانستان رسیدگی لازم نمایند. تا بدین وسیله افغانها را هم از ناحیه فکر به خود وابسته نگهدارند و هم از لحاظ فنی و تکنولوژی و پای دیگران را از آن قطع کنند.

با وصفی که شماری از افسران افغانستان اعتراض نمودند که به سبب دور بودن مسافه میان هر دو کشور، در نقل اسلحه از آمریکا به افغانستان بر حکومت مصارف زیادی میاید و ازطرف دیگر رابطه افغانستان با بحر هم قطع است، نباید اسلحه ارتش را آمریکایی ساخت. ولی هیچ کسی به آواز آنها گوش نداد. جنرال عبدالرحیم وردک که یکی از افسران دوره محمد ظاهر می باشد، وظیفه گرفته است تا برنامه آمریکا را در پیرامون تشکیل ارتش ملی افغانی و آنهم بر اساس خواسته ها و پندارهای آمریکا، به مرحله اجراء دربیآورد.

همانطور آمریکا تلاش دارد که پولیس افغانستان را و نیروهای اطلاعاتی را نیز بر اساس پندارهای غربی در بیآورد. نظام و طریقه کار نیروهای اطلاعاتی و سیستم بر رسی آنها را تغییر می دهند تا اینکه این ادارات مطابق با پندارهای آمریکایی ساخته بشوند.

#### ۸- پخش نصرانیت

زیر سایه وجود امریکا در افغانستان فرصتهای خیلی زیاد برای کارهای مؤسسات تبشیری (مؤسساتی که برای پخش نصرانیت کار می کند) مهیا است. دهها مؤسسات ازین قبیل در افغانستان کار می کنند، و ترکیز شان به شمال افغانستان است، و درین راستا از فقر و بی چارگی مردم آن مناطق سوء استفاده می کنند. آنهازیر پوشش کمکهای بشری کتابهای پخش نصرانیت را توزیع می نمایند، و از مردم تاجکستان که نو مسیحی شده اند بخاطر وحدت زبان استفاده ای خیلی زیاد صورت می

گیرد. بخاطر پخش نصرانیت کتابهای درسی را بزبان فارسی (دری) تهیا نموده اند کسی که از لحاظ نزدیکی به مسیحیت در مستوی اول قرار داشته باشد کتاب معینی برایش داده می شود و هر قدر که کسی همراه شان پیش میرود کتابها تغیر میخورد. این مؤسسات بحدی جرأت دارند که حتی علماء ما را به مسیحیت دعوت می کنند، این را از یک عالم دینی که بالفعل از طرف آنها دعوت شده بود شنیده ام.

گذشته از مؤسسات پخش نصرانیت تیم های نظامی بازسازی ولایتی (PRT) هم در پخش نصرانیت رول مهم را بازی می کند. این تیم های بیشپ های مسیحی را با خود می آورند و بخاطر تأثیر گذاری بالای مردم برای آنها زمینه ملاقاتها به علماء و عامه مردم می سازند. این کار مؤسسات و دولتهای غربی - اگر رویش گرفته نه شود - جامعه افغانی را به یک خطر خیلی جدی مواجه خواهد ساخت.

#### ۹- برنامه ریزی برای ماندن در افغانستان:

تحلیلگران بر آنند که آمریکایی ها برنامه ریزی دارند تا در افغانستان برای مدت طولانی ای باقی بمانند. در روزنامه های کشور از طرف اداره های رسمی تصریحاتی به نشر رسیده است که آمریکایی ها قصد دارند که در این کشور برای مدت ده سال باقی بمانند. روی این منظور برای خودشان پایگاه ها درست می کنند. از جمله یک پایگاه بزرگ نظامی را در جنوب افغانستان در نزدیکی مرز پاکستان می سازند چنانچه پایگاه بزرگ دیگری را دارند در نزدیکی مرز ایران در ولسوالی غوریان ولایت هرات بنا می نمایند. هم چنان که در پایگاه هوایی بگرام و قندهار تعمیرات تازه ای در دست دارند. در عین زمان در ولایت قندهار، در باز سازی و نوسازی شهر و امور خیری و کمک رسانی از بودجه خاص ارتش آمریکا، نیز سهم فعال می گیرند.

تحلیلگران سبب توجه خاص آمریکایی ها را به منطقه قندهار در این می دانند که چون از این منطقه خطوط پایپ لین گاز و نفت آسیای میانه به منطقه خلیج فارس می گذرد و لوله کشی آن را شرکت های نفت و گاز آمریکایی به عهده میگیرند، از آن رو به آن توجه ویژه ای صورت می گیرد. این برنامه و پلان آمریکا برای آینده افغانستان است. ولی خبرگان در امور افغانستان بر آن هستند که مسئله ماندن آمریکا در افغانستان به چند موضوع مربوط می شود. یکی سیاست خارجی حکومت آینده آمریکا، آینده مقاومت علیه موجودیت آمریکا در افغانستان و جهان اسلام.

#### ۱۰- ناکامی در برآوردن امنیت و آرامش و بلند بردن سطح اقتصاد:

از اهداف عمده و اعلان شده آمریکا در افغانستان آن است که حکومت کرسی در این کشور به شکلی که آمریکا می خواهد پایه گیرد، ولی تحلیلگران به این نظر هستند که آمریکا در این رابطه به اشتباه رفته است. بسیار مشکل است که یک نیرو بتواند ملتی را به چیزی وادار سازد که نسبت به آن

قناعت نداشته باشد. اگر این چنین کاری ممکن بود استعمار بریتانیه و فرانسه وهالند و ایتالی، در جهان اسلامی تا ابد باقی می ماندند. و اتحاد جماهیر شوروی، پس از آنکه دهها سال مردم آسیای میانه را بازور ونیزه زیر فشار داشت و فضا رعب وترس ایجاد کرده بود ونظام کمونستی را بر آنها تطبیق کرده بود، از دست نمی داد ودر افغانستان پس از جنگ نه سال به شکست شرم آور مبتلا نمی گشت. راه درست راه کسب قناعت ها است. اگر در یک کشور مجموعه بسیار خردی هم از نظام حاکم رضایت خاطر نداشته باشد می تواند که امنیت وآرامش آن را متزلزل سازد، چه رسد به آنکه مخالفین گروه های بزرگی باشند واز تسلیحات نظامی وقدرت بر انگیختن غضب مردمی به طور بسیار قوی ای برخوردار باشد؟؟

اساسا آرامش در افغانستان، از نگرگاه ملت افغان، در این نهفته است که همه نیروهای مؤثر در جامعه افغانی بر مشارکت در برنامه سیاسی موجود قناعت داشته وآن را به حیث نظام حاکم بپذیرد، چیزی که راه را بر مشارکت آن نیروهای مؤثر در کار سیاسی بسته است وجود نیروهای نظامی بیگانه می باشد. اگر اساساتی برای شرکت جستن این نیروها در نظام سیاسی آماده شود وآن ها نیز وارد نظام سیاسی شوند، در آن صورت پرابلم موجود افغانستان حل خواهد شد. نگاه کنیم که امریکایی ها در شرکت دادن دیگر نیروهای مؤثر در جامعه افغانی ودر فعالیت سیاسی موجود، چقدر کامیاب خواهند بود وتا کدام اندازه راه شکست را در پیش خواهند گرفت.

#### ۱- عرصه سیاسی واداری:

آگاهان را این پندار است، هنگامی آمریکا به افغانستان وارد شد در برابر انظار خویش نیروهای جبهه متحد، به ویژه نیروهای مربوط به شورای نظار را که هسته اصلی جبهه متحد را تشکیل می داد، دید. لذا بر آن شدند که با آنها به حیث یک واقعیت معامله گری کنند. سپس در پی آن شد که در صفوف آن اختلاف وچند پارچگی ایجاد نماید؛ در واقع سبب ایجاد این جبهه چیزی جز مخالفت طالبان نبود. نخستین کشمکشی که میان آنها ایجاد کردند آن بود میان رهبران آن از قبیل استاد ربانی واستاد سیاف ورهبران جوان شورای نظار جدایی آورند. زیرا امریکایی ها از این ترس داشتند که مبادا تیز هوشی وزرنگی سیاف با سرشت آرام بیش از انعطاف پذیری ربانی با نیروی نظامی شورای نظار در یک جبهه جمع شود.

مشکلات میان این جهت های سه گانه پس از برگزاری کنفرانس بن عمق بیشتر یافت. بخصوص زمانی که رئیس هیئت جبهه متحد اسلامی آقای محمد یونس قانونی هیچ توجهی به سخنان ربانی وسیاف نکرد. اما دیگر شاخه های جبهه که در واقع با این شاخه اصلی ارتباط نزدیکی نداشتند ولی مخالفت شان با طالبان آنها را در یک صف قرار داده بود. دوستم کسی بود که به هیچ وجه به رهبری احمد شاه مسعود در شمال قانع نبود. واحمد شاه مسعود نیز شمال را که برای خود

به عنوان عمق استراتژی انتخاب کرده بود، دوستم را در راستای اهداف خویش خطر تلقی می نمود. ولی حزب وحدت شیعی تا آخرین روزهای حکومت استاد ربانی در کابل در خط مواجهه با آنها قرار داشت.

چون میان عناصر آن جبهه گسست عمیق رخ داد، آمریکا با هر یکی از آنها به طور جداگانه معامله نمود. سپس گام های اساسی خود را برداشت. چنانکه عناصر و شخصیت های مخلص به خود را به قدرت رسانید. از نخستین کسانی که از بیرون آورده شدند انوار الحق احدی می باشد. نامبرده یکی از اشخاصی بود که در کنفرانس بن نیز شرکت ورزیده و در جریان کنفرانس بر روند آن اعتراض نموده آن را ترک نمود و بی آنکه در قطعنامه کنفرانس امضا نماید به مقر خویش بازگشت. این شخصیت پنج ماه پس از امضای موافقتنامه بن به حیث رئیس بانک مرکزی افغانستان تعیین گردید. این اولین گامی بود در صدد تحدی قدرت جبهه متحد اسلامی خصوصاً شورای نظار زیرا انوار الحق احدی یکی از معارضین سیاسی آنها بود.

به تاریخ ۲۳ جون سال ۲۰۰۲م که لویه جرگه اضطراری تشکیل گردید آقای کرزی جهت کم کردن تأثیر جبهه متحد اسلامی، به ویژه شورای نظار، گامهای متعددی برداشت. یکی از آن گام ها این بود که تاج محمد وردک را به جای محمد یونس قانونی به حیث وزیر داخله تعیین نمود، سپس جنرال علی احمد جلالی را که در رادیو صدای آمریکا مسئولیت بخش پشتو را عهده دار بود آورده برایش پست وزارت داخله را بخشید. این شخصیت تا زمان پیروزی کرزی در انتخابات ریاست جمهوری که در ماه اکتوبر ۲۰۰۴م برگزار گردید در منصب وزارت داخله باقی ماند.

هم چنان جهت تحقق هدف سابق الذکر در وزارت دفاع نیز تغییراتی رخ داد. مثلاً جنرال عبد الرحیم وردک که شخصیت نزدیک به آمریکا است به حیث معین اول وزارت دفاع گماشته شد. و پس از آنکه کرزی در انتخابات ریاست جمهوری پیروز گردید جنرال مذکور را به حیث وزیر دفاع افغانستان تعیین نمود. این تلاش ها هم چنان دوام نمود تا آنکه اختلافات در میان جهت های شرکت کننده در نظام به هنگام انعقاد لویه جرگه جهت تصویب قانون اساسی به تاریخ ۲۰۰۳/۱۲/۱۵ م تا ۲۰۰۴/۱/۵ م زمانی که اعضای آن بر اساس نژادی تقسیم گردیدند، به اوج خود رسید. پس از آن از طرف عنامر مربوط به این جبهه علیه یکدیگر اتهامات ضدو نقیضی در جراید و مطبوعات افغانستان به نشر رسید. کار به جایی کشید که اختلافات در میان افراد یک تنظیم هم به شدید ترین مرحله خود رسید. پس از آنکه شماری از رهبران جبهه متحد اسلامی امثال استاد سیاف و مارشال فهیم نظر به خواسته های شخصی شان، در پروژه آینده سازی حامد کرزی با او قرار گرفتند دیگران بی آنکه روی موضوع معینی توافق نمایند از هم پاشیدند.

برخی از تحلیلگران بر آن هستند که تیوری پردازان جبهه متحد اسلامی بار دیگر در شناخت مواقف دچار اشتباه می شوند که این قضایا را به مسئله نژادی ربط می دهند و آن را تلاش از سوی کرزی جهت احیای سیطره نژاد پشتون ها در حکومت افغانستان می دانند. با آنکه قضیه از این تفسیری که آنها ارائه می دارند، روشن تر و واضح تر است. آمریکا در وقت ضرورت از بعضی جهت ها استفاده می کند. هنگامی که کارش را کرد و دیگر به آن جهت نیازی باقی نماند مانند دستمال مستعمل به کنارش می افگند. زیرا که امریکایی ها با هیچ کسی وفادار نمی مانند. باید آنانی که اختلافات و تعصبات نژادی را دامن میزنند بدانند که سبب حقیقی این کار در آن نهفته است که آمریکا به هیچ یکی از این جهت ها اعتماد ندارد. اگر تمام وابستگی خود را به آمریکا منحصر گردانند باز هم از آمریکا کم ترین اعتماد حاصل نخواهند نمود. لذا نباید خود را از ملت خویش ببرند و در کشتی آمریکا بنشینند. زیرا اگر به وعده های دروغین آنها فریب خورده به دنبال امریکاییها بروند حتما ایشان را در میان امواج بحر رها خواهند نمود.

این بود کامیابی امریکاییها در جهت تقویت دادن مشارکت به جبهتهای سیاسی افغانی در پروژه سیاسی خود در افغانستان!! یعنی جهت سیاسی که در این پروژه با آنها شریک بود او را تضعیف نموده متلاشی ساخت، چه رسد به این که او توانسته باشد که جبهتهای مؤثر در جبهه مخالف خود را در پروژه سیاسی خود سهیم سازد.

حکومت فعلی توانست که گام هایی را در راستای تحقق اهدافی که توافقنامه بن مشخص کرده بود، بخاطر اقامه نظام سیاسی افغانستان بردارد، چون: دو بار انعقاد یافتن لویه جرگه، تصویب قانون اساسی و آمادگی برای انتخابات ریاست جمهوری که در اکتبر ۲۰۰۴ م به وقوع پیوست. ولی این گام ها به تنهایی بی فایده است؛ زیرا حکومت تا هنوز نتوانسته که اداره های سالمی ایجاد نماید که دوام و بقای نظام را در حالت عقب نشینی نیروهای آمریکا، که یک خواسته مردمی است، تضمین نماید، زیرا همه ادارات دولتی و همه مسئولین خورد وکلان در صدد پر نمودن جیبهای شخصی خود می باشند، بلکه نه تنها مسئولین دولتی بلکه اتباع کشورهای خارجی و کارمندان جبهتهای بین المللی که در افغانستان کار می کنند - مثل کارکنان ملل متحد و کارکنان سفارتهای کشورهای غربی و شرقی، و ماموران این جی او های اجنبی که در افغانستان کار می کنند- بشکلی در اختلاس ورشوه گرفتن مشغول هستند که نظیر اش در جهان به چشم نه می خورد زیرا اینها همه به این فکر هستند که این یک مرحله موقت و عبوری است که هیچ امتداد و عناصر اساسی برای بقا و استمرار در آن دیده نه می شود.

چیز دیگری که قابل ذکر می باشد این است که حکومت کنونی در تصمیم گیری های خود مستقل نبوده بلکه به هنگام تصمیم گیری ها به تصمیم خود امریکاییها از طریق مسئولین شان بویژه

آقای زلمی خلیل زاد- سفیر کبیر آمریکا در کابل، مرتبط است؛ زیرا زلمی خلیل زاد، مانند پال بریمر حاکم آمریکایی عراق، نقش حاکم بالنیابه آمریکا (Viceroy) در افغانستان را دارا است. مطبوعات جهانی چندین بار به این موضوع اشاره نموده است. عملاً هم زمانی که انسان به سخنان وی در افغانستان و شماری از کنفرانس های علمی و مطبوعاتی او در کابل یا بعضی از مصاحبه های دایویتی اش، گوش می دهد، طوری حرف میزند که رئیس جمهوری دولت افغانستان باشد!!

حتی خود کرزی نیز از طرف نیروهای آمریکایی که مکلف به حمایت و پاسداری وی هستند، در موقفی سخت قرار دارد. هنگامی که کرزی به شهر هرات سفر کرده بود پس از آن در جراید و روزنامه ها با خط درشت نوشته شد «کاش کرزی به هرات نمی آمد!!» این به سببی بود که مردمی با جاهدت و اعیان هرات که قصد دیدار با کرزی را داشتند از طرف سپاهیان شخصی آمریکایی تبار کرزی آزار و اهانت دیده بودند. مردم می خواستند که مقدم کرزی را گرامی دارند و از وی پذیرایی کنند ولی آمریکاییان پهره دار از رفتن ایشان نزد آقای کرزی مانع می شدند. وقتی با وی در این رابطه صحبت شد در پاسخ گفت: هیچ کسی حق مداخله در امور آنان را ندارد، حتی خودم!! بعضی از مردم اعتمادی به نقل از وزیران حکومت کرزی حکایت نمودند که آن وزیرها و معاونین و شخصیت های مهم دیگری در حکومت از طرف این سپاهیان شخصی خود مختار کرزی چقدر توهین و تحقیر می شوند. وی گفت: حامد کرزی در ماه می ۲۰۰۴ به همراهی شماری از وزیران وعده ای از شخصیت های عمده حکومتش میخواست به آمریکا سفر کند، وزیران کابینه کرزی به فرودگاه بین المللی کابل رفتند تا او و هیئت معیتی اش را بدرقه نمایند، در نزدیکی زینه هواپیما همه در یک صف ایستاده بودند، آقای رئیس جمهور با همراهی نگهبان و سگهایشان از راه رسیدند. نگهبانان به دو دسته تقسیم شده بودند، یک دسته با رئیس جمهوری حرکت می کردند تا او را بدرقه نمایند و دسته دومی در پشت سر صف وزیران قرار داشتند، وزیران از آنها اطلاع نداشتند. در میان بدرقه کنندگان مارشال فهیم معاون اول رئیس جمهوری و وزیر دفاع، دومین شخص مهم کشور پس از کرزی، قرار داشت. او ایستاده بود و دستهایش را در پشت کمرش گشاده بهم بسته بود، چون نگهبانان نزدیک شدند در موردش به شک افتاده او را به تفتیش و تلاشی آغاز نمودند، از دیدن این منظر نگهبانان مارشال فهیم اعتراض نمودند، وقتی نگهبانان حامد کرزی موضوع را دانستند در برابر نگهبانان فهیم دست به سلاح بردند و نزدیک بود که میان هر دو جانب جنگ در بگیرد و همه از دیدن این وضع تکان سختی خوردند و فضا شدیداً بحرانی شد ولی سعی داشتند که وضع را دوباره آرام سازند!! هنگامی که وزیران همسفر حامد کرزی خواستند که بکس های شان را بگیرند، نگهبانان کرزی بر آنها فریادی کشیدند که در گوشه گوشه فرودگاه طنین افگن شد (Don't move) (از جای خود تکان نخورید)

و در عین حال میله های تفنگ هاشان را به سوی آنها نشانه رفتند. این است نمای استقرار نظام سیاسی در افغانستان و استقلالیت این نظام!!

از این روست که تحلیلگران را این اعتقاد است که اندازه ناکامی حکومت کنونی در عرصه سیاسی و اجتماعی واداری به مراتب بیشتر از اندازه کامیابی هایش در این عرصه می باشد.

## ۲- عرصه اقتصادی:

هنگامی که جامعه جهانی دعه های پر زرق و برقی را به حکومت افغانستان سپرد و دادو فریاد زیادی را مبنی بر کمک های اقتصادی جهت بازی این کشور راه انداخت، در ابتدا مردم افغانستان نسبت به وضع خیلی خوشبین بودند و توقع داشتند که اقتصاد افغانستان در کوتاه ترین مدت به اوج شگوفایی خویش خواهد رسید، و انتظار داشتند که در مدت سه سال از عمر این نظام شاهد نمونه هایی از باز سازی باشند. ولی حقیقت آن بود که جامعه جهانی جهت باز سازی افغانستان بودجه های لازم را نه پرداخته است، زیرا آقای صدیق فرهنگ وزیر باز سازی حکومت کرزی می گوید: افغانستان در خلال پنج سال آینده جهت باز سازی بنیه اقتصادی و انکشاف آن، به ۳۰ الی ۳۵ میلیارد دالر نیاز دارد؛ زیرا که هشتاد فیصد از بنیاد های اقتصادی این کشور آسیب دیده است. در گزارشی که از طرف بانک جهانی به تاریخ ۲۰۰۴/۴/۲م صادر شده آمده است که افغانستان در لابه لای جنگ های مختلف و طولانی در حدود ۲۴۰ میلیارد دالر آسیب پذیر شده است. کنفرانسی که در توکیو انعقاد یافت، دولتها جهان صرف پنج میلیارد دالر را جهت باز سازی این کشور وعده سپردند، هم چنان در کنفرانسی که در شهر برلین به تاریخ ۲۰۰۴/۴/۳-۲م تشکیل شد، مبلغ ۸ میلیارد دلار وعده دادند. البته این مبالغ در مقابل مبلغی که بدان نیاز احساس می شود بسیار ناچیز به شمار می آید.

مشکل دیگری که در این راستا وجود دارد و در راه باز سازی حقیقی کشور سنگ مانع گشته آن است دول که وعده سپرده بود که جهت باز سازی افغانستان کمک خواهند نمود به وعده های خویش وفا نکردند. کمکها را به حکومت افغانستان عملا نسپردند. این دولت ها بر آن هستند که حکومت افغانستان از اداره های کافی و نظام اداری با صلاحیت برخوردار نیست که این دارایی ها را در جهتی به مصرف برسانند که برای آن مشخص شده است و اعتقاد دارند که این مبالغ مورد اختلاس و دزدی قرار خواهد گرفت و در جاهای کمک درستش به مصرف نخواهد رسید.

در عوض آنکه دولت های کمک دهنده، کمکها را به حساب حکومت افغانستان واریز نمایند تا سر پای خود بایستد و صلاحیت کاری پیدا نماید و از توان اداری مطلوب و مناسبی ( Capacity Building) برخوردار شود می خواهند که این اموال را بر حسب اجندای خودشان به مصرف برسانند و بدان مصالح خود را حفاظت کنند. هر یکی از کشورهای کمک دهنده در افغانستان مصالح



خاص خودش را دارا است، و می خواهد که از آن مصالح پاسداری نماید. به گونه مثال: پاکستان اصرار دارد، کمکی را که به افغانستان تخصیص داده در ساختن سرکی به مصرف برساند که پاکستان را به کابل وصل می کند. زیرا که آن سرک برایش از این رو اهمیت دارد که می تواند اموال تجارتهای خود را به آسانی در بازارهای افغانستان و آسیای میانه برساند. و یا بخاطر همین هدف می خواهد که خط آهن را از طریق قندهار تا بندر تورغندی برساند. شماری از دولتها اند که کمکهای خود را در عرصه تغییر اجتماعی به مصرف می رسانند چون غربی سازی و سکولارگری، شماری اند که قضیه زنان را از اولویت های کار خویش می شمارند. لذا تمام کمکها خود را جهت بهبود - از دید گاه خود شان - وضع اجتماعی و سیاسی زنان به مصرف می رسانند و از دادن کمک به پروژه های دیگر ابا می ورزند. این دولتها شرایط افغانستان را در نظر نمی گیرند و نه اولویتهای بازسازی این کشور را. سعی می دارند که کمکهای خود را از طریق شرکت های مربوط به آنان و یا از طریق مؤسسات غیر حکومتی (NGOs) که به آنها مربوط می باشد مصرف کنند. وزیر پلان آقای محمد محقق به تاریخ ۲۰۰۲/۷/۱۹م از این برخوردار جهت های کمک دهنده اعتراض نموده گفت که آنها با حکومت افغانستان هیچ نوع هماهنگی ای ندارند و خود را پابند به این نمی دانند که از فعالیت های خود به حکومت افغانستان گزارش دهند، گذشته از آنکه این کمکها را از طریق حکومت به مصرف نمی رسانند. این امر باعث بروز مشکلات زیادی میشود.

گاه گاه حکومت های کمک دهنده کمکهای خود را زیر نام کمک به افغانستان به مشاورینی می دهند که از طرف آنها در اداره های مختلف افغانستان کار می کنند و آن را وسیله ساخته اند برای زمینه کاریابی برای افراد بیکار خودشان. برای کسانی که به حیث مشاور تعیین می گردند حقوق ماهانه هنگفتی داده می شود. برای حکایت نمودند که یکتن از جوانان آلمانی که در مرحله ماستری درس می خواند در یکی از اداره های حکومتی افغانستان به حیث مشاور و برای مدت شش ماه تعیین گردید. این مشاور ماهانه ۱۵ هزار دلار امریکایی حقوق می گرفت و تجربه عملی ای که در اینجا بدست می آورد جزئی از برنامه درسی اش بود. او خود نیاز به آن داشت که چیزی بیاموزد نه در سطحی که برای دیگران مشوره دهد. زیرا که مشوره دادن به تجربه کافی و شناخت کامل از اوضاع کشور نیاز دارد. از این رو گفته می توانیم که مبالغی که از طرف کشورهای کمک دهنده به افغانستان داده شده دوباره به جیب خود آنها واریز شده است و یا به جیب مدیران مؤسسات و شرکتهای شخصی ای که مورد تأیید ان کشورها هستند، ریخته است.

از این رو سلسله بازسازی های افغانستان، هیچ دستاوردی در خلال سه سال نداشته جز آنکه راه کابل قندهار را اسفالت نموده است. غیر از آن دیگر هیچ نشانه ای از فعالیت اقتصادی و بازسازی به چشم نمی خورد. بر اساس گزارش بانک جهانی، در افغانستان هفت میلیون انسان مواجه به

گرسنگی هستند. و آنانی که مأوی و منزلی ندارند به ده ها هزار خانواده میرسند. چنان نشان می دهد که امریکا هیچ نوع رغبتی به این ندارد که پولی را در راستای بازسازی افغانستان به مصرف برساند، و بلکه آنچه برای آنها مهم می نماید آن است که از لحاظ نظامی بتوانند تنظیم القاعده و حرکت طالبان را از بین ببرند و بس. پس از آنکه این ابر قدرت جهان در عراق مشغول شده به افغانستان هیچ رغبت و علاقه ای نشان نمی دهد. از این لحاظ تحلیلگران می گویند: امریکا افغانستان را ویران ساخت، ولی به بازسازی آن آنگونه توجهی نکرد که به تخریب آن کرده بود!!

### ۳- عرصه امنیت:

در هر کشوری، مسایل امنیتی آن به مسایل سیاسی و اقتصادی ارتباط ناگسستنی دارد و از آن در هر عرصه متأثر می شود در آنها تأثیر می گذارد. در گذشته بار، بار گفتیم که آرامش یک کشور منوط به قناعت و رضایت ساکنان آن از نظام سیاسی موجود در آن کشور می باشد و آنهم همراه است با موجودیت مؤسساتی که از امنیت و آرامش کشور پاسداری و حفاظت نماید. آنچه به مسئله اول با قناعت همه مردم نسبت به نظام حاکم، مربوط می شود، در حالت فعلی افغانستان وجود ندارد، از این رو در ولایات جنوبی و جنوب غربی و ولایات مشرقی مجموعه های بزرگی وجود دارند که در خط مقابله و مقاومت علیه این نظام قرار دارند، زیرا که این نظام را وابسته به آمریکایی ها می پندارند. چنانچه معلوم است که همه روزه در این مناطق میان نیروهای مخالف نظام و نیروهای آمریکایی واردوی ملی به طور نمایان درگیری ها ادامه دارد. مسئولین بزرگ حکومت اظهار نظر می کنند که در مناطق مذکور امنیت کافی وجود ندارد. چنانچه زلمی رسول مشاور امنیتی حامد کرزی به تاریخ ۲۰۰۴/۵/۲۵ اظهار داشت که وضع امنیتی در مناطق هم مرز با پاکستان شدیداً مضطرب و پیر خطر است.

کسانی که از مناطق جنوب غربی کشور میبایند اظهار می دارند که نیروهای ضد دولتی در مناطق دورتر از شهرها با آزادی کامل زندگی می کنند و برای نیروهای حکومتی افغانستان نا ممکن است که در این مناطق بروند جز آنکه نیروهای امریکایی را با خود داشته باشند و برای مدت کوتاهی در آن مناطق وارد شوند و دوباره بیرون شوند. زیرا اگر در آن مناطق مدت طولانی تری باقی بمانند به خطر بزرگی مواجه خواهند شد. سخنگوی رسمی قوای آمریکایی در افغانستان (براین هیلفرتی) روز چهارشنبه ۲۰۰۴/۳/۳م در کابل گفت: قوای امریکا دشمن را در همه انحاء افغانستان زیر مراقبت قرار میدهد و هر جای که لازم دید عملیات را ضد آنها اجراء می نماید و پس از آنکه بر آنها حمله نموده و نیروهای شان را سرکوب می سازد، دوباره به مراکز اصلی خود باز می گردند، زیرا ماندن آنها در آن مناطق از خطر جدی خالی نمی باشد.

چیز دیگری که سبب نا امنی در ولایات مختلفی بویژه در شمال افغانستان شده موجودیت گروه های مسلحی است که خودشان را بنام مجاهدین سابق معرفی می دارند یا گروههای مربوط به تنظیمهای هستند که تا دیروز در خدمت شورویها و مزدوران کمونست آنان قرار داشتند. این گروه ها به اموال و ناموس و جان مردم تجاوز می کنند. و خود دارای زندان های ویژه ای هستند و هیچ کسی حق ندارد که بدون اجازه آنها در آن مناطق تحرک نماید. حرکت طالبان توانسته بود که این پدیده را در مناطق تحت کنترلش از بین ببرد ولی پس از آمدن نظام کنونی با قوت بیشتری باز گشته و شایع شده است.

حضور این گروه ها در مناطق تحت کنترل حکومت قوی تر است. افغانها همه بر خطیر بودن این گروه ها و این پدیده تأکید می ورزند. ولی آمریکا عوض آنکه سعی بدارد تا نظم و آرامش را با جمع آوری اسلحه از دست این گروه ها بازگرداند، تلاش می کند که به اهداف خودش برسد. گرچند که این کار باعث چند پارچه شدن افغانستان و تقسیم آن بدست این گروه ها شود. آمریکایی ها خودشان نیز در تقویت و فعال ساختن بیشتر این گروه ها - مجاهدین سابق - کمک میکنند. تا آنها را در مناطق جنوبی و جنوب غربی علیه مخالفین خود استعمال نمایند. (بران هیلفرتی) سخنگوی رسمی نیروهای آمریکایی در کابل به تاریخ ۲۰۰۴/۲/۷م اعلان نمود که آمریکا در نظر دارد که گروه هایی از مجاهدین سابق را بیرون از دایره ارتش ملی تنظیم نماید تا از آنها علیه تروریسم کار بگیرد.

مسئولین بلند پایه پنتاگون (وزارت دفاع امریکا) این برنامه را مورد تأیید قرار دادند. و اعلان داشتند که آن را به زودی به مرحله تطبیق در خواهند آورد. با آنکه همه مسئولین افغانستان از قبیل حامد کرزی و وزیر دفاع و مسئولین بلند پایه دیگر، این کار را گامی می پندارند برای ترک پرورش ارتش ملی. ولی آمریکا اصرار دارد که این پروژه را به مرحله اجرا در بیاورد زیرا که این کار خساره های جانی و مالی آنها را کمتر می سازد. زیرا تعداد زیادی از مردم را در میابد که از تجارب جنگی بسیاری برخوردار هستند و در مقابل مبلغ اندکی کار می کنند. امریکایی ها مصالح آنی خود را بر آینده و آرامش افغانستان ترجیح می دهند. ولی در حقیقت امر آمریکایی ها خودشان را فریب می دهند زیرا آنانی که در مقابل پول می جنگند کاری نمی کنند که در آن خطر جان شان نهفته باشد!!

اختلافاتی که میان گروه های سیاسی شرکت کننده در حکومت وجود دارد، سبب مختل شدن بیشتر وضع امنیت می گردد. تا این حال، همین مشکلات داخلی موجود سبب قتل معاون رئیس دولت حاجی عبدالقدیر، و کشته شدن وزیر هوانوردی در فرودگاه کابل شده است. حامد کرزی در قتل وزیر هوا نوردی جهت های از وزارت امنیت ملی را متهم نمود. شماری از آگاهان به این اعتقاد اند که آمریکایی ها سیاست کاری شان را بر ایجاد تفرقه استوار داشته اند و به این قناعت رسیده اند

که همین شیوه آسانتری برای آنها در تعامل با افغانها است. آنها بخاطر سرکوبی مخالفین شان بعضی از جهت ها را علیه جهت های دیگری تشویق می کنند. چنانچه در ولایت هرات به تاریخ ۲۰۰۴/۳/۲۳ رخ داد. آنها نایب زاده را تشویق نمودند که محمد اسماعیل خان را ترور نماید ولی او از حادثه ترور جان به سلامت برد ولی پسرش میرویس صادق که در آن زمان پست وزارت هوانوردی را در حکومت کرزی به عهده داشت به قتل رسید. این کار چند روز پس از دیدار زلمی خلیل زاد و جنرال برنو فرمانده قوای آمریکایی از ولایت هرات صورت گرفت.

اما موضوع دیگر که بایستی مراعات گردد تا در یک کشور آرامش و امنیت مستحکم گردد عبارت است از وجود مؤسسات ملی ای که به پاسداری از امنیت و استقرار کشور کمک می رساند. چون ارتش ملی و پلیس. ارتشی که بنام اردو ملی افغانستان توسط نیروهای آمریکایی تمرین داده می شوند. در خلال دو سال نخست در حدود ده هزار تن تدریب شده اند تا هسته اولی ارتش را تشکیل دهند. هرگاه یک کندک از آنها تمرین می دید به ولایات جنوبی و جنوب غربی جهت مقابله با جنگجویان طالب فرستاده می شد. روی این سبب پاسداران از خدمت در ارتش ملی ابا ورزیده پا به فرا گذاشتند.

جنرال ظاهر عظیمی، سخنگوی رسمی وزارت دفاع افغانستان، به تاریخ ۲۰۰۴/۲/۲۴ م در کابل اعلام داشت: از میان ده هزار تن نظامیانی که در جمع اردوی ملی افغانستان، تمرین داده شده بودند از خدمت عسکری فرار کرده اند، ولی وزارت دفاع سعی میورزد که آنها را دوباره به خدمت عسکری بازگرداند. گروپ هایی آماده شده اند تا با آنها گفتگو کنند و برایشان فشار وارد نمایند که به وظیفه عسکری خویش باز گردند.

افسران آمریکایی که وظیفه تمرین نظامیان اردوی ملی را به عهده دارند می گویند که تمرین دادن هفتاد هزار تن از نظامیان حد اقل شش سال را در برخوهد گرفت، که تمرین دادن ارتش افغانی تا سال ۲۰۱۰ م دوام خواهد نمود.

از سوی دیگر این اردوی ملی که برای یک کشور خیلی غریب چون افغانستان تربیه میشود و عساکر اش اینقدر تنخواهای گزاف میگیرند آیا به ظروف افغانستان مطابقت دارد، آیا برای افغانستان ممکن است که مصارف چنین اردو را بدون کمکهای خارجی تحمل نماید، آیا میتوان گفت که این اردو بعد از قطع کمکهای غربی تحلیل نمی شود و از بین نمی رود، آیا این اردو که بخاطر حفاظت از قوای خارجی مردم خود را بقتل می رساند به نظر عامه مردم اردو ملی پنداشته می شود، آیا این مؤسسه امنیتی یک مؤسسه قابل اعتماد وطنی است؟ آیا این اردو باین شکل از امنیت و استقرار کشور پاسداری کرده می تواند، اردوی که اعتماد مردم خود را جلب نه کند از عهده ای این وجیهه ملی

برآمده می تواند؟! ما به یک اردوی ضرورت داریم که واقعا ملی باشد نه به اردویی که بخاطر اهداف دیگران استعمال شود وبعد از رفتن قوایی خارجی تحلیل گردد.

اما پلیس ملی، در ولایات مختلف تمرین خواهند دید. تا این لحظه در این عرصه هم کامیابی قابل ملاحظه ای بدست نیامده است. بلکه می توان گفت که در این عرصه وضع بدتر از دو عرصه گذشته بوده و درجه ناکامی آن نیز خیلی بلند می باشد.

## **فصل پنجم**

### **مقاومت علیه تجاوز**

### **امریکا در افغانستان**

### تمهید

آنچه بیان داشتیم منظور آن این نیست که ملت افغانستان خودشان را به طور کامل به پروژه امریکایی تسلیم نموده است. آنچه بدان اشاره شد، گام هایی است که امریکا در افغانستان برداشته است و هر کسی که از بصارت و بصیرتی برخوردار باشد آن را درک می تواند کرد. و ممکن است که در پشت پرده از طرف امریکا گام های پوشیده ای نیز برداشته شده باشد که کشف آن به معلومات دقیقی نیاز دارد. با وصف آنکه عناصری از مردم افغانستان خودشان را به امریکایی ها تسلیم نمودند و از آمدن آنها پذیرایی کردند ولی تمام مردم این کشور به ایشان تسلیم نشده است. آگاهان بر وضع افغانستان برآنند که ملت افغانستان در برابر تجاوز آمریکا به چندین دسته منقسم شده است که در سطور آتی آن را به قدری تفصیل می نگاریم:

### دسته نخست:

این دسته پروژه امریکایی را پروژه خود می داند، آنها سعی دارند که افغانستان را غربی و سکولار بسازند. آنها از مدتها به این سو این خواب را در سر می پروراندند. ناگهان دریافتند که آمریکا آرزوی شان را جامه عمل می پوشاند. لذا در صفوف این پروژه قرار گرفته آنها مورد تأیید قرار دادند و شب و روز بخاطر پیروزی بیشتر آن فعالیت می کنند. این دسته در برگیرنده افغانهای امریکایی است که در جهان غرب شهروندی حاصل نموده و همانجای آنجا یافته اند و تحصیل کرده اند. آنها همراه با حمله آمریکا بر افغانستان به این کشور بازگشتند. این دسته به خاطر اشتراک فکری و فرهنگی شان، یگراست از پروژه امریکایی پاسداری می نمایند.

این گروه شامل طیف های مختلفی هستند که دشمنی با اسلام و عشق به جامعه فاسد و مفسد که در آن از آزادی کامل بدور از کنترل شریعت و عرف برخوردار باشند، آنها را با هم جمع کرده

است؛ و منظور شان از آزادی آزادی ای است که از انسان چهارپا می سازد. آنها اصرار دارند که نیروهای امریکایی برای مدت مدیدی در افغانستان باقی بماند. دلیلی که برای خود دارند این است که وجود نیروهای امریکایی در کشور سبب شگوفایی اقتصادی و تکنالوژیکی و مادی می گردد. و برای اثبات حقانیت موقف خود می گویند: تجربه حکومت های گذشته مانند حکومت مجاهدین و طالبان با تمام معیارها ناکام بوده است. این فرصت بدست مردم افغانستان آمده لازم نیست که آن را از دست دهیم. آنها با این منطق موجودیت نیروهای امریکایی را در افغانستان و اشغال آن را توجیه میکنند. آنها در این کار کاملا از نگرگاه مادی بحث می کنند و جنبه ارزشی و معنوی را یکسر از نظر می اندازند. گویا که آزادی در گذشته ها یک ارزشی خیلی پر بها بود ولی امروز دیگر بحیث یک ارزشی دینی و عنعنوی اصلا مطرح نیست!!

مخالفتان این دسته می گویند: نگاه کنیم که آیا توجه اصلی امریکا و جهان غرب در افغانستان به عرصه اقتصادی صورت می گیرد یا آنکه اموالی را که امریکا و متحدین اش به مصرف می رساند به صورت اغلب از طریق مؤسسات غیر حکومتی (NGOs) جهت فاسد کردن جامعه افغانی به مصرف میرسد. این چیزی است که اشرف غنی احمدزی - وزیر مالیه حکومت کزری - آنرا چندین بار اظهار داشته است. و از نقش مؤسسات غیر حکومتی و نفوذ آن لب به شکایت گشوده است.

مخالفین این گروه این را هم می گویند: اگر به دستاوردهای اقتصادی و مادی حکومت کزری و امریکا در افغانستان نگاه شود، از چیزی جز اسفالت کردن شاهراه کابل - قندهار یاد نمی توان کرد. این کار هم در وقتی صورت گرفت تا کزری بتواند که ازین پیشرفت مادی!! به نفع خود تبلیغات نموده پیروزی خود را مؤکد سازد.

از جانب دیگر آیا ملت می خواهد که شگوفایی مادی و پیشرفت اقتصادی را، در مقابل از دست دادن آزادی، دین، و عنعنات ملی خود بدست آرد و در عین حال اهانت و شکنجه و تحقیر و بمباران شهرها و قصبات و کشتار بی گناهان را از طرف نیروهای اشغالگر بخود بخرد؟؟ آیا در صورتی که اکثریت مردم از روی قناعت در عملیه بازسازی شرکت نجوید، شگوفایی مادی متحقق خواهد شد؟؟ آیا این ممکن نیست که جامعه جهانی به کمک سازمان ملل متحد و یا حضور نظامی نیروهای کشورهای اسلامی (اگر ضرورت دیده شود) در عوض کشورهای غیر اسلامی، زیر سرپرستی کانفرانس اسلامی شرایط را برای افغانها آماده سازد تا خودشان وبدون اعمال زور و تهدید، برای خود نظام و حکومت مناسبی را تشکیل دهند، و بی آنکه تانک ها و هواپیماهای بم افگن امریکایی زندگی شان را مواجه به خطر سازد؟؟ آنگاه همه مردم آماده می شوند که خانه و کاشانه شان را بازسازی نمایند و اقتصاد شگوفای افغانستان به شکل واقعی به سوی پیشرفت گام بردارد.

## دسته دوم:

این دسته مشتمل بر احزاب جهادی اعم از شیعه و سنی است؛ چون اتحاد اسلامی به رهبری استاد سیاف، جمعیت اسلامی به رهبری استاد ربانی، و شورای نظار به رهبری مارشال محمد قسیم فهیم و محمد یونس قانونی و عبد الله عبد الله، و جبهه نجات ملی به رهبری سید احمد گیلانی، جبهه نجات ملی به رهبری صبغت الله مجددی، حرکت انقلاب اسلامی به رهبری پسر مولوی محمد نبی محمدی پس از وفات پدرش، حزب وحدت اسلامی به رهبری عبد الکریم خلیلی، به استثنای مجموعه ای از حزب اسلامی محمد یونس خالص و مجموعه بزرگی از حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و حرکت طالبان.

احزابی که در ضمن جبهه متحد اسلامی قرار داشتند با آمریکایی ها در حمله بر نظام طالبان شرکت ورزیدند و پس از آن در کنفرانس بن نیز شرکت داشتند تا در بنیاد نهادن نظام سیاسی در افغانستان شرکت ورزند. احزاب دیگری نیز وجود داشتند که در ساختن نظام سیاسی شرکت کردند ولی در مقابله با طالبان دستی نداشتند. مانند جبهه ملی سید احمد گیلانی، و احزاب دیگری که بعدها وارد این پروژه شدند چون حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی.

احزابی که با امریکایی ها در جنگ علیه نظام طالبان همکاری نمودند، کارشان را این طور توجیه و تبریر نمودند که میان امریکایی ها و اتحاد شمال نوعی از مصالح مشترک وجود داشت. هر دو جهت خواهان آن بودند که از نظام طالبان خود را رها سازند. اتحاد شمال نظام طالبان را وابسته به پاکستان و مزدور آن کشور و بعضی از کشورهای دیگر می پنداشت و گناه ترور فرمانده احمد شاه مسعود را نیز برگردن آنها می افگند. و می گویند که طالبان هیچگاه آماده نبودند که مسائل را از طریق صلح حل و فصل سازند بلکه بر حل نظامی قضیه اصرار می ورزیدند.

و این برای اتحاد شمال ناممکن بود که نظام طالبان را سقوط دهند جز آنکه از جهت های خارجی کمک بدست آرند. وقتی که امریکایی ها حمله بر افغانستان را منظور خود قرار دادند برای آنها نیز شرایط مهیا گردید. از نگرگاه آنها این یک فرصت طلایی بود که از آن یابد مستفید می شدند، به همین خاطر ازین فرصت استفاده کردند و در این پروژه شرکت جستند.

مخالفین این دیدگاه می گویند: بدون شک نظام طالبان تا اندازه زیادی اعتماد اش به جهت های خارجی بود، و تصویری که از حل مشکلات افغانستان داشتند آن بود که مشکل خود را با جهت ها و احزاب سیاسی دیگر صرف از طریق نظامی حل سازند چنانکه می گفتند که آنها یا کاملاً خود را تسلیم نمایند و اسلحه شان را به زمین بگذارند و یا آنکه به میدان جنگ درآیند. ولی از نگرگاه شرعی و عرف افغانی درست نبود که جبهه متحد اسلامی در پهلوی آمریکا قرار گیرد تا نظام طالبان را سقوط



دهد.<sup>۶۷</sup> زیرا که در این حال مستفید اصلی کسی می باشد که از قوت بیشتر برخوردار می باشد. دانشمندان همکاری با آمریکا یی ها را حتی علیه نظام صدام حسین نیز حرام دانسته اند، در حالی که نظام او با تمام مقیاس های انسانی، نظامی ستمگر و زشتی بود که در آن هیچ کس شک نداشت.

این احزاب مشارکت خود را در فعالیت سیاسی - که آغاز اش شرکت در کنفرانس بن بود و تا هنوز هم ادامه دارد، و در آن وزارتخانه های مختلفی را از آن خود نمودند - از این نگرگاه درست و صحیح می پنداشتند که اگر آنها در پروسه امریکا سهم نه گیرند و در قدرت شرکت نورزند عرصه برای سکولارستها و مفسدین خالی می شود. آنها می گفتند که آنها در این بازی سیاسی شرکت جسته اند نه به خاطر مصالح مادی بلکه باین طریق آنها در حقیقت در جبهه مقابله با امریکا قرار گرفتند که می خواهد از طریق همکاران و وابستگان خویش برنامه خودش را در این کشور به مرحله تطبیق در بیاورد. و با این کار خواسته اند که میدان را به روی پروژه امریکایی تنگ سازند.

مخالفتان این دیدگاه بر آنها رد می کنند می گویند که هدف حقیقی از این مشارکت تنها مصالح مادی بوده و میخواستید ازین طریق به حکومت برسید و پست های بلند حکومتی را تصاحب شوید. شماری از آنها به سبب آن در حکومت شرکت نمودند تا از خودشان تهمت اینکه روزگاری را در جهاد سپری نموده اند و با عربهایی معامله کرده اند - که در آن روزها به کثرت به افغانستان سرازیر شده بودند تا علیه اتحاد شوروی جهاد کنند - از خود دور سازند.

اما اگر به کنش آنها به گمان نیک بنگریم و تصرفات شان را قبول کنیم می توان گفت که آنها در تصفیه حساب و تقدیر مصالح و مفاسد دچار اشتباه شده اند. فسادی که بر مشارکت این احزاب در قدرت سیاسی و آنهم به رهبری شخصیتهایی که علیه اتحاد شوروی جهاد را رهبری نمودند، مترتب می شود به مراتب بیشتر از آن مصلحتی است که بتواند این مفسده را جبران نماید یا با بدست آوردن آن مصلحت از مفسده اش چشم پوشید. زیرا که این مشارکت در قدرت سیاسی در شرایطی صورت می گیرد که کشور از طرف امریکایی ها اشغال شده، کودکان و زنان و بزرگ سالان آن زیر بمباران وحشیانه امریکایی ها تکه و پارچه می شوند، و امریکا تلاش های مذبحانهای را جهت غربی سازی افغانستان بکار انداخته است که بر اساس آن مفاسد بزرگ هست و بود این ملت را به نابودی خواهد کشانید.

---

۶۷ در کدام عرف شرعی و افغانی وجود داشت که طالبان همراه با ارتش پاکستان و شبکه القاعده، (از تمام کشورهای عربی و چیچین و ازبکستان و ترکستان چین و غیره) علیه برادران و هموطنان خود حمله کنند و درختان شان را قطع کنند و همه زنده جان را از بین ببرند. (مترجم)

از سوی دیگر اگر این احزاب بر آن هستند که شرایط مقاومت نظامی برایشان علیه اشغال آمریکا ممکن نیست، برایشان این ممکن است که مقاومت صلح آمیز و سیاسی نمایند و آنهم از طریق مخالفت با نظام نه از طریق مشارکت در قدرت. این احزاب با مشارکت خویش از یکسو به اشغال آمریکا صحنه گذاشتند و از سوی دیگر خود را بدنام کردند. پس از آنکه آمریکا اهداف خود را توسط آنها برآورده سازد همه را یکی پی دیگری بدور خواهد ریخت. البته نشانه های این بیرون ریختن ها نمایان گشته است. آمریکا کشوری است که دوست را تا زمانی می شناسد که به او نیاز داشته باشد. و هرگاه اهداف خود را توسط وی برآورده کند دوباره رشته دوستی را می گسلد. آنها بر هیچ کسی جز وفادران و نمایندگان معلوم الحال پروژه خودشان اعتماد نمی کنند.

بعضی از آنها به این نظر هستند که وجود نیروهای امریکایی نشان امان برای ملت افغانستان است. زیرا آنها اعتقاد دارند که هرگاه نیروهای خارجی از این کشور بیرون شود ملت افغانستان دوباره در جنگهای داخلی خرد و خمیر خواهد شد. درست همانگونه که پس از سقوط نظام کمونستی و آمدن نظام مجاهدین صورت گرفت؛ آنگاه خون مردم بی گناه به زمین خواهد ریخت و اموال مردم به تاراج خواهد رفت و دارایی های عامه غصب خواهد گردید.

آنانی که با این دیدگاه مخالف هستند می گویند: این مفسده احتمالی نه باید سبب قبول نمودن اشغال سرزمین افغانستان از طرف بیگانگان باشد، بلی این موضوع از رهبری سیاسی و ملی و مردم چیز فهم افغانستان تقاضا دارد که در این موضوع بیندیشند که چگونه می توان میان اخراج قوای آمریکا از کشور و میان عدم بازگشت به هرج و مرج و مشکلات به کشور توفیق ایجاد نموده ظرفی را مهیا سازند تا نیروهای بیگانه از کشور برآید و در عین حال از جنگهای داخلی احتمالی جلوگیری بعمل آید، و برای نیروهای امریکایی یک تقسیم اوقات زمانی ای داده شود که در خلال آن مدت خاک افغانستان را ترک گویند. و در این مدت - که لزوما باید بسیار کوتاه باشد - جهت های مؤثر در جامعه از طریق مذاکرات باهم تفاهم نموده در باره ی قضایای اساسی اتفاق نمایند و در نتیجه این تفاهم مؤسسات میهنی که بتواند صلح و ثبات را در کشور قایم سازد از قبیل ارتش و پلیس و نظام امنیت و غیره مؤسساتی که جامعه به آن نیاز شدید دارد، تأسیس گردد.

در عین زمان تلاش شود که از طریق این مؤسسات میهنی افغانها مورد شکنجه و آزار واقع نشوند. زیرا اگر افغان ها از طرف این مؤسسات مورد شکنجه و آزار واقع شوند آنها نیز سبب نزاع می گردند. باید تلاش های آشتی جویانه ملی بر اساس آزادی و استقلال افغانستان ادامه پیدا کند، و به هیچ وجه درست نیست که مردم احتمال بروز چنین مشکلات را ذریعه ای برای پذیرایی از نیروهای بیگانه در سرزمین افغانستان بگردانند.

## دسته سوم:

گروهی در افغانستان وجود دارد که با موجودیت آمریکا در کشور مخالفت می‌ورزد و وجود آنها را در این کشور اشغال آشکار می‌پندارد و به این نظر هست که مقاومت و مخالفت پروژه آمریکایی در افغانستان کاری بسیار ضروری و مهم است، ولی در مقاومت خود از وسایل صلح آمیز استفاده می‌کند و در قدرت سیاسی شرکت نمی‌جویند، و پستهای را تصاحب نه می‌شوند که ممثل دولت باشد، این گروه بر آن است که مقاومت علیه اشغال کشور و مقابله نظامی با آن کار ضروری است ولی مجموعه‌هایی که فعلاً در ساحه مبارزه مسلحانه قرار دارد از کفایت کافی برخوردار نیست که بتواند پس از براندازی قدرت سیاسی حکومت مطلوبی را بنا نهد.

این گروه بر آن هست که گروه‌های مقاومت سابق الذکر، تصمیم‌گیری‌شان به دست خودشان نیست و بر جهت‌های خارجی اعتماد دارند که قبلاً هم آنها را در میدان گذاشته چندین بار فریب داده است.

آگاهان امور بر این نظر هستند که تعداد زیادی ملت افغانستان مؤید این نگرگاه هستند. و تحلیلگران را نیز این اعتقاد است که اغلیت خاموش افغانستان نیز به تأیید این مفکوره رأی خواهند داد. اینان اگر رهبری سالم و قابل اعتمادی پیدا کنند که استعداد و صلاحیت کاری داشته باشد و در عین حال از استقلال فکری برخوردار باشد و به هیچ جهت خارجی خودش را نفروخته باشد فوراً به صف آنها خواهند پیوست.

## دسته چهارم:

گروه چهارم راه مقاومت نظامی علیه اشغال کشور را برگزیده است. این گروه موجودیت نیروهای نظامی آمریکا را در افغانستان اشغال تلقی نموده باین نظر هستند که وجوباً باید با آن مقابله نظامی صورت گیرد. آنها این کار را یک موقف شرعی میدانند و می‌گویند که نصوص دینی نیز موقف آنها را تأیید می‌نماید. این دسته گروه‌ها و عناصر آتی را شامل می‌گردد:

### ۱- جنبش طالبان:

بزرگترین گروهی که در میدان نظامی بیرون شده و علیه نظام - به اصطلاح آنها - مزدور و وابسته مقاومت می‌کند جنبش طالبان می‌باشد. هنگامی که نظام طالبان فرو پاشید یک مجموعه کوچک پیشتر از سقوط که خود را «خدام الفرقان» نام گذاشتند از پیکر جنبش اصلی طالبان جدا شدند. آنها به این نظر بودند که در تقسیم میراث طالبان سهمی داشته باشند و در حکومتی که پس از سقوط طالبان زیر سرپرستی آمریکا در افغانستان تشکیل می‌یابد، شاید سهم بزرگی بدست آرند. از شخصیت‌های بارزی که در ساختن آن مجموعه نقش بازی نمود یکی مولوی ارسلا رحمانی بود که در اغلب حکومت‌های تشکیل شده بعد از سقوط رژیم کمونستی در سال ۱۹۹۲م نقش داشته است.

شخصیت دوم آنها عبد الحکیم مجاهد بود که در امریکا نمایندگی طالبان را به عهده داشت. واز آن جمله امین جان مجددی نیز بود. ولی این تعداد جدا شده از پیکر حرکت اصلی که در پهلوی ملا عمر باقی ماند چنان اندک بود که نمی توان آن دو را با هم مقایسه نمود. از این رو نه حکومت مؤقت به آنها وقعی گذاشت و نه امریکا. زیرا مردم به آنها اعتمادی نداشتند. از دیدگاه مردم افغانستان رد نمودن مردمی که به دوستان خود در وقت مشکل بی وفایی می کنند، در تاریخ کهن این سرزمین ریشه دارد.

هنگامی که در شمال افغانستان میان امریکایی ها و طالبان جنگ رخ داد، جنبش طالبان بهترین جنگجویان خود را از دست دادند. از آنجا که متوقع بود که حمله بر طالبان از شمال آغاز میابد، جنبش طالبان بهترین جنگجویان خود را به آن منطقه گسیل داشتند. در حالی که این کار دست بردند که حکومت ایران به آنها نصیحت کرده بود که چنین اشتباهی را مرتکب نشوند که نتیجه اش بسیار وخیم است. و برای آنها گفته بود که از شمال افغانستان عقب نشینی کند و در منطقه جنوب کشور که برای آنها عمق استراتژی به شمار می آید، جابجای شوند. ولی طالبان این نصیحت را از طرف ایران فریب پنداشتند و گمان داشتند که ایران می خواهد که شمال افغانستان را به این وسیله به جبهه متحد اسلامی بدون جنگ تسلیم دهد. در خلال آن جنگها تقریبا پانزده هزار تن - چه پیش از اسیر شدن و چه بعد از آن - کشته شدند در حالی که ده هزار تن دیگر به اسارت در آمدند. ولی با وصف آن هم رهبران جنبش طالبان، چه آنانی که در شمال قرار داشتند مانند ملا فاضل و ملا داد الله و ملا نوری و غیره و چه آنانی که در جنوب کشور می زیستند، از دست تهاجم امریکا آسیب بزرگی ندیدند. از آن رو توانستند که نیروهای باقی مانده شان را در ولایات هم مرز با پاکستان به زودی زود نظم دوباره بدهند. لذا طالبان در ولایات قندهار و اطراف آن و پکتیا و پکتیکا و غیره حضور قوی دارند که در حقیقت این ولایات را ولایات نفوذ طالبان و منطقه عمق استراتژی آنان گفته می شود.

پس از آنکه این جنبش صفوف خود را دوباره منظم ساخت علیه امریکایی ها جنگ های چریکی را آغاز نمود. پس از آن توانستند که علیه نظام فعلی افغانستان و نیروهای امریکایی جنگ های بزرگی را هم تدارک دهند که از آن جمله از جنگ شاهی کوت - که امریکایی ها آن را جنگ «اناکوندا» نام گذاشته اند - یاد نمود. هم در ولایات ارزگان و قندهار و پکتیا و پکتیکا و غیره جنگ های جدی ای را علیه آنان تدارک دیدند. وسایل ارتباط جمعی همه روزه درباره جنگهایی که در این منطقه رخ می دهد خبر می دهند.

در این زمان از شخصیتها و رهبران نظامی طالبان که در این منطقه شهرت کسب نموده مولوی جلال الدین حقانی در ولایت پکتیا و خوست است، و مولوی سیف الرحمن در ولایت پکتیا، قاری

عبد الرحیم در منطقه سپین بولدک ولایت قندهار بود که در یک جنگ رویارویی با امریکایی ها جانش را از دست داد.

از جمله رهبران نظامی معروف آنها در ولایات جنوب غربی ملا برادر آخوند است که از نزدیک ترین افراد ملا عمر به شمار می رود، و ملا اختر محمد عثمانی که در زمان طالبان فرمانده فرقه قندهار بود و ملا عمر وصیت کرده بود که اگر در اثنای حمله امریکایی را کشته شد، به جایش او رهبری جنبش را به عهده بگیرد. و ملا داد الله، یکی از چهره های معروف طالبان که در وقت هجوم امریکا بر افغانستان نیروهای طالبان را در شمال افغانستان رهبری می کرد.

جنبش طالبان فعلا در مواجهه با نیروهای خارجی شیوه جنگ های چریکی را پیش گرفته اند. ولی گاه گاه جنگ های بزرگی را نیز تدارک می دهند مانند جنگ شاهی کوت و جنگهای دیگری که میان آنها و میان نیروهای امریکایی و حکومتی در ولایت ارزگان و قندهار رخ داد. از این رو به تعداد زیادی افراد نیاز ندارند. در چنین حالت طبیعی است که تعداد جنگجویان کم باشد. زیرا کسانی که بخاطر اغراض مادی با طالبان همراه شده بودند از آنها جدا شدند. تعداد زیادی از آنها را می بینی که به کارهایی بازگشته اند که پیش از همراه شدن با طالبان به آن مشغول بودند. مانند تدریس در مدارس دینی و امامت در مساجد و دیگر امور.

حرکت طالبان در پهلوی اجرای عملیات نظامی، دست به فعالیت های تبلیغاتی و فرهنگی نیز می زند. شماری از جراید و مجلات را نیز صادر می کنند که از جمله جریده ای را بنام پاحون (انقلاب) نشر می کنند. به گمان غالب که این جریده از شهر پشاور پاکستان به نشر می رسد. گذشته از آن شماری از سخنگویان رسمی ای به خود انتخاب کرده اند که دیدگاه طالبان را در مطبوعات جهانی و منطقوی بیان می کنند. از جمله آنها از طیب آغا و ملا حکیمی یاد می توان کرد. در این اواخر نام محمد یاسر - یکی از چهره های معروف دوره جهاد علیه اتحاد شوروی - نیز بنام سخنگوی رسمی طالبان بر سر زبان ها افتاده است.

در عین زمان مردم از وجود اردوگاه های تدریسی طالبان در بیرون قلمرو افغانستان سخن می گویند، ولی یکی از فرماندهان معروف این حرکت بنام ملا ملنگ گفته است که افراد جدید طالبان را به شیوه جنگ های چریکی در داخل مرزهای افغانستان تمرین می دهند که این شیوه در مقابله با نیروهای امریکایی مفید می باشد. وی می گوید: <sup>(۶۸)</sup> بنده در یک زمان پنج الی هشت تن را تمرین می دهم. ما نمی توانیم که در بلندی ها اردوگاه های واضح و آشکار اتخاذ نماییم. زیرا آن اردوگاهها به زودی افشا شده از طرف هواپیماهای امریکایی مورد بمباران قرار می گیرد. بلکه تمرین افراد مان در

(۶۸) مصاحبه با مجله کریستن ساینس مونیتر به تاریخ ۲۷/۶/۲۰۰۳م در منطقه میرانشاه پاکستانی.

اردوگاه های متحرک صورت می گیرد. ما بیشتر از سه روز در یک منطقه باقی نمی مانیم. در خلال آن تمرین افراد بر تکتیک های جنگ چریکی و اسلحه نو به اتمام می رسد. ملا ملکنگ اضافه نمود: در روشنی ملاحظات و نصایح اهل خبره در عرصه های نظامی، به ویژه در عرصه جنگهای چریکی، که از طرف برادران عرب برایمان رسیده استراتیژی جنگی جنبش طالبان را پیشرفته تر ساختیم.

#### ب: حزب اسلامی به رهبری حکمتیار:

گروه دیگری که در جبهه مقاومت علیه نیروهای امریکایی قرار دارد حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار می باشد. این حزب یکی از بزرگترین احزاب جهادی در دوران مقاومت علیه اتحاد شوروی می باشد که از نظم و دسپلین خاصی برخوردار بوده است. آقای حکمتیار هنگامی که در ایران به سر می برد. از همان آغاز حمله امریکا بر افغانستان، از لایه لای مصاحبه های خود با روزنامه ها و مطبوعات و دیگر رسانه های خبری جهان مخالفت خویش را با هجوم امریکا بر افغانستان اعلان داشت. و هنگامی که از طرف امریکا تحت فشار قرار گرفت و احساس نمود که تهران با هماهنگی امریکا او را از ایران بیرون خواهد راند و امریکا خواهد توانست که در اثنای تبعید و بیرون شدن از کشور ایران، او را دستگیر نماید، این را ترجیح داد که در ماه مارچ ۲۰۰۲م به شکل بسیار مخفی تهران را ترک گفته در قلمرو افغانستان خود را از انظار مردم مخفی نماید.

به موجب اعلامیه ی وزارت خارجه امریکا که به تاریخ ۲۰۰۳/۲/۱۹م به واسطه ریچارد باوچر، سخنگوی رسمی آن وزارت، قراءت گردید، امریکا حکمتیار را در لست مطلوبان خویش در آورد. در اعلامیه آمده بود که امریکا قراین و معلومات زیادی بدست آورده است که به دست داشتن آقای حکمتیار در اعمال ترورستی - که دو گروه القاعده و طالبان انجام دادند - دلالت می کند. به این سبب امریکا او را بموجب صلاحیتهای دستور اداری شماره ۱۳۲۲۴ یکی از ترورستان جهانی قلمداد نمود. در عین زمان ایالات متحده امریکا از کمیته مجازات ملل متحد در خواست نمود که نام حکمتیار را در لست اشخاص و جهت هایی قرار دهد که در اعمال ترورستی قابل مجازات با اسامه بن لادن و القاعده و طالبان دست داشته است. این فیصله امریکا بر اساس فیصله های شورای امنیت سازمان ملل متحد تحت ارقام ۱۲۶۷ و ۱۳۹۰ و ۱۴۵۵، دول عضو در ملل متحد را ملزم می گرداند که علیه وی عقوبت هایی را اعمال نمایند، که منجمد نمودن حسابات بانکی وی یکی از آن عقوبت ها می باشد.<sup>(۶۹)</sup>

---

(۶۹) اعلامیه رسمی وزارت خارجه امریکا که به تاریخ ۲۰۰۳/۲/۱۹م به نشر رسید و در سایت خاص وزارت

خارجه امریکا نیز وجود دارد.

هوایماهای آمریکایی در مناطق شرقی و جنوبی افغانستان به طور دوامدار عکس های سه شخصیت؛ حکمتیار، اسامه بن لادن و ملا محمد عمر، را که در ابتدای لست مطلوبین نزد نیروهای آمریکایی قرار دارند، به نشر می رساند.

آقای حکمتیار فتوای شرعی ای را صادر نموده در آن جهاد علیه نیروهای آمریکا در افغانستان را فرض عین خوانده و افغانستان را دار الحرب دانسته مؤیدین نیروهای آمریکایی را بمثابه کمونستانی قلمداد نمود که در زمان حکومت کمونستی از نیروی شوروی دفاع می کردند. وی مردم افغانستان را به طور عموم به این دعوت نمود که از مجاهدین مقاومت کننده بر علیه قوای آمریکا پشتیبانی نمایند. حکمتیار در سخنان خویش به نصوص شرعی استناد ورزیده است.<sup>(۷۰)</sup>

بعد از آن نامه ای به تاریخ ۲۰۰۳/۱/۲۱ به زبان پشتو فرستاده و در آن بقول خویش فرهنگیان و فرماندهان دوره جهاد را که «دین و ولای خود را بخاطر بدست آوردن چند دلار پست و ناچیز، به آمریکایی ها نفروخته اند» مخاطب قرار داده می گوید: «جهادی که امروز در برابر آمریکایی ها صورت می گیرد از اجر و پاداش جهادی که در برابر شوروی می شد بیشتر است» و گفته است که آمریکایی ها «بخاطر نابودی مسلمانان، جنگ صلیبی دیگری را برافروخته اند. و آنها از یهودیان غاصب و اشغالگر - که بر قبله نخستین مسلمانان استیلا نموده اند و برادران مسلمانان را در فلسطین عزیز به خاک و خون می کشانند - پشتیبانی می کنند و در دول اسلامی پایگاه های نظامی تشکیل داده و قصد سیطره بر آن را دارند تا از آن طریق بر تمام جهان حکمفرما شوند.

حکمتیار این دیدگاه را با قوت مطرح می سازد که: آنانی که به فرضیت جهاد و حتمی بودن آن علیه آمریکایی ها اعتقاد ندارند از ابجدیات اسلام بی خبر بوده و از جریاناتی که در ما حولش می گذرد بی اطلاع است». حکمتیار افغانهایی را که در صف آمریکایی ها و در مقابل ملت خود ایستاده اند و با نیروهای آمریکایی در قتل و کشتار مردم بی گناه و نابودی خانه ها و مساجد همکاری نموده اند، خیانت کار و منافق خوانده است».

حکمتیار در نامه خویش به شرح و تحلیل اوضاع کنونی افغانستان پرداخته گفته است. «ایالات متحده آمریکا تلاش دارد که غیرت اسلامی را در اذهان مردم مجاهد افغانستان - که تاریخ آن ملامال از جهاد علیه طاغوتیان و تجاوز گران بوده - بکشد، ولی مردم مجاهد افغانستان به هیچ وجه حاضر نخواهند شد که بر علیه اسلام معامله کنند و به غیر آن تن به رضایت دهند». وی هم چنان در نامه خویش به «تهاجم فرهنگی و مطبوعاتی علیه ملت افغانستان، و ترویج فساد اخلاقی و بی حجابی، زیر

---

(۷۰) مقاله ها و مصاحبه های حکمتیار پس از حادثه ۱۱ سبتمبر به زبان های فارسی و پشتو که در پشاور تحت

عنوان فتوای شرعی به چاپ رسیده است. ص ۲۳۸.

نام هنر و تفریح و دیموکراسی، در میان ملت افغانستان، اشاره نموده می گوید: امریکاییها به این چنین قضایا طوری اهتمام دارند مثل آنکه این مسایل از ضرورت های اولی این ملت فقیر و میهن مخروبه است!!»

حکمتیار تأکید میورزد که «نیروهای بیگانه به صورت فوری از کشور بیرون شود و حکومت دیگری از طرف مردم افغانستان و به انتخاب خود آنها تشکیل گردد و از راه انتخابات آزاد نمایندگان پارلمان افغانستان از میان شهروندان این کشور به آن مجلس ملی راه پیدا کنند.»

وی در نامه طولانی خویش حامد کرزئی را نیز مورد خطاب قرار داده می گوید: «ملت افغانستان کارمل کمونست را دیروز استفرغ نمود و کارمل آمریکایی را امروز استفرغ خواهد کرد، جهان باید بداند، ملتی که کمونیزم را نپذیرفت و بخاطر نابودی نظام کمونستی یک و نیم ملیون قربانی را متحمل گردید، آمریکایی ها نیز قادر نخواهند شد که نظام دست نشانده و مزدور خود را بر آنها تحمیل نمایند که به جهاد عشق میورزد و به شهادت در راه خدا افتخار می کند.»

حکمتیار نامه اش را با مخاطب قرار دادن ملت افغانستان به پایان می رساند و از آنها می خواهد که در مقابل نیروهای آمریکایی و هم پیمانان شان دست به قیام بزنند و با مجاهدین دست همکاری پیش نموده اسرار آنها را مخفی بدارند و درباره دشمن و فعالیت های آن معلومات مفید را در دست ایشان قرار دهند. هم چنان از امت اسلامی خواسته است که در صفوف مجاهدین و دفاع از «جهاد مبارک» قرار گیرند، چنانچه در زمان جهاد علیه شوروی قرار گرفتند. با آنکه در ابتدا نیز قطعنامه ای صادر کرده بود و در آن تأکید نموده بود که به جهادش علیه نیروهای آمریکایی و اشغال آمریکا ادامه خواهد داد ولی حکومت مؤقت افغانستان را مورد حمله قرار نخواهد داد.<sup>۷۱</sup> زیرا که اگر نیروهای آمریکایی از افغانستان بیرون شود این نظام خود به خود سقوط خواهد کرد.

تلاش های رژیم کرسی جهت ایجاد انشقاق در صف حزب اسلامی: وقتی که حکمتیار در برابر آمریکا و حکومت کرسی چنین موقفی اتخاذ نمود، اعضای حزب اسلامی در افغانستان شدیداً زیر فشار قرار گرفتند. نیروهای امنیتی به طور اغلب از میان اعضای احزابی انتخاب شده اند که در معارضه با حزب اسلامی قرار داشته که از جمله احزاب جهادی گذشته به شمار می رفتند. این افراد امنیتی برآمدن سکولاریست ها و کمونستها هیچ اعتراضی نمی کنند که پست های بلندی را در اداره و دولت تصاحب شوند و اگر شخصی از حزب اسلامی وارد کابل شود و پستی را تصاحب شود،

---

<sup>۷۱</sup> - مرکی او مقالی کتاب حکمتیار که در پشاور طبع شده ص: ۳۲۶ زیر عنوان "د کابل د خونری چاودنی په

اروند".



قیامت را برپا می کنند بلکه بر افراد حزب اسلامی به ویژه فرماندهان مربوط به آن را مورد تعقیب قرار می دادند.

تعداد زیادی از رهبران حزب اسلامی از لحاظ شرعی به موقف حکمتیاری قناعت داشتند، ولی نظر آنها این است که مردم افغانستان دیگر از جنگ مسلحانه خسته شده است و مقاومت نظامی در شرایط کنونی، مفید تمام نمی شود، بخاطر آنکه شرایط درست و مناسب آماده نیست. در ابتدا تصمیم گرفتند که در بازی سیاسی شرکت جویند و از طریق فعالیت سیاسی اهدافی را متحقق سازند که در راستای آن حکمتیاری تلاشهای نظامی میورزد و آن عبارت است از بیرون راندن نیروهای امریکایی از افغانستان. بنابر آن مذاکرات خود را با جهت های سیاسی امریکا به رهبری زلمی خلیل زاد ورهبری نیروهای امریکایی و نیروهای حافظ صلح ملل متحد (ISAF) آغاز نمودند.

این مذاکرات مدت طولانی ای دوام پیدا کرد. در اثنای این مذاکرات سازمان ملل متحد همه پرسشی ای پیرامون موقف گیری مردم درباره اشغال امریکا در چندین ولایت انجام داد. نتیجه همه پرسشی آن بود که هشتاد فیصد آنانی که زیر پوشش همه پرسشی قرار گرفته بودند دیدگاه حزب اسلامی را تأیید قرار داده بودند و موقف طالبان در مرتبه دوم قرار داشت. این همه پرسشی موقف حزب اسلامی در مذاکرات را تقویت نمود.

در پهلوی آن حامد کرزی خود را در موضعی ضعیف یافت، زیرا نتوانست که نژاد های دیگر را به سوی خود جلب نماید، مانند تاجکها، ازبکها و هزاره ها. در عین زمان اعتماد پشتون ها را با استمرار بمباران امریکا بر مناطق شان، به زندان رفتن نزدیکان شان به توسط امریکای ها و مواجهه گشتن آنها به اهانت و تحقیر و تلاشی شدن خانه هاشان، از کف داد. او در مناطقی که اغلیت سکان آن را پشتون ها تشکیل می دهند نیاز داشت که از وی پشتیبانی نمایند و امریکایی ها نیاز داشتند که فشار نظامی را از سر خود کم سازند و تعداد بیشتری را به بی طرفی در جنگ سوق دهند.

آگاهان بر این باور هستند که از شروط مجلس شورای حزب اسلامی در مذاکرات این بود که در مذاکرات از یک موقف قوی وارد شوند، و یکی از خواسته هاشان آن باشد که برای بیرون رفتن نیروهای امریکا از افغانستان زمان معینی در نظر گرفته شود و برای خروج آنها جدول زمانی تعیین گردد.

شماری از افراد حزب اسلامی که با این پروژه مخالف هستند می گویند که تعدادی از اعضای مذاکره کننده فرصت را برای خواسته ها و امتیازات شخصی مناسب یافتند لذا به تصمیم های مجلس شوری پشت پازده تأیید خود را از حکومت کرزی به تاریخ ۲۰۰۴/۵/۲ در کابل اعلان داشتند. این هیئت در برگیرنده یازده نفر بود که عبارت بودند از: مولوی جانباز سرفراز سابق رئیس کمیته برنامه ریزی و پلان حزب اسلامی، جان محمد همکار سابق رئیس کمیته صحی، سید رحمان واحدیار، معلم

عبد العزیز ، عبد القدیر کریاب، عبد الهادی ارغندی وال، فضل محمد ابراهیمی، عبد الحنان وحید، مهندس عبد الغفار (سابق فرمانده حزب در ننگرهار)، محمد قاسم همت و مولوی عطاء الله لودین. بعضی از اعضای هیئت مذکور در کنفرانس که در کابل دائر نموده بود گفت: ۹۰ فیصد افراد و کادرهای حزب اسلامی از پروژه آنها پشتیبانی خواهند نمود. و امیر حزب اسلامی از آنها جدا شده است، سفارت امریکا نیز این تلاش و پروژه حزب اسلامی را مورد تأیید قرار داد و اعلامیه ای را صادر نمود که افغانستان دیگر خانه تروریسم و ترورستان نخواهد بود. تحلیلگران بر آن هستند که امریکا و کرزی توانستند باین ترتیب در صفوف داخلی حزب اسلامی شق ایجاد نمایند و آن را از هم جدا سازند.

ولی یک تعداد از تحلیل گران به این نظر هستند که حزب اسلامی افغانستان باین ترتیب توانست که کارها را بین افراد خود توزیع نماید، و این مجموعه ای که بخاطر آغاز کار سیاسی به کابل رفته به توافق با حکمتیار به این کار دست زده، و میخوایند که همان مقصدی را که حکمتیار میخواید از راه جنگ بدست آرد، اینها از راه مبارزه سیاسی باو برسند، ولی تا هنوز اینها نتوانستند که تشخیص سیاسی خود را تثبیت نمایند، زیرا این کار از طریق یک برنامه جسورانه ای سیاسی مستقل که اساس اش فعالیت‌های گوناگون سیاسی برای آزادی افغانستان از نیروهای اشغالگر امریکا و طرح برنامه بدیل برای ساختن یک حکومت اسلامی، مستقل و آزاد، و گشودن راه تفاهم به همه نیروهای ملی و اسلامی ممکن است، ولی اینها تا فی الحال - به نظر عامه ای مردم - به حیث یک جهت تأیید کننده حکومت کرزی بنظر می رسد، ولی طرز عمل این مجموعه و مواقف آینده اینها جواب این را خواهد داد که آیا این مجموعه صاحب یک مشروع سیاسی و دینی مستقل است و یا هم یک جهت تأیید کننده حکومت فعلی که زیر سایه ای اشغال امریکا بسر می برد.

#### ت : حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص:

جهت سومی که در مقاومت نظامی سهم دارد حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص می باشد. اگر بگوییم که از میان این حزب امیر بزرگ سال ولی جوان همت آن در مقاومت شریک است که مردی نود ساله می باشد،<sup>۷۲</sup> بهتر خواهد بود. زیرا اکثریت مطلق افراد آن از هم پاشیدند. بعضی از آنها در پروژه امریکایی داخل شدند، چون فرمانده عبد الحق که به دست نظام طالبان در آخرین ایام حکومت شان کشته شد. و برادرش الحاج دین محمد که فعلا والی ننگرهار بوده و در ایام جهاد در نقش معاونیت یونس خالص کار می کرد. بعضیها خانه نشین شده اند و بعضی دیگر از ایشان در انتظار فرصت دیگری هستند.

<sup>۷۲</sup> - ترجمه کتاب درحالی صورت میگیرد که جناب مولوی صاحب خالص تقریباً یکماه قبل وفات یافته است

ولی وقتیکه پسر مولوی خالص آقای انوار الحق مجاهد - بخاطر متهم بودن او از طرف امریکابه روابطی با جنبش طالبان که قبلا هم با آنها ارتباط داشت - از طرف نیروهای امریکایی چندین بار مورد حمله قرار گرفت که توقیفش نمایند که موفق به دستگیری وی نشدند، او هم خود را مخفی نموده در مقابل آنها اعلان جهاد و مخالفت نمود و سپس از پدرش خواست که در مقابل امریکایی ها فتوای جهاد صادر نماید، و او هم بالفعل این فتوارا صادر نمود. فتوایش از طرف تلویزیون الجزیره و رادیوی بی بی سی و دیگر وسایل ارتباط جمعی به تاریخ ۱۴۲۵/۲/۱۵ هـ مطابق ۲۰۰۴/۴/۵ م صادر گردید. نظر به بزرگی سن هنگامی که نص فتوایش را می خواند آوازش بخوبی فهمیده نمی شد لذا پسرش انوار الحق مجاهد عبارت ها را پس از وی تکرار می نمود، تحلیلگران این کار را از ابتکارات پسرش می دانند.

انوار الحق مجاهد پسر مولوی یونس خالص در بعضی مصاحبه های مطبوعاتی<sup>(۷۳)</sup> خود درباره وقت اعلان جهاد گفته است: «شیخ محمد یونس خالص فتوای جهاد را قبلا صادر کرده بود، و کسیکه میگوید که این اعلان قبلا صورت نگرفته بود دلالت بر عدم علم وی می کند، زیرا هنگامیکه اتحاد شوروی به افغانستان حمله ور شده بود شیخ فتوای خود را در آن زمان صادر نموده بود. همچنان فتوای جهاد را زمانی صادر نمود که در سفری به آمریکا رفت و آنجا ریگان را به اسلام دعوت نمود. برایش گفت: مسلمان شو سلامت باقی خواهی ماند. این دعوتش او را دلالت به این می کند که در صورت تجاوز بر علیه آنها اعلان جهاد خواهد نمود».

انوار الحق مجاهد اضافه نموده گفت: «پیش از آنکه نظام طالبان فرو پاشد، و امریکایی ها بر افغانستان حمله ور شوند شیخ محمد یونس خالص آن وقت هم در مقابل آنها اعلان جهاد نمود. در آن زمان متن فتوایش در روزنامه های پاکستانی و افغانی به نشر رسیده بود. اما حالا که اعلان جهاد کرده در واقع تکرار حسن و تأیید همان فتوای گذشته اش است نه یک فتوای جدید».

چنان می نماید که این جهت تا هنوز کدام فعالیت نظامی مستقل ندارد. ولی در منطقه شرقی افغانستان تأثیر خود را دارد. و چنین به نظر می رسد که انوار الحق مجاهد با طالبان پیوسته همراه آنها یکجا به کار خود ادامه داده است. چون انوار الحق از احترام هر دو جانب مؤثر در مقاومت (طالبان و حزب اسلامی) برخوردار میباشد او سعی می ورزد که میان جناح های مختلف مقاومت و ساطت نموده آنها را با هم نزدیک نماید.

---

(۷۳) سایت انترنتی « وکالة الانباء الإسلامية ».

#### د: آسیب دیدگان به تصرفات نیروهای آمریکا:

شماری از خبرنگاران امور بر آن هستند که مردمی که از طرف نیروهای آمریکایی مورد تهاجم وحشیانه قرار گرفته، خانه هاشان تلاشی شده وبا زنان وریش سفیدان وبزرگ سالان شان برخورد حیوانی صورت گرفته، در اثنای بمباران و عملیات نظامی شان مردم بی گناه آسیب پذیر شده، آنها نیز علیه نیروهای آمریکایی ونظامیان افغانی عملیات هایی را اجرا می کنند. بعضی مردم وقوع حادثه ای را قصه نمودند که دال بر تحقیر وزشتی واهانت عرف های افغانی به توسط نیروهای آمریکایی می باشد. نیروهای آمریکایی در نتیجه ظلم وشکنجه شان با مشکلات زیادی مواجه می شوند. گروهی از آمریکایی ها در روستایی از روستاهای پکتیا وارد شدند وخواستند که در خانه ای وارد شوند که د را « جز زنان کسی دیگری وجود نداشت، آنها دروازه را به روی آنها بستند وبه واسطه ترجمان برایشان گفتند: در خانه هیچ مردی وجود ندارد. امکان ندارد که بدون وجودیت مرد در خانه داخل شوید، ولی آمریکایی ها به سخنان آنها گوش نداده دوازه را شکستند ووارد خانه شدند، در مقابل زن از داخل خانه به روی آنها آتش گشود ودوتن از افراد آن گروه را زخمی نمود. نیروهای آمریکایی هواپیما را خواستند وخواهان تسلیم دهی زن به آنها شدند. نزدیک بود که هواپیماها تمام روستا را زیر بمباران بگیرند ولی چونکه اهل روستا را دیدند که حاضر ند تا آخرین رمق زندگی از آن زن دفاع کنند، از تصمیم خود بازگشتند ورفتند. چنین واقعاتی زیاد رخ می دهد وسبب انتقام گیری مردم می شود.

چیز دیگری که باعث برانگیختن غضب مردم می شود - به ویژه در مناطق جنوبی - آن است که نظام کنونی پست های امنیتی ونظامی را به کمونستان سابق سپرده است. وقتی مردم آنها یی را می بینند که نزدیکان شان را با همیاری نیروهای شوروی به قتل رساندند واین بار با نیروهای آمریکایی به چشم می خورند، این کار غضب شان را بر می افروزد. در اثر آتش این غضب دست به عملیات وهجوم علیه امریکایی ها ومزدوران شان میزنند.

#### ه: جنگجویان خارجی:

جهت دیگری که در جنگ علیه قوای امریکایی شرکت می ورزد جنگجویان خارجی هستند، شماری از جنگجویان عرب وازبک وغیره که هنوز در منطقه باقی مانده اند دست به عملیات نظامی می زنند. زمانی که این جوانان از طرف نیروهای امنیتی پاکستان زیر تعقیب قرار گرفتند وسازمان اطلاعاتی امریکا FBI در هر جای آنها را دنبال می کرد، ترجیح دادند که در کوه های افغانستان زندگی کنند. به شکل گروه های کوچک در آنجا گرد آمدند، وعلیه نیروهای امریکایی در مناطق جنوبی وشرقی وبا هم آهنگی باجنش طالبان، مخصوصا فرماندهان منطقوی آنها از قبیل مولوی جلال الدین حقانی ومولوی سیف الله منصور، گه گاه عملیات انجام می دهند.

## گسترش دایره مقاومت، تأثیر گذاری و امکان کامیابی آن

مقاومتی که علیه اشغال آمریکایی ها در افغانستان وجود دارد، بیشتر در مناطق پشتون نشین میباشد؛ زیرا هر دو جهت موثر در مقاومت حزب اسلامی و جنبش طالبان، نفوذ بیشترشان در همین منطقه است.

مناطق جنوبی و جنوب غربی میدان مقاومت طالبان می باشد ولی منطقه شرقی و بعضی مناطق جنوب غرب افغانستان تحت نفوذ حزب اسلامی حکمتیار قرار دارد. جهت های مذکور در مناطق تحت نفوذ خویش عملیات زیادی را به مرحله اجراء گذاشتند و از دیگر سو این مناطق، تقریباً همه روز مورد بمباران نیروهای هوایی آمریکا واقع شده و در آن رویارویی های واضح رخ می دهد. چنانچه در ولایت ارزگان و بعض مناطق دیگر رخ داد. ولی امروز مقاومتی که در برابر آمریکایی ها جریان دارد به طور اغلب در آن شیوه جنگهای چریکی بکار گرفته می شود. در این حال، این مقاومت مثل هر مقاومت دیگر نیازمند آن است که برای جنگجویان خویش انگیزه آفرینی کند و پایگاه فعالیت داشته باشد. گذشته از آنکه باید راه هایی نیز داشته باشد که از آن طرق به جبهات خود اسلحه فراهم نمایند. و از سوی دیگر باید پایه عطوفت و خوشبینی مردم را به سوی خود جلب کنند. اینجا لازم است نگاه کنیم که مقاومت موجود در عرصه های ذکر شده، پیشبردش چقدر ممکن است و تا کدام اندازه می تواند راه خود را ادامه دهد:

### ۱- انگیزه های مقاومت:

جنگجویان - چه مربوط به ارتش منظم مربوط باشند و چه به گروه های پراکنده چریکی - نیاز دارند که از آمادگی روانی کاملی برخوردار باشند. باید قضیه جدی و عادلانه ای در دست داشته باشند که بخاطر آن دست به اسلحه می برند. به هر اندازه که انگیزه جنگی و ایمان جنگجویان به پاک بودن هدف شان رو به ضعف گراید، اگر چه در ضمن بزرگترین ارتش جهان قرار داشته باشند، همان اندازه در جنگ بازنده خواهند شد. آنچه جنگ را به نفع جنگجویان خاتمه می دهد قدرت عزیمت و تصمیم گیری جنگجویان است نه اسلحه پیشرفته. بهترین دلیل برای اثبات این مدعا شکست ارتش سرخ در افغانستان است. در ابتدا جنگجویان و عساکر ارتش سرخ تلقین شده بودند که به افغانستان می روند تا از آن ملت در برابر نیروهای آمریکایی و پاکستان و چینایی به دفاع بپردازند، ولی هنگامی به این کشور آمدند، دیدند که نه ارتش آمریکایی وجود دارد و نه پاکستانی و نه هم چینایی. به این ترتیب ارتش سرخ ایمان به جنگ را از دست داد و احساس نمود که با مردم افغانستان بدون دلیل می جنگد آنگاه بود که جنگ به ضرر و شکست این ارتش تمام شد.

تحلیلگران بر آن هستند که ارتش آمریکا که در افغانستان می جنگد، نه بخاطر قضیه ای عادلانه بلکه بخاطر قضیه ای ستمگرانه می جنگد و در نهایت چیزی جز ناکامی نخواهد داشت.

ارتش امریکا برای مقاومت افغانها بر علیه خود انگیزه های زیادی آفریده است. از یکسو در سرزمین شان حضور دارد، از دیگر سو در برابر مردم آن دست به رفتارهای نا انسانی و ددمنشانه زده ؛ که روستاهای کاملی را تخریب نموده، زنان و کودکان و بی گناهان زیادی را به قتل رسانده و مردم را مورد شکنجه و آزار و تحقیر قرار داده، و مردم مزدور و خاین و کمونست را بر گردن های مردم مسلط گردانیده است.

بسیاری از مردم با تجربه به این نظر هستند که مقاومت فعلی یک انگیزه جدیدی هم برای مقاومت علیه نظام کنونی به دست آورده و آن عبارت از این است که همان جانباختگان گذشته و جنگ سالاران دوباره روی کار آمده سیرت گذشته خود را از قبیل فساد کاری و تاراج گری و غضب گری و بی ناموسی، از سر گرفته اند که این کار خود می تواند یک انگیزه قوی برای دوام مقاومت باشد. از جانب دیگر این خبرگان در قضیه افغانستان می گویند: بعضی از مردم گمان داشتند و دارند که آمریکا به این کشور بخاطر مصلحت های کشوری خودش آمده است. ولی امید است که در پهلوی آن بخاطر پیشرفت افغانستان و شگوفایی اقتصادی آن نیز کار کند. تعجب آور آن است که آقای کرزی در یک مصاحبه مطبوعاتی خود با رادیوی بی بی سی به تاریخ ۲۰۰۴/۵/۸ اظهار داشته و گفته است که آمریکا به این منطقه بخاطر مصالح کشور خود آمده ولی ما توقع داریم که با ما در زدن تروریزم همکاری نماید. !!

ولی اکثر آنها که سال های نخست اشغال را به یاد میاورند، واز لحاظ اقتصادی آن را ارزیابی می کنند، به این نتیجه می رسند که آمریکا غم پیشرفت و شگوفایی اقتصادی افغانستان را ندارد. بلکه آنچه بدان می اندیشد آن است که افغانستان را غربی بسازد و مردم آن را از دین و آیین شان دور نگهدارد، و گروه های مخالف موجودیت نیروهای آمریکایی را سرکوب کند.

اینها می گویند: که امریکاییها به کمکهایی که به طور قطعی وعده اش را سپرده است وفادار نخواهد ماند، و اموالی که از طرف دول کمک دهنده به افغانستان داده شده - نه بخاطر شگوفایی اقتصادی افغانستان بلکه جهت تطبیق اهداف ویژه ای به مصرف می رسد.

هنگامی که آنها دیدند که استقلال خود را از دست دادند، واز طرف نیروهای آمریکایی متحمل اهانت ها و رسوایی ها شدند، و در مقابل رؤیاهایشان از قبیل شگوفایی اقتصادی و رفاهیت مادی برای ملت بخت برگشته افغانستان تحقق نیافت، تعداد زیادی از آنها به مراجعه تصور خویش پرداخته به ارزیابی دوباره اوضاع روی آوردند.

در پهلوی آنچه گذشت، عده ای از مردم توقع داشتند که زندگی سیاسی را به دور از تأثیر نیروهای بیگانه آغاز نمایند؛ زیرا که آمریکا همیشه شعارهای دیموکراسی سر میداد. و بعضی بر آن بود که آواز خود را جهت بیرون کردن نیروهای خارجی از راه مخالفت های سیاسی صلح آمیز بلند

نمایند، ولی دخالت نمایان جهت های بیگانه در زندگی سیاسی افغانها، از یکسو، و جناح بندی های مردم بر اساس قضایای نژادی و قومی از دیگر سو، و پیگردهای پراکنده تمام کسانی که آواز سیاسی خود را جهت مخالفت با جریان های حاکم بلند می نمایند و بر چسب زدن اتهامات تروریزم به آنها. این همه عواملی بود که مردم اعتماد خویش را از درستی فعالیتهای سیاسی - و آنها هم با وجود حضور نیروهای بیگانه در افغانستان - از دست دهند، و ثقه خویش را از این نظام برگیرند و دیگر به آن اعتمادی نداشته باشند.

در پهلوی تصوراتی که گذشت مردم انتظار داشتند که شاید در سایه اشغال امریکا امنیت همه گیر شود، و مردم چنان به زندگی خود ادامه دهند که دیگر از طرف سلاح بدوشان نیروهای بیگانه مورد تجاوز واقع نشوند، ولی این گمان ها به یأس مبدل شد. آن توقعات نه تنها برآورده نشد، بلکه کار از آن هم بدتر شد. نیروهای امریکا روستاهای آرام را زیر بمباران قرار می دهد، کودکان و زنان بی گناه را قتل عام می نماید، در اکثر مناطق جنگ سالاران هنوز هم مسلط هستند، از طرف آنها خانه و کاشانه مردم مورد غصب و تاراج واقع میگردد، و حکومت تاهنوز نتوانسته که سیطره خود را تا بیرون شهر کابل بسط دهد.

خلاصه امر آنکه اکثر مردم بر این شدند که اوضاع را به سبب شرایط ناگواری که به آن اشاره نمودیم، ارزیابی دوباره کنند و دل به جهت های مخالف و مقاومت ببندند.

## ۲- موقف باشندگان منطقه:

مردم منطقه ای که جنگجویان جنگ چریکی در آن سنگر گرفته اند از لحاظ همکاری و عدم همکاری با آنها، در کامیابی و ناکامی ایشان، نقش اساسی دارد. امکان ندارد که جنگ چریکی را انجام داد جز آنکه مردم منطقه همکاری داشته باشند. مخالفان دولت جهت ادامه فعالیت های جنگی خویش در برابر اشغالگر، ولایت های جنوبی و جنوب غربی که اکثریت باشندگان آن را پشتون ها تشکیل می دهند برگزیده اند.

آگاهان بر قضیه افغانستان به این نظر هستند که باشندگان این مناطق با جناح های مقاومت همکاری جدی دارند. سازمان ملل متحد درباره موقف مردم درباره جناح های مقاومت علیه اشغال امریکا در این منطقه انجام داد، فرآورده همه پرسی عجیب بود. ۸۰ فیصد مردم حزب اسلامی را تأیید می کرد و طالبان از لحاظ تأیید مردم در مرتبه دوم قرار داشتند.

چنان می نماید که سبب این تأیید آنست که این دو گروه مقاومت مسلحانه را علیه امریکا اعلان نمودند. گذشته از آن دینداری این منطقه و بدبینی شان نسبت به وجود قوای خارجی نیز به قوت انگیزه می افزاید؛ زیرا پذیرفتن اشغال کشورشان از طرف یک مملکت را با خواسته های دینی و تقالید عمیق کشوری شان جور نمی بینند. تحلیلگران یکی دیگر از اسباب تأیید اهالی این مناطق از

جناح های مقاومت را در این می بینند که حکومت کنونی نتوانسته پروژه های اقتصادی مطلوبی را به راه اندازد تا مردم به آن مشغول شوند و از بیکاری نجات یابند.

چیز دیگری که به ارتباط تأیید باشندگان این مناطق از مقاومت کنندگان در برابر اشغال، بایسته اشارت می باشد آنست که حکومت پست های امنیتی و نظامی را در این ولایات برای کمونستهای سابق بخشیده که این امر سبب گردیده تا مردم در پهلوی گروه مقاومت قرار گیرد.

### ۳- پشتیبانی تسلیحاتی و اقتصادی:

جنگ چریکی مانند هر جنگ دیگر، اگر چه تکالیف کمتر دارد، ولی با آنهم به سرچشمه هایی از پشتیبانی تسلیحاتی و مالی نیاز دارد. احزابی که امروز علیه اشغال آمریکایی ها به مقاومت می پردازند، نشان می دهد که از ایام جهاد در برابر اتحاد شوروی، ذخیره های مخفی اسلحه در مناطق مختلف افغانستان داشته اند. چون حزب اسلامی و حرکت طالبان.

از این رو به سبب نداشتن اسلحه دچار مشکلات نشدند. این هم ممکن است که آنها چشمه های اسلحه گیری دیگری نیز دریافت کرده باشند. به ویژه که در تمام دول جهان اسلامی، از طرف ملتهای مسلمان با کسانی که علیه آمریکا ایستادگی می نمایند، نوعی خوشبینی وهم خوانی وجود دارد. زیرا آمریکا در برابر جهان اسلامی از ظلم و شکنجه دریغ نمی دارد و از یهودیان، که مردم تهی دست فلسطین را به قتل می رسانند، پشتیبانی می نماید. از این لحاظ ممکن است که از راه های مختلفی کمک های مالی و تمویلی برای جنگجویان طالب که علیه نیروهای آمریکا در افغانستان قرار دارند برسد.

ولی پس از آنکه مقاومت در عراق علیه نیروهای آمریکایی آغاز یافته کمکهای مالی برای جناح های مقاومت در افغانستان به کاستی گراییده باشد. زیرا که کمکهای مالی بخاطر تقویت مقاومت به عراق می رود و از طرف دیگر مقاومت در آن جا توانایی خویش را بیشتر از افغانستان نشان داد از این مردم کمک دهنده هم عراق را بر افغانستان ترجیح دادند.

تعدادی از تحلیل گران در رابطه به تمویل و تسلیح مقاومت گروههای افغانی در برابر امریکا به دول منطقه ای که تواجد امریکا را برای مصالح خود خطر جدی تلقی می کنند - نیز اشاره می کنند.

### ۴- پایگاه ها و مراکز:

جنگهای چریکی و پارتیزانی نیازمند پایگاه های ثابتی هستند که از آنجا بر دشمن حمله صورت گیرد. کسی که از خصوصیت سرزمین افغانستان اطلاع دارد می داند که در افغانستان مناطقی وجود دارد که در حالات عادی به هیچ وجه حکومت نمی تواند که به آن مناطق دسترس پیدا کند، چه رسد که حکومت در این حالت از ضعف و سستی قرار داشته باشد و جبهه مقاومت اینقدر گسترده و نیرومند باشد.



کوه های سر به فلک ودور دست این کشور امکان آن را برای نیروهای مقاومت می دهد که این مناطق را برای خودشان پایگاه پر امن پنداشته از آن جهت اجرای عملیات نظامی استفاده کنند. این چنین شرایط برای مقاومت نظامی آماده است.

گذشته از همه خبرگان نظامی عقیده دارند که دور بودن مسافه آمریکا از افغانستان که به هزاران کیلومتر بالغ می شود، مصارف مالی آمریکا را چند برابر خواهد نمود. هنگامی که ارتش در حال جنگ باشد - اگر تعداد آن اندک هم باشد - مصارف آن نسبت به شرایط عادی چند برابر بالا می رود. اگر حالت آمریکا با حالت شوروی مقایسه شود، در حالی که شوروی با افغانستان هم مرز بود نتوانست که مصارف جنگ را بیشتر از هشت سال متحمل شود آیا آمریکا خواهد توانست که این جنگ را تا چندین سال ادامه دهد؟

تعداد نظامیان شوروی در افغانستان در یک زمان به ۱۲۰ هزار تن بالغ می گشت و نیروهای آنها با این تعداد بزرگ قادر نشد که مقاومت را در افغانستان بشکند و آن را متلاشی سازد، و سیطره اش را بر مناطق دور دست کشور گسترش دهد، آیا آمریکایی ها، که تعداد شان هم اندک است، می توانند که نفوذ کامل خویش را به طور دوامدار بر تمام سرزمینی های افغانستان گسترش بدهند؟ برای آنها از بین بردن مقاومت - که از نظر مقاومت کنندگان بر حق است - نا ممکن بنظر می رسد.

#### مشکلاتی که فرا راه مقاومت قرار دارد:

کسانی که از قضیه افغانستان واوضاع آن اطلاع کافی دارند، می دانند که مقاومت در افغانستان با مشکلات جدی ای نیز دست و گریبان است؛ از آن رو به مشکل می توان تقدیر نمود که بتواند دامنه نفوذ خود را در سراسر افغانستان گسترش دهد و همه بر آن اعتماد کنند. اگر جناح های مقاومت این نکته را در نظر نگرفته باشند و در راستای حل آنها اقدام نکنند ممکن است که در نهایت به شکست مواجه گشته اعتماد مردم را نیز از کف بدهند.

در سطور آتی به برخی از این نکات اشارت می شود:

#### ۱- داشتن ذهنیت تنگ و بسته:

تحلیلگران می گویند که بعضی از جناح های مقاومت تا هنوز هم در برخورد با دیگران با ذهنیتی تنگ و شعوری بسته تعامل می نمایند. مثلاً جنبش طالبان تا هنوز هم به همه جهات دیگر از دیدگاه گذشته شان می نگرند. حتی به حزب اسلامی حکمتیار و به شخص وی که با آنها در صف مقاومت قرار دارد به همان دیدگاه گذشته شان می بیند چی رسد به دیگران.

آنها به حکمتیار از این نگرگاه می نگرند که وی خط مشی اخوان المسلمین و جماعت اسلامی شبه قاره ی هند را چهارچوب فعالیت های فکری خود قرار داده است. این مفکوره ای است که جنبش طالبان آن را سازمان های منحرف و افکار کج قلمداد می نمایند.

به سبب همین نگرگاه تا هنوز بزرگترین جناح های مقاومت که عبارت از حزب اسلامی و جنبش طالبان می باشند، بین خود کمترین هماهنگی هم ندارند. هرگاه که اخباری مبنی بر هماهنگ سازی نیروهای مقاومت در رسانه های خبری بنشر می رسد فوراً سخن گویان طالب آن را تبلیغات قلمداد نموده وجود برنامه هم آهنگی انکار می ورزند. زیرا قیادتها جنبش طالبان می ترسند که افراد این جنبش هرگاه که با افراد حزب اسلامی در تماس بیشتر باشند - بخاطر فراخ بودن دایره دیدشان - در مقابل این حزب عقب نشینی نموده عرصه فعالیت خود را آهسته آهسته از کف خواهد داد.

## ۲- پراکندگی و چند پارچگی:

یکی دیگر از نکات ضعف مقاومت آن است جناح های آن فعالیت پراکنده داشته از وحدت نظر و وحدت عمل برخوردار نیستند. جناح های مقاومت بی آنکه با جناح دیگر آن هماهنگی ای داشته باشد، بقدر توان خود فعالیت می کند ولی میان جناح های مختلف آن هیچ هم آهنگی وهم سویی وجود ندارد و یکی به دیگرش اعتماد کرده نمی تواند. مثلاً حرکت طالبان بخاطر دیدگاه خاصی که نسبت به حکمتیار و حزب اسلامی دارند، با وی امور خود را هماهنگ ساخته نمی توانند. آنها گمان می کنند که اگر با حزب اسلامی امور خود را هماهنگ سازند، او با قوت شخصی ای که دارد ممکن است که مکاسب مقاومت را از آن خود نماید!! این پراکندگی، واضح است که کار مقاومت را در چشم انداز مردم دچار ضعف می سازد.

## ۳- اعتماد بر جهت های خارجی:

جناح های مقاومت در افغانستان تا هنوز هم از بیرون مرزهای کشور خود کمک مالی بدست میاورد. به ویژه از جهت های اطلاعاتی کشورهای همسایه که در گذشته نیز چندین بار آنها را فریب داده است. حکومت افغانستان به طور دوامدار می کوشد که در پیشانی مخالفین مسلح خویش چسب مزدور بودن پاکستان را بزند. و این حکومت به طور مداوم از حکومت پاکستان تقاضا می کند که از همکاری با مخالفین وی دست بردارد. آخرین بار یک (تألیف این کتاب - مترجم) حکومت افغانستان، پاکستان را به مختل ساختن اوضاع افغانستان متهم ساخت زمانی بود که حامد کرزی رئیس جمهوری افغانستان به تاریخ ۲۰۰۴/۵/۸م در مصاحبه اش با رادیو بی بی سی به زبان فارسی انجام داد. وی پاکستان را متهم نمود که جنبش طالبان را کمک می رساند.

تحلیلگران می گویند: ملت افغانستان این روابط را در چارچوب پاسداری از مصالح دول همسایه می بیند، و ملت به این نظر است که اگر این ارتباطات وجود داشته باشد دول همسایه از این جنگها هم بسان یک دکمه فشار علیه آمریکایی ها و حکومت افغانستان استفاده میکند. هنگامی که حکومت افغانستان با حکومت هند نزدیک می شود این فشارها نیز ازدیاد می پذیرد و جنگها سرعت

می یابد، تا فشاری بر حکومت افغانستان باشد که با کشورهای منطقه تعامل نماید نه با هندوستان و کشورهای دیگر.

و این جهت های استخباراتی به هنگام ضرورت و به خاطر ارضاء امریکا شخصیت های مهم جناح های مقاومت را به عنوان هدیه گرانبها برای امریکایی ها تقدیم می دارند. زیرا این جهت ها نه وفاداری به عهد را می شناسند و نه هیچ ارزش اخلاقی دیگری به یادشان میاید چنانچه در زمان تهاجم امریکا بر افغانستان رخ داد.

اگر جناح های مقاومت افغانستان خود را از این وضع بیرون نکنند و در خود تغییر مثبت نیاورند - تا از تلاش های خود خودش مستفید گردند - در آن صورت مستفید اول و آخر ازین مقاومت، جهت های خارجی خواهد بود. در آن حال برایش مشکل خواهد بود که اعتماد مردم را دوباره حاصل نموده پای آنها را نیز به فعالیت های مقاومت بکشاند.

#### ۴- گشتار بی گناهان و تخریب مصالح عامه:

در افغانستان کارهایی صورت می گیرد که هیچ خردمندی آن را نمی پذیرد، و گاه آن کارها به مقاومت نسبت داده می شود. اگر آن کارها را جریان مقاومت انجام می دهد یا بعضی از گروه های کوچک، و یا هر کسیکه باشد ولی با ارتکاب آن کارها، غضب خدا و بدبینی و غضب مردم را علیه خود بر می افروزند. از جمله به کارهای ذیل اشاره صورت می گیرد: مردم عامه و بی گناه را به قتل می رسانند، به ویژه آنانی را که در مؤسسات غیر حکومتی کار می کنند (که به هیچ جهت مخالف آنها ارتباط دارند و نه بر ضد آنها عملی مرتکب می شوند) اگر حافظان قرآن باشند یا علمای دین هم باشند!! گزارش شده که در یک موتر مجموعه ای از مهندسين و کارگران یک مؤسسه، در ولایت غزنی، از یک منطقه به منطقه دیگر می رفتند و چند نفر مسلح، موثر شان را متوقف ساخت. در حالی که اکثر مطلق آن مهندسان فارغ التحصیلان دانشگاه های دیار هجرت بودند، بعضی شان از طرف مردم مسلح فوراً به قتل رسانده شدند. و یکی از آنها گفت که من حافظ قرآن پاک هستم. برایش گفتند که تو از همه پیشتر باید به قتل برسی و به رویش آتش گشودند. با تأسف از این قبیل کارها بسیار صورت می گیرد. چه کسی مسئولیت ریختن خون این مردم بی گناه در روز قیامت بدوش خواهد گرفت؟؟

کارهای دیگری که انجام داده می شود اینست که در شهرهای بزرگ و در اماکن مزدحم بم گذاری می کنند و انفجارات انجام می دهند. این بم ها باعث قتل مردم بی گناه ملت مسلمان ما می شود. هم چنان مدرسه های پسرانه و دخترانه را آتش می زنند و بناهای عمومی را از بین می برند. کارهایی را انجام می دهند که نه از دیدگاه عقل پذیرفتنی است و نه از نگرگاه شرع؛ زیرا که این تعمیرات دارای افغانستان به شمار می رود. نیروهای امریکایی به زودی - ان شاء الله - مجبور به

عقب نشینی می شوند ولی صرف ملت مسلمان افغانستان است که ضررهای این اعمال را متحمل می گردد.

اگر جناح های مقاومت در این کارها دست داشته باشند باید به صورت فوری از آن دست بکشند؛ چونکه اگر جهاد با ضوابط شرعی منضبط نباشد و به جنگی مبدل شود که بر آن ضوابط دینی سیطره نداشته باشد، در آن حال نمی توان آن را جهاد فی سبیل الله نامید. واگر آن کارها را جهت های دیگری انجام می دهند و مرتکب این جنایات وحشیانه می شوند و به جناح های مقاومت منسوب می نمایند باید گروه های مقاومت از کردن آن انکار ورزیده در جلوگیری از آن بکوشند. اگر چنین نکنند از طرف مردم به بی اعتمادی مواجه خواهند شد.

#### ۵- سرایت بیماری تکفیر به بعضی از آنها:

از مشکلات دردآور و خطرناکی که در میان بعضی از جوانان مربوط به گروه های مقاومت سرایت نموده بیماری تکفیر است. آن جوانان علیه تمام مردمی که در افغانستان، چه در حکومت و چه در مؤسسات سکتور خصوصی، کار می کنند فتوای کفر صادر می نمایند. این جوانهای ساده لوح نه از مبادی شریعت اطلاعی دارند و نه از احکام آن درباره تکفیر کمترین معلوماتی در مغز دارند، با حالتی کاملاً جاهلانه دست به این قضاوت های بنیانکن می زنند و اسباب تفرقه اجتماعی را فراهم میاورند.

در اینجا قصد ندارم که حکم کار کردن در حکومت فعلی افغانستان یا مؤسسات سکتور خصوصی را چه در رده های پایین قرار داشته باشند یا بالا، بیان دارم، بلکه در حقیقت میخواهم به خطر تکفیر خارجی (منسوب به خوارج) یا مطلق تکفیر که بزرگترین بیماری اجتماعی به شمار است و بنیاد وحدت جامعه را از ریشه تخریب می نماید، اشاره کنم. تاریخ امت اسلامی در گذشته شاهد نتایج وخیم و خانه برانداز این بیماری بوده است. لذا جناح های مقاومت باید به این خطر متوجه شوند و از پیشرفت جوانان در این راستا جلوگیری نمایند.

#### ۶- عدم قناعت به توزیع امور:

آنانکه از وضع افغانستان اطلاعی دارند میدانند که پروژه آمریکایی در این کشور همه جانبه بوده می خواهد که تمام عرصه های زندگی را غربی بسازد. لذا تلاش های خود را در چهار عرصه بکار گرفته است: عرصه نظامی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی.

تحلیل گران به این نظر هستند امکان ندارد که در مقابل این پروژه استادگی نمود یا آن را به شکست مواجه ساخت جز آنکه عکس العمل و مقاومت نیز همه جانبه و متنوع باشد. صرف با مواجهه نظامی نمی توان در برابر آن ایستاد و نه صرف با کار سیاسی، یا دعوی و اجتماعی. بلکه لازم است که ملت تلاش های خود را در همه این عرصه ها به راه اندازد.

این تحلیل گران می گویند که در افغانستان جهتی وجود ندارد که بتواند همه این نقش ها را اجرا کند، و در برابر پروژه امریکایی، در تمام این عرصه ها، ایستادگی نماید. لذا لازم است که جهت های مؤثر در جامعه کارها را توزیع نمایند و نقش ها را میان جهت های مخلص و موجود در سرزمین افغانستان رده بندی و تقسیم نمایند.

تحلیل گران به این نظر هستند که باید از همه تلاش ها و فعالیت های سیاسی ای که جهت استرداد استقلال افغانستان و بخاطر فشار وارد نمودن بر نیروهای امریکایی جهت بیرون شدن از این کشور، صورت می گیرد تقدیر صورت گیرد. و آنانی که می توانند فعالیت دعوتگری را به پیش برند و از انتشار فساد و فحشاء و منکر جلوگیری نمایند، و در راستای پاسداری جامعه از سقوط در پرتگاه غربی فعالیت می کنند، و افراد یا گروه هایی که به بازسازی اجتماعی کشور می اندیشند همه آنها نیز مستحق تأیید و شادباش هستند.

مع الاسف که جناح های مقاومت قایل به توزیع فعالیتها و عرصه های کاری نیستند و بعضی از آنها کار نظامی را یگانه راهی درست می پندارند و فعالیت های دیگر را ضیاع وقت می پندارند و گمان دارند که گروه های که در سنگرهای دیگر مقاومت قرار دارند، همه مزدور و معامله گر و وابسته به دولت اند.

مردم با تجربه این دیدگاه را کاملاً اشتباه آمیز می پندارند. زیرا فعالیت نظامی در حقیقت وسیله ای است برای برآوردن خواسته های سیاسی و اجتماعی، خودش به ذات خود هدف نیست. اگر در پهلوی آن فعالیت های سیاسی و اجتماعی و تربیتی و دعوتی نیرومندی حضور فعال نداشته باشد، کار نظامی به تنهایی به جایی نمی رسد و آن اهداف بزرگ را برآورده نمی تواند کرد. به ویژه که میان دو طرف جنگ تقارب و تجانس در قوت و نیرو وجود نداشته باشد.

اگر جناح های مقاومت به توزیع کار قایل نشوند و این قناعت را بدست نیاورند که در عرصه های دیگر نیز باید فعالیت صورت گیرد و دیدگاه خود را به سوی مثبت تغییر ندهند، شدیداً آسیب پذیر خواهند شد.

#### ۷- تصور مبهم و غیر روشن از آینده:

جناح های مقاومت افغانی، درباره مرحله پس از بیرون رفت نیروهای امریکایی، تصور واضح و روشنی ندارند. سببش اینست که میان آنها در پیرامون مسایل اساسی یک پارچگی فکری وجود ندارد. در این حال احساس می کنند که طرح این موضع فاصله اختلاف را میان آنها بیشتر خواهد ساخت.

ولی مردم افغانستان تجربه داخل شدن سازمان های مجاهدین را به هنگام فروپاشی حکومت کمونیست، در کابل از یاد نبرده اند. در آن زمان، هنگامی که نیروهای مجاهدین وارد آن شهر شدند

وزمام قدرت را بدست گرفتند هیچ تصور واضح و روشنی نسبت به نظام آینده افغانستان، و تشکیل حکومت در مخیله های شان نداشتند. این حالت باعث گردید که در کابل جوی هایی از خون جاری گردد. چون مردم به آن حالت نگاه می کنند و سپس به حالت چند پارچگی مقاومت کنونی نگاه می کنند در قلب شان نسبت به آینده آن شک و تردید رخ می دهد و این سوال نزد فرد فرد شان مطرح می شود: آیا ممکن است که مقاومت کنونی چالش های بزرگی را که در آن احزاب جهادی به شکست مواجه گشت، پشت سر گذاشته از این آزمون بزرگ و پر خطر موفق بدر آید؟

از این رو است که جناح های مقاومت، تا زمانی که پیرامون افغانستان تصور کاملاً واضح و روشن نداشته باشند و دارای برنامه واضح برای ساختار کشور جهت ممانعت از خون ریزی در آینده، در دست نداشته باشند، هرگز اعتماد مردم را به سوی خود جلب نخواهند نمود. ملت افغانستان این سوال را مطرح می سازد که جناح های مقاومت نظامی تا چه اندازه می توانند که از دستاوردهای مقاومت پاسداری نمایند و این سوال را مطرح می سازند که چه ضمانتی وجود دارد که پس از پیروزی قادر خواهند بود که از جنگهای داخلی و خونریزی جلوگیری نمایند، و در باره آینده افغانستان چه دیدگاهی دارند. اگر مقاومت کنونی پیرامون مسایل ذکر شده تصور روشن و موقف واضح داشته باشد بدون شک اعتماد مردم را به سوی خود جلب خواهد نمود.

#### مشکلات دیگری که مقاومت با آن مواجه است:

با کمی اندیشیدن درباره اوضاع و احوال کشور به خوبی درک می توان کرد که میان شرایط افغانستان تحت اشغال شوروی و شرایط آن زیر اشغال آمریکا فرقی واضح و روشن وجود دارد. در اینجا به چند نقطه اشاره می شود که ممکن است به نفع استعمار امریکایی تمام بشود. مانند: اندک بودن شمار ارتش آمریکا، بر اساس گزارش مجله «دیفنس نیوز» بریتانیایی که یک مجله تخصصی در امور نظامی می باشد، تعداد لشکریان آمریکا در افغانستان تا اپریل ۲۰۰۴م به ۲۰۳۰۰ تن بالغ می شد. خبره گان نظامی بر آن هستند که هر اندازه تعداد لشکر کمتر باشد به همان پیمانانه خساره های جانی آن نیز کمتر خواهد بود و هم چنان مصارف مالی و لجستیکی و غیره نیز کمتر از آن می باشد که تعدادشان بیشتر باشد.

آمریکایی ها این وضع را درک کرده بودند، ایالات متحده می خواهد که به تعداد ۴٪ از سپاه خود را در افغانستان تقلیل بخشد. و در عین زمان می خواهد که پای ارتش NATO را در جنگ افغانستان علیه تروریسم! به میدان بکشد. ولی نیروهای NATO صرف این را پذیرفته که همپا با

قوای ملل متحد در حفظ امنیت و صلح افغانستان شرکت جوید و بس و نمی خواهد که به طور دایم در خط جنگ علیه حزب اسلامی و نیروی طالبان قرار داشته باشد.<sup>۷۴</sup>

هم چنان آمریکا می خواهد که کشورهای دیگری را نیز با خود به میدان جنگ بکشاند؛ چون جاپان و دیگر کشورها تا از این طریق خسایر مادی و جانی خود را تقلیل بخشند. هم چنان از ارتش ملی افغانی که توسط آمریکایی ها تربیت دیده است، برای این اهداف استفاده صورت می گیرد تا آنها را مقابل مخالفین وجود امریکا در افغانستان قرار دهند. هنگامی که آنها را به جنگ علیه نیروهای مقاومت فرستادند، برای جنگ علیه مخالفین حکومت کرسی آمادگی نشان نداده اکثر آنها از جبهه و ارتش قرار نمودند. از آن رو بود که پنتاگون و قوماندان نیروهای آمریکایی در افغانستان به تاریخ ۲۰۰۴/۲/۷ م اعلام داشتند که از این پس نیروهای مجاهدین سابقه را مسلح خواهند نمود تا از آنها در مقابل معاش علیه نیروهای مقاومت کار گیرند و بدین طریق میزان خسایر جانی و مالی نیروهای خویش را تقلیل بخشند. چیز دیگر که به نفع آمریکا در جنگش علیه نیروهای مقاومت در افغانستان واقع می گردد آن است که دول همسایه با تمام ثقل و کار خود علیه این گروه ها و به نفع آمریکا فعالیت دارند. شرایط جهاد علیه نیروهای شوروی از شرایط مقابله با آمریکا فرق دارد. در آن زمان پاکستان و ایران تمام انواع اسلحه را در خدمت مجاهدین و ملت افغانستان می گذاشتند و زخمیهای شان را در شفاخانه های خود تداوی می کردند. و مجاهدین از هر گون کمک مادی و معنوی برخوردار بودند. ولی شرایط امروز با دیروز فرق میکند، امروز کشورهای جهان از ترس آمریکا در پهلویش ایستاده شده اند. زیرا آمریکا این شعار را بلند نموده که: (یا با ما باشید و یا مخالف ما) با این شعار دول جهان را در دو صف جمع بندی نمود: همکار یا مخالف.

این امر باعث می شود که در شرایط کنونی مقاومت با مشکلات زیادی مواجه گردد. این کار هم به نفع آمریکا تمام شده است. با این حال آمریکا در برابر این گروه ها هم در میدان جنگ رویارویی می کند و هم در استقامت های متعدد دیگر.

چیز دیگری که در مقایسه دوره اشغال شوروی با اشغال آمریکا، به نفع آمریکایی ها تمام شده آنست که همه افغانها در برابر شوروی به جنگ و مقاومت پرداختند و در پهلوی شوروی ها جز حزب کمونست کسی دیگری قرار نداشت در حالی که آن حزب هم در میان مردم از نام خوبی برخوردار نبود؛ آن حزب معروف به کفر و بد اخلاقی و بد رفتاری بود که ایستادن آنها در پهلوی شوروی تأثیری بر مردم نداشت. ولی در شرایط کنونی، آمریکایی ها در حالی به افغانستان حمله ور شده اند که ملت افغانستان از دست احزاب جهادی و جنبش طالبان تجربه های تلخی را چشیده و پس از آن جنگهای

---

<sup>۷۴</sup> - این کلمات در سال ۲۰۰۴ نوشته شدند.

داخلی ویرانگر این ملت را خسته گردانیده است. هم چنان اشغال کنونی به همکاری و تأیید شخصیت های معروف و رهبران احزاب جهادی و مولویان و شخصیت های متنفذ وارد این کشور شده که تأیید آنها برای اینان نوعی مصداقیت بخشیده است. بنابر آن جناح های مقاومت نتوانست که به اندازه کافی رأی عمومی را تغییر دهند و مردم را علیه اشغال آمریکایی برانگیزند.

ولی با وصف همه، اگر جنبش مقاومت بر مشکلات داخلی خود فایق آید، و نیروهای آمریکایی هم بر ظلم و شکنجه و اهانت خود بر ملت افغانستان و ملت های اسلامی دیگر ادامه دهد، بدون شک این ارتش یورشگر قناعت جنگی خود را از دست خواهد داد و دیگر نزدش انگیزه جنگی باقی نخواهد ماند.

در پهلوی آن عوامل، اگر وضع جهان دگرگون شود و سیطره آمریکا بر جهان به سستی گراید و اقتصاد آمریکا کوییده شده به ورشکستگی مواجه گردد. و با وسایل و اشکال گوناگون مقاومت در کشورهای اسلامی علیه آنها دوام پیدا کند، آمریکا توان ادامه ظلم و شکنجه اش را در افغانستان و تمام جهان اسلامی بلکه همه جهان از دست خواهد داد. اگر آنها به حالت کنونی خود ادامه دهند وارد جنگی طولانی خواهند گردید که در روزی از روزها اقتصاد آنرا از بین می برد. آئنده امریکا از دو حال خالی نیست که هر دو برایش خوب نیست، یکی از آن دو حالت قبول نمودن شکست فوری و دومش ادامه جنگ و تباهی اقتصادی در مدت زمان طویل تر. امریکارا قیادت سیاسی فعلی آن که یک قیادت متهور است، دوچار ساخته است.

### پس چی باید کرد؟

اکثر مردم با تجربه و خبیر به این نظر هستند، بخاطر آنکه ملت افغانستان از بحران کنونی ای که با آن دست و گریبان می باشد بر آید، بایسته است که افغانها اهداف اساسی مرحله آینده را مشخص سازند، و جهت برآوردن آن کار و فعالیت را آغاز نمایند، و باید به این قناعت برسند که فعالیت ها را در میان خود توزیع نمایند. و هر گروه و شخص کاری را به عهده بگیرد که از عهده اش بر آمده می تواند بشرطیکه کار اش بخاطر رسیدن به اهداف تعیین شده ممد و معاون باشد. و باید هر گروه کار خود را تکمیل کننده کاردیگران بدانند. از نگرگاه آنان ممکن است که امور آتی اهداف مرحله آینده را تشکیل دهد:

۱- برآمدن نیروهای خارجی از افغانستان و قرار گرفتن میهن در دست شهروندان خودش؛ تا آن را بر اساس خواسته های دینی و عنعنوی خود اداره کنند. زیرا امریکا به خاطر تحقق اهداف و مصالح ملی خود به این منطقه آمده است - به این حقیقت خود حامد کرزی در مصاحبه اش به رادیو بی بی سی هم اعتراف نموده است - و حضور نیروها خارجی نه به نفع کشور است و نه به فایده ملت. اصل آنست که افغانستان باید بحیث یک کشور آزاد و مستقل زندگی کند و باید تصمیم گیری هایش به



دست فرزندان خودش باشد. اگر جامعه بین المللی می خواهد که جامعه افغانی را مساعدت برساند باید شرایط وفضا را برای خود افغانها آماده سازد تا تصامیم عمده و سرنوشت ساز را خودشان از روی قناعت اتخاذ نمایند. تا و این طریق به وحدت ملی وبدون مداخله نیروی نظامی یا سیاسی، دست یابند. وباید هیچ کسی حق دور نگهداشتن گروهی یا حزبی را - زیر هر نامی که باشد - از روند سیاسی واجتماعی نداشته باشد. اگر گروه های افغانی از فعالیت سیاسی واجتماعی به زور باز داشته شوند، این کار سبب چند پارچگی واختلاف بیشتر در میان ملت افغانستان گردیده، اسباب دوام جنگ ومشکلات در میان افغانها فراهم خواهد آورد.

۲- افغانستان باید به روند زندگی عادی بر گردد، به شکل که همه افغانها در آن به زندگی خود ادامه دهند ودر باز سازی مادی ومعنوی کشور خود سهم بگیرند. جامعه ای ایجاد گردد که در آن رقابتهای سالم سیاسی واجتماعی جریان پید کند، وفرصت برای ایجاد یک جامعه پیشرفته ومرفه دور از جهل وگرسنگی فقر ومرض وبد بختیها متنوع زیر سایه نظامی که ملت افغانستان به خاطر آن ملیونها شهید داده است میسرگردد. این کار وقتی ممکن است که در افغانستان نیروهای خارجی وجود نداشته باشد، واین کشور میدان تصفیه حسابات دول همجوار وقدرتهای منطوقوی وجهانی قرار نگیرد، وهیچ جهت، دیگران را از روند کار سیاسی واجتماعی به زور وجبر دور نه سازد.

۳- باید در این کشور جامعه نظام مند ساخته آید، اسباب اختلاف وجنگهای ویرانگر داخلی به سوی زوال برود. این کار از راه تأسیس اداره های ملی از قبیل ارتش وپلیس وامنیت ونظام های اداری وخدماتی همه گیر امکان پذیر است. این مؤسسات باید به همکاری سازمان ملل متحد وبه دست خود افغانها، بدون مداخله جهت های خارجی تشکیل گردد ولذا این مؤسسات در برابر جهت های افغانی کار گرفته نشود تا دوباره عامل اختلاف واقع نشود. به طور مثال نباید ارتش ملی در سرکوبی مردم جنوب وجنوب غرب شرکت جوید، زیرا که این کار باعث می شود که نفرت وانزجار نسبت به آن در قلبهای مردم کاشته شود وساکنان آن مناطق در برابر آن عقده گرفته بد بین شوند.

۴- باتمام ابزار ووسایل ممکن، باید فشار بر نیروهای آمریکایی ادامه پیدا کند تا آنکه از افغانستان بیرون شوند، در عین زمان از طریق یک تفاهم ملی راه برای مذاکره بخاطر تحقق صلح در کشور ایجاد گردد. این تفاهم نه باید بخاطر تسلیم نمودن مخالفین خود استخدام شود ونه به این چنین جهود نام تفاهم داده شود، بلکه حقیقتا یک تفاهم ملی باشد که در آن به خواستههای معقول همه جهات جواب مثبت گفته شود، در این راستا جهت های قوی تر مسؤولیت کلان تر را به دوش دارند برای به دست آوردن مصالح شخصی وگروهی وسمتی وقومی نه باید مصالح علیای اسلام وکشور را فراموش نموده تجارب تلخ سابقه را تکرار نمایم. اگر در این حالت ضرورت احساس شود که برای جلوگیری از ایجاد تشنج وجنگ داخلی به یک جهت بی طرف وغیر وابسته ضرورت است

باید نیروهای زیر سرپرستی ملل متحد و یا کانفرانس اسلامی تشکیل یابد که در آن قطعات قدرتها جهانی مثل امریکا ودول منطقه که در افغانستان مصالح خود را دارند استفاده صورت نه گیرد. این کار برای مدت کوتاه صورت بگیرد و در این زمان باید تفاهم ملی به یک نتیجه مثبت برسد ودر عین زمان مؤسسات افغانی امکانات آنرا فراهم آورد که نظام افغانستان را در دست خود بگیرد.

مشکل اساسی که فعلا مردم افغانستان با آن مواجه هستند آنست که از یک طرف تجربه احزاب سیاسی نا پخته است زیرا تا هنوز بخاطر بیرون برآمدن از بن بست حالی طرحهای عملی را مطرح کرده نتوانسته اند. واز طرف دیگر این احزاب نتوانسته اند که تا هنوز از ترس انتقام نیروهای امریکایی مشکلات اساسی افغانستان را به شکل علنی مطرح سازند. اکثریت مردم وجهت‌های سیاسی به این نظر هستند که مشکل اساسی افغانستان در امور ذیل نهفته است:

تواجد نیروهای اشغالگر امریکایی در افغانستان.

راندن مخالفین خویش از صحنه ای سیاسی به زور سلاح وبه همکاری نیروهای خارجی.

تصفیه ای حسابات قدرتهای جهانی ومنطقوی در داخل افغانستان زیرا هر جهت کوشش می کند که در افغانستان مصالح خود را حفاظت نماید، ولو که این کار به تباهی ویرانی افغانستان بیانجامد.

ولی هیچ کس بر علیه تواجد نظامی امریکا در افغانستان، وبخاطر یک تفاهم ملی واقعی که همه جهت‌ها را در بر بگیرد وبه حل مشکل بیانجامد آواز بلند کرده نمیتواند. بخاطر برآوردن این هدف وغلبه پیدا کردن بر این ترس امکان دارد که احزاب سیاسی افغانی چه ملی وچه اسلامی - به شکل یک جبهه گسترده وبزرگ تشکیل گردد که هدف آن را مطالبه برآمدن نیروهای امریکایی، وایجاد یک تفاهم بین الافغانی واقعی از طریق فعالیت سیاسی تشکیل دهد.

این تجمع سیاسی باید در چهارچوب قانون اساسی کشور دست به راهپیمایی های صلح آمیز بزند ودر عین زمان دروازه گفتگو را با تمام نیروهای افغانی بخاطر ممانعت از اغتشاش وبی نظمی ای که ممکن در اثر بیرون شدن نیروهای بیگانه رخ می دهد، بگشاید.

در پهلوی آن باید فعالیتهای اسلامی ودعوتی عام جهت بستن راه فساد اخلاقی واجتماعی در میان مردم وبخاطر مواجهه با فعالیت های غربی سازی که از طرف امریکایی ها ودیگرکشورهای غربی در افغانستان آغاز یافته ادامه پیدا کند. این کار باید از راه نظام آموزش وپرورش، وسایل ارتباط جمعی، فعالیت های اجتماعی وتقویت نقش مساجد وایجاد نهادهای کوچک منطقوی جهت بازداشتن از انتشار فساد اخلاقی راه اندازی شود.

اگر تلاش ها از طریق راه اندازی شیوه های یادشده گرد آید، بدون شک به نتایج رضایت بخش خواهد انجامید. رؤیایها تحقق خواهد یافت و میهن از آزادی و استقلال کامل برخوردار خواهد گشت و در غیر آن - خدا نکند - ملت در لجن زار بدبختی باقی خواهد ماند.

### فهرست موضوعات و مضامین

| ص   | موضوع  |
|-----|--|
| فحه |  |
| ۲   | مقدمه مؤلف   |
| ۶   | فصل اول: اهداف آمریکا در جنگ علیه افغانستان و جهان اسلام |
| ۷   | تمهید  |
| ۷   | اهداف و پیشینه ی تنها جم آمریکایی                        |
| ۸   | ۱- انگیزه های سیاسی، استعماری و دینی                     |
| ۱   | ۲- مشتعل شدن غیظ و خشم آمریکا در برابر سیاستهای طالبان   |
| ۳   |  |
| ۱   | سرکوبی و برچیدن بساط بیداری اسلامی                       |
| ۵   |  |
| ۱   | نابودکردن گروه های جهادی                                 |
| ۹   |  |
| ۲   | از میان بردن حکومت های مدافع تروریسم!!                   |
| ۰   |  |
| ۲   | ۱- نابودکردن فعالیت های خیری اسلامی                      |
| ۱   |  |
| ۲   | ۲- جنگ علیه آموزش اسلامی                                 |
| ۵   |  |
| ۳   | ۳- برچیدن بساط حرکت های اسلامی                           |
| ۱   |  |
| ۳   | دوم: نقش نفت و گاز در تهاجم آمریکا بر جهان اسلامی        |

|   |   |
|---|---|
| ۲ |   |
| ۳ | یکم   |
| ۴ |   |
| ۳ | دوم   |
| ۶ |   |
| ۳ | سوم   |
| ۷ |   |
| ۳ | چهارم   |
| ۸ |   |
| ۳ | پنجم  |
| ۹ |   |
| ۴ | فصل دوم: شبکه القاعده چگونه تشکیل گردید و با جنبش طالبان... |
| ۲ |   |
| ۴ | تمهید   |
| ۳ |   |
| ۴ | آغاز جهاد در افغانستان                                      |
| ۳ |   |
| ۴ | آغاز فعالیت نظامی در افغانستان                              |
| ۶ |   |
| ۵ | تأسیس حرکت انقلاب اسلامی افغانستان                          |
| ۲ |   |
| ۵ | به میان آمدن جبهه نجات ملی                                  |
| ۳ |   |
| ۵ | تأسیس محاذ ملی اسلامی                                       |
| ۴ |   |
| ۵ | تأسیس حزب اسلامی (جناح مولوی خالص)                          |
| ۵ |   |
| ۵ | تأسیس اتحاد اسلامی به رهبری استاد سیاف                      |
| ۵ |   |

|   |   |
|---|---|
| ۵ | عوامل مشارکت مردمی در جهاد                          |
| ۶ |   |
| ۵ | یک: تبلیغ آشکار اندیشه های کمونستی                  |
| ۶ |   |
| ۵ | دو: مبارزه با اسلام و تقالید کهن ملی                |
| ۷ |   |
| ۵ | سه: کینه توزی بر ضد جامعه                           |
| ۸ |   |
| ۶ | چهار: ظلم و ستم کمونستان علیه زمینداران و ثروتمندان |
| ۰ |   |
| ۶ | پنج: نشر و پخش فحشاء و انحلال اخلاقی در جامعه       |
| ۰ |   |
| ۶ | تجاوز نظامی اتحاد شوروی بر افغانستان                |
| ۲ |   |
| ۶ | آغاز کمکهای رسمی برای مجاهدین                       |
| ۶ |   |
| ۷ | آغاز کمکهای مردمی و رسمی                            |
| ۲ |   |
| ۷ | یکم: کمک مادی                                       |
| ۴ |   |
| ۷ | دوم: کمک مطبوعاتی و تبلیغاتی                        |
| ۵ |   |
| ۷ | سوم: کمک بشری                                       |
| ۶ |   |
| ۷ | گروه اول  |
| ۶ |   |
| ۷ | گروه دوم  |
| ۹ |   |
| ۸ | گروه سوم  |

|   |  |
|---|--|
| ۱ |  |
| ۸ | جماعت جهاد و جماعت اسلامی مصر                |
| ۲ |  |
| ۸ | پیشینه تاریخی اندیشه تندروی در مصر           |
| ۲ |  |
| ۸ | گروه چهارم                                   |
| ۴ |  |
| ۸ | گروه پنجم                                    |
| ۴ |  |
| ۸ | ظهور اختلافات میان طیف های مختلف             |
| ۴ |  |
| ۸ | اختلاف میان دکتر عزام و طیف جهادی            |
| ۵ |  |
| ۸ | چگونه سازمان اسامه به القاعده نام گذاری شد؟؟ |
| ۸ |  |
| ۸ | شکست نیروهای شوروی و بقایای عربها در منطقه   |
| ۹ |  |
| ۸ | کشته شدگان                                   |
| ۹ |  |
| ۹ | زخمیان                                       |
| ۰ |  |
| ۹ | گمشدگان                                      |
| ۰ |  |
| ۹ | استمرار جهاد علیه حکومت کمونستی              |
| ۲ |  |
| ۹ | سرنوشت مجاهدین عرب پس از تأسیس حکومت مجاهدین |
| ۵ |  |
| ۹ | گروه نخست                                    |
| ۵ |  |

|    |   |
|----|---|
| ۹  | گروه دوم                                    |
| ۶  |   |
| ۹  | گروه سوم                                    |
| ۶  |   |
| ۹  | گروه چهارم                                  |
| ۶  |   |
| ۹  | گروه پنجم                                   |
| ۷  |   |
| ۹  | یکم   |
| ۹  |   |
| ۹  | دوم   |
| ۹  |   |
| ۹  | سوم   |
| ۹  |   |
| ۹  | داستان بازگشت اسامه از سودان به افغانستان   |
| ۹  |   |
| ۱  | چگونه رابطه بن لادن با طالبان استوار گردید؟ |
| ۰۲ |   |
| ۱  | جنگجویان خارجی و نظام طالبان                |
| ۰۸ |   |
| ۱  | ۱- پاکستانیان                               |
| ۰۸ |   |
| ۱  | تاجکستانی ها                                |
| ۰۹ |   |
| ۱  | ترکستان شرقی                                |
| ۱۰ |   |
| ۱  | اوزبک ها                                    |
| ۱۰ |   |
| ۱  | عربها                                       |

|    |  |
|----|--|
| ۱۰ |  |
| ۱  | اردوگاه های القاعده در دوره طالبان               |
| ۱۲ |  |
| ۱  | تلاش ها برای دستگیری اسامه بن لادن               |
| ۱۳ |  |
| ۱  | تلاش های دیپلماتیک                               |
| ۱۳ |  |
| ۱  | اختلافات در صف طالبان درباره اسامه               |
| ۱۵ |  |
| ۱  | فصل سوم: سقوط حکومت طالبان وبمیان آمدن نظام کرزی |
| ۱۷ |  |
| ۱  | تمهید  |
| ۱۸ |  |
| ۱  | ۱- انگیزه های مستقیم تجاوز آمریکا بر افغانستان   |
| ۱۸ |  |
| ۱  | ۲- موقف حکومت طالبان در برابر مطالبه آمریکا      |
| ۲۲ |  |
| ۱  | ۳- تهاجم آمریکا                                  |
| ۲۴ |  |
| ۱  | الف: جمع آوری اطلاعات استخباراتی                 |
| ۲۵ |  |
| ۱  | ۱- استخبارات پاکستانی                            |
| ۲۵ |  |
| ۱  | ۲- افغانهای وابسته ومزدور                        |
| ۲۸ |  |
| ۱  | ۳- ابزار پیشرفته آمریکایی                        |
| ۲۹ |  |
| ۱  | ب: فعال ساختن جهت های افغانی مخالف طالبان        |
| ۲۹ |  |



|   |  |    |
|---|--|----|
| ۱ | بخش اول: مؤیدان پروژه آمریکا در شمال افغانستان | ۳۰ |
| ۱ | ۱- گروه های منسوب به اسلامگرایی                | ۳۰ |
| ۱ | ۲- جنرال عبد الرشید دوستم                      | ۳۳ |
| ۱ | ۳- حزب وحدت                                    | ۳۵ |
| ۱ | بازیگران پروژه آمریکایی در جنوب                | ۳۶ |
| ۱ | ۱- قوماندان عبد الحق                           | ۳۷ |
| ۱ | ۲- حامد کرزی                                   | ۳۹ |
| ۱ | ۳- پادشاه خان زدران                            | ۴۰ |
| ۱ | ۴- گل آقا شیرزی                                | ۴۱ |
| ۱ | (ت): جنگ روانی و تبلیغات                       | ۴۲ |
| ۱ | (ث) بمباردهمان شدید هوایی                      | ۴۳ |
| ۱ | (ج) کوبیدن طالبان در شمال افغانستان            | ۴۶ |
| ۱ | (ج) قطع کمکها از طالبان                        | ۴۸ |
| ۱ | (ح) فروخته شدن بعضی از رهبران طالبان           | ۴۸ |
| ۱ | (د) عدم وجود نظام و مرکزیت شدید نزد طالبان     |    |

|    |  |
|----|--|
| ۵۰ |  |
| ۱  | (د) عدم اعتماد طالبان بر دیگران                        |
| ۵۱ |  |
| ۱  | چهارم: بررسی تجربه حکومت طالبان بر افغانستان           |
| ۵۲ |  |
| ۱  | مشکل اول: تاکید طالبان بر جنگ                          |
| ۵۶ |  |
| ۱  | مشکل دوم: اتکای حکومت طالبان بر جهات بیرونی            |
| ۵۸ |  |
| ۱  | طالبان و اعضای القاعده در کجا پنهان شدند؟              |
| ۵۹ |  |
| ۱  | پنجم: حکومت استاد ربانی پس از فروپاشی نظام طالبان      |
| ۶۳ |  |
| ۱  | ۶- فراورده های کنفرانس «بون» یا نظامی بر پایه های وسیع |
| ۶۳ |  |
| ۱  | ۱- هیئت روم  |
| ۶۴ |  |
| ۱  | ۲- هیئت جبهه متحد (اتحاد شمال)                         |
| ۶۴ |  |
| ۱  | ۳- هیئت قبرص   |
| ۶۴ |  |
| ۱  | ۴- هیئت پشاور  |
| ۶۵ |  |
| ۱  | ساختار و نتایج کنفرانس (بون)                           |
| ۶۵ |  |
| ۱  | اختلافات پیرامون کنفرانس بن                            |
| ۷۰ |  |
| ۱  | چگونه حامد کرزی به ریاست جمهوری انتخاب گردید؟؟         |
| ۷۲ |  |

|    |  |
|----|--|
| ۱  | هفت: نقش خلیل زاد ودانشگاه آمریکایی (بیروت)                          |
| ۷۳ |  |
| ۱  | فصل چهارم: امریکا در افغانستان چه کارهایی را انجام داده؟ وچه می کند؟ |
| ۷۷ |  |
| ۱  | امریکا در افغانستان چه کاری انجام داده است؟؟                         |
| ۷۸ |  |
| ۱  | اول: استعمال اسلحه ممنوع   |
| ۷۸ |  |
| ۱  | دوم: قتل های دسته جمعی اسیران جنگی                                   |
| ۸۰ |  |
| ۱  | الف: قتل های دسته جمعی اسیران جنگی در قلعه زینی                      |
| ۸۱ |  |
| ۱  | ب: برخورد با اسیران در قلعه جنگی                                     |
| ۸۳ |  |
| ۱  | سوم: بازداشت های پراکنده وتحقیر کردن زندانیان                        |
| ۸۵ |  |
| ۱  | ۱- زندان گوانتنامو   |
| ۸۶ |  |
| ۱  | ۲- زندان بگرام   |
| ۹۱ |  |
| ۱  | ۳- زندان فرودگاه قندهار  |
| ۹۴ |  |
| ۱  | چهار : نابود کردن دسته جمعی  |
| ۹۶ |  |
| ۱  | ۱- کشتار شهروندان ملکی   |
| ۹۶ |  |
| ۱  | الف: بمباران محفل زنان در ولسوالی دهرآود                             |
| ۹۸ |  |
| ۱  | ب: ویران کردن روستاهای کامل در ننگرهار                               |

|    |  |
|----|--|
| ۹۹ |  |
| ۲  | ج: تخریب یک قافله کامل در ولایت پکتیا        |
| ۰۰ |  |
| ۲  | د: کشتار دسته جمعی در منطقه «خاک ریز» قندهار |
| ۰۱ |  |
| ۲  | ه: بمباران شفاخانه ای در هرات                |
| ۰۱ |  |
| ۲  | ۲- کشتار نمازگزاران و تخریب مساجد            |
| ۰۳ |  |
| ۲  | پنج: بد رفتاری و جریحه دار نمودن عواطف دینی  |
| ۰۴ |  |
| ۲  | شش: بی خانمان سازی و جلاء وطنی               |
| ۰۵ |  |
| ۲  | هفت: غریبگرای در افغانستان                   |
| ۰۷ |  |
| ۲  | ۱- تعلیم و آموزش                             |
| ۰۸ |  |
| ۲  | ۲- مطبوعات یا ابزار ارتباط جمعی              |
| ۱۳ |  |
| ۲  | ۳- زن و فساد اخلاقی                          |
| ۱۶ |  |
| ۲  | ۴- برانگیختن فتنه های نژادی                  |
| ۲۱ |  |
| ۲  | ۵- قانونمند کردن سکولاریسم                   |
| ۲۲ |  |
| ۲  | ۶- وارد نمودن کادرهای غربی                   |
| ۲۶ |  |
| ۲  | ۷- تغییر تشکیلات اداره های دولتی             |
| ۲۷ |  |

|   |  |    |
|---|--|----|
| ۲ | ۸- پخش نصرانیت   | ۲۸ |
| ۲ | ۹- برنامه ریزی برای ماندن در افغانستان                     | ۲۹ |
| ۲ | ۱۰- ناکامی در برآوردن امنیت و آرامش و بلند بردن سطح اقتصاد | ۲۹ |
| ۲ | ۱- عرصه سیاسی واداری                                       | ۳۰ |
| ۲ | ۲- عرصه اقتصادی  | ۳۳ |
| ۲ | ۳- عرصه امنیت  | ۳۵ |
| ۲ | فصل پنجم: مقاومت علیه تجاوز امریکا در افغانستان            | ۳۹ |
| ۲ | تمهید  | ۴۰ |
| ۲ | دسته نخست  | ۴۰ |
| ۲ | دسته دوم   | ۴۱ |
| ۲ | دسته سوم   | ۴۴ |
| ۲ | دسته چهارم   | ۴۵ |
| ۲ | ۱- جنبش طالبان   | ۴۵ |
| ۲ | ب: حزب اسلامی به رهبری حکمتیار                             | ۴۷ |
| ۲ | ت : حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص                        |    |

|    |   |
|----|---|
| ۵۲ |   |
| ۲  | د: آسیب دیدگان به تصرفات نیروهای آمریکا           |
| ۵۳ |   |
| ۲  | ه: جنگجویان خارجی                                 |
| ۵۴ |   |
| ۲  | گسترش دایره مقاومت، تأثیر گذاری وامکان کامیابی آن |
| ۵۴ |   |
| ۲  | ۱- انگیزه های مقاومت                              |
| ۵۵ |   |
| ۲  | ۲- موقف باشندگان منطقه                            |
| ۵۷ |   |
| ۲  | ۳- پشتیبانی تسلیحاتی اقتصادی                      |
| ۵۷ |   |
| ۲  | ۴- پایگاه ها و مراکز                              |
| ۵۸ |   |
| ۲  | مشکلاتی که فرا راه مقاومت قرار دارد               |
| ۵۹ |   |
| ۲  | ۱- داشتن ذهنیت تنگ و بسته                         |
| ۵۹ |   |
| ۲  | ۲- پراکندگی و چند پارچگی                          |
| ۶۰ |   |
| ۲  | ۳- اعتماد بر جهت های خارجی                        |
| ۶۰ |   |
| ۲  | ۴- کشتار بی گناهان و تخریب مصالح عامه             |
| ۶۱ |   |
| ۲  | ۵- سرایت بیماری تکفیر به بعضی از آنها             |
| ۶۲ |   |
| ۲  | ۶- عدم قناعت به توزیع امور                        |
| ۶۲ |   |

|    |  |
|----|--|
| ۲  | ۷- تصور مبهم و غیر روشن از آینده       |
| ۶۳ |  |
| ۲  | مشکلات دیگری که مقاومت با آن مواجه است |
| ۶۴ |  |
| ۲  | پس چی باید کرد؟                        |
| ۶۶ |  |